

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دوست محمد بن

داد گستر جهان

با تجدید نظر و اضافات

ابراهیم امینی

امینی، ابراهیم، ۱۳۰۴ -

دادگستر جهان / ابراهیم امینی. - [ویرایش ۲]. - قم: شفق،

۱۳۷۷.

۳۴۴ ص. -

کتابنامه: ص. [۳۴۰] - ۳۴۴؛ همچنین به صورت زیرنویس

۱. محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۶ ق. - ۲. مهدویت

الف. عنوان

۲۹۷/۹۵۹

BP۵۱ / الف ۸۵ د ۲

دادگستر جهان

ابراهیم امینی

ناشر: انتشارات شفق

نوبت چاپ: ۲۱ / ۱۳۸۰

تیراژ: ۴۰۰۰

چاپ: قدس

شابک: ۹۶۴-۴۸۵-۰۰۷-۶

ISBN: 964-485-007-6

۱۳۰۰ تومان

تقدیم:

به پیشگاه مقدس

حضرت بقیة الله الاعظم امام زمان روحی فداه

و به روح پاک

رهبر کبیر انقلاب حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه

و به

یاران و علاقه مندان راستین امام زمان و رزمندگان غیور اسلام

و به

ارواح پاک شهیدان اسلام بالاخص شهدای انقلاب اسلامی ایران

فهرست مطالب کتاب

صفحه	عنوان
۴	فهرست مطالب کتاب
۱۱	مقدمهٔ چاپ جدید
۱۳	مقدمهٔ چاپ اول
۲۱	آغاز عقیده به مهدی
۲۵	احادیث مهدی در کتب سنیان
۲۷	اشکال یکی از نویسندگان
۲۸	ابن خلدون و احادیث مهدی
۲۸	تواتر احادیث
۳۰	همه جا تضعیف مقدم نیست
۳۱	بجرم تشیع
۳۲	اختلاف عقیده
۳۴	تعصب بیجا
۳۵	صحیح مسلم و بخاری و احادیث مهدی
۳۶	تذکر لازم
۳۷	سخنی دیگر از ابن خلدون
۳۸	پاسخ
۳۹	وجود مهدی مسلم بوده
۴۳	در انتظار مهدی بودند
۴۴	محمد بن حنفیه
۴۵	محمد بن عبدالله بن حسن
۴۶	فقهای مدینه و احادیث مهدی

۴۸	اشعار دعبل و احادیث مهدی
۴۹	مهدیه‌های غیرواقعی
۵۱	سوء استفاده
۵۲	احادیث مجعول
۵۵	خانواده پیغمبر و یازده امام از مهدی خبر داده‌اند
۵۵	علی بن ابیطالب (ع) از مهدی خبر داده
۵۵	فاطمه علیها السلام از مهدی خبر داده
۵۵	حسن بن علی (ع) از مهدی خبر داده
۵۶	حسین بن علی (ع) از مهدی خبر داده
۵۶	علی بن الحسین (ع) از مهدی خبر داده
۵۶	حضرت باقر (ع) از مهدی خبر داده
۵۷	امام صادق (ع) از مهدی خبر داده
۵۷	موسی بن جعفر (ع) از مهدی خبر داده
۵۷	امام رضا (ع) از مهدی خبر داده
۵۸	امام محمد تقی (ع) از مهدی خبر داده
۵۹	امام علی نقی (ع) از مهدی خبر داده
۵۹	امام حسن عسکری (ع) از مهدی خبر داده
۵۹	آیا احادیث مهدی صحیح است؟
۶۱	مهدیگری و جهود و ایرانیان
۶۲	علل پیدایش مهدویت
۶۴	نیازی بتوجیه ندارد
۶۴	داستان عبدالله بن سبا
۶۶	مهدی در سایر ادیان
۶۸	قرآن و مهدویت
۷۰	نبوت عامه و امامت
۷۲	چه قانونی بشر را سعادت‌مند می‌کند؟
۷۴	سعادت اخروی
۷۵	راه تکامل

۷۶	عصمت پیمبران
۷۷	برهان عقلی بر امامت
۸۰	امامت از نظر روایات
۸۴	عالم هورقلیا و امام زمان
۸۶	آیا در آخر الزمان متولد می شود؟
۸۶	تعریف مهدی
۸۸	مهدی از اولاد حسین است
۹۰	اگر معروف بود
۹۴	احادیث اهل بیت برای عموم مسلمین حجت است
۹۷	علی علیه السلام گنجینه علوم نبوت
۹۸	کتاب علی علیه السلام
۹۹	وارثان علوم نبوت
۱۰۱	آیا امام حسن عسکری فرزندی داشته؟
۱۰۴	امام زمان را در کودکی دیده اند
۱۰۹	چرا در وصیت ذکر نشد؟
۱۱۰	چرا دیگران مطلع نشدند؟
۱۱۳	مادر صاحب الامر علیه السلام
۱۱۸	علمای سنی و تولد مهدی
۱۲۱	آیا کودک پنج ساله امام می شود؟
۱۲۳	کودکان نابغه
۱۲۵	نام قائم و برخاستن مردم
۱۲۶	داستان غیبت از چه زمانی پیدا شد؟
۱۲۹	کتابهای غیبت قبل از تولد امام عصر
۱۳۱	غیبت صغری و کبری
۱۳۲	غیبت صغری و ارتباط شیعیان
۱۳۲	آیا توقیعات بخط امام بوده؟

۱۳۵	تعداد نواب
۱۳۵	عثمان بن سعید
۱۳۷	کرامات او
۱۳۸	محمد بن عثمان
۱۳۹	کرامات او
۱۴۰	حسین بن روح
۱۴۲	نائب چهارم
۱۴۴	چرا از اول غیبت کامل واقع نشد؟
۱۴۵	آیا غیبت کبری حدی دارد
۱۴۶	فلسفه غیبت
۱۴۸	اگر ظاهر بود چه محذوری داشت؟
۱۴۹	چرا از مرگ میترسد
۱۴۹	مگر خدا قدرت حفظ امام را ندارد؟
۱۴۹	ستمکاران تسلیم میشدند
۱۵۰	سکوت کند تا محفوظ بماند
۱۵۰	پیمان عدم تعرض
۱۵۲	چرا نواب خاصی تعیین نکرد؟
۱۵۴	امام غائب چه فائده ای دارد؟
۱۵۴	فائده اول
۱۵۷	فائده دوم
۱۵۸	دفاع از اسلام
۱۶۰	کتابهای عامه و خصوصیات مهدی
۱۶۵	غیبت علوین
۱۶۸	سلب آزادی در عصر خلفا
۱۷۰	قضاوت کنید
۱۷۲	نتیجه
۱۷۵	تحقیقاتی در طول عمر

۱۷۵	آیا برای عمر انسان حدی معین شده؟
۱۷۷	اسباب طول عمر
۱۷۹	پیری و علل آن
۱۸۲	طول عمر حضرت صاحب الامر
۱۸۶	مقاله ژوستین گلاس
۱۸۸	تحقیقاتی در طول عمر
۱۹۰	بازهم در طول عمر
۱۹۱	بازهم درباره طول عمر
۱۹۲	طول عمر
۱۹۳	خلاصه ای از یک کتاب روسی
۱۹۳	علت پیری
۱۹۴	دانش پیری و مرگ شناسی
۱۹۴	فرضیه بوفون فرانسوی
۱۹۵	میانگین بشر
۱۹۶	نظر مچنیکوف
۱۹۷	بشر فردا عمر بیشتری خواهد کرد
۱۹۷	فرضیه غیر معروفی در علت مرگ
۱۹۹	نتیجه
۲۰۱	دراز عمران تاریخ
۲۰۴	مسکن امام زمان
۲۰۵	داستان کشورهای اولاد امام
۲۰۹	جزیره خضراء
۲۰۷	چه وقت ظاهر می شود؟
۲۱۹	علائم ظهور
۲۲۱	داستان سفیانی
۲۲۳	داستان دجال
۲۲۷	افکار جهانیان آماده می گردد
۲۳۳	پیروزی نهائی مستضعفان

۲۴۰	چرا مهدی ظهور نمی‌کند؟
۲۴۵	وقت ظهور را از کجا می‌فهمد؟
۲۴۷	اسباب قیام در یک شب فراهم می‌شود
۲۴۸	انتظار فرج
۲۵۴	بررسی احادیث مخالف قیام
۲۵۴	بخش اول: حکومت در متن دین
۲۵۶	امربه معروف و نهی از منکر
۲۵۷	کوتاه سخن
۲۵۸	رسول خدا، زمامدار مسلمین
۲۶۰	حکومت اسلامی بعد از رسول خدا
۲۶۲	علی بن ابیطالب خلیفه منصوب رسول خدا
۲۶۳	حکومت اسلامی در زمان غیبت
۲۶۴	وظیفه مسلمین در زمان غیبت
۲۶۷	دو شاهد
۲۷۱	بخش دوم: بررسی احادیث
۲۷۱	دسته اول
۲۷۹	دسته دوم
۲۸۳	دسته سوم
۲۸۸	دسته چهارم
۲۹۳	دسته پنجم
۲۹۴	خلاصه سخن و نتیجه گیری
۲۹۶	خلاصه و نتیجه گیری بحث
۳۰۱	کیفیت ظهور
۳۰۳	سرنوشت کفار
۳۰۵	سرنوشت یهود و نصاری
۳۰۹	آیا اکثر جهانیان کشته می‌شوند؟
۳۱۱	معارف اسلام از قم بسمع جهانیان میرسد
۳۱۴	دشمنان شما بجان هم می‌افتند
۳۱۵	جز جنگ چاره‌ای نیست

۳۱۶	سلاح مهدی
۳۱۹	جهان در عصر مهدی
۳۲۱	پیروزی پیمبران
۳۲۰	مهدی و آئین جدید
۳۲۴	سیره مهدی
۳۲۵	توضیحات مهدی تازگی دارد
۳۲۷	مهدی و نسخ احکام
۳۲۹	از کجا که مهدی قیام نکرده باشد؟
۳۳۰	سید علی محمد شیرازی
۳۳۳	اعتراف بوجود امام غائب
۳۳۴	سید علی محمد و احادیث توقیت
۳۳۵	پیروانش چه میگویند؟
۳۳۶	از نسبت پیغمبری و بابیت تبری جسته
۳۳۶	کتاب بیان و ادعای قائمیت
۳۳۸	ادعای باطل و وجود طرفدار
۳۴۰	مدارک و مآخذ کتاب

مقدمه چاپ جدید

به نام خدای بزرگ

عقیده به وجود مهدی موعود و امام زنده‌غایب یک عقیده اسلامی است و از ارکان مذهب امامیه بشمار می‌رود. عقیده‌ای است قطعی که بوسیله اخبار متواتر و قطعی الصدور به اثبات رسیده و قابل تشکیک نخواهد بود. لیکن بسیاری از مسائل مربوط به آن نیاز به تحقیق و بررسی دارد. از قبیل: طول عمر، غیبت طولانی، علت غیبت، فوائد امام زمان در زمان غیبت، وظیفه مسلمین در زمان غیبت، علائم الظهور، انقلاب جهانی مهدی، و چگونگی پیروزی آن جناب، سلاح سپاهیان مهدی، و دهها مسأله دیگر. چون در این باره، اشکالات زیادی از جانب مخالفین، کتباً و شفاهاً، در بین قشر جوان و تحصیل کرده، القا می‌شد، که نیاز به پاسخگویی داشت. با اینکه در بلره امام زمان روحی فداه کتابهای فراوانی تألیف شده لیکن متأسفانه اکثر نویسندگان توجهی به اشکالات نداشته و در صدد پاسخگویی نبوده‌اند. نگارنده از سالهای قبل به این نیاز توجه داشت و به همین منظور در صدد تألیف کتابی برآمد که مطالب صحیح مربوط به امام زمان را به خوانندگان عرضه دارد و پاسخگوی مشکلاتشان باشد. و بحمد الله توفیق یافت چنین کتابی را در سال ۱۳۴۶ چاپ و در اختیار علاقه‌مندان قرار دهد. ولی همواره در صدد تکمیل آن بوده و هست. لذا در سال

کتاب با تجدیدنظر و اضافات چاپ و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفت. ولی از آن سال تا کنون کتاب مکرراً بطبع رسید و توفیق تجدید نظر فراهم نشد. تا اینکه در این زمان توفیقی حاصل شد و مطالب جدیدی فراهم گردید. لذا کتاب را با تجدیدنظر و اضافات سودمند، تقدیم علاقه‌مندان می‌نمایم. باز هم متذکر می‌شوم که پرونده کتاب همانند سابق مفتوح خواهد بود. و از خوانندگان می‌خواهم که با ارسال تحقیقات و رهنمودهای خودشان، نویسنده را ممنون الطاف خویش سازند.

قم - ابراهیم امینی

اسفند ماه ۱۳۶۶

بسم الله الرحمن الرحيم مقدمه چاپ اول

اوضاع آشفته و اسفناک جهان، مردم را به وحشت انداخته، جنگهای سرد و گرم و مسابقه تسلیحاتی و صف آرایی شرق و غرب و بحرانهای موحش، اعصاب جهانیان را خسته و فرسوده نموده است. تولید و تکثیر سلاحهای جنگی، نسل بشر را بنابودی تهدید میکند. خودسری و طغیان غارتگران جهانی، ملل عقب نگاهداشته شده را از تمام شئون حیاتی ساقط ساخته است. محرومیت روزافزون طبقه ضعیف و استمداد و استغاثه گرسنگان و مریضان جهان و توسعه فقر و بیکاری، وجدانهای زنده و دلهای حساس را پریشان نموده است. تنزل اخلاق انسانیت و بی رغبتی نسبت به امور دینی و اعراض از قوانین الهی و افراط در مادیگری و ترقی و رونق مظاهر فساد و شهوت پرستی، روشنفکران جهانرا مضطرب نموده است.

این اوضاع و صدها مانند اینهاست که خیرخواهان بشر و عاقبت اندیشان و اصلاح طلبان را سرگردان نموده و زنگ خطر سقوط انسانیت، در گوششان طنین انداز است. آنان برای حل مشکلات بشر و رفع بحرانهای جهانی، تلاش و کوشش می نمایند و بدین منظور، هردری را می کوبند، اما هر چه بیشتر کوشش کنند مایوس تر میگردند. گاهی بطوری ناامید میشوند که در اصل قابلیت اصلاح بشر تردید می نمایند و به اوضاع آینده جهان بدبین می شوند و از عواقب وخیم و سرنوشت خطرناک آن، بخود می لرزند و از حل مشکلات جهان انسانیت اظهار عجز می کند، بالاتر از این، گاهی از شدت عصبانیت و استیصال، ترقیات بشر را نادیده گرفته علوم و صنایع را به باد انتقاد می گیرند، در صورتیکه حتی خودشان

هم در حال عادی، اعتراف دارند که علم و صنعت گناهی ندارد، بلکه بشر خودخواه و سرکش است که از آن نعمت بزرگ، سوء استفاده می کند و از مسیر صلاح بسوی فسادش می کشد.

آینده جهان از نظر شیعه

اما شیعیان، دیویاس و ناامیدی را از خویش رانده اند و به عاقبت و سرنوشت بشر خوشبین هستند، مردم نیک و شایسته جهان را پیروز می دانند لکن احکام و قوانین بشری را برای اصلاح و اداره جهان کافی نمی دانند. آنان می گویند (و باثبات هم رسانده اند) که این همه برنامه های رنگارنگ و مسلک های دلفریب مجعول بشر قدرت ندارند بشر را از گرداب بدبختی نجات دهند و بحرانهای خطرناک جهانی را علاج کنند، بلکه فقط قوانین و دستورات جامع و متین اسلام را که از منبع وحی سرچشمه گرفته، برای تأمین سعادت بشر صالح می دانند. آنان عصر درخشانی را پیش بینی می کنند که بشر به حد کمال رسیده و زمام اداره جهان را به دست توانای امام معصومی می بینند که از هرگونه خطا و اشتباه و خودخواهی و غرض رانی منزّه و درامانست. بطور کلی شیعیان از موهبت بزرگ امیدواری برخوردارند و در همین عصر تاریک، عصر درخشان حکومت توحید را در مغز خویش مجسم نموده، در انتظارش بسر می برند و خودشان را برای چنین انقلاب جهانی آماده می سازند.

انتظار فرج و علت عقب افتادگی

یکی از موضوعاتی که دستاویز دشمنان شیعه شده بدان وسیله بر آنها تاخته اند، موضوع انتظار فرج و ایمان به مهدی موعود است. می گویند: یکی از عوامل عقب ماندگی شیعیان ایمان به مصلح غیبی است. همین عقیده است که شیعیان را تنبل و لاابالی بار آورده، از جدیت و کوششهای اجتماعی بازشان داشته، فکر اصلاحات عمومی و ترقیات علمی را از آنان سلب نموده است و در مقابل بیگانگان به ذلت و خواری تسلیم شده، اصلاح امور اجتماعی را از مهدی اسلام انتظار دارند.

ما اکنون مجال آن را نداریم که در عوامل و اسرار انحطاط مسلمین و شیعیان

بحث وکنجکاوی کنیم، لیکن این موضوع به طور اجمال، مسلم است که احکام و عقائد اسلام منشاء عقب ماندگی مسلمین نشده بلکه عوامل و علل خارجی است که جهان اسلام را به این روز سیاه انداخته است.

به طور قطع می توان گفت: هیچیک از ادیان آسمانی، به قدر اسلام، راجع بامور اجتماعی و ترقی و عظمت ملت، سفارش ننموده است. اسلام مبارزه با فساد و بیدادگری و نهی از منکر را از وظائف حتمی پیروانش قرارداده و اصلاحات اجتماعی و دادخواهی و امر به معروف را در رأس واجبات دینی دانسته است. موضوع امر به معروف و نهی از منکر را به قدری اهمیت داده که بر تمام مسلمین واجب نموده است، تا گروهی را بدان منظور آماده و مجهز سازند.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: «گروهی از شما باید همیشه آماده باشند و مردم را بسوی خوبی دعوت نمایند و بکارهای نیک وادار کنند و از افعال زشت باز دارند، چنین افرادی سعادت مند می گردند»^(۱).

بلکه این دو وظیفه بزرگ را از امتیازات و افتخارات مسلمین محسوب داشته میفرماید: «شما بهترین جمعیت و ملت جهان هستید زیرا امر به معروف و نهی از منکر می کنید»^(۲).

پیغمبر اکرم (ص) کوشش در اصلاح امور مسلمین را از ارکان اسلام و علائم مسلمین شمرده می فرماید: هر کس در امور اجتماعی جهان اسلام لایالی باشد و اهتمام نرزد و کوشش نکند، اصلاً مسلمان نیست.

قرآن شریف به مسلمین دستور می دهد همیشه در مقابل دشمنان مجهز و مسلح باشید. «ای مسلمین تا سرحد قدرت به کوشید و خودتان را در مقابل دشمنان مسلح سازید و برای تهدید آنان نیروی جنگی خویش را تقویت کنید»^(۳).

اکنون از شما سؤال میکنم: با وجود این قبیل آیات و صدها روایت، که در این موضوع وارد شده است، اسلام کی اجازه می دهد مسلمین ترقیات علمی و صنایع جهان را نادیده بگیرند و خطراتی را که متوجه جهان اسلام است کوچک

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰

۳. سوره انفال آیه ۶۰

شمارند و دست بر روی دست بگذارند و حمایت از اسلام و مسلمین را از مهدی موعود انتظار داشته باشند؟! در مقابل ضربه‌هایی که بر پیکر جهان اسلام وارد می‌شود سکوت نمایند و با گفتن یک جمله کوتاه که «خدا فرج امام زمان را نزدیک کند» از زیر بار مسئولیت‌های سنگین شانه‌خالی کنند!!

مادرطول کتاب نوشته‌ایم که: انتظار فرج یکی از بزرگترین راههای موفقیت می‌باشد و هرگروهی که چراغ امید دردانشان خاموش گشت و دیوی‌آس و ناامیدی خانه قلبشان را اشغال نمود، هرگز روی سعادت و موفقیت را نخواهند دید. لیکن افرادی که در انتظار موفقیت هستند، باید تا سرحد قدرت بکوشند و راههای رسیدن به هدف را هموار سازند و برای بهره‌برداری از مقصد، خودشان را آماده سازند.

حضرت صادق (ع) فرمود: حکومت آل محمد مسلماً تأسیس خواهد شد پس هرکس علاقه‌مند است که از اصحاب و یاران قائم ما باشد، باید کاملاً مراقبت کند، تقوی و پرهیزکاری را شیوه خویش گرداند، خودش را به اخلاق نیک انسانیت مزین سازد و بعداً در انتظار فرج قائم آل محمد باشد. هرکس برای ظهور قائم ما، این چنین آمادگی و انتظار داشت لیکن توفیق نصیبش نگشت و قبل از ظهور آن حضرت، اجلش فرارسید، به اجر و ثواب یاران آن جناب نائل خواهد شد. سپس فرمود: کوشش و جدیت کنید و امیدوار فرج و موفقیت باشید. ای گروهی که مورد توجه خدا هستید، موفقیت و پیروزی گوارایتان باد^(۱).

اسلام آنقدر به موضوع آمادگی مسلمین اهمیت داده که امام صادق (ع) فرمود: خودتان را برای ظهور قائم مهیا و آماده سازید و لوبه ذخیره نمودن یک تیر باشد^(۲).

خداوند مقرر فرموده است که اوضاع آشفته جهان به وسیله مسلمانان اصلاح شود، دستگاه ظلم و ستم برچیده شود، کفر و مادی‌گری ریشه کن گردد، دین مقدس اسلام همگانی شود و هیچ شخص با اطلاعی در این جهت تردید نمی‌کند که یک چنین انقلاب بزرگ جهانی صلاحیت و شایستگی لازم داشته، بدون تهیه مقدمات امکان وقوع ندارد.

۱. غیبت نعمانی، ص ۱۰۶

۲. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۶۶

قرآن کریم نیز همین مطلب را تصدیق نموده شایستگی را برای به دست آوردن قدرت زمین لازم می‌شمارد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ما این مطلب را مسجل نمودیم که بندگان شایسته و صلاحیتدار ما وارث زمین گردند^(۱) با توجه به مطالب مذکور آیا می‌توان گفت مسلمانان که باید پرچمدار آن انقلاب فوق‌العاده جهانی باشند نسبت به تهیه مقدمات و اسباب آن هیچ گونه مسئولیتی ندارند؟! گمان نمی‌کنم هیچ عاقلی چنین مطلبی را باور کند.

پیامی به مسلمین

ای مسلمانان غیور! دوران غفلت سپری شده است از خواب غفلت بیدار شوید، از اختلاف و تشتت احتراز کنید. همه تحت پرچم نیرومند توحید مجتمع گردید. اختیار خود را به شرق و غرب ندهید و همه جا پیشرو و طلایه‌دار کاروان تمدن بشر باشید. کاخ عظمت و استقلال و تمدن خویش را بر پایه‌های محکم اسلام استوار سازید. از روح قرآن مجید الهام بگیرید، در راه عزت و سربلندی اسلام گام بردارید، افکار شوم و خطرناک شرق و غرب را مهار کنید، قافله تمدن بشری را رهبری نمایید. شما شخصیت و بزرگی و حریت خویش را به دست آورید. با جهل و بیسوادی و جمود افکار و خرافات مبارزه کنید. جوانان خود را با حقائق اسلام آشنا سازید تا دیو استعمار از شما مأیوس گردد و از مرز و بومتان فرار کند.

ای مسلمانان عزیز! عزت و بزرگی و اقتدار مخصوص رجال شایسته و صلاحیت‌دار است، شما شایستگی خویش را به اثبات رسانید، منابع گرانبهای علوم اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی قرآن را استخراج کنید، برنامه‌های اصلاحی متین اسلام را به جهانیان عرضه بدارید و عملاً به آنان به فهمانید که دین اسلام نیامده تا در معابد گوشه‌نشین گردد یا در درون دلها لانه بسازد، بلکه آمده است تا سعادت و ترقی بشر را تأمین کند. شما خیراندیشان جهان را امیدوار سازید و در این پیکار مقدس به همکاری دعوتشان نمائید و قافله تمدن و خیرخواهی جهان انسانیت را رهبری کنید.

ای جوانان رشید اسلام! شما در این پیکار مقدس و هدف بزرگ انسانیت

مسئولیت و سهم بیشتری دارید، باید بجوشید و بکوشید و برای عظمت اسلام و ترقی مسلمین و پیشبرد هدف مقدس امام زمان جدیدت نمایید. شما باید از اصحاب و یاران مهدی داد گستر باشید که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «اصحاب و یاران مهدی موعود همه جوان می باشند و افراد پیر در بین آنها کمیاب است»^(۱).
ومن الله التوفيق.

ابراهیم امینی — قم حوزه علمیه

فروردین ماه ۱۳۴۶

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در مجلس جشنی که در یکی از دبیرستانها تشکیل یافته بود شرکت کردم. آن جشن باشکوه، در شب پانزدهم شعبان، به مناسبت تولد امام زمان (ع) منعقد شده بود. مجلسی بود مزین و آراسته و از تمام طبقات در آن شرکت جسته بودند. لیکن اکثریت آن را طبقه تحصیل کرده و جوان تشکیل می داد و برنامه آن، توسط انجمن اسلامی آن دبیرستان اداره می شد.

در آغاز برنامه، دانش آموز خردسالی با خواندن آیاتی چند از کلام الله مجید، مجلس را رونق و صفا بخشید. سپس دانش آموز دیگری، اشعار نغزی را که درباره امام غائب (ع) سروده بود قرائت نمود. بعد از آن، مقاله بسیار جالب و سودمندی که توسط یکی از دانشجویان تهیه شده بود خوانده شد. در پایان برنامه، دانشمند محترم جناب آقای هوشیار دبیر همان دبیرستان سخنرانی جالب و سودمندی پیرامون امام زمان (ع) ایراد نمود. سپس پایان برنامه اعلام و حضار به صرف شیرینی دعوت شدند.

برنامه مذکور تمام حاضرین را شیفته و جذب کرده بود ولی شاید من از تمام آنان بیشتر مجذوب آن کانون انس شده بودم. آنچه مرا شیفته بود تجملات و وسائل پذیرایی نبود بلکه روح پاک و بی آرایش جوانان و دانش آموزان عزیز بود که با جمع کردن دین و دانش، در نشر حقایق و معارف و تنویر افکار عمومی کوشش و اظهار علاقه می کردند. صفای روح و دل پاک و همت عالی آن غنچه های اجتماع از در و دیوار مجلس نمایان بود. آن نونهالان محبوب با گرمی و شوق از شرکت کنندگان پذیرایی می نمودند.

دماغ پرشور و افکار روشن آن جوانان، مرا به آینده درخشان مسلمین امیدوار نمود. پرچم تمدن و ترقی ملت را بردوش آنان دیدم و اشک شوق دردیدگانم حلقه زد و از صمیم قلب به انجمن اسلامی آن دبیرستان و بنیان گذاران این نهضت مقدس دانشجوئی و همت عالی آنان، صدها آفرین گفتم و موفقیت آنان را از خدای بزرگ خواستار شدم.

در همانوقت، مهندس مدنی که در کنار آقای هوشیار نشسته بود اظهار داشت: شما واقعاً بوجود امام غائب (عج) ایمان دارید و عقیده شما از روی تحقیق است یا اینکه از روی تعصب از آن دفاع می کنید؟

هوشیار: ایمان من کورکورانه و از روی تقلید نیست بلکه با تحقیق و مطالعه آن عقیده را پذیرفته ام. ولی در عین حال، حاضریم بازهم مطلب را مورد بررسی و تجدیدنظر قرار دهیم.

مهندس: چون موضوع امام زمان (عج) برای من خوب روشن نیست و هنوز نتوانسته ام خودم را قانع سازم، علاقمندم آن را مورد بحث قرار دهم و از مطالعات جنابعالی بهره مند گردم.

دکتر امامی و فهیمی: اگر چنین جلسه ای تشکیل شد ما هم میل داریم در آن شرکت جوییم.

هوشیار: هر وقتی را تعیین بفرمائید با کمال افتخار حاضر می شوم.

* * *

سرانجام شب شنبه را برای مناظره تعیین کردند و بدینوسیله جلسه ختم به خیر شد.

شب شنبه جلسه در منزل آقای مهندس تشکیل شد، پس از تعارفات رسمی و صرف چای و میوه ساعت هشت رسمیت جلسه اعلام گشت.

آغاز عقیده به مهدی

دکتر: عقیده به مهدی از چه زمانی داخل محیط اسلامی شد؟ در زمان پیغمبر اسلام هم از مهدی صحبتی بوده یا اینکه پس از رحلت آن حضرت این عقیده در بین مسلمین شایع گشت؟ بعضی نوشته اند: مهدیگری در آغاز اسلام نبوده و از نیمه دوم سده یکم در میان مسلمین پیدا شد، گروهی محمد بن حنفیه را مهدی نامیده، نویدها از نیکی حال اسلام بادست وی به مردمان دادند و چون مرد گفتند نمرده است و در کوه «رضوی» زندگی می کند و روزی بیرون خواهد آمد.

هوشیار: عقیده به مهدی از آغاز اسلام در بین مسلمین شایع بود. پیغمبر اکرم (ص) نه یک بار بلکه بارها از آن وجود شریف خبر میداده و گاه و بیگاه از دولت مهدی و علائم و آثار و نام و کنیه اش گفتگومی کرده است. احادیثی که از پیغمبر اکرم در این باره صادر شده و از طریق شیعه و سنی به ما رسیده، از حد تواتر متجاوز است. از باب نمونه چند حدیث را می خوانم:

عبدالله بن مسعود از پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمود: دنیا تمام نخواهد شد تا اینکه مردی از اهل بیت من که مهدی نامیده میشود بر مردم حکومت کند^(۱).

ابوالحجاف روایت کرده که پیغمبر (ص) سه مرتبه فرمود: بشارت باد شمارا به مهدی. در هنگام پراکندگی مردم و وقوع گرفتاری های سخت، ظاهر می شود و زمین پر از ظلم و ستم را از عدل و داد پر می کند، دل های پیروانش را سرشار از عبادت نموده عدلش همه را فرا می گیرد^(۲).

۱. عبدالله بن مسعود قال، قال رسول الله (ص): لا يذهب الدنيا حتى يلي امتي رجل من اهل بيتي يقال له المهدي — بحار الانوار چاپ اسلامیه سال ۱۳۸۴ هجری ج ۵۱ ص ۷۵ — اثبات الهداة ط ۱ ج ۷ ص ۹

۲. ابوالحجاف قال، قال رسول الله (ص): ابشروا بالمهدي، قالها ثلاثا يخرج علي حين اختلاف من الناس وزلزال شديد يملأ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً. يملأ قلوب عباده عبادة ويسعمهم

پیغمبر(ص) فرمود: رستاخیز بر پا نمسی شود تا قائم برحق ما قیام کند. هنگامی نهضت می‌کند که خدا اذنش دهد. پس هر که از وی پیروی کند نجات یابد و هر که تخلف نماید هلاک گردد. ای بندگان خدا! خدا را در نظر داشته باشید و هنگامیکه مهدی ظاهر گشت به هر طور ممکن شد بسویش بشتابید اگرچه بر روی برف حرکت نمایید زیرا او خلیفه خدا و جانشین من است^(۱).

پیغمبر(ص) فرمود: هر کس قائم فرزندان مرا منکر شود مرا انکار نموده است^(۲).

پیغمبر(ص) فرمود: دنیا سپری نشود تا اینکه مردی از اولاد حسین امور امت مرا در دست گیرد و دنیا را پراز عدل و داد کند چنانکه از ظلم و جور پر شده است^(۳).

مهدی از عترت پیغمبر

از اینگونه احادیث زیاد است. بلکه از بسیاری از آنها استفاده می‌شود که موضوع مهدی و قائم در زمان رسول اکرم(ص) امر مسلمی بوده و آنرا به عنوان خبر تازه ای به مردم اظهار نمی‌داشته بلکه از علائم و آثارش سخن می‌گفته و می‌فرموده است: مهدی و قائم معهود از عترت من خواهد بود.

از باب نمونه: علی بن ابیطالب علیه السلام می‌فرماید: خدمت رسول اکرم(ص) عرض کردم: آیا مهدی موعود از ما خواهد بود یا از غیر ما؟ پاسخ داد: از ما خواهد بود، خدا دین را به دست مهدی ختم می‌کند چنانکه افتتاحش به دست ماصورت گرفت. به واسطه ما از فتنه‌ها نجات یابند چنانکه بواسطه ما از شرک نجات یافتند. خدا به برکت وجود ما کینه‌های ایام فتنه را از دل آنان زایل می‌کند چنانکه بعد از دشمنی‌های ایام شرک و بت پرستی، قلوبشان را با هم

۱. قال رسول الله (ص): لا تقوم الساعة حتى يقوم القائم الحق مساودلك حين يأذن الله عزوجل له، ومن تبعه نجا ومن تخلف عنه هلك. الله الله عباد الله! فأتوه ولو على الثلج فانه خليفة الله عزوجل وخليفتي — بحار الانوار ج ۵۱ ص ۶۵ — اثبات الهداة ج ۶ ص ۳۸۲

۲. قال رسول الله (ص): من انكر القائم من ولدي فقد انكرني بحار ج ۵۱ ص ۷۳

۳. قال النبي (ص): لا تذهب الدنيا حتى يقوم بامر امتي رجل من ولد الحسين يملاءها عدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً — بحار ج ۵۱ ص ۶۶

مهربان نموده در دین، برادرشان گردانید^(۱).

ابوسعید خدری می گوید از پیغمبر (ص) شنیدم که بالای منبر می فرمود: مهدی موعود از فرزندان و اهل بیت من، در آخر الزمان خارج میشود، آسمان بارانش را برای او نازل می سازد و زمین گیاهانش را برای او خارج می کند. زمین را از عدل و داد پر می کند چنانکه مردم آن را پراز ظلم و جور نموده اند^(۲).

ام سلمه روایت کرده که از پیغمبر شنیدم می فرمود: مهدی از عترت من و از اولاد فاطمه می باشد^(۳).

رسول خدا (ص) فرمود: قائم از فرزندان من، نامش نام من و کنیه اش کنیه من و خویش خوی من و رفتارش رفتار من خواهد بود. مردم را به کیش و آئین من وادار نموده به کتاب خدا دعوت می کند. هر کس او را اطاعت کند مرا اطاعت نموده و هر کس از وی نافرمانی کند عصیان مرا به جای آورده است. هر کس در زمان غیبت منکرش شود مرا انکار نموده، هر کس تکذیبش نماید مرا تکذیب کرده است و هر کس تصدیقش نماید مرا تصدیق نموده است. از تکذیب کنندگان او و کسانی که گفتار مرا درباره اش انکار نمایند و امتم را گمراه کنند، نزد خدا شکایت خواهم کرد. ستمکاران بزودی بازگشت و عاقبت کار خویش را مشاهده خواهند نمود^(۴).

ابویوب انصاری میگوید: از رسول خدا (ص) شنیدم که می فرمود: من سید و بزرگ پیغمبرانم و علی سید اوصیاست. دو فرزندم بهترین فرزندان میباشند. امام های معصوم از ما و نسل حسین به وجود خواهند آمد، و مهدی این امت از ماست.

۱. علی بن ابیطالب علیه السلام قال قلت: یا رسول الله أمتنا آل محمد المهدی اه من غیرنا؟ فقال رسول الله: لا بل منا. یختم الله به الدین كما فتح بنا و بنا یقذون من الفتن، كما انقذوا من الشرك و بنا یؤلف الله بین قلوبهم بعد عداوة الفتنه اخواناً كما الف بینهم بعد عداوة الشرك اخواناً فی دینهم — بحار الانوار ج ۵۱ ص ۸۴ — اثبات الهداة ج ۷ ص ۱۹۱. مجمع الزوائد تألیف علی بن ابی بکر هیشمی ط قاهره ج ۷ ص ۳۱۷

۲. عن ابی سعید الخدری، قال سمعت رسول الله (ص) یقول علی المنبر: ان المهدی من عترتی من اهل بیتی یرج فی آخر الزمان تنزل له السماء قطرها و تخرج له الارض بذرها، فیملاء الارض عدلاً و قسطاً كما ملاءها القوم ظلماً و جوراً — بحار الانوار ج ۵۱ ص ۷۴ — اثبات الهداة ج ۷ ص ۹.

۳. عن ام سلمة قالت: سمعت رسول الله (ص) یقول: المهدی من عترتی من ولد فاطمة — بحار ج ۵۱ ص ۷۵.

۴. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۷۳.

پس یکنفر بادیه نشین برخاست و عرض کرد: یا رسول الله امام های بعد از تو چند نفرند؟ فرمود: بعدد اسباط و حواریین عیسی و نقیبان بنی اسرائیل (۱).

حذیفه روایت کرده که پیغمبر فرمود: امام های بعد از من بعدد نقیبان بنی اسرائیل می باشند. نه نفرشان از نسل حسین به وجود خواهند آمد و مهدی این امت از ماست. آگاه باشید! آنان باحق و حق با آنهاست پس بنگرید که بعد از من چگونه با ایشان رفتار می کنید (۲).

سعید بن مسیب از عمر و عثمان بن عفان روایت کرده که گفتند: ما از رسول خدا شنیدیم که میفرمود: امام های بعد از من دوازده نفرند که نه نفرشان از نسل حسین هستند و مهدی این امت از ماست. هرکس بعد از من دامن آنان را بگیرد هرآینه به ریسمان محکم خدا چنگ زده است و هرکس آنان را رها کند خدا را رها نموده است (۳).

از اینگونه احادیث زیاد است که می توانید برای بررسی بیشتر به کتب حدیث مراجعه کنید.

۱. اثبات الهداة ج ۲ ص ۵۳۱.

۲. حذیفه بن اسید عن النبی (ص) انه قال: الائمة بعدی بعدد نقباء بنی اسرائیل، تسعة من صلب الحسین و متامهدی

هذه الامة. الا انهم مع الحق و الحق معهم، فانظروا کیف تخلفونی - اثبات الهداة ج ۲ ص ۵۳۳.

۳. اثبات الهداة ج ۲ ص ۵۲۶.

احادیث مهدی در کتب سنیان

فهیمی: جناب آقای هوشیار! رفقا اطلاع دارند ولی لازم است به شما نیز عرض کنم که من سنی مذهب هستم و آن خوشبینی که شما به احادیث شیعه دارید ندارم، احتمال می‌دهم که شیعیان متعصب بعد از اینکه اصل داستان مهدویت را به عللی معتقد شدند، برای تأیید عقیده خودشان احادیثی را جعل کرده به پیغمبر نسبت داده باشند. شاهد احتمال اینکه احادیث مهدی فقط در کتب شما شیعیان ثبت شده و در کتب صحاح ما اثری از آنها دیده نمی‌شود. بله، در کتب غیر معتبر ما چند حدیث راجع به مهدی هست^(۱).

هوشیار: در عین حال که خفقان عمومی دوران بنی امیه و بنی عباس و دست‌های مقتدر و مرموز سیاست وقت و تعصبات شدید مذهبی اجازه نمی‌داده که اخبار مربوط به ولایت و امامت و اهل بیت (ع) مورد مذاکره واقع شود و در کتابها درج گردد لیکن باز هم کتب اخبار شما از احادیث مربوط به مهدی خالی نیست، اگر خسته نشده‌اید تعدادی از آنها را به خوانم؟

مهندس: جناب آقای هوشیار! به سخنان خود ادامه دهید.

هوشیار: جناب آقای فهیمی! در کتب صحاح شما ابوابی بنام مهدی منعقد و احادیثی از پیغمبر اکرم (ص) نقل شده است. از باب نمونه:

عبداللّه از پیغمبر (ص) روایت نموده که فرمود: دنیا سپری نخواهد شد تا اینکه

۱. المهدیه فی الاسلام تألیف سعد محمد حسن، ط مصر سال ۱۳۷۳ ص ۶۹ — مقدمه ابن خلدون ط مصر مط

مردی از اهل بیت من که نامش نام من است برعرب حکومت کند^(۱).
 ترمذی این حدیث را در صحیح خود نقل نموده سپس می‌گوید: این حدیث صحیح است و در مورد مهدی، علی و ابوسعید و ام سلمه و ابوهریره روایت دارند.
 علی بن ابیطالب (ع) از پیغمبر روایت کرده که فرمود: اگر از عالم جز روزی باقی نمانده باشد، خدا مردی از اهل بیت مرا خواهد برانگیخت تا دنیا را پراز عدل و داد کند چنانکه از ستم پر شده است^(۲).
 ام سلمه می‌گوید از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: مهدی موعود از عترت من و اولاد فاطمه می‌باشد^(۳).
 ابوسعید می‌گوید: پیغمبر (ص) فرمود: مهدی ما بلند پیشانی و باریک بینی است. زمین را پراز عدل و داد می‌کند چنانکه از ظلم و بیدادگری پر شده است، مدت هفت سال حکومت می‌کند^(۴).
 علی (ع) از پیغمبر (ص) نقل کرده که فرمود: مهدی موعود از اهل بیت من می‌باشد. خدا اسباب قیامش را در یک شب فراهم می‌سازد^(۵).
 ابوسعید از رسول خدا روایت نموده که فرمود: زمین از ظلم و بیدادگری

-
۱. عن عبدالله قال، قال رسول الله (ص): لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي يواطى اسمه اسمي — صحیح ترمذی ج ۹ باب ماجاء فی المهدي ص ۷۴ — کتاب ینابیع المودة تألیف شیخ سلیمان ط سال ۱۳۰۸ ج ۲ ص ۱۸۰ کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان تألیف محمد بن یوسف شافعی ط نجف ص ۵۷ کتاب نور الابصار ص ۱۷۱ — مشکوة المصابیح ص ۳۷۰.
۲. علی رضی الله عنه عن النبی (ص) قال: لولم یبق من الدهر الا یوم واحد لبعث الله رجلا من اهل بيتي یملاءها عدلا كما ملئت جوراً — صحیح ابی داود ج ۲ کتاب المهدي ص ۲۰۷ — البیان ص ۵۹ — کتاب نور الابصار تألیف شبلنجی ص ۱۵۶ — الصواعق المحرقة تألیف ابن حجر ط قاهره ص ۱۶۱ — کتاب فصول المهمة تألیف ابن صباغ ط نجف ص ۲۷۵ — کتاب اسعاف الراغبین تألیف محمد الصبان.
۳. ام سلمة قالت سمعت رسول الله (ص) يقول: المهدي من عترتي من ولد فاطمة — صحیح ابی داود ج ۲ کتاب المهدي ص ۲۰۷. ابوداود در این باب ۱۱ حدیث نقل کرده است — صحیح ابن ماجه باب خروج المهدي ج ۲ ص ۵۱۹ — الصواعق ص ۱۶۱ — البیان ص ۶۴ — مشکوة المصابیح تألیف محمد بن عبدالله خطیب ط دهلی ص ۳۷۰.
۴. صحیح ابی داود ج ۲ کتاب المهدي ص ۲۰۸ — فصول المهمة ص ۲۷۵ — نور الابصار ط مصر ص ۱۷۰ — ینابیع المودة ج ۱ ص ۱۶۱.
۵. صحیح ابن ماجه ج ۲ باب خروج المهدي ص ۵۱۹. در این باب ۷ حدیث ذکر شده است — الصواعق المحرقة ص ۱۶۱.

پرمی شود سپس مردی از اهل بیت من ظاهر شده هفت سال یا نه سال حکومت می نماید و زمین را از عدل و داد پرمی کند (۱).

ابوسعید از پیغمبر روایت کرده که فرمود: در آخر الزمان بلاء سختی از جانب سلطان، برامت من نازل می شود، بلائیکه سخت تر از آن شنیده نشده است، به طوریکه زمین فراخ بر آنها تنگ شده پراز جور و ستم می گردد. مؤمنین پناهگاه و دادرسی از ظلم و ستم نمی یابند. پس خدا مردی از خانواده مرا می فرستد تا زمین را پراز عدل و داد کند چنانکه از ظلم و ستم پر شده است. ساکنین آسمان و زمین از اراضی خواهند بود. زمین تمام گیاهان خود را برایش می رویاند، و آسمان بارانش را پی در پی فرو می فرستد. هفت سال یا نه سال در بین مردم زندگی می کند. از جهت خیراتی که خدا بر اهل زمین نازل نموده مردگان آرزوی زندگی دوباره می کنند (۲).

از این گونه احادیث در کتب شما زیاد است اما گمان می کنم نقل همین مقدار برای اثبات مطلب کافی باشد.

اشکال یکی از نویسندگان

فهیمی: مؤلف کتاب المهدیه فی الاسلام نوشته است: محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری، احادیث مهدی را در کتب خودشان که از صحاح معتبر می باشد و روایات آن دو کتاب با کمال دقت و احتیاط ضبط شده است، نقل نکرده اند. بلکه آن احادیث در کتاب هایی مانند سنن ابی داود و ابن ماجه و ترمذی و نسائی و مسند احمد که در منقولات آنها زیاد

۱. مسند احمد ج ۳ ص ۲۸ در باب مسندات ابی سعید الخدری احادیثی راجع بمهدی ذکر شده است — ینابیع الموده ج ۲ ص ۲۲۷.

۲. عن ابی سعید قال، قال نبی الله (ص): ینزل بامتی فی آخر الزمان بلاء شدید من سلطانهم، لم یسمع بلاء اشد منه حتی تضیق عنهم الارض الرحبة و حتی یملاء الارض جوراً و ظلماً، لا یجد المؤمن ملجأً یتجىء الیه من الظلم. فیبعث الله رجلاً من عترتی فیملأ الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً. یرضی عنه ساکن السماء و ساکن الارض. لا تدخر الارض من بذرها شیئاً الا اخرجته ولا السماء من قطرها شیئاً الا صبه الله علیهم مدراراً. یعیش فیهم سبع سنین اوسع. تمنى الاحیاء الاموات لما صنع الله باهل الارض من خیره البیان ص ۷۲ — الصواعق المحرقة ص ۱۶۱ — ینابیع ج ۲ ص ۱۷۷.

دقت نمی‌شده موجود است و علمای حدیث از جمله ابن خلدون آن احادیث را تضعیف نموده و مردود دانسته‌اند^(۱).

ابن خلدون و احادیث مهدی

هوشیار: برای روشن شدن موضوع بهتر است خلاصه کلام ابن خلدون را نقل کنیم. او در مقدمه اش نوشته است: «در بین تمام مسلمین مشهور بوده و هست که در آخر الزمان مردی از اهل بیت پیغمبر ظهور می‌کند و دین را تأیید و عدل و داد را ظاهر می‌سازد و بر تمام ممالک اسلامی تسلط پیدا می‌کند». مدرک آنان احادیثی است که در کتاب‌های جماعتی از دانشمندان مانند ترمذی و ابوداود و ابن ماجه و حاکم و طبرانی و ابویعلی موصلی موجود است لیکن منکرین وجود مهدی، در صحت آن احادیث تشکیک کرده‌اند. پس ما باید احادیث مربوط به مهدی فاطمی و مطاعن و ایرادات منکرین را ذکر کنیم تا حقیقت روشن گردد. ولی لازم است قبلاً توجه داشته باشید که اگر در راویان آن احادیث جرح و قدحی وجود داشت، اصل حدیث از اعتبار ساقط می‌شود، گرچه درباره همان راوی تعدیل و توثیقی هم وارد شده باشد، زیرا معروف است که تضعیف و بدگویی بر تعدیل مقدم است. اگر کسی به ما اشکال کند که: عین این محذور در بعض رجال احادیث صحیح مسلم و بخاری نیز وجود دارد، چون از طعن و تضعیف سالم نمانده‌اند، در پاسخ می‌گوئیم: عمل با احادیث آن دو کتاب مورد اتفاق و اجماع علماء واقع شده و همین مقبولیت، ضعف آنها را جبران می‌کند، لیکن کتابهای دیگر به مثابه و درجه آن دو کتاب نیستند^(۲).

این بود خلاصه کلام ابن خلدون، سپس بعض رجال آن احادیث را مورد بحث قرار داده توثیقات و تضعیفاتی را که درباره آنان صادر شده است نقل می‌کند.

تواتر احادیث

مادر پاسخ می‌گوییم: اولاً بسیاری از علمای اهل سنت احادیث مهدی را

۱. کتاب المهدیه فی الاسلام ص ۶۹.

۲. مقدمه ابن خلدون ص ۳۱۱.

متواتر دانسته یا تواتر آنها را از دیگران نقل کرده بدان اعتراضی ننموده‌اند. مانند ابن حجر هیثمی در «الصواعق المحرقة»، شبلنجی در «نور الابصار»، ابن صباغ در «الفصول المهمة»، محمد الصبان در «اسعاف الراغبین»، کنجی شافعی در «البیان»، شیخ منصور علی در «غایة المأمول»، سیدی در «سبائک الذهب» و جمعی دیگر، که همین تواتر، ضعف سندی را که در بعض آن احادیث موجود است جبران می‌کند.

عسقلانی می‌نویسد: خبر متواتر، مفید یقین است و عمل کردن به آن، نیازی به بحث ندارد^(۱).

سید احمد شیخ الاسلام و مفتی شافعی می‌نویسد: احادیثی که درباره مهدی وارد شده کثیر و متواتر است. در بین آنها هم حدیث صحیح وجود دارد هم حسن هم ضعیف، لیکن اکثر آن احادیث ضعیف میباشند اما چون کثیرند و روایت و نویسندگان آنها نیز زیادند بعضی آن احادیث بعضی دیگر را تقویت می‌کند و بر روی هم مفید یقین می‌گردند^(۲).

خلاصه، جماعتی از صحابه بزرگ رسول خدا، احادیث مهدی را روایت کرده‌اند مانند: عبدالرحمان بن عوف، ابوسعید خدری، قیس بن جابر، ابن عباس، جابر، ابن مسعود، علی بن ابی طالب، ابوهریره، ثوبان، سلمان فارسی، ابوامامه، حذیفه، انس بن مالک، ام سلمه و گروهی دیگر.

آن احادیث را علما و محدثین عامه در کتابهای خودشان نوشته‌اند مانند: ابوداود، احمد، ترمذی، ابن ماجه، حاکم، نسائی، طبرانی، رویانی، ابونعیم اصفهانی، دیلمی، بیهقی، ثعلبی، حموینی، مناوی، ابن مغازلی، ابن جوزی، محمد الصبان، ماوردی، کنجی شافعی، سمعانی، خوارزمی، شعرانی، دارقطنی، ابن صباغ مالکی، شبلنجی، محب الدین طبری، ابن حجر هیثمی، شیخ منصور علی ناصف، محمد بن طلحه، جلال الدین سیوطی،

۱. کتاب نزهة النظر تألیف احمد بن حجر عسقلانی ط کراچی صفحه ۱۲.

۲. کتاب فتوحات الاسلامیة ط مکه ط اولی ج ۲ ص ۲۵۰.

شیخ سلیمان حنفی، قرطبی، بغوی، و گروهی دیگر^(۱).

همه جا تضعیف مقدم نیست

ثانیاً اکثر افرادی که درباره آنان تضعیفی وارد شده و ابن خلدون آنها را ذکر نموده توثیقاتی هم دارند که خود ابن خلدون نیز بخشی از آنها را نقل کرده است و این مطلب درست نیست که همه جا و بطور اطلاق تضعیف بر تعدیل مقدم باشد زیرا ممکن است صفت مخصوصی، در نزد تضعیف کننده از اسباب ضعف شمرده شود، در صورتی که دیگران از اسباب ضعف ندانند. پس در صورتی به قول تضعیف کننده ترتیب اثر داده می شود که علت تضعیفش را بیان کند.

عسقلانی در مقدمه کتاب لسان المیزان نوشته است: در صورتی تضعیف بر تعدیل مقدم می شود که علت آن ثابت و تعیین شده باشد و در غیر آن صورت، کلام تضعیف کننده اعتبار ندارد.

ابوبکر احمد بن علی بن ثابت بغدادی گفته است: باید درباره احادیثی که بخاری و مسلم و ابوداود بآنها احتجاج و تمسک نموده اند - با اینکه بعضی رجال آنها مورد طعن و تضعیف واقع شده - گفته شود، طعن و تضعیف مؤثر و معلوم السبب، نزد آنان ثابت نبوده است^(۲).

خطیب می نویسد: «تضعیف و تعدیل اگر مساوی باشند، تضعیف مقدم است ولی اگر تضعیف کمتر از تعدیل باشد در مسئله اقوالی است. بهترین قول اینست که تفصیل داده و بگوئیم: اگر سبب تضعیف ذکر شده و به نظر ما مؤثر است، بر تعدیل تقدم دارد، و اگر از ذکر سبب خودداری شده تعدیل مقدم است^(۳).

خلاصه، نمی توان بطور اطلاق و عموم گفت: همه جا تضعیف بر تعدیل مقدم

۱. اینها اسامی جمعی از علمای اهل سنت است که احادیث مهدی را در کتاب های خودشان نوشته اند و کتب آنان مورد استناد بود، لیکن مخفی نماند که کتاب های همه آنان در دسترس نبود. بعضی احادیث را در منقولات کتب دیگر دیدم. آقای مهدی خراسانی در مقدمه سودمندی که بر کتاب البیان چاپ نجف نوشته اسامی (۷۲) نفر از علمای عامه را ذکر نموده است.

۲. لسان المیزان تألیف احمد بن علی بن حجر عسقلانی ط ۱ ج ۱ ص ۲۵.

۳. لسان المیزان ج ۱ ص ۱۵.

است. اگر بنا باشد به تمام تضعیفات ترتیب اثر بدهیم کمتر حدیثی از طعن و قدح سالم می ماند. در این موارد باید دقت و اجتهاد بیشتری به عمل آید تا حقیقت روشن گردد.

ضعف، به جرم تشیع

یکی از وجوهی که از اسباب ضعف راوی شمرده شده شیعه بودنست. مثلاً ابن خلدون، قطن بن خلیفه را که یکی از روایات احادیث مهدی است به جرم تشیع مردود دانسته درباره اش مینویسد:

عجلی می گوید: قطن از حیث حدیث خوبست لیکن کمی متمایل به تشیع بوده است.

احمد بن عبدالله بن یونس می گوید: به قطن برخورد می کردم ولی او را مانند سگ رهامی نمودم. ابوبکر بن عیاش می گوید: احادیث قطن را ترک نکردم جز برای فساد مذهبش.

ولی احمد و یحیی بن قطان و ابن معین و نسائی و دیگران وی را توثیق نموده اند^(۱).

باز ابن خلدون درباره هارون که یکی از رجال آن احادیث است می نویسد: هارون از اولاد شیعیان بوده است^(۲). عده ای یزید بن ابی زیاد را که یکی از روای آن احادیث است به طور اجمال تضعیف نموده اند، لیکن بعضی سبب ضعف را توضیح داده اند، محمد بن فضیل درباره اش می گوید: از بزرگان شیعه بوده و ابن عدی میگوید: از شیعیان کوفه بوده است^(۳).

ابن خلدون درباره عمار ذهبی نوشته است: اگر چه احمد و ابن معین و ابوحاتم و نسائی و دیگران عمار را توثیق نموده اند اما بشر بن مروان بواسطه نسبت تشیع رگ حیاتش را قطع کرده است^(۴).

۱. مقدمه ابن خلدون ص ۳۱۳.

۲. مقدمه ابن خلدون ص ۳۱۴.

۳. مقدمه ابن خلدون ص ۳۱۸.

۴. مقدمه ابن خلدون ص ۳۱۹.

در بارهٔ عبدالرزاق بن همام می نویسد: احادیثی را در فضائل اهل بیت نقل کرده و مشهور به تشیع است^(۱).

اختلاف عقیده

موضوع دیگری که بسا اوقات سبب تضعیف راوی می شد و بدان بهانه اشخاص نیک و راستگو متهم می شدند و احادیث آنها مردود شناخته می شد، اختلاف عقیده بود. مثلاً یکی از موضوعات حساسی که در آن زمان مورد بحث و تفتیش بود داستان مخلوق بودن قرآن است. گروهی عقیده داشتند که قرآن مخلوق نیست و قدیم است. گروهی دیگر می گفتند: مخلوق و حادث است. در بین این دودسته کشمکشها و نزاعها بلکه تکفیرها اتفاق افتاد. عدهٔ زیادی از راویان احادیث چون عقیده داشتند که قرآن مخلوق است یا در مخلوق بودنش شک و تردید داشتند، تضعیف بلکه تکفیر شدند.

نویسندهٔ کتاب «اضواء علی السنة المحمدية» می نویسد: دانشمندان، جماعتی از راویان احادیث را مانند ابن لهیعه، تکفیر نمودند. جریشان این بود که عقیده داشتند قرآن مخلوق است. از این بالاتر، دربارهٔ محاسبی گفته شده که: ارث پدرش را قبول نکرده گفت: چون اهل دودین از هم ارث نمی برند، من ارث پدرم را نمی خواهم. علت امتناعش این بود که پدرش واقفی بود یعنی در موضوع مخلوق بودن و مخلوق نبودن قرآن اظهار توقف و تردید می نمود^(۲).

چنانکه تعصبات شدید مذهبی و اختلافات عقیده‌ای باعث می شد که جنبهٔ امانت‌داری و راستگویی افرادی را بکلی نادیده بگیرند و احادیث‌شان را یکسره مردود بشمارند، همچنین خوشبینی در اثر اتحاد مسلک و عقیده و تعصبات بیجا گاهی سبب می شد که جنایات و بدی‌های افرادی را به کلی فراموش کنند و آنان را توثیق و تعدیل نمایند، مثلاً عجللی دربارهٔ عمر بن سعد میگوید: از موثقین تابعین بوده و مردم از او روایت دارند.

در صورتیکه عمر بن سعد قاتل حسین بن علی یعنی سید جوانان اهل بهشت و

۱. مقدمهٔ ابن خلدون ص ۳۲۰.

۲. کتاب اضواء علی السنة المحمدية تألیف محمود ابوریه ط اول ص ۳۱۶.

جگر گوشه رسول خدا بوده است.^(۱)

همچنین بسربن ارطاة را که از جانب معاویه مأموریت یافت و هزاران شیعه بی گناه را بقتل رسانید و علی بن ابیطالب خلیفه پیغمبر را علناً دشنام می داد، چنین عنصر ناپاکی را در این اعمال ننگین معذور و مجتهد می دانند^(۲).

یحیی بن معین درباره عتبه بن سعید می گوید: مورد وثوق است. نسائی و ابوداود و دارقطنی نیز وی را توثیق نموده اند، در صورتیکه عتبه همنشین و یار و یاور حجاج بن یوسف جنایتکار بوده است.

بخاری احادیث مروان بن حکم را در کتاب خود نوشته و بدانها اعتماد می نماید. در صورتیکه همین مروان یکی از عوامل مهم جنگ جمل بود، طلحه را تشویق و تحریک نمود تا با علی جنگ کند. سپس در اثناء جنگ طلحه را بقتل رسانید^(۳).

این چند موضوع بعنوان شاهد نوشته شد تا خوانندگان، به طرز تفکر و روش قضا و اظهار عقیده نویسنندگان واقف و آشنا گردند و بدانند که حب و بغضها و تعصبات تا کجاها دخالت نموده است.

صاحب کتاب اضواء می نویسد: در کار این دانشمندان دقت کنید ببینید، چگونه شخصی را که بقتل علی راضی بود و طلحه را بقتل رسانید و شخصی را که متصدی کشتن حسین بن علی شد توثیق می نمایند. اما در مقابل، امثال بخاری و مسلم، احادیث علمای امت و حافظین آنها را مانند حماد بن مسلمه و مکحول عابد و زاهد را مردود می شناسند^(۴).

به هر حال، اگر شخصی از روایات فضائل اهل بیت و علی بن ابیطالب بود یا حدیثی را بر طبق عقاید شیعه روایت کرد، همین جرم کافی بود که بعضی از متعصبین عامه، در صحت احادیثش تشکیک کنند یا رسماً مردود بدانند، چه رسد به جاییکه تشیع او محرز گردد، در آن صورت بغض و عناد، برای طرد احادیثش کافی است. شما در کلام جریر دقت فرمایید تا مقدار تعصب عامه برایتان روشن

۱. اضواء ص ۳۱۹.

۲. اضواء ص ۳۲۱.

۳. اضواء ص ۳۱۷.

۴. اضواء ص ۳۱۹.

گردد: «جریر می‌گوید: جابر جعفی راملاقات نمودم ولی حدیثی از وی ننوشتم زیرا بر جعت عقیده مند بود»^(۱).

تعصب بیجا

غرضرانی و اعمال تعصب با تحقیق سازگار نیست. کسیکه در صدد تحقیق و درک واقعیات باشد باید قبلاً خودش را از تعصب‌های بیجا و حب و بغض‌ها خالی کند، آنگاه با کمال بی‌طرفی به مطالعه پردازد. اگر در صدد تحقیق مطلبی است که از طریق حدیث اثبات می‌شود باید راویان آن احادیث را از حیث ثقه بودن مورد بررسی قرار دهد، اگر موثق بودند به روایاتشان اعتماد کند، چه سنی باشند، چه شیعه. این موضوع برخلاف انصاف و روش تحقیق است که احادیث راویان موثق را به علت تشیع یا اتهام آن، مردود بشمارد! اهل انصاف از عامه نیز بدین مطلب توجه داشته‌اند.

عسقلانی می‌نویسد: «یکی از مواردی که در قبول قول تضعیف کننده باید توقف نمود صورتی است که بین تضعیف کننده و کسی را که تضعیف می‌کند، از جهت اختلاف عقیده، عداوت و دشمنی وجود داشته باشد. مثلاً ابواسحاق جوزجانی چون ناصبی بوده و اهل کوفه به تشیع معروف بوده‌اند، در تضعیف آنان توقف نمی‌کرده و با عبارات تند آنان را تضعیف می‌نموده است. حتی امثال اعمش و ابی نعیم و عبیدالله بن موسی را که از اساطین و ارکان حدیث بوده‌اند تضعیف نموده است. قشیری می‌گوید: اغراض مردم گودال‌هایی از آتش است. پس در این گونه موارد اگر توثیقی درباره‌ی راوی وارد شده باشد بر تضعیف مقدم است»^(۲).

محمد بن احمد بن عثمان ذهبی بعد از شرح حال ابان بن تغلب می‌نویسد: «اگر بما گفته شود با اینکه ابان اهل بدعت بوده، چرا او را توثیق می‌کنید؟ در پاسخ می‌گوییم: بدعت دو قسم است، یکی: بدعت کوچک مانند غلو در تشیع یا تشیع بدون غلو و انحراف. البته اینگونه بدعت، در بسیاری از تابعین و تابعین آنان وجود داشته است، با اینکه دیانت و پرهیزکاری و راستی آنان مسلم بوده است. اگر بنا

۱. صحیح مسلم ج ۱ ص ۱۰۱.

۲. لسان المیزان ج ۱ ص ۱۶.

باشد احادیث این گونه افراد رد شود لازم می آید بسیاری از آثار واحادیث نبوی از دست برود و فساد این موضوع برکسی پوشیده نیست. قسم دوم بدعت کبری است، مانند رفض کامل و غلو در رافضگی و بدگویی از ابوبکر و عمر، البته اقوال و احادیث قسم دوم را باید مردود دانست و ارزشی ندارد^(۱). خلاصه، هرکس درصدد تحقیق و ادراک حقائق باشد نباید به صرف این تضعیفات ترتیب اثر بدهد، بلکه باید بحث و کنجکاوی کند تا سبب تضعیف و صلاحیت و عدم صلاحیت آن برایش روشن گردد.

صحیح مسلم و بخاری و احادیث مهدی

رابعاً: اگر حدیثی در صحیح مسلم و بخاری موجود نبود، دلیل ضعف آن روایت نمی شود، زیرا مؤلفین کتب مزبور قصد استیفای تمام احادیث را نداشته اند.

دارقطنی می گوید: «احادیثی وجود دارد که مسلم و بخاری آنها را در صحاح خودشان نقل نکرده اند در صورتیکه سند آنها مانند سند احادیثی است که نوشته اند.

بیهقی نوشته است: مسلم و بخاری قصد استیفای احادیث را نداشته اند. شاهد سخن اینکه، احادیثی در صحیح بخاری موجود است که در صحیح مسلم نقل نشده و بالعکس احادیثی در صحیح مسلم وجود دارد که بخاری از نقل آنها خودداری کرده است^(۲).

چنانکه مسلم ادعا نموده فقط احادیث صحیح را در کتاب خودش نوشته، ابوداود نیز همین ادعا را کرده است.

ابوبکر بن داسه می گوید: از ابی داود شنیدم که گفت: من در کتابم چهار هزار و هشتصد حدیث نوشته ام که همه آنها صحیح یا شبه صحیح می باشد.

ابوالصباح می گوید: از ابی داود نقل شده که گفته است: من فقط احادیث صحیح و شبه صحیح را در سنن نقل کرده ام و نیز اگر روایتی ضعیف بود ضعف

۱. میزان الاعتدال ط دارالکتب العربیه ج ۱ ص ۵.

۲. صحیح مسلم ج ۱ ص ۲۴.

آن را تذکر داده‌ام. پس در مورد هر روایتی که سکوت کرده‌ام باید آن را معتبر دانست.

خطابی می‌گوید: سنن ابی داود کتاب گرانمایی است که مانندش تصنیف نشده و مورد قبول تمام مسلمین می‌باشد و در بین تمام فقهاء و دانشمندان عراق و مصر و مغرب و نقاط دیگر مقبولیت یافته است^(۲). خلاصه، احادیث صحیح مسلم و بخاری با احادیث بقیه کتب در این جهت یکسانند که باید رجال آنها مورد بررسی و تحقیق واقع شوند تا صحت و ضعف آنها واضح گردد. خامساً: صحیح مسلم و بخاری که به صحت آنها اعتراف دارید، نیز از احادیث مربوط به مهدی خالی نیست گرچه به لفظ مهدی تعبیر نشده است از جمله این حدیث است:

پیغمبر (ص) فرمود: چگونه خواهید بود هنگامیکه عیسی بن مریم بر شما نازل شود، درحالیکه امامتان از خود شما باشد^(۳).
 قریب به همین مضمون احادیث دیگری در آن دو کتاب موجود است.

تذکر لازم

ناگفته نماند که این مطلب صحیح نیست که درباره ابن خلدون گفته شود که احادیث مربوط به مهدی را بطور کلی مردود دانسته و اصلاً آنها را قبول ندارد. زیرا اولاً چنانکه ملاحظه فرمودید این دانشمند در صدر بحث نوشته: در بین تمام مسلمانان مشهور بوده و هست که مردی از اهل بیت پیغمبر در آخر الزمان نهضت می‌کند و عدل و داد را بر پا می‌سازد. در اینجا بطور اجمال این مطلب را پذیرفته که عقیده به مهدی موعود در میان مسلمانان شایع و مشهور است. ثانیاً بعد از رد و ایرادها و جرح و تعدیل راویان، در ذیل بحث می‌نویسد:

«این وضع احادیثی است که درباره مهدی موعود وارد شده و در کتابها دیده می‌شود چنانکه ملاحظه فرمودید همه آنها مخدوش است جز مقدار بسیار کمی از آنها^(۳)».

۲. مقدمه سنن ابی داود بقلم ساعاتی.

۳. عن ابی هریره قال قال رسول الله (ص): کیف انتم اذا نزل ابن مریم فیکم و امامکم منکم؟ صحیح مسلم ج ۲ باب نزول عیسی و صحیح بخاری ج ۴ کتاب بدء الخلق باب نزول عیسی.

۳. مقدمه ابن خلدون ص ۳۲۲.

در اینجا نیز احادیث را بطور کلی مردود ندانسته بلکه به صحت اندکی از آنها اعتراف نموده است..

ثالثاً احادیث مربوط به مهدی موعود منحصر نیست به همان احادیثی که در مقدمه ابن خلدون مورد جرح و تعدیل قرار گرفته بلکه احادیث فراوان دیگری نیز در کتاب های سنی و شیعه موجود است که متواتر و مفید یقین هستند. بطوری که می توان حدس زد که ابن خلدون هم اگر به آنها دسترسی داشت هرگز در این مطلب تردید نمی کرد که عقیده بوجود مهدی موعود ریشه عمیق مذهبی دارد و از مصدر وحی سرچشمه گرفته است. بنابر آنچه گذشت، این مطلب صحیح نیست که بعضی از نویسندگان نوشته اند: ابن خلدون احادیث مربوط به مهدی را مردود دانسته پنبه آنها رازده است. اینگونه افراد را باید کاسه داغ تر از آش نامید.

سخنی دیگر از ابن خلدون

ابن خلدون در خاتمه این بحث می نویسد: ماقبالاً این مطلب را به اثبات رساندیم که هرکسی بخواهد نهضتی برپا کند و جمعیتی را بردور خویش گرد آورد و کسب نیرو و قدرت کند و حکومتی تأسیس نماید در صورتی می تواند به هدف برسد و پیروز گردد که دارای اقوام و خویشان بسیار و متعصبی باشد که به طور جدی از او حمایت کنند و در راه رسیدن به هدف مدد کارش باشند و به عنوان تعصب قومی و طائفگی از وی دفاع کنند، در غیر این صورت موفقیت و پیروزی برایش امکان ندارد. در اینجا نیز مشکلی برای عقیده به مهدی موعود به وجود می آید، زیرا فاطمیین بلکه طائفه قریش پراکنده و متلاشی شده اند و عصبیت طائفگی در میان شان وجود ندارد بلکه تعصب های دیگر جایگزین آن شده و بر آنها غالب آمده است. بله، فقط گروهی از اولاد حسن و حسین در حجاز و ینبع باقی مانده که بی نفوذ و قدرت نیستند. البته آنان هم بدوی هستند و در بلاد پراکنده اند، واتحاد و اتفاق کامل در بین شان حکمفرما نیست. لیکن اگر موضوع مهدی موعود را صحیح بدانیم باید بگوئیم که: آنجناب در میان آنان طلوع می کند، آنها نیز متحد و متفق می شوند و به عنوان تعصب قومی از او حمایت می کنند و در راه رسیدن به هدف و تأسیس قدرت و شوکت، مدد کارش می شوند.

با این وجه می‌توانیم ظهور و نهضت مهدی موعود را تصور نماییم ولی به غیر از این وجه، تصور ندارد^(۱).

پاسخ:

در پاسخ این کلام باید گفت: البته این مطلب قابل تردید نیست که اگر کسی خواست نهضت کند و قدرتی به دست آورد و حکومتی تاسیس نماید در صورتی پیروزی برایش امکان دارد که گروهی به طور جدی از وی حمایت و طرفداری کنند و در رسیدن به هدف یار و یاورش باشند. در مورد مهدی موعود و انقلاب جهانی او نیز همین شرط هست. لیکن این مطلب درست نیست که طرفداران و حمایت‌کنندگان او را فقط سادات علوی و قریش بدانیم. زیرا حکومت و زمامداری اگر طائفگی و قومی باشد البته حمایت‌کنندگان و طرفدارانش نیز باید به عنوان قوم و طائفه از او حمایت کنند و در مورد دفاع از او تعصب به خرج بدهند. چنانکه در روزگار ملوک الطوائفی حکومت‌ها به همین عنوان تاسیس می‌شد. به طور کلی، هر حکومتی که در شعاع محدود و به عنوان خاصی برپا شد حمایت‌کنندگان نیز از افراد همان عنوان خواهند بود، چه حکومت قومی باشد چه کشوری، چه اقلیمی، چه مرامی.

ولی اگر حکومت بعنوان مرام و برنامه معینی خواست تاسیس شود، باید آن‌تر و برنامه و مسلک طرفدار داشته باشد. در صورتی امکان پیروزی دارد که گروهی، آن طرح و نقشه را شناخته جداً خواستار اجرای آن باشند و در طریق رسیدن به هدف و حمایت از رهبرشان فداکاری کنند. حکومت انقلابی و جهانی مهدی موعود نیز از همین قبیل است. برنامه او یک برنامه عمیق جهانی است. می‌خواهد جهان بشریت را که دو اسبه بسوی مادگیری می‌تازد و از قوانین الهی اعراض می‌کند به جانب احکام و برنامه‌های خدایی متوجه سازد. با اجرای آن برنامه‌های دقیق مشکلاتشان را حل و فصل کند. مرزهای موهوم را که منشاء اختلافات و کشمکشهاست از مغز بشر بیرون کند و همه را تحت پرچم نیرومند توحید گرد آورد. دین اسلام و خداپرستی را آیین همگانی گرداند. با اجرای قوانین واقعی

۱. مقدمه ابن خلدون ص ۳۲۷.

اسلام، ظلم و بیدادگری را ریشه کن سازد. صلح و صفا و عدل و داد را درجهان گسترش دهد.

درمورد یک چنین نهضت عمیق و انقلاب جهانی نمی توان به این مقدار اکتفا کرد که گروهی از سادات علوی که درحجاز و اطراف مدینه یا سایر نقاط پراکنده اند، به عنوان تعصب قومی از مهدی موعود حمایت کنند و درراه رسیدن به هدف یاریش نمایند. بلکه دراین مورد آمادگی جهانی لازم است. درصورتی امکان پیروزی برای مهدی موعود هست که علاوه بر تأییدات غیبی، یک جمعیت قابل توجه و نیرومندی درجهان پیدا شود که امتیاز و مزایای قوانین و برنامه های الهی را درک کنند، واز جان و دل خواستار اجرای آنها باشند. اسباب و مقدمات یک چنین انقلاب جهانی را فراهم سازند و درراه رسیدن به هدف و آرمان انسانی ازهیچگونه فداکاری دریغ نکنند. در آن صورت اگر رهبر معصوم و نیرومندی را پیدا کردند که متن قوانین و برنامه های الهی را در اختیار داشت و از تأییدات غیبی بهره مند بود، از وی حمایت خواهند نمود و درراه تأسیس حکومت عدل و داد، فداکاری خواهند کرد.

وجود مهدی مسلم بوده

راجع به مهدی موعود احادیث زیادی از پیغمبر اکرم (ص) صادر شده که سنی و شیعه آنها را نقل کرده اند. هرکس در آنها دقت کند برایش روشن میشود که: موضوع مهدی وقائم، در زمان پیغمبر اسلام امر مسلمی بوده است. مردم درانتظار شخصی بوده اند که برای اقامه حق و ترویج و بسط خداپرستی و اصلاح عالم و دادخواهی قیام کند. به طوری این عقیده در بین مردم شایع بود که اصلش را مسلم دانسته از فروعاتش بحث می کردند. گاهی می پرسیدند: مهدی موعود از چه نسلی به وجود خواهد آمد؟ گاهی از نام و کنیه اش سؤال می نمودند. گاهی می پرسیدند چرا مهدی نامیده شده است؟ گاهی زمان نهضت و علائم ظهورش را می پرسیدند. گاهی می گفتند: آیا مهدی وقائم یکی است یا نه؟ گاهی از علت غیبت و وظائف آن ایام جویا می شدند. پیغمبر (ص) هم گاه و بی گاه، از آن وجود مقدس خبر می داد. می فرمود: مهدی موعود از نسل من و از فرزندان فاطمه و

حسین به وجود خواهد آمد. گاهی نام و کنیه اش را بیان می داشت و گاهی
علائم و مشخصات دیگرش را بیان می کرد.

مذاکره صحابه و تابعین

پس از وفات رسول اکرم (ص) داستان مهدویت همواره بین اصحاب بزرگ
آن جناب و تابعین، مورد تسلیم و بحث بوده است. از باب نمونه اسامی گروهی از
آنان را تذکر می دهیم:

ابوهزیره می گوید: در بین رکن و مقام با مهدی بیعت می شود^(۱).

ابن عباس به معاویه می گفت: مردی از ما، در آخر الزمان، مدت چهل سال
خلافت می کند^(۲).

ابومعبد می گوید: به ابن عباس گفتم: از مهدی برایم چیزی بگو، گفت:
امیدوارم چندی نگذرد که خداجوانی را از خانواده ما مبعوث کند تا فتنه ها را
از بین ببرد^(۳).

ابن عباس می گفت: مهدی از قریش و از فرزندان فاطمه است^(۴).

عمار یاسر می گوید: هنگامی که نفس زکیه کشته شود منادی از آسمان ندا
می کند که: امیر شمایان شخص است. بعد از آن، مهدی ظاهر می شود و دنیا را
پراز عدل و داد می کند^(۵).

عبدالله بن عمر نامی از مهدی برد پس عربی گفت: مهدی
معاویه بن ابی سفیانست. عبدالله گفت: چنین نیست بلکه مهدی کسی است که
عیسی بوی اقتدا می کند^(۶).

عمر بن قیس می گوید: به مجاهد گفتم: آیا راجع به مهدی خبری داری؟ زیرا
من قول شیعیان را تصدیق نمی کنم. گفت: آری، یکی از اصحاب رسول خدا به

۱. ترجمه کتاب الملاحم و الفتن تألیف ابن طاوس ص ۴۶.

۲. ملاحم ص ۶۳.

۳. ملاحم ص ۱۶۹.

۴. ملاحم ص ۱۵۵.

۵. ملاحم ص ۴۴.

۶. ملاحم ص ۱۵۹.

من خبر داد که مهدی خروج نمی کند تا اینکه نفس زکیه کشته شود. آن گاه قیام می کند و زمین را پراز عدل و داد می نماید^(۱).

عمیره دختر نفیل می گوید: از دختر حسن بن علی شنیدم که می گفت: این امریکه در انتظارش هستید واقع نمی شود مگر وقتی که بعضی از شما از بعض دیگر برانت جویند و همدیگر را لعنت کنند^(۲).

ابوالفرج اصفهانی می نویسد: فاطمه دختر حسین بن علی قابلیت زنانه بنی هاشم را افتخاراً انجام می داد. فرزندانش اعتراض نموده می گفتند: می ترسیم جزء قابله های رسمی شمرده شوی. در پاسخ می گفت: گم شده ای دارم هر وقت آن را یافتم از این شغل دست می کشم^(۳).

قتاده می گوید: بابن مسیب گفتم: وجود مهدی حق است؟ پاسخ داد: آری، از قریش و فرزندان فاطمه است^۴.

طاوس می گفت: آرزو دارم زنده بمانم تا مهدی را درک کنم^(۵).

زهری می گفت: مهدی از اولاد فاطمه است^(۶).

ابوالفرج می نویسد: ولید بن محمد موقری نقل کرده که بازهری بودم که صدای غوغایی بلند شد. پس به من گفتم: بین چه خبر است؟ من جستجو نموده گفتم: زید بن علی کشته شده سرش را آورده اند. زهری با ناراحتی اظهار داشت: چرا این خانواده عجله می کنند؟ عجله، بسیاری از آنانرا به هلاکت افکنند. گفتم آیا سلطنت به ایشان خواهد رسید؟ پاسخ داد: آری. زیرا علی بن الحسین از پدرش و او از فاطمه برایم روایت نموده که پیغمبر اکرم (ص) به فاطمه فرمود: مهدی موعود از اولاد تو خواهد بود^(۷).

ابوالفرج از مسلم بن قتیبه روایت کرده که گفت: روزی بر منصور وارد شدم،

۱. ملاحم ص ۱۷۱.

۲. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۱۱.

۳. مقاتل الطالبیین تألیف ابی الفرج ط نجف سال ۱۳۸۵ ص ۱۶۰.

۴. ملاحم ص ۱۷۰.

۵. ملاحم ص ۵۴.

۶. ملاحم ص ۶۹.

۷. مقاتل الطالبیین ص ۹۷.

پس به من گفت: محمد بن عبدالله خروج کرده خودش را مهدی می‌پندارد، ولی به خدا قسم او مهدی نیست بلکه موضوعی را فقط به تو می‌گویم و به احدی دیگر نگفته و نخواهم گفت و آن این است که فرزند منهم مهدی موعود روایات نیست لیکن او را از باب تفأل مهدی نامیدم^(۱).

ابن سیرین می‌گفت: مهدی موعود از این امت است. اوست که بر عیسی بن مریم امامت می‌کند^(۲).

عبدالله بن حارث می‌گفت: مهدی در سن چهل سالگی قیام می‌کند و شبیه به بنی اسرائیل می‌باشد^(۳).

ارطاة می‌گفت: مهدی در سن بیست سالگی قیام می‌کند^(۴).

کعب می‌گفت: علت تسمیه مهدی این است که به امور مخفی هدایت می‌شود^(۵).

عبدالله بن شریک می‌گفت: پرچم رسول خدا در نزد مهدی است^(۶).

طاوس می‌گفت: علامت مهدی اینست که بفرمانداران خویش سخت‌گیری می‌کند. در بذل اموال سخاوت دارد و نسبت به درماندگان مهربان است^(۷).

زهری می‌گفت: مهدی از اولاد فاطمه می‌باشد^(۸).

حکم بن عیینه می‌گوید: به محمد بن علی گفتم: ماشنیده‌ایم یکی از شما اهل بیت خروج می‌کنند و عدل و داد را برپا می‌سازد، آیا این موضوع صحت دارد؟ فرمود: ماهم در این انتظار و امید بسر می‌بریم^(۹).

سلمة بن زفر می‌گوید: روزی در نزد حذیفه گفته شد که: مهدی خروج نموده.

۱. مقاتل الطالبيين ص ۱۶۷.

۲. کتاب الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۱۳۵.

۳. الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۱۴۷.

۴. الحاوی ج ۲ ص ۱۴۸.

۵. الحاوی ج ۲ ص ۱۵۰.

۶. الحاوی ج ۲ ص ۱۵۰.

۷. الحاوی ج ۲ ص ۱۵۰.

۸. الحاوی ج ۲ ص ۱۵۵.

۹. الحاوی ج ۲ ص ۱۵۹.

پس حذیفه گفت: اگر مهدی قیام کند درحالیکه شما قریب العهد به رسولخدا هستید و اصحاب آن جناب درمیان شما زندگی می نمایند، واقعاً سعادت‌مند شده اید. نه، چنین نیست، مهدی ظهور نمی کند تاوقتی که مردم از شرور و تعدیات به ستوه آیند و هیچ غائبی از وی محبوب تر و عزیزتر نباشد^(۱).

جریر در نزد عمر بن عبدالعزیز شعری را خواند که ترجمه اش این است: وجود تو برکت دارد و سیره و رفتارت رفتار مهدی است. باهوای نفس مخالفت می کنی و شب را به خواندن قرآن می گذرانی^(۲).

ام کلثوم بنت وهب می گوید: در روایات وارد شده که: شخصی بردنیا حکومت خواهد نمود که همان رسول خداست^(۳).

محمد بن جعفر می گوید: شرح گرفتاری های خودمان را برای مالک بن انس نقل نمودم. گفت صبر کنید تا تأویل آیه «ونريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين» آشکار گردد^(۴).

فضیل بن زبیر می گوید: از زید بن علی شنیدم که می فرمود: شخصی که مردم درانتظارش هستند از اولاد حسین بن علی به وجود خواهد آمد^(۵).

محمد بن عبدالرحمان بن ابی لیلی می گفت: به خدا سوگند: مهدی جز از اولاد حسین نخواهد بود^(۶).

درانتظار مهدی بودند

عقیده به وجود مهدی طوری در مردم رسوخ و نفوذ نموده بود که از همان صدر اسلام درانتظار ظهورش روزشماری می نمودند. پیروزی و تأسیس دولت حق را برایش حتمی می دانستند. این انتظار درایام هرج و مرج و بحران های موحش و

۱. الحاوی ج ۲ ص ۱۵۹.

۲. انت المبارک والمهدی سیره تعصی الهوی و تقوم اللیل بالسور» (کتاب الامامة والسياسة تأليف

ابن قتیبه ط سوم ج ۲ ص ۱۱۷).

۳. مقاتل الطالبین ط دوم ص ۱۶۲.

۴. مقاتل الطالبین ص ۳۵۹.

۵. کتاب غیبت شیخ - ط دوم ص ۱۱۵

۶. غیبت شیخ - ص ۱۱۵.

حوادث ناگوار تاریخ، شدت مییافت و در هر آنی در انتظار تحقق مصداقش بودند و بسا اوقات افرادی را اشتباهاً مصداق واقعی می پنداشتند:

محمد بن حنفیه

مثلاً گروهی از مسلمین محمد بن حنفیه را چون همانام و هم کنیه رسول خدا بود مهدی می پنداشتند.

طبری می نویسد: مختار وقتی خواست خروج کند و از قاتلین کربلا انتقام گیرد، مهدویت را به محمد بن حنفیه نسبت داد و خودش را فرستاده و وزیر وی معرفی نمود و نامه هایی را در این خصوص به مردم نشان داد^(۱).

محمد بن سعد از ابو حمزه روایت نموده که: مردم وقتی می خواستند به محمد بن حنفیه سلام کنند می گفتند: سلام علیک یا مهدی! او هم در پاسخ می گفت: بله، من مهدی هستم و شما را بسوی رشد و خیر هدایت می نمایم، اسم من اسم رسول خدا و کنیه ام کنیه رسول خداست. هر وقت خواستید سلام کنید بگویید: سلام علیک یا محمد، سلام علیک یا ابا القاسم^(۲).

از این داستان و امثالش استفاده می شود که: جمع شدن نام و کنیه رسول خدا از خصوصیات و علائم مهدی موعود بوده است. به همین جهت، محمد بن حنفیه به نام و کنیه خودش اشاره می نمود. لیکن بعد از بررسی تاریخ، روشن میشود که محمد بن حنفیه ادعای مهدویت نداشته بلکه دیگران بودند که وی را به این عنوان معرفی می نمودند. او هم در مورد این لقب گاهی سکوت می کرد بلکه تأیید می نمود. شاید علت سکوتش این باشد که امیدوار بوده بدان وسیله از قاتلین کربلا انتقام گرفته شود و حکومت اسلامی به دست اهلش سپرده شود.

محمد بن سعد می نویسد: محمد بن حنفیه به مردم می گفت: آگاه باشید که اهل حق را دولتی است که هر وقت خدا خواست تأسیس می شود. هر کس آنرا درک نماید به سعادت بزرگی نائل شده است و هر کس پیش از آن اجلس فرارسد به نعمت های بی پایان خدا می رسد^(۳).

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۴۴۹ و ۴۹۴ کامل التواریخ ط اول ج ۳ ص ۳۳۹ و ۳۵۸.

۲. الطبقات الکبیر ط لیدن ج ۵ بخش اول ص ۶۶.

۳. الطبقات الکبیر ج ۷ بخش ۱ ص ۷۱.

محمد بن حنفیه در خطبه‌ای که در بین هفت هزار نفر از اصحابش خواند اظهار داشت: شما در این امر تعجیل نمودید، لیکن به خدا سوگند! در اصلا ب شما اشخاصی وجود دارند که به کمک آل محمد (ص) جنگ می‌کنند. دولت آل محمد بر کسی پوشیده نیست لیکن وقوعش تأخیر خواهد افتاد. سوگند به کسی که جان محمد به دست اوست: حکومت در خانواده نبوت بازگشت می‌کند^(۱).

محمد بن عبدالله بن حسن

گروهی از مسلمین محمد بن عبدالله بن حسن را مهدی می‌پنداشتند. ابوالفرج می‌نویسد: حمید بن سعید روایت نموده که وقتی محمد بن عبدالله متولد شد آل محمد خوشنود شدند و از پیغمبر روایت می‌کردند که نام مهدی محمد است. پس امیدوار بودند که محمد، مهدی موعود باشد. او را دوست می‌داشتند و در مجالس از وی صحبت می‌شد و شیعیان به یکدیگر بشارت می‌دادند^(۲).

باز هم ابوالفرج می‌نویسد: وقتی محمد بن عبدالله متولد شد خویشانش وی را مهدی نامیده گمان می‌کردند مهدی موعود روایات است. لیکن دانشمندان آل ابطالب، نفس کیه‌اش می‌دانستند که مقدر شده در احجار زیت کشته شود^(۳).

باز هم می‌نویسد: غلام ابی جعفر منصور نقل کرده که منصور به من گفت: پای منبر محمد بن عبدالله بنشین بین چه می‌گویند. من هم به دستور وی پای منبر محمد حاضر شدم. شنیدم که می‌گفت: شما شک ندارید که من مهدی هستم و واقع هم همین است. پس برگشتم و سخنش را برای منصور حکایت نمودم. گفت: محمد دروغ می‌گوید بلکه مهدی موعود فرزند من است^(۴).

سلمة بن اسلم اشعاری درباره محمد بن عبدالله سروده که ترجمه‌اش این است: آنچه در احادیث وارد شده وقتی ظاهر خواهد شد که محمد بن عبدالله

۱. الطبقات الکبیر ج ۵ بخش ۱ ص ۸۰.

۲. مقاتل الطالبیین ص ۱۶۵.

۳. مقاتل الطالبیین ص ۱۵۷.

۴. مقاتل الطالبیین ص ۱۶۲.

دربین مردم ظاهر شود و زمام امور را در دست گیرد. محمد انگشتری دارد که خدا آنرا به غیر او نداده است و در وی علاماتی از نیکی و هدایت وجود دارد. امیدواریم محمد همان امامی باشد که به برکت وجودش قرآن زنده گردد به واسطه او اسلام رونق گیرد و اصلاح شود و یتیمان بیچاره و عیالمندان نیازمند باخوشی زندگی نمایند. زمین را پراز عدل و داد کند بعد از اینکه از ضلالت و گمراهی پر شده است و امیدها و آرزوهایمان جامه عمل پوشد^(۱).

فقهای مدینه و احادیث مهدی

ابوالفرج می نویسد وقتی محمد بن عبدالله بن حسن خروج کرد محمد بن عجلان که از فقهای مدینه بود با وی خروج نمود. هنگامیکه محمد بن عبدالله کشته شد جعفر بن سلیمان حاکم مدینه محمد بن عجلان را احضار نموده گفت: چرا با آن مرد دروغگو خروج نمودی؟ سپس دستورداد دستش را قطع نمایند. فقهای مدینه و بزرگانیکه حاضر مجلس بودند بعنوان شفاعت عرضه داشتند: ای امیر! محمد بن عجلان فقیه و عابد مدینه است امیدواریم مورد عفو قرار گیرد زیرا موضوع برایش مشتبه شده و خیال کرده که محمد بن عبدالله همان مهدی موعود روایات است^(۲).

در جای دیگر می نویسد: وقتی محمد بن عبدالله بن حسن خروج نمود، عبدالله بن جعفر که از علما و فقها و اصحاب حدیث مدینه بود با وی خروج کرد. بعد از کشته شدن محمد بن عبدالله، فرار کرد. مخفی بود تا اینکه امانش دادند. روزی بر جعفر بن سلیمان حاکم مدینه وارد شد پس با او خطاب نموده گفت: با این مرتبه علم و فقاهاست چرا با محمد خروج کردی؟! در پاسخ گفت: علت همکاری من با محمد بن عبدالله این بود که یقین داشتم مهدی موعود است که روایاتی

۱. ان الذی یروی السرواة لسببین
له خاتم لم یعطه الله غیره
انا لنز جوان یكون محمد
به یصلح الاسلام بعمد فساد
و یملاء عدلا ارضنا بعد ملثها
۲. مقاتل الطالبین ص ۱۹۳.

اذا ما ابن عبدالله فهم تجردا
وفیه علامات من البر والهدی
اماماً به یحیی الکتاب المنزل
و یحیی یتیم بائس و مسعول
ضلالا و یأتینا الذی کنست آمل
(مقاتل الطالبین ص ۱۶۴)

درباره اش به مارسیده است. من در موضوع مهدویت محمد شک نداشتم تا هنگامی که دیدم کشته شد آنگاه فهمیدم که او مهدی نیست. بعد از آن دیگر گول کسی را نخواهم خورد^(۱).

از امثال این حوادث به خوبی استفاده می شود که موضوع مهدویت از همان صدر اسلام و زمانهای نزدیک به عصر پیغمبر (ص) امر مسلمی بوده که مردم انتظارش را می کشیده اند. به همین علت مردم کم اطلاع و رنج دیده که از علائم مهدی اطلاع کامل نداشتند، گاهی محمد بن حنفیه و گاهی محمد بن عبدالله بن حسن و گاهی افراد دیگر را مهدی موعود می پنداشتند. لیکن دانشمندان و مطلعین اهل بیت حتی پدر محمد بن عبدالله میدانستند که وی مهدی موعود نیست.

ابوالفرج مینویسد: شخصی به عبدالله بن حسن عرض کرد: محمد کی خروج میکند؟ پاسخ داد: تا من کشته نشوم خروج نمی کند، ولی کشته می شود. آن مرد گفت: انالله و انا الیه راجعون، اگر محمد کشته شد امت هلاک می گردند. عبدالله فرمود: چنین نیست. باز آن مرد عرض کرد: ابراهیم کی خروج می کند فرمود: تا من هلاک نشم خروج نمی کند، او هم کشته میشود. آن شخص گفت: انالله و انا الیه راجعون، امت به هلاکت می رسند. عبدالله پاسخ داد: نه، چنین نیست بلکه صاحب آنها — مهدی موعود — جوانی است بسن بیست و پنج سالگی که تمام دشمنان را به قتل می رساند^(۲).

باز ابوالفرج می نویسد: ابوالعباس نقل کرده که به مروان گفتم: محمد ادعای مهدویت دارد. پاسخ داد: مهدی موعود نه اوست نه از نسل پدرش بلکه فرزند کنیزی می باشد^(۳).

باز می نویسد: جعفر بن محمد (ع) هر وقت محمد بن عبدالله را مشاهده مینمود گریه نموده می فرمود: جانم فدای او (مهدی) باد، مردم گمان می کنند، این شخص مهدی موعود است در صورتیکه وی کشته می شود و در کتاب علی (ع) از خلفای این امت به شمار نرفته است^(۴).

۱. مقاتل الطالبیین ص ۱۹۵.

۲. مقاتل الطالبیین ص ۱۶۷.

۳. مقاتل الطالبیین ص ۱۴۲.

۴. مقاتل الطالبیین ص ۱۶۶.

جماعتی دور محمد بن عبدالله بن حسن حاضر بودند که جعفر بن محمد وارد مجلس شد و مورد احترام حضار واقع گشت. سپس از جریان پرسش نمود، پاسخ دادند: تصمیم داریم با محمد که همان مهدی موعود است بیعت نماییم. آنحضرت فرمود: از این کار منصرف شوید زیرا هنوز موقع ظهور مهدی نرسیده است و محمد هم مهدی نیست^(۱).

اشعار دعبل و مهدی

وقتی که دعبل اشعار معروف خود را نزد امام رضا (ع) قرائت نمود، درخاتمه آنها این شعر را خواند:

خروج امام لامحالة واقع
 یقوم علی اسم الله والبرکات
 یعنی نهضت یک امام، مسلم و حتمی است، او بنام خدا و بابرکات قیام می نماید. امام رضا (ع) گریه سختی نموده فرمود: روح القدس به زبانست سخن گفت. آیا آن امام رامی شناسی؟ عرض کرد: نه، ولی شنیده ام که امامی از شما قیام می کند و زمین را پراز عدل و داد می نماید. حضرت فرمود: بعد از من پسر محمد امام است و بعد از او فرزندش علی و بعد از علی فرزندش حسن و بعد از حسن پسرش حجت و قائمی است، که در ایام غیبت باید در انتظارش بود و وقتی ظاهر شد باید از وی اطاعت نمود. اوست که زمین را پراز عدل و داد می کند. اما وقت ظهورش تعیین نشده بلکه از پدرانم روایت شده است که: ناگهانی و بغتاً ظاهر میگردد^(۲).

امثال و نظائر این وقایع و شواهد در تاریخ زیاد است اگر طالب باشید می توانید به کتب تواریخ مراجعه نمایید.

* * *

در این موقع وقت خیلی گذشته بود و جلسه پایان یافت و جلسه بعد به شب شنبه دیگر موکول شد.

۱. مقاتل الطالبیین ص ۱۴۱.

۲. منابع الموده ج ۲، ص ۱۹۷.

مهدی‌های غیر واقعی

در شب موعود، دوستان در منزل آقای دکتر جمع شدند و پس از تشریفات عادی و صرف چای، رسمیت جلسه اعلام شد و آقای هوشیار، شروع به صحبت کرد:

موضوع دیگری را که میتوان از شواهد و قرائن این موضوع شمرد که اصل مهدویت ریشه دار و در صدر اسلام امر مسلمی بوده است، داستان مهدی‌های غیر واقعی است که در گذشته پیدا شده و اسامی آنان در تواریخ ثبت است. برای روشن شدن اذهان برادران لازم است فهرستی از آنان ذکر شود.

«گروهی از مسلمین محمد بن حنفیه را امام و مهدی پنداشته اند. می‌گویند نمرده است و در کوه «رضوی» غائب می‌باشد. بعد از این ظاهر می‌شود و دنیا را پراز عدل و داد می‌کند»^(۱).

گروهی از جارودیه محمد بن عبدالله بن حسن را مهدی غائب می‌پندارند و در انتظار ظهورش بسر می‌برند^(۲).

ناووسیه حضرت صادق رامهدی و زنده و غائب می‌دانند^(۳).

واقفیه موسی بن جعفر را امام زنده غائب می‌پندارند و عقیده دارند که آن جناب بعداً ظاهر می‌شود و دنیا را پراز عدل و داد می‌کند^(۴).

گروهی از اسماعیلیه عقیده دارند که اسماعیل فوت نشده بلکه از باب تقیه

۱. کتاب ملل و نحل تألیف شهرستانی ط ۱ ج ۱ ص ۲۴۲ فرق الشیعه تألیف نوبختی ط نجف سال ۱۳۵۵ ص ۲۷.

۲. ملل و نحل ج ۱ ص ۲۵۶ فرق الشیعه ص ۶۲.

۳. ملل و نحل ج ۱ ص ۲۷۳ فرق الشیعه ص ۶۷.

۴. ملل و نحل ج ۱ ص ۲۷۸ فرق الشیعه ص ۸۰ و ۸۳.

نسبت مرگ به وی داده شده است^(۱).

فرقه باقریه حضرت باقر را زنده و مهدی موعود می دانند.

فرقه محمدیه عقیده دارند که بعد از امام علی نقی فرزندش محمد بن علی امام است. او را زنده و مهدی موعود می دانند، باینکه در حیات پدرش وفات کرده است.

جوازیه می گویند: حجت بن الحسن را فرزندی بوده است و اوست مهدی موعود^(۲).

فرقه ای از هاشمیه عبداللّه بن حرب کندی را امام زنده غایب می پندارند و در انتظار ظهورش بسر می برند^(۳).

گروهی از مبارکیه، محمد بن اسماعیل را امام زنده غائب می پندارند^(۴). یزیدیه عقیده دارند که: یزید به آسمان صعود نموده است. بعداً برمی گردد و دنیا را پراز عدل و داد میکند^(۵).

اسماعیلیه می گویند: این مهدی که در اخبار وارد شده همان محمد بن عبداللّه ملقب به مهدی است که در مملکت مصر و مغرب به سلطنت رسید. روایت نموده اند که پیغمبر فرمود: خورشید در سال سیصد از مغرب نمایان می گردد^(۶).

گروهی از امامیه می گویند: امام حسن عسکری زنده است و اوست قائم و اکنون در حالت غیبت بسر می برد، بعداً ظاهر می شود و زمین را از عدل و داد پر می کند.

گروه دیگری می گویند: مرده است ولی بعداً زنده میشود و قیام میکند، زیرا معنی قائم قیام بعد از مرگ است^(۷).

۱. مثل ونحل ج ۱ ص ۲۷۹ فرق الشیعه ص ۶۷.

۲. کتاب تنبیهات الجلیة فی کشف الاسرار الباطنیة تألیف محمد کریم خراسانی ط نجف سال ۱۳۵۱ ص ۴۰ - ۴۲.

۳. مثل ونحل ج ۱ ص ۲۴۵.

۴. مثل ونحل ج ۱ ص ۲۷۹.

۵. کتاب الیزیدیة تألیف صدوق الدموجی ط موصل سال ۱۳۶۸ ص ۱۶۴.

۶. تاریخ روضة الصفا ط تهران ج ۴ ص ۱۸۱ قول النبی علی رأس ثلاثاً تطلع الشمس من مغربها.

۷. مثل ونحل ج ۱ ص ۲۸۴ فرق الشیعه ص ۹۶ و ۹۷.

قراظه محمد بن اسماعیل را مهدی موعود میدانند و عقیده دارند که زنده است و در بلاد روم زندگی میکند^(۱).

فرقه ابی مسلمیه، ابومسلم خراسانی را امام زنده غائب می پندارند^(۲). گروهی امام حسن عسکری رامهدی می دانند. می گویند: بعد از مردن زنده شده و اکنون در حالت غیبت زندگی می کند. بعداً ظاهر میشود و دنیا را پراز عدل و داد می کند^(۳).

سوء استفاده

اینها اسامی افرادی است که در صدر اسلام و اعصار و ازمنه نزدیک به زمان پیغمبر اکرم (ص) گروهی از جهال، آنان را مهدی پنداشته اند لیکن اکثر آن طوائف منقرض شده جز در صفحات تاریخ، اثری از آنان باقی نمانده است. از آن زمان تا بحال، افراد کثیری در بین بنی هاشم و غیر بنی هاشم، از بلاد و کشورهای مختلف، پیداشدند و خود راه عنوان مهدی موعود معرفی نمودند. چه جنگها و خونریزی ها و نهضت هائی که بدین عنوان صورت گرفت و چه حوادث ناگواری که در تاریخ رخ داد^(۴).

از مجموع این حوادث و وقایع استنباط می شود که: داستان مهدویت و ظهور مصلح غیبی از موضوعات مسلمی بوده که مسلمین بدان اعتراف داشته اند و در انتظار ظهورش روز شماری می کرده اند و نصرت و غلبه را از لوازم حتمی او می دانسته اند. همین موضوع سبب شد که بعضی افراد زیرک و استفاده جو در صدد برآمدند از عقیده بی آرایش مردم که از مصدر وحی سرچشمه می گرفت بهره برداری نمایند و خودشان را به عنوان مهدی موعود قالب کنند. شاید بعضی از آنان هم قصد سوئی نداشته بلکه می خواسته اند به این وسیله از ستمکاران انتقام گیرند و اوضاع ملت خویش را اصلاح نمایند. بعضی آنان هم گرچه خودشان

۱. کتاب المهدیه فی الاسلام ص ۱۷۰ فرق الشیعه ص ۷۲.

۲. فرق الشیعه ص ۴۷.

۳. فرق الشیعه ص ۹۷.

۴. برای کسب اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب «مهدی از صدر اسلام تا قرن سیزدهم» تألیف استاد خاورشناس

«دارمستر» و کتاب المهدیه فی الاسلام و کتب تاریخ.

ادعائی نداشته‌اند لیکن گروهی از عوام، از روی نادانی و شدت گرفتاری، و عجله‌ای که در ظهور مهدی داشتند و بعضی علل دیگر، آنها را مهدی موعود اسلام می‌پنداشتند.

احادیث مجعوله

متأسفانه این حوادث سبب شد که احادیث مجعولی در تعریف و توصیف مهدی و علائم الظهور، در بین مردم شایع گردد و بدون بررسی و دقت در کتب اخبار درج شود^(۱).

۱. هرکس با دقت و کنجکاوی به کتب تاریخ و احوال مدعیان مهدویت مراجعه نماید سپس کتب اخبار را مورد بررسی قرار دهد اخبار مجعولی را در بین آنها خواهد یافت. از باب نمونه پاره‌ای از آنها را ذکر می‌کنیم: قال رسول الله (ص) لا تذهب الدنيا حتى يبعث الله رجلاً من اهل بيتي يواطى اسمه اسمي واسم ابيه اسم ابي يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً... فصول المهمة ص ۲۷۴ - در این حدیث پدر مهدی همنام پدر رسول خدا (عبدالله) معرفی شده است و این موضوع با احادیث بسیاری که نام پدر آن حضرت را حسن معرفی نموده‌اند منافات دارد، بنابراین درباره این حدیث می‌توان گفت: کسانی که به مهدویت محمد بن عبدالله بن حسن عقیده داشتند جمله - واسم ابيه اسم ابي - را به حدیث مذکور اضافه نمودند، محمد بن یوسف در کتاب البیان بعد از نقل حدیث مذکور نوشته است: ترمذی همین حدیث را در جامع روایت نموده ولی جمله - واسم ابيه اسم ابي - را ندارد، ابوداود نیز همین حدیث را بدون جمله مذکور در معظم روایات الحفاظ الثقات روایت کرده است بنابراین جمله مذکور را باید زائد دانست، در توجیه حدیث احتمال دیگری هم هست که در اصل اینطور بوده باشد: واسم ابيه اسم ابني - پس کلمه - ابني - تغییر یافته و به جایش کلمه ابي گذاشته شده است.

ابوهريرة عن النبي (ص) ان المهدي اسمه محمد بن عبد الله في لسانه رته - مقاتل الطالبين ص ۱۶۴ - این حدیث نیز از مجعولات طرفداران مهدویت محمد بن عبدالله بن حسن است نوشته‌اند: محمد بن عبدالله در موقع سخن گفتن زبانش می‌گرفت و بدشواری کلمات را ادا می‌کرد. مریدانش نیز همین علامت را از علائم مهدی شمرده بر طبق آن حدیث جعل نمودند.

عن ابي عباس ان رسول الله (ص) قال للعباس: منك المهدي في آخر الزمان به ينتشر الهدى و به تطفأ نيران الضلالات، ان الله فتح بنا هذا الامر و بذريتك يختم - ذخائر العقبى ص ۲۰۶.

عن ابن عباس انه قال: منا اهل البيت اربعة: منا السفاح و منا المنذر و منا المنصور و منا المهدي. المهدي من ولد العباس عمي - الصواعق المحرقة ص ۲۳۵ ذخائر العقبى ص ۲۰۶ - دو حدیث فوق از مجعولات بنی عباس است.

عن علي عليه السلام: اذا رأيتم الرايات السود قد جائت من قبل خراسان فأتوها فان فيها خليفة الله



المهدی — ینابیع المودة ج ۱ ص ۱۵۷ من احتمال می‌دهم که حدیث مذکور نیز از مجعولات بنی عباس یا از طرفداران ابی مسلم خراسانی باشد زیرا مهدی از خراسان نمی‌آید و پرچم سیاه از شعار بنی عباس بوده است. بعید نیست حدیث ذیل نیز از مجعولات حادثه خروج ابی مسلم خراسانی باشد.

عن عبدالله عن النبی (ص) فی حدیث قال: ان اهل بیتی سئلون بلاءاً و تشریداً و تطریداً حتی یأتی قوم من قبل المشرق و معهم رایات سود یسألون بالحق فلا یعطونه فیقاتلون و ینصرون فیعطون ماسئلو فلا یقبلون حتی یدفعوه الی رجل من اهل بیتی فیملاءها قسطاً کما ملئت جوراً فمن ادرك منکم فلیأتهم و لو حبوا علی الثلج — اثبات الهداة ج ۷ ص ۱۸۹ — گمان می‌کنم شما هم اگر بتاریخ نهضت ابومسلم و بنی عباس مراجعه نمایید احتمال مذکور را تأیید کنید.

گروهی عمر بن عبدالعزیز را مهدی می‌پنداشتند و احادیثی را درباره اش جعل نمودند از جمله: قال العزیمی سمعت محمد بن علی یقول: النبی منا و المهدی من بنی عبد شمس و لانعلمه الا عمر بن عبدالعزیز.

قال ابو یعقوب قلت لمحمد بن علی: الناس یزعمون ان فیکم مهدياً فقال ان ذلك كذلك و لكنه من بنی عبد الشمس: قال فکأنه عنی عمر بن عبدالعزیز — الطبقات ج ۵ ص ۳۳۳.

عبد الاعلی مولى آل سام قال خرجت مع ابي عبدالله عليه السلام فلما نزلنا الروحاء نظر الى جبلها مطالعاً عليها فقال: ترى هذا الجبل؟ هذا جبل يدعى «رضوى» من جبال فارس احبنا فتقله الله الينا. اما ان فيه كل شجر مطعم ونعم، امان للخائف مرتين اما ان لصاحب هذا الامر فيه غيبتين واحدة قصيرة والاخرى طويلة — اثبات الهداة ج ۷ ص ۵ — من احتمال می‌دهم: حدیث فوق از مجعولات کسانی باشد که عقیده داشته‌اند محمد بن حنفیه زنده است و در کوه «رضوی» زندگی می‌کند و اوست مهدی موعود.

روى الفضل عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القاسم الحضرمي عن ابی سعيد الخراسانی قال قلت لابي عبدالله عليه السلام: لای شیء سمي القائم؟ فقال لانه يقوم بعدما يموت، انه يقوم بامر عظيم يقوم بامر الله سبحانه — اثبات الهداة ج ۷ ص ۲۷.

بعید نیست حدیث فوق از مجعولات واقفیه یا کسانی باشد که می‌گفته‌اند امام حسن عسکری علیه السلام زنده است لکن بعداً زنده می‌شود و برای اصلاح عالم قیام می‌کند. حدیث از حیث سند هم ضعیف است زیرا ما مقناتی درباره موسی بن سعدان می‌نویسد: «احادیث او ضعیف و از غلات بوده است و درباره عبدالله بن قاسم نوشته: دروغگو و از غلات و واقفیه‌هاست و روایاتش مقبول نیست» و بر فرض صدور بازم قابل توجیه است زیرا همین حدیث با همین سند بکیفیت دیگری هم روایت شده است که می‌تواند حدیث مذکور را تفسیر و توجیه کند: عن الفضل ابن شاذان عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القاسم الحضرمي عن ابی سعيد الخراسانی قال قلت لابي عبدالله عليه السلام: المهدى والقائم واحد؟ فقال نعم قلت لای شیء سمي المهدى؟ قال لانه يهدى الى كل امر خفى و سمي القائم لانه يقوم بعدما يموت، یعنی يموت ذكره انه يقوم بامر عظيم — اثبات الهداة ج ۷ ص ۳۴ — برداشتمندان پوشیده نیست که دو حدیث مذکور یکی می‌باشد و در حدیث دوم مردن بمردن نام و محو شدن آن تفسیر شده است.



مؤذن مسجد الاحمر قال سئلت ابا عبد الله عليه السلام هل في كتاب الله مثل للقائم؟ قال: نعم، آية صاحب الحمار امانه الله ثم بعثه — اثبات الهداة ج ۷ ص ۲۸ — حديث فوق شاید از مجعولات کسانی باشد که عقیده دارند مهدی مرده است و بعداً زنده می شود.

معاوية بن ابي سفيان في حديث طويل عن النبي (ص) انه قال: ستفتح بعدي جزائر تسمى بالاندلس فيغلب عليها اهل الكفر الى ان قال فيخرج رجل من المغرب الاقصى من ولد فاطمة بنت رسول الله و هو المهدي القائم في آخر الزمان وهو اول شرط الساعة — اثبات الهداة ج ۷ ص ۲۴۲ — حديث مذکور شاید از مجعولات فرقاً اسماعیلیه باشد که دولتی در بلاد مغرب تأسیس نمودند. لیکن بر اهل تحقیق پوشیده نیست که اینگونه احادیث، اخبار آحادی بیش نیستند و مفید یقین نمی باشند و صلاحیت ندارند با احادیث متواتر و کثیری که مهدی موعود را بخوبی تعریف و توصیف نموده اند معارضه نمایند و هیچ ارزش و اعتباری ندارند.

خانواده پیغمبر

ویازده امام از مهدی خبر داده اند

دکتر: خانواده پیغمبر و ائمه اطهار(ع) در موضوع مهدی چه عقیده ای داشتند؟
هوشیار: بعد از رحلت رسول اکرم(ص) نیز موضوع مهدویت، در بین مسلمین
و اصحاب ائمه اطهار شایع و مورد بحث بود. اهل بیت پیغمبر و حاملین علوم و
اسرار نبوت، که از همه کس، به اخبار و احادیث پیغمبر آشناتر بودند، درباره
مهدی سخن می گفتند و به سوالات مردم پاسخ می دادند از باب نمونه:

علی بن ابیطالب از مهدی خبر داده

علی بن ابیطالب(ع) فرمود: مهدی موعود از ما به وجود خواهد آمد و
در آخر الزمان ظهور می نماید. در بین هیچ ملتی، مهدی منتظری جز او وجود
ندارد^(۱).

در این زمینه پنجاه حدیث دیگر نیز از آنحضرت نقل شده است^(۲).

فاطمه علیها السلام از مهدی خبر داده

فاطمه علیها السلام به حسین فرمود: هنگامی که ترا بزادم، رسول خدا بر من
وارد شد — تو را در بغل گرفت — سپس فرمود: ای فاطمه! حسینت را بگیر و
بدانکه او پدر نه امام است و از نسلش امامهای صالحی به وجود خواهند آمد که

۱. الاصحیح عن علی علیه السلام فی حدیث قال: والمهدی منافی اخر الزمان، لم یکن فی امة من الامم مهدی ینتظر
غیره — اثبات الهداة ج ۷ ص ۱۴۸.

۲. این آمار و شماره ها از روی احادیث موجود در کتاب منتخب الاثر تهیه شده اگر از کتب مفصل تر تهیه می شد
ناچار عدد اخبار از این مقدار تجاوز می کرد.

نهمی آنان قائم است^(۱)... و سه حدیث دیگر.

حسن بن علی از مهدی خبر داده

حسن بن علی (ع) فرمود: امامهای بعد از رسول خدا دوازده نفرند. نه نفرشان از نسل برادرم حسین به وجود می آیند و مهدی این امت از ایشان است^(۲)... و چهار حدیث دیگر.

حسین بن علی از مهدی خبر داده

حسین بن علی (ع) فرمود: دوازده امام از ما هستند. علی بن ابیطالب اول آنان و آخرشان نهمین فرزند من و قائم به حق می باشد. خدابه برکت وجود وی زمین مرده را زنده و آباد می کند و دین حق را بر تمام ادیان پیروز می گرداند، اگر چه مشرکین کراهت داشته باشند. مهدی، مدتی از نظرها غائب می گردد. در زمان غیبت گروهی از دین خارج می شوند اما گروهی دیگر ثابت قدم خواهند ماند و از این راه اذیتها خواهند دید. از باب سرزنش به آنان گفته میشود: اگر عقیده شما صحیح است، پس امام موعود شما کی نهضت می کند؟ ولی بدانید که هر کس در ایام غیبت، آزار و تکذیب دشمنان را تحمل کند مانند کسی است که در کنار رسول خدا با شمشیر جنگ نموده است^(۳)... و سیزده حدیث دیگر.

علی بن الحسین از مهدی خبر داده

علی بن الحسین (ع) فرمود: ولادت قائم ما بر مردم مخفی می ماند بطوری که خواهند گفت: اصلاً متولد نشده است. علت مخفی شدن آن جناب اینست که وقتی نهضت خود را شروع نمود بیعت کسی در گردنش نباشد^(۴)... و ده حدیث دیگر.

حضرت باقر از مهدی خبر داده

حضرت باقر (ع) به ابان بن تغلب فرمود: بخدا سوگند! امامت عهدی است که

۲. اثبات الهداة ج ۲ ص ۵۵۲.

۳. اثبات الهداة ج ۲ ص ۵۵۵.

۳. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۳۳ — اثبات الهداة ج ۲ ص ۳۳۳ و ۳۹۹.

۴. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۳۵.

از رسول خدا به ما رسیده است. امام های بعد از پیغمبر دوازده نفرند که نه نفرشان از نسل حسین می باشند. مهدی نیز از ما بوجود می آید و در آخر الزمان دین را نگهداری می کند^(۱)... و شصت و دو حدیث دیگر.

امام صادق از مهدی خبر داده

حضرت صادق (ع) فرمود: هرکس به تمام امامان اقرار کند اما وجود مهدی را منکر شود مانند کسی است که به همه پیغمبران عقیده مند باشد لیکن نبوت محمد (ص) را انکار نماید. به آنحضرت عرض شد: یا بن رسول الله! مهدی از فرزندان کیست؟ فرمود: پنجمین فرزند امام هفتم (موسی بن جعفر) مهدی میباشد اما خودش غائب می شود و نام بردنش برایتان جائز نیست^(۲)... و یکصد و بیست و سه حدیث دیگر.

موسی بن جعفر از مهدی خبر داده

موسی بن جعفر (ع)، در پاسخ یونس بن عبدالرحمان، که سؤال نموده بود: آیا تو قائم به حق هستی؟ فرمود: من قائم به حق هستم لیکن آن قائمیکه زمین را از وجود دشمنان خدا پاک می نماید و از عدل و داد پر می کند، پنجمین فرزند من است. چون بر جان خویش ترسان است، مدتی طولانی غائب می گردد. در عصر غیبت، گروهی از دین خارج می شوند ولی عده ای هم در عقیده خویش پایدار می مانند. سپس فرمود: خوشا به حال شیعیانی که در زمان غیبت امام زمان، به ولایت ما چنگ زنند و بردوستی ما و بیزاری از دشمنانمان ثابت قدم بمانند، آنان از ما هستند و ما از آنهایم، آنان به امامت ما راضی شده اند، مانیز از تشیع آنها خوشنودیم. پس خوشا به حالشان، به خدا سوگند! در درجات بهشت با ما خواهند بود^(۳)... و پنج حدیث دیگر.

امام رضا از مهدی خبر داده

حضرت رضا (ع)، در پاسخ ریان بن صلت که پرسیده بود: تو صاحب الامر

۱. اثبات الهداة ج ۲ ص ۵۵۹.

۲. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۴۳ اثبات الهداة ج ۶ ص ۴۰۴.

۳. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۵۱ - اثبات الهداة ج ۶ ص ۴۱۷.

هستی؟ فرمود: من صاحب الامر هستم اما آن صاحب الامری که زمین را از عدل و داد پر می‌کند من نیستم. باوجود ناتوانی و ضعفی که درمن مشاهده می‌کنی چگونه امکان دارد من همان صاحب الامر باشم؟! قائم معهود کسی است که در سن پیران ولی بصورت جوانان ظاهر میشود، بقدری نیرومند و قوی است که اگر به بزرگترین درخت روی زمین دست دراز کند آنرا از ریشه می‌کند و اگر در میان کوهها فریاد زند سنگهای سخت آنها متلاشی می‌گردند. عصای موسی و انگشتر سلیمان نزد اوست. آنجناب چهارمین فرزند من می‌باشد، خدا تا هر وقت بخواهد او را ازدیده‌ها غائب نگه می‌دارد، بعد از آن ظاهرش می‌نماید و زمین را بتوسط او از عدل و داد پر می‌کند، چنانکه از ظلم و ستم پر شده است^(۱)... و هیجده حدیث دیگر.

امام محمد تقی از مهدی خبر داده

امام محمد تقی (ع) به عبدالعظیم حسنی فرمود: قائم ماهمان مهدی موعودی است که در زمان غیبت باید در انتظارش بود و در زمان ظهور باید اطاعتش نمود و او سومین فرزند من می‌باشد. به آن خدایی که محمد (ص) را به پیغمبری فرستاد و ما را به امامت مخصوص داشت سوگند، که اگر از عمر دنیا یک روز هم پیش باقی نمانده باشد خدا آنروز را طولانی می‌گرداند تا مهدی ظاهر شود و زمین را از عدل و داد پر کند چنانکه از ظلم و ستم پر شده است. خداوند متعال، کارش را شبی اصلاح مینماید چنانکه امر کلیم خود موسی را در شبی اصلاح فرمود، موسی رفت تا برای همسرش آتش بیاورد اما بامنصب پیغمبری و رسالت برگشت. سپس فرمود: انتظار فرج، بهترین عمل شیعیان ماست^(۲)... و پنج حدیث دیگر.

۱. ریان بن الصلت قال، قلت للرضا علیه السلام: انت صاحب هذا الامر؟ فقال: انا صاحب هذا الامر، ولكنی لست بالذی املاءها عدلاً كما ملئت جوراً و كيف اكون ذلك على ماتری من ضعف بدنی؟ وان القائم هو الذی اذا خرج كان فی سن الشیوخ و منظر الشبان، قویاً فی بدنه حتی لومدیة الى اعظم شجرة على وجه الارض لقلعها ولو صاح بین الجبال لتند كدكت صخورها، يكون معه عصا موسی و خاتم سلیمان. ذلك الرابع من ولدی یغیبه الله فی ستره ماشاء الله ثم ینظره فیملاء به الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً — بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۲۲ — اثبات الهداة ج ۶ ص ۴۱۹.

۴. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۵۶. اثبات الهداة ج ۶ ص ۴۲۰.

امام علی نقی از مهدی خبر داده

امام علی نقی (ع) فرمود: بعد از من فرزندی است و بعد از حسن، فرزندش همان قائمی است که عدل و دادش تمام زمین را فرا میگیرد^(۱)... و پنج حدیث دیگر.

امام حسن عسکری از مهدی خبر داده

امام حسن عسکری (ع) به موسی بن جعفر بغدادی فرمود: گویا شما را می بینم که در جانشین من اختلاف نموده اید ولی آگاه باشید هر کس به امام های بعد از پیغمبر ایمان داشته باشد، اما امامت فرزند مرا منکر شود مانند کسی است که نبوت تمام پیامبران را قبول کند ولی پیغمبری محمد رسول خدا (ص) را انکار نماید، در صورتی که منکر آنحضرت مثل کسی است که تمام پیامبران را انکار کند، زیرا اطاعت آخرین امام ما مثل اطاعت اولین امام ماست. پس هر کس آخرین فرد ما را منکر شود مانند کسی است که اولین امام را انکار نموده باشد. بدانید که غیبت فرزندم به قدری طولانی می شود که مردم در شک واقع می شوند مگر افرادی که خدا ایمانشان را نگهداری کند^(۲)... و بیست و یک حدیث دیگر.

آیا احادیث مهدی صحیح است؟

مهندس: در صورتی می توانید به این احادیث تمسک نمایید که صحیح و معتبر باشند آیا همه احادیث مهدی را صحیح می دانید؟
هوشیار: من ادعا نمی کنم که تمام احادیث مربوط به مهدی صحیح اعلا و تمام روایت کنندگان آنها عادل و موثق هستند. لیکن در بین آنها مقدار قابل

۱. اثبات الهداة ج ۶ ص ۲۷۵.

۲. موسی بن جعفر بغدادی قال سمعت ابا محمد الحسن بن علی علیه السلام يقول: کأنی بکم وقد اختلفتم بعدی فی الخلف منی، اما ان المقر بالائمة بعد رسول الله المنکر لولدی کمن اقر بجمیع انبیاء الله ورسله ثم انکر نبوة محمد رسول الله (ص) و المنکر لرسول الله (ص) کمن انکر جمیع الانبیاء لان طاعة آخرنا کطاعة اولنا و المنکر لآخرنا کالمنکر لاولنا اما ان لولدی غیبة یرتاب فیها الناس الامن عصمه الله — بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۶۰. اثبات الهداة ج ۶ ص ۴۲۷.

توجهی حدیث صحیح وجود دارد. البته این احادیث مانند سایر احادیث هم صحیح دارند هم حسن، هم موثق، هم ضعیف، لیکن احتیاجی نیست که درباره یک یک آنها و احوال روایشان بحث و تحقیق نماییم، زیرا چنانکه ملاحظه نمودید احادیث به قدری زیادند که هر شخص بی غرض و با انصافی که بدانها مراجعه نماید اطمینان پیدا می‌کند که مدلول مشترک آنها که عبارتست از اصل وجود مهدی از موضوعات مسلم اسلام بوده که پیغمبر اکرم (ص) بذرا آنها افشاند و ائمه اطهار علیهم السلام آنها آبیاری نموده‌اند. بطور قطع می‌توان گفت: کمتر موضوعی در اسلام یافت می‌شود که باندازه وجود مهدی درباره اش حدیث وارد شده باشد.

باز هم توضیحاً عرض می‌کنم: پیغمبر اسلام از آغاز بعثت تا حجة الوداع صدها دفعه درباره مهدی سخن گفته. علی بن ابیطالب از او خبر داده، فاطمه زهرا خبر داده، خانواده پیغمبر و حاملین اسرار نبوت، مانند امام حسن و امام حسین و امام سجاد و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام همه از وجود چنین فرد برگزیده‌ای خبر داده‌اند. مردم زمان پیغمبر در انتظارش بودند. بعد از رحلت رسول اکرم (ص) مردم در انتظار ظهورش روز شماری می‌کردند حتی گاه گاهی افرادی را اشتباهاً مصداق واقعی آن می‌پنداشتند. احادیث او را سنی نقل کرده، شیعی نقل کرده، اشعری نقل کرده، معتزلی نقل کرده، در بین روات آنها عرب هست، عجم هست مکی هست، مدنی هست، کوفی و بغدادی و بصری و قمی و کرخی و خراسانی و نیشابوری و ... هست آیا با وجود این همه احادیث که مسلماً از هزار متجاوز خواهد بود هیچ شخص با انصافی می‌تواند در امر مهدی موعود تشکیک نموده بگوید: این احادیث را شیعیان متعصب جعل نموده به پیغمبر نسبت داده‌اند؟!!



مدتی از شب گذشته و دیگر وقتی برای ادامه مذاکرات نمانده بود، لذا قرار شد بقیه صحبت برای جلسه بعد بماند و دوستان شب شنبه آینده در منزل آقای فهیمی گردهم آیند.

مهدی گری و جهود و ایرانیان

افراد یکی یکی به منزل آقای فهیمی آمدند و پس از یک پذیرائی مختصر طبق معمول در ساعت هشت جلسه رسمیت یافت و اینبار آقای مهندس موضوعی را عنوان کرد:

مهندس: از سابق بیاد دارم که یکی از نویسندگان نوشته بود، عقیده مهدویت و مصلح غیبی از جهود و ایرانیان قدیم به محیط اسلامی سرایت نموده است. ایرانیان چنین می پنداشتند که روزی مردی از نژاد زردشت بنام «ساوشیانت» ظاهر خواهد شد و اهریمن را کشته و جهان را از همه بدیها پاک خواهد نمود؟ اما جهودان چون آزادی کشور خویش را از دست داده بودند و به بندگی کلد و آشور افتاده بودند، یکی از پیغمبرانشان چنین نوید داد: در آینده، مسیحی (پادشاهی) از میان جهان خواهد برخاست و جهودان را دوباره به آزادی خواهد رسانید.

بنابر این چون ریشه و اصل مهدویت را در بین ایرانیان و جهودان یافتیم باید بگوییم که این تفکر از آنان به مسلمین سرایت نموده و افسانه ای بیش نیست. هوشیار: درست است که این عقیده در بین اقوام و ملل دیگر نیز بوده و هست. لیکن صرف این موضوع، شاهد خرافی بودن آن نیست مگر لازم است تمام احکام و عقائد اسلام برخلاف گذشتگان باشد تا صحیح باشد!؟. شخصی که درصدد تحقیق موضوعی از موضوعات اسلام باشد و غرض و مرضی نداشته باشد، باید ابتداء به مدارک و مآخذ اصلی آن عقیده مراجعه کند تا درستی و نادرستی آن برایش روشن گردد نه اینکه به جای رجوع به مدارک اصلیه، درکتب و عقائد

پیشینیان تفحص نماید سپس جنجالی بر پا کند که من ریشه این عقیده خرافی را پیدا کردم. آیا می شود گفت: چون ایرانیان قدیم به یزدان عقیده مند بودند و راستی را از اخلاق نیک می شمردند، خداپرستی باید افسانه باشد و راستی را هم نباید از اخلاق نیک شمرد؟! پس تنها برای این که ملل دیگر نیز درانتظار مصلح و نجات دهنده غیبی بوده اند، دلیل بطلان و سند جرم نیست، چنانکه دلیل صحتش نیز نخواهد بود.

علل پیدایش مهدویت

فهمی: یکی از نویسندگان، داستان پیدایش عقیده مهدویت را خوب توجیه نموده است اگر اجازه بفرمائید اجمالش را عرض کنم؟
حاضرین: بفرمایید.

فهمی: آنرا بامختصر تصرفی خلاصه می کنم: اصل داستان مهدویت را شیعیان از ملل دیگر گرفته چیزهایی بدان افزودند تا به صورت کنونی درآمد. دو موضوع را باید از عوامل رشد و نمو آن عقیده دانست:

الف: عقیده به پیدایش و ظهور نجات دهنده غیبی، در بین جهودان شایع بوده و هست. آنان عقیده داشتند که الیاس با آسمان صعود نموده و در آخر الزمان برای نجات بنی اسرائیل به زمین برمی گردد. می گویند: «ملک صیدق» و «فنجاس بن العاذار» تا به امروز زنده میباشند.

در صدر اسلام، گروهی از یهود، برای استفاده های مادی، گاهی هم به منظور تخریب اساس اسلام اظهار اسلام نمودند، عده ای هم با حیل و تزویر که از صفات بارز این قوم است در بین مسلمین موقعیت و مقامی کسب نمودند، ولی در واقع جز ایجاد اختلاف و پخش عقائد خود و سودجویی مقصدی نداشتند که عبدالله بن سبا را باید از افراد برجسته آنان دانست.

ب: پس از درگذشت رسول اکرم (ص) خانواده و خویشانش، و از جمله علی بن ابیطالب (ع) خودشان را برای خلافت از دیگران سزاوارتر می دانستند. معدودی از اصحاب هم از آنان طرفداری می نمودند. اما برخلاف خواسته آنان، خلافت از خانواده رسول خدا بیرون رفت و همین حادثه سبب آزرده گی و رنجش آنان گردید. تا اینکه خلافت به علی بن ابیطالب منتقل شد. هوادارانش خشنود

گشتند و امیدوار بودند که خلافت از این خانواده بیرون نرود، ولی علی هم چون به جنگهای داخلی مبتلا شد کاری از پیش نبرده عاقبت به دست ابن ملجم شهید گشت. فرزندش حسن هم موفقیتی به دست نیاورده عاقبت خلافت را تحویل بنی امیه داد.

حسن و حسین دوفرزند رسول خدا خانه نشین بودند ولی حکومت و قدرت اسلام به دست دیگران بود. اولاد رسول خدا و هوادارانشان در فقر و فاقه بسر می بردند ولی غنائم سرشار و بیت المال مسلمین در هوسرانی بنی امیه و بنی عباس مصرف می شد. این حوادث سبب شد، که روز بروز بر تعداد طرفداران آنان افزوده گردد و صدای اعتراضات از گوشه و کنار بلند شود، اما شاغلین مقام خلافت به عوض دلجویی، در صدد زجر و شکنجه و اعدام و تبعید آنان برآمدند.

خلاصه: بعد از رحلت رسول اکرم (ص) نسبت به اهل بیت و طرفداران آنها حوادث ناگواری واقع شد. فاطمه از میراث پدر محروم شد. خلافت علی به تأخیر افتاد، حسن بن علی را مسموم نمودند. حسین بن علی را با جوانان و اصحابش در کربلا به قتل رسانیده خانواده اش را اسیر کردند. مسلم بن عقیل و هانی را پس از امان دادن کشتند. ابوذر غفاری به ریزه تبعید شد. حجر بن عدی و عمرو بن حمق و میثم تمار و سعید بن جبیر و کمیل بن زیاد و صدها تن مانند آنان را کشتند. به دستور یزید مدینه قتل عام شد و صدها از این حوادث ننگین که صفحات تاریخ اسلام را سیاه کرده است. در این ایام تلخ جان هواداران اهل بیت بستوه آمده هر روز در انتظار فرج بودند. گاهی یکی از علویین برای گرفتن حق و مبارزه با غاصبین قیام می نمود ولی بالاخره کشته می شد و توفیقی نصیبش نمی گشت. این حوادث ناگوار سبب شد که اقلیت طرفدار اهل بیت، از تمام جهات مأیوس شوند و درهای موفقیت را بر روی خویش بسته بینند و از هر سو دنبال یافتن روزنه امید برآیند. طبعاً معلوم است که این اوضاع و حوادث، زمینه را برای پذیرفتن عقیده نجات دهنده غیبی و مهدویت کاملاً آماده گردانید.

در این هنگام بود که جهودان تازه مسلمان و مغرضین، از فرصت استفاده نموده به ترویج عقیده خویش یعنی نجات دهنده غیبی مشغول گشتند. شیعیان از همه جا مأیوس هم برای تسکین دردهای روحی و جبران شکست های ظاهری خویش، آن عقیده را مناسب دیده از جان و دل پذیرفتند لیکن تصرفی نموده

گفتند: آن مصلح جهانی حتماً از اهل بیت مظلوم خواهد بود. کم کم پیرایه‌هایی بدان بستند تا به صورت مهدی کنونی درآمد^(۱).

نیازی به توجیه ندارد

هوشیار: محرومیت‌ها و گرفتاری‌هایی را که در مورد اهل بیت و هواداران‌شان فرمودید کاملاً درست است، لیکن در صورتی محتاج به این توضیحات و تحلیلات بودیم که سرچشمه و منشاء اصلی مهدویت را نمی‌دانستیم، ولی چنانکه بیاد دارید: اثبات نمودیم که شخص پیغمبر اسلام (ص) این عقیده را در بین مسلمین پخش کرده نوید پیدایش چنین مصلحی را داده بود و احادیث آنرا نه تنها شیعیان بلکه اهل سنت نیز در کتب صحاح خود جمع‌آوری نموده‌اند. با اثبات این مطلب دیگر برای توجیه مذکور جایی باقی نخواهد ماند.

در بخش اول سخن فرمودید: این عقیده در بین جهودان شایع بوده است. این سخن نیز درست است لیکن اینکه فرمودید: عقیده مذکور به وسیله (ابن سبای) یهودی و امثالش در بین مسلمین راه یافته، مطلب مردودی است، زیرا چنانکه قبلاً گفتیم: شخص نبی اکرم مروج و حامی و بشارت‌دهنده به پیدایش چنین مصلح جهانی بوده است. البته ممکن است مسلمانان یهودی الاصل نیز آن را تأیید کرده باشند.

داستان عبدالله بن سبا

موضوع دیگری را نیز لازم است تذکر دهیم که: وجود عبدالله بن سبا یهودی با این نام و نشان، از موضوعات مسلم تاریخ نیست. بعضی از دانشمندان اصل وجودش را موهوم و مجعول دشمنان شیعه می‌دانند. بر فرض اینکه اصل وجودش محرز باشد اما نسبت‌هایی که با او داده شده بدون شاهد و برهان است، زیرا هیچ عاقلی نمی‌تواند باور کند که یک نفر یهودی تازه مسلمان، چنان نبوغ خارق العاده و سیاست مرموز و موقعیت ممتازی را واجد شود که بتواند در آن محیط اختناق که هیچ کس جرئت نداشت از فضائل اهل بیت سخنی بگوید، بیک رشته اقدامات اساسی دست بزند و به واسطه تبلیغات سری و تشکیلات وسیع و

۱. المهدیة فی الاسلام ص ۴۸ - ۶۸.

دامنه دار خویش، مردم را به سوی اهل بیت دعوت کند، برخلیفه وقت بشوراند و چنان بنوایی بر پا کند که مردم بریزند و خلیفه وقت را به قتل رسانند ولی مأمورین سری و علنی خلیفه از تحریکات و اقدامات او بی اطلاع بمانند. به قول خود این آقایان، یک نفر یهودی تازه مسلمان اساس دین آنها را منهدم سازد ولی هیچ کس دم نزنند. چنین وجودی را با این گونه اعمال، جز در عالم خیال نمی توان تصور کرد^(۱).

۱. طائبین تحقیق بکتاب «نقش و عواظ در اسلام» تألیف دکتر علی الوردی ترجمه خلیلیان ص ۱۱۱ - ۱۳۷ و کتاب «سید مدین سعید» تألیف سید مرتضی عسکری و کتاب «عسی و فرزندان» تألیف دکتر طه حسین ترجمه نجیبی ص ۱۳۹ - ۱۵۳ مرجمه نماید.

مهدی در سایر ادیان

مهندس: عقیده به مهدی موعود به مسلمانان اختصاص دارد یا در سایر ادیان نیز چنین عقیده‌ای هست؟

هوشیار: عقیده مذکور به مسلمانان اختصاص ندارد بلکه تمام ادیان و مذاهب آسمانی در این عقیده شرکت دارند. پیروان همه ادیان عقیده دارند که در یک عصر تاریک و بحرانی جهان، که فساد و بیدادگری و بی‌دینی همه جا را فراگیرد یک نجات‌دهنده بزرگ جهانی طلوع می‌کند و به واسطه نیروی فوق‌العاده غیبی اوضاع آشفته جهان را اصلاح می‌کند و خداپرستی را بر بی‌دینی و مادیگری غلبه می‌دهد. این نوید خوش را نه تنها در تمام کتاب‌هایی که به عنوان کتاب آسمانی باقی مانده مانند کتاب زند و پازند و کتاب جاماسبنامه که از کتاب‌های مقدس زردشتیان می‌باشند، کتاب تورات و ملحقات آن که کتاب مقدس یهود شمرده می‌شود و کتاب انجیل عیسویان، می‌توان پیدا کرد، بلکه در کتاب‌های مقدس براهمه و بودائیان نیز کم و بیش دیده می‌شود.

همه ارباب ملل و ادیان این عقیده را دارند و درانتظار چنین موعود نیرومند غیبی بسر می‌برند. هرملتی او را با لقب مخصوصی می‌شناسد. زردشتیان او را بنام سوشیانس (نجات‌دهنده جهان) جهودان بنام سرور میکائیلی، عیسویان بنام مسیح موعود، مسلمانان بنام مهدی منتظر می‌نامند. لیکن هرملتی آن نجات‌دهنده غیبی را از خودش محسوب می‌دارد. زردشتیان او را ایرانی و از پیروان زردشت می‌دانند، جهودان، از بنی اسرائیل و پیروان موسی می‌شمارند، عیسویان او را همکیش خودشان می‌دانند و مسلمانان، از دودمان بنی هاشم و

فرزند پیغمبرش می شمارند. در اسلام بطور کامل معرفی شده لیکن در سایر ادیان چنین نیست.

نکته قابل توجه اینست که علائم و مشخصاتی که در سایر ادیان برای آن نجات دهنده بزرگ ذکر شده، در مورد مهدی موعود اسلام یعنی فرزند بلا فصل امام حسن عسکری نیز قابل انطباق است. می توان او را از نژاد ایرانی شمرد زیرا مادر حضرت سجاد که جد امام زمان است، یک شاهزاده خانم ایرانی بوده بنام شهر بانو دختر یزدگرد پادشاه ساسانی. ازدودمان و خاندان بنی اسرائیل نیز شمرده می شود، زیرا بنی هاشم و بنی اسرائیل هر دو از نسل حضرت ابراهیم بوجود آمده اند، بنی هاشم از فرزندان اسماعیل هستند و بنی اسرائیل از اولاد اسحاق. پس بنی هاشم و بنی اسرائیل در واقع از یک خاندان محسوب می شوند. به عیسویان نیز نسبت دارد زیرا بر طبق بعضی روایات، مادر حضرت صاحب الامر یک شاهزاده خانم رومی بوده بنام نرجس (نرگس) که به صورت یک داستان شگفت انگیزی در کتابها دیده می شود.

اصولاً این مطلب درست نیست که مهدی نجات دهنده جهان را به یک ملت معینی اختصاص دهیم. او می آید که با عناوین اختلاف انگیز از قبیل: این نژاد و آن نژاد، این دین و آن دین، این ملت و آن ملت، این کشور و آن کشور، مبارزه کند. بنابراین باید او را مهدی موعود جهانیان شمرد. نجات دهنده و حمایت کننده حزب خداپرستان می باشد. پیروزی او پیروزی تمام انبیاء و پیامبران و مردان صالح است. از دین اسلام یعنی دین تکامل یافته آئین حضرت ابراهیم و موسی و عیسی و سایر ادیان آسمانی حمایت می کند و از دین واقعی موسی و عیسی که به وجود محمد و نبوت او بشارت داده اند طرفداری می نماید.

ناگفته نماند که ما نمی خواهیم برای اثبات مهدی موعود، به بشارت های کتب قدیم استدلال کنیم و اصولاً احتیاجی بدانها نداریم. بلکه می خواهیم بگوئیم که عقیده به ظهور یک نجات دهنده فوق العاده جهانی، یک عقیده مشترک دینی است که از مصدر وحی سرچشمه گرفته و همه پیامبران بدان بشارت داده اند. و همه ملل در انتظار آن هستند لیکن در تطبیق آن خطا شده است.

قرآن و مهدویت

فهیمی: داستان مهدویت اگر صحت داشت، باید در قرآن کریم ذکری از آن شده باشد در صورتیکه حتی لفظ مهدی هم در آن کتاب آسمانی دیده نمیشود.

هوشیار: اولاً لازم نیست هر موضوع صحیحی با تمام خصوصیات و مشخصاتش در قرآن کریم وارد شده باشد. چه بسیار جزئیات صحیح و درستی داریم که آن کتاب آسمانی اصلاً متعرضش نشده است. وثانیاً آیاتی چند، در آن کتاب مقدس وجود دارد که اجمالاً، روزی را نوید می دهد که: حق پرستان و حزب خداپرست و طرفداران دین و مردم شایسته جهان، قدرت و حکومت زمین را قبضه می نمایند و دین اسلام بر تمام ادیان غالب میگردد. از باب نمونه:

در سوره انبیاء می فرماید: «مابعد از آنکه در تورات نوشته بودیم در زبور نوشتیم که بندگان شایسته ما وارث زمین می شوند»^(۱).

در سوره نور می فرماید: «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده اند و عمل شایسته انجام داده اند وعده داده که آنان را خلیفه زمین گرداند، چنانکه گذشتگانشان را نیز قبلاً خلیفه گردانیده بود و دینی را که بر ایشان پسندیده است استوار و نیرومند گرداند و ترسشان را به ایمنی تبدیل کند تا مرا عبادت کنند و چیزی را شریک قرار ندهند»^(۲).

در سوره قصص فرموده: «ما اراده کرده ایم که: برضعفای زمین منت نهاده پیشوا و وارث زمینشان گردانیم»^(۳).

۱. واما کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون - آیه ۱۰۵.

۲. وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکن لهم

دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امناً یعبدوننی لایشرکون بی شیئاً - آیه ۵۵.

۳. ویرید ان لمن علی الذین استضعفوا فی الارض ولیجعلهم امماً و نجعلهم الوارثین - آیه ۴.

در سوره صف فرموده: «او خدایبست که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر تمام ادیان غالب گردد، اگر چه مشرکین آنرا مکروه داشته باشند»^(۱).
 از این آیات اجمالاً استفاده می شود که: دنیا روزی را در پیش دارد که قدرت و اداره زمین به دست مؤمنین و رجال شایسته افتاده پیشوا و پیشرو تمدن بشریت می گردند و دین اسلام بر تمام ادیان غالب می شود و یکتاپرستی جایگزین شرک می گردد. آن عصر درخشان، همان روز نهضت و صلح غیبی و منجی بشریت و مهدی موعود می باشد و آن انقلاب جهانگیر و همه جانبه، توسط مسلمین شایسته انجام می یابد.

۱. هواندی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهوره علی الدین کله و انکره المشرکون - آیه ۹.

نبوت عامه و امامت

فهیمی: نمی دانم شما شیعیان چه اصراری دارید که وجود امامی را حتماً اثبات کنید؟ به طوری در عقیده خودتان پافشاری می کنید که اگر در ظاهر هم امامی وجود نداشت، میگویید: غائب است. با توجه به اینکه پیغمبران احکام خدا را برای مردم بیان نموده اند، دستگاه آفرینش اصلاً چه احتیاجی به وجود امام دارد؟!

هوشیار: همان برهانی که برای اثبات نبوت عامه اقامه می شود و فرستادن احکام را بر خدا ایجاب می کند، عین همان برهان، وجود امام و حجت و حافظ احکام را نیز اقتضا دارد. برای توضیح و اثبات مدعا ناچاریم ابتدائاً برهان نبوت عامه را اجمالاً بیان کنیم سپس با اثبات مقصد پردازیم.

شما اگر در مقدماتی که در جای خود به اثبات رسیده و حالا هم می خواهیم آنها را به طور اجمال تذکر بدهم، توجه و دقت کامل بفرمایید موضوع نبوت عامه برایتان روشن می گردد.

۱: آفرینش ویژه انسان جوهریست که نمی تواند به تنهایی چرخ زندگی خویش را بچرخاند بلکه به همکاری و تعاون هموعانش نیازمند می باشد. با اصطلاح، مدنی و اجتماعی آفریده شده ناچار است به حالت اجتماعی زندگی کند. ناگفته پیداست که تراحم در منافع و حصول اختلاف، از ثمرات زندگی اجتماعی است زیرا هر فردی از افراد اجتماع، جدیت می کند که تا سرحد قدرت و توانایی از منافع محدود مادی برخوردار گردد و موانع وصول به مقصد را از پیش پای خود برطرف سازد، در صورتی که دیگران نیز در صدد رسیدن به همین مقصد می باشند. از اینجهت است که تراحم در منافع و تجاوز و تعدی به حقوق همدیگر

پیش آمد می‌کند. از این رهگذر است که وجود قانون برای اداره اجتماع ضروری می‌گردد تا به برکت وجود قانون حقوق افراد محفوظ بماند و از تجاوز زورمندان جلوگیری شود و اختلاف و اختلال مرتفع گردد. لذا می‌توان گفت که: وجود قوانین بهترین گنجی است که بشریت تاکنون بدان راه یافته است و می‌توان حدس زد که: بشر از همان اوائل تشکیلات اجتماعی خویش، کم و بیش، از وجود قانون برخوردار بوده و همواره بدان احترام می‌گذاشته است.

۲: بشر به نیروی استکمال مجهز شده و توجه به کمال و سعادت، ارتکازی و فطری اوست. در تمام کوشش‌های مداوم خویش، جز تحصیل کمالات حقیقی هیچ هدف و مقصدی ندارد. تمام افعال و حرکات و جدیتهای خستگی‌ناپذیرش در اطراف آن هدف عالی دور می‌زند.

۳: چون انسان در مسیر ترقی و تکامل واقع شده و توجه به کمالات حقیقی در نهادش گذاشته شده است باید وصول به آن غایت برایش میسر باشد، زیرا کار عبث و لغو در دستگاه آفرینش وجود ندارد.

۴: این موضوع نیز به اثبات رسیده که انسان از جسم و روح ترکیب یافته، از جنبه جسم، مادی است، لیکن روحش در عین حالیکه شدت ارتباط و اتصال را بابدن دارد و به وسیله آن، تکامل می‌یابد، خودش از عالم مجردات محسوب می‌گردد.

۵: چون انسان از تن و روح ترکیب یافته قهراً دونوع زندگی هم خواهد داشت: یکی حیات و زندگی دنیوی که مربوط به تن اوست، دیگری زندگی نفسانی و معنوی که به روانش ارتباط دارد. در نتیجه، نسبت به هر یک از آن دوزندگی، سعادت و شقاوتی خواهد داشت.

۶: چنانکه در میان بدن و روح شدت اتصال و ارتباط و یگانگی برقرار است همچنین بین زندگی دنیوی و زندگی نفسانی نیز ارتباط و اتصال کامل وجود دارد. یعنی کیفیت زندگی دنیوی و حرکات و افعال بدنی انسان، در روح وی تأثیر می‌کنند چنانکه حالات و ملکات و صفات نفسانی نیز، نسبت به صدور افعال ظاهری مؤثرند.

۷: بشر چون در صراط تکامل واقع شده و توجه به کمال فطری و طبیعی اوست

و خنقت خدا هم عبث نیست، باید وسیله رسیدن به غایت و کسب کمالات انسانیت، در دسترسش قرار گرفته باشد و بتواند راه وصول بآن غایت و طریق احتراز از انحراف را تشخیص دهد.

۸: بشر طبعاً خودخواه و منفعت جوست و بغیر از مصالح و منافع خویش اصلاً منظوری ندارد. بلکه جدیت می‌کند که همسوءاتش را نیز استعمار کند و از نتیجه کوشش آنان بهره‌مند گردد.

۹: بشر در عین حالیکه همیشه دنبال کمالات واقعی خویش می‌گردد و در جستجوی آن حقیقت، هردری را می‌کوبد، ولی غالباً از تشخیص آنها عاجز می‌ماند زیرا امیال و خواسته‌های نفسانی و احساسات درونی وی غالباً راه تشخیص حقیقت و صراط مستقیم انسانیت را بر عقل عملی تاریک می‌نمایند و او را به سوی انحراف و وادی‌های شقاوت سوق می‌دهند.

چه قانونی بشر را سعادتمند می‌کند؟

چون بشر ناچار است به حالت اجتماعی زندگی کند و تراحم در منافع و تعدی و استخدام همسوء، از لوازم حتمی زندگی اجتماعی است، باید قانونی در بین بشر حکومت کند تا از حدوث اختلال و پراکندگی مانع گردد. آن قانون در صورتی می‌تواند جامعه را به خوبی اداره کند که واجد شرایط ذیل باشد:

۱: آن قوانین بطوری جامع و کامل باشند که در تمام شئون اجتماعی و انفرادی اشخاص نفوذ و دخالت داشته باشند، تمام حالات و احتیاجات بشر مراعات شده باشد و نسبت به هیچ موضوعی غفلت و سهل انگاری واقع نشده باشد. چنین قوانینی باید بر طبق احتیاجات واقعی و طبیعی افراد جعل و تدوین گردد و از متن حقیقت و خارج گرفته شود.

۲: آن قوانین باید بشر را به سوی سعادت و کمالات واقعی سوق دهند نه سعادت و کمالات پنداری و خیالی.

۳: باید سعادت جهان بشریت در آن قوانین مراعات شده باشد و محدود به تأمین منافع افراد معینی نباشد.

۴: باید اجتماع را بر پایه‌های فضائل و کمالات انسانیت بنا نهد و آنها را به

سوی آن هدف عالی سوق دهد. بد طوری که افراد آن اجتماع، زندگی دنیوی را طریق وصول به کمالات و فضائل انسانیت بدانند و به عنوان استقلال، بآن نگاه نکنند.

۵: آن قوانین صلاحیت داشته باشند که از تجاوز و تعدیات و هرج و مرج مانع شوند و حقوق تمام افراد را تضمین کنند.

۶: درجعل و تدوین آن قوانین جنبه روح و زندگی معنوی هم، کاملاً مراعات شده باشد به طوریکه هیچیک از آنها نسبت به روح و نفس، ضرر و زیانی وارد نسازد و انسان را از صراط مستقیم تکامل منحرف نکند.

۷: اجتماع را از عوامل انحراف از جاده مستقیم انسانیت و سقوط در وادیهای هلاکت، منزّه و پاک سازد.

۸: واضع آن قوانین باید تمام جهات مصالح و مفاسد و موارد تراحم و برخورد آنها را بداند، از اقتضائات ازمنه و امکانه مطلع باشد.

بشر به طور حتم، به چنین قوانینی نیازمند است و از ضروریات زندگی او بشمار می روند و زندگی بدون قانون در حکم سقوط انسانیت می باشد، لیکن این موضوع قابل بحث است که آیا قوانین مجعول بشر از عهده انجام این مسئولیت بزرگ برمی آیند و صلاحیت اداره اجتماع را دارند یا نه؟

ما عقیده داریم قوانینی که به توسط افکار کوتاه بشر تدوین شود ناقص است و صلاحیت کامل برای اداره اجتماع ندارد. چند موضوع را به عنوان دلیل و شاهد می توان ذکر کرد:

۱: علوم و اطلاعات بشر ناقص و محدود است. بشر عادی از احتیاجات مختلف انسان و نوامیس آفرینش و جهات خیر و شر و موارد تراحم و برخورد قوانین و تأثیر و تأثر و فعل و انفعالات آنها و اقتضائات امکانه و ازمنه، اطلاعات کامل ندارد.

۲: برفرض محال که قانون گذاران بشر از عهده جعل و تدوین چنین قوانین جامعی برآیند اما بدون شک، از ارتباط عمیقی که بین زندگی دنیوی و زندگی معنوی برقرار است و تأثیراتی که اعمال و حرکات ظاهری در نفس دارند، بی اطلاعند و اگر مختصر اطلاعی هم داشته باشند ناقص و ناچیز است. اصولاً

مراقبت از زندگی نفسانی از برنامه آنان خارج است و سعادت بشر را جز از ناحیه امور مادی نمی نگرند، در صورتیکه این دونوع زندگی کمال ارتباط را دارند و انفکاک بین آنها امکان پذیر نیست.

۳: چون بشر خودخواه است، استخدام و استثمار نمودن هم نوع برای او طبیعی است و هر فردی از افراد انسان منافع خویش را بر مصالح دیگران ترجیح می دهد، پس رفع اختلاف و جلوگیری از استخدام، از صلاحیت او خارج است، زیرا خواسته ها و امیال قانونگذاران بشر، هرگز اجازه نمی دهند که از منافع خودشان و وابستگانشان چشم پوشی نمایند و مصالح بشریت را منظور بدانند.

۴: قانونگذاران بشر همیشه، با انظار کوتاه و محدود خویش قوانین را تدوین می کنند و آنها را در قالب تعصبات و عادات و افکار کوتاه خویش می ریزند، لذا قوانین را به نفع عده معدودی جعل می کنند و در حین وضع، توجهی به مصالح و مفاسد دیگران ندارند. چنین قوانینی سعادت عموم انسانیت در آنها منظور نشده است. فقط قوانین خدایست که بر طبق ناموس آفرینش و درخور احتیاجات واقعی بشر تدوین گردیده، از هرگونه انحراف و اغراض شخصی منزّه است و سعادت جهان انسانیت در آنها منظور شده است. از اینجا روشن می شود که: بشر به قوانین خدایی کاملاً نیازمند است و الطاف خداوندی اقتضا دارد که برنامه کاملی را تهیه نموده توسط پیمبران ارسال دارد.

سعادت اخروی

انسان در عین حال که شب و روز به زندگی دنیوی سرگرم است، در باطن ذات و نفس خویش نیز، زندگی مرموز و پوشیده ای دارد، اگر چه اصلاً توجهی بدان زندگی نداشته و آنرا به کلی فراموش نموده باشد. نسبت به آن زندگی مجهول نیز سعادت و شقاوتی خواهد داشت. یعنی افکار و عقائد حقه و اخلاق پسندیده و اعمال شایسته، سبب استکمال و ترقی روحانی می گردند و سعادت و کمال او را فراهم می سازند، چنانکه عقائد باطل و اخلاق زشت و اعمال ناشایسته باعث نقصان و شقاوت و انحراف نفس می گردند. پس انسان اگر در صراط مستقیم تکامل واقع شود جوهر ذات و حقیقتش پرورش و تکامل یافته به

عالم اصلی خویش که عالم نورانیت و سرور است صعود و رجوع می نماید و اگر تمام کمالات روحانی و اخلاق پسندیده انسانی را فدای ارضای قوای حیوانی نمود و اسیر خواسته های نفسانی گشت و به صورت حیوانی هوسباز و کامجو، یا دیوی درنده و خونخوار درآمد، چنین شخصی از صراط مستقیم تکامل، انحراف یافته در وادی های هلاکت و شقاوت سرگردان خواهد گشت. پس انسان نسبت به زندگی روحانی نیز، محتاج به برنامه و راهنمای کاملی است و بدون کمک نمی تواند این مسیر خطرناک و دقیق را طی کند، زیرا امیال و خواهشهای نفسانی و قوای حیوانی، غالباً راه حقیقت بینی و قضاوت صحیح را بر عقل عملی تاریک می نمایند و او را بسوی وادیهای هلاکت سوق می دهند، خوب را بد و بد را خوب در نظرش جلوه می دهند. تنها آفریننده انسان و جهانست که به کمالات حقیقیه و سعادت واقعی انسان و اخلاق نیک و بد واقف است و می تواند برنامه و دستورالعمل جامعی برای نیل به سعادت نفسانی و احتراز از عوامل شقاوت به دست بشر بدهد، پس انسان در تأمین سعادت اخروی خویش نیز، نیازمند به پروردگار جهان است.

از اینجا نتیجه می گیریم که: پروردگار حکیم هرگز نوع انسان را که برای هریک از سعادت و شقاوت مستعد است، تحت نفوذ قوای حیوانی و تسلط خواهشهای نفسانی قرار نداده و در وادی جهالت و سرگردانی رهایش نمی کند، بلکه الطاف بی پایانش اقتضا دارد که بوسیله پیغمبران برگزیده ای که از جنس بشرند، احکام و قوانین و برنامه های کاملی که سعادت دنیوی و اخروی افراد را تأمین کند، برای مردم بفرستد و راه سعادت و شقاوت را به آنان پیاموزد تا عذرشان منقطع گردد و طریق وصول به غایت برایشان هموار شود.

راه تکامل

راه تکامل انسان و صراط مستقیم رجوع الی الله، همان عقائد حقه و اعمال نیک و اخلاق پسندیده ای است که خداوند متعال آنها را بر قلوب پاک انبیاء نازل کرده تا به مردم ابلاغ نمایند. لیکن باید دانست که این راه، راه قراردادی و تشریفاتی که هیچ سنخیت و مناسبتی با مقصد نداشته باشد نیست بلکه طریقی

است واقعی و حقیقی که از عالم ربوبی سرچشمه گرفته هرکس در آنراه واقع شود در باطن ذات سیر تکاملی نموده به عالم وسیع و بهشت رضوان صعود می کند. به عبارت دیگر: دین حق طریق مستقیمی است که هرکس در آن واقع شود، جوهر ذات و انسانیتش کامل گشته از صراط مستقیم انسانیت به عالم سرور و منبع کمالات رجوع می نماید. و هرکس از راه مستقیم دیانت منحرف گردد ناچار راه فضائل انسانیت را گم کرده در راههای غیر مستقیم حیوانیت واقع شده صفات حیوانیت و درندگی را تقویت نموده، از پیمودن صراط دقیق انسانیت عاجز می شود. چنین شخصی جز زندگی سخت و سقوط در هاویه جحیم سرنوشتی نخواهد داشت.

عصمت پیامبران

الطاف خداوندی چنین اقتضا دارد که پیامبرانی را بفرستد تا احکام و قوانین لازم را به مردم ابلاغ کنند و آنان را به سوی غایت و هدف ایجاد هدایت و کمک نمایند. در صورتی منظور حق تعالی تأمین می شود و احکام و دستورات لازم بدون کم و زیاد، در دسترس مردم گذاشته می شود و عذرشان منقطع می گردد که پیغمبر از خطا و اشتباه و نسیان در امان و محفوظ باشد، یعنی در گرفتن احکام و ضبط آنها و ابلاغ به مردم، از خطا و نسیان معصوم باشد. علاوه بر این باید خودش به حقیقت آن احکام متحقق باشد و به علم خویش عمل نماید و قولاً و عملاً مردم را به سوی کمالات حقیقی دعوت کند تا عذرشان منقطع گردد و در تشخیص راه حق، در ضلالت و سرگردانی واقع نشوند زیرا پیغمبر اگر به احکام دین پایند و مقید نباشد کلامش از اعتبار ساقط می شود و مردم به وی اعتمادی نخواهند نمود زیرا او برخلاف گفتارش عمل می کند و به واسطه عمل خویش، مردم را به سوی خلاف آن احکام دعوت می نماید. و معنوم است که دعوت عملی اگر از دعوت قولی مؤثرتر نباشد کم اثرتر هم نخواهد بود.

به بیان دیگر: علوم و مدرکات ما از خطا و اشتباه معصوم و محفوظ نیستند، زیرا حواس و قوای مدرک در حصول آنها دخالت دارند و خطاهای حواس بر کسی پوشیده نیست. اما علوم و احکامی که از جانب پروردگار عالم، برای هدایت

مردم، به پیمبران، وحی و الهام می شود. از این قبیل نیست و از راه حواس و قوای مدرکه آنها راتحویل نکرده اند و گرنه لازم می آید که خطاء و اشتباه در معنومات آنان نیز راه داشته باشد و احکام واقعی بدست مردم نرسد، بلکه علوم آنان به این طریق است که حقائق عوالم غیبی بر باطن ذات و قلب آنان نازل می شود. عین آن حقائق را به علم حضوری مشاهده می نمایند و آنچه را با چشم دل مشاهده می کنند از عالم بالا نازل کرده در دسترس مردم قرار می دهند. چون عین آن حقایق را مشاهده و درک می کنند پس در گرفتن و تحسین و ضبط آنها، خطاء و اشتباهی راه ندارد.

به همین علت، از عصیان و مخالفت آن دستورات معصوم و درامان هستند و به علوم خویش عمل می نمایند زیرا کسی که عین حقایق و کمالات و سعادت خویش را مشاهده کند بدون شک بر طبق مشاهداتش رفتار می کند و هرگز تخلف نمی نماید، زیرا تمام طرق و راههای اشتباه کاری نفس و قوا، بر او بسته است و کمالات حقیقی خویش را با چشم دل مشاهده می کند و چنین شخصی هرگز کمال خویش را از دست نمی دهد.

برهان عقلی بر امامت

بعد از روشن شدن دلیل نبوت عامه، اکنون تصدیق می فرمایید که عین همین برهان نیز اقتضا دارد که هر وقت پیغمبری در بین مردم موجود نبود، باید یکی از افراد انسان جانشین و خزینه دار احکام خدایی باشد و در تحمل و نگهداری و تبلیغ آنها سعی و کوشش نماید، زیرا منظور حق تعالی از بعثت پیمبران و فرستادن احکام، در صورتی تحقق می پذیرد و الطافش به حد کمال می رسد و حجت بر بندگان تمام می شود که تمام آن قوانین و دستورات بدون کم و زیاد، در بین بشر محفوظ بماند. پس در مورد فقدان پیمبران، لطف خدا چنین اقتضا دارد که یکی از افراد انسان را مسئول حفظ و نگهداری و تحمل احکام نماید.

آن فرد برگزیده نیز، باید در گرفتن احکام و ضبط و ابلاغ آنها از خطاء و اشتباه معصوم باشد تا منظور حق تعالی تأمین شود و حجت بر بندگان تمام گردد. باید به حقیقت و واقعیت احکام دین متحقق باشد و خودش بدانها عمل کند

تادیدگران اعمال و اخلاق و اقوال خویش را با اعمال وی تطبیق نمایند و از او پیروی کنند و دریافتن راه حقیقت، دچار شک و حیرت نشوند و عذر و دستاویزی به دستشان نیاید. چون امام نیز باید در تحمل این مسئولیت بزرگ، از خطاء و اشتباه معصوم و محفوظ باشد، باید گفت که: این قبیل علوم را از راه حواس و قوای مدرکه کسب نکرده و با علوم معمولی مردم بسی تفاوت دارد، بلکه به واسطه راهنمایی پیغمبر، چشم بصیرتش روشن شده حقائق و کمالات انسانیت را با چشم دل مشاهده می‌کند، چون چنین است از خطاء و اشتباه معصوم است و همین مشاهده حقائق و کمالات است که علت عصمت وی شده و باعث این می‌شود که برطبق علوم و مشاهداتش عمل نماید و به واسطه علم و عمل، امام و پیشوا و پیشرو انسانیت گردد.

به عبارت دیگر: همیشه باید در بین نوع انسان، فرد کاملی وجود داشته باشد که به تمام عقائد حقه الهی عقیده مند بوده تمام اخلاق و صفات نیک انسانی را به کار بسته به تمام احکام دین عمل نماید و همه را بدون کم و زیاد بداند. در تمام این مراحل، از خطاء و اشتباه و عصیان معصوم باشد. بواسطه علم و عمل، تمام کمالات ممکنه انسانی، در وی به فعلیت رسیده پیشرو و امام قافله انسانیت باشند. اگر نوع انسان، زمانی از چنین فرد ممتازی خالی گردد لازم می‌آید که احکام الهی که به منظور هدایت انسانیت نازل گشته محفوظ نمانده از بین مردم مرتفع گردد و افاضات و امدادهای غیبی حق تعالی منقطع شود و بین عالم ربوبی و عالم انسانی ارتباطی برقرار نباشد.

به عبارت دیگر: باید همیشه در بین نوع انسان، فردی وجود داشته باشد که همواره مورد هدایت و تأییدات و افاضات حق تعالی بوده باشد و به واسطه افاضات معنوی و کمک های باطنی، هر فردی را برطبق استعدادش به کمال مطلوب برساند و گنجینه و خزینه دار احکام الهی باشد تا افراد بشر، در صورت احتیاج و عدم ایجاد مانع، از علوم بهره مند گردند. وجود مقدس امام، حجت حق و نمونه دین و انسان کاملی است که می‌تواند در حد توانایی بشر، خدا را بشناسد و پرستش کند، اگر او وجود نداشته باشد، خدا به حد کمال شناخته و عبادت نمی‌شود. قلب و باطن امام خزینه علوم خداوندی و مخزن اسرار الهی

است، و مانند آینه‌ای است که حقائق عالم هستی در آن جلوه گر شود تا دیگران از انعکاسات آن حقائق بهره‌مند گردند.

جلالی: راه حفظ احکام و قوانین دین منحصر به این نیست که یکنفر همه آنها را بداند و عمل کند، بلکه اگر تمام احکام و قوانین دیانت در بین افراد انسان تقسیم گردد و هر دسته‌ای یک سلسله آن احکام را بدانند و عمل نمایند، در آن صورت نیز، تمام احکام دین، از حیث علم و عمل، در بین نوع انسان محفوظ میماند.

هوشیار: فرضیه جناب عالی از دوراه مردود است:

اول: در طی بحثهای گذشته گفته شد که: همیشه باید در بین نوع انسان فرد ممتازی وجود داشته باشد که تمام کمالات ممکنه انسانیت، در وی فعلیت و تحقق یافته و در متن صراط مستقیم دیانت قرار گرفته باشد و از جنبه تعلیم و تربیت، از ماسوی الله بی نیاز باشد. اگر چنین فرد کاملی از میان نوع مفقود گردد، انسانیت بی حجت و بی غایت می شود، و نوع بی غایت انقراض برایش ضروریست. لیکن در مورد فرضیه شما، چنین فرد کاملی وجود ندارد، زیرا هر یک از آن افراد، گرچه یک سلسله احکام را می‌داند و عمل می‌کند، اما هیچیک از آنها در متن صراط مستقیم دیانت واقع نشده‌اند بلکه از جاده حقیقت منحرف هستند، زیرا بین مراتب صراط مستقیم و احکام دیانت یک پیوند ناگسستنی و ارتباط عمیقی برقرار است که تقطیع آن، امکان پذیر نیست.

دوم: چنانکه قبلاً تذکر داده شد احکام و قوانینی که از جانب خداوند متعال به منظور هدایت انسانها نازل گشته باید همیشه در بین آنها ثابت و محفوظ بماند، بطوریکه تمام راههای تغیر و تبدل و نابودی بر آنها مسدود شده از هر خطری در امان باشند تا مردم به صحت آنها کاملاً اعتماد داشته باشند و این موضوع در صورتی تحقق می‌پذیرد که خزینه دار و حافظ آنها فرد معصومی باشد که از خطرات سهو و نسیان و معصیت در امان باشد. لیکن در فرضیه شما چنین نیست، زیرا خطاء و فراموشی و عصیان، برای هر یک از آن افراد امکان دارد. در نتیجه، احکام خداوندی از تغیر و تبدل در امان نیستند و حجت خدا تمام نیست و عذر بندگان قطع نمی‌گردد.

امامت از نظر روایات

هوشیار: تمام مطالبی که راجع به امامت عرض شد در روایات اهل بیت منصوص است. اگر در صدد تحقیق باشید می توانید به کتب حدیث مراجعه نمایید ولی برای نمونه چند عدد آنها را می خوانم:

ابو حمزه می گوید: خدمت حضرت صادق (ع) عرض کردم: آیا زمین بدون وجود امام باقی میماند؟ فرمود: اگر زمین بی امام گردد فرو خواهد رفت (۱).

و شاء می گوید: خدمت امام رضا (ع) عرض کردم: آیا زمین بی امام می ماند؟ فرمود: نه. گفتم: برای ما روایت شده که زمین بی امام نمی گردد مگر در صورتی که خدا بر بندگانش غضب نماید پس آن جناب فرمود: زمین بی امام نمی گردد والا فرو خواهد رفت (۲).

ابن الطیار می گوید: از حضرت صادق (ع) شنیدم که می فرمود اگر در زمین بیش از دو نفر هم موجود نباشد، یکی از آنان حتماً حجت خواهد بود (۳).

حضرت ابو جعفر (ع) فرمود: به خدا سوگند! خدا از آن وقتی که آدم را قبض روح کرده تا حال، هرگز زمین را بی امامی که مردم به واسطه او هدایت یابند رها نکرده است و اوست حجت خدا بر بندگانش. زمین هرگز بی امام باقی نمیماند تا خدا بر بندگانش حجتی داشته باشد (۴).

حضرت صادق (ع) فرمود: خدا ما را به نیکوترین خلقت آفرید و در آسمان و زمین خزانه دار علوم خویش قرار داد. درخت با ما تکلم نمود و به عبدت کردن ما، خدا عبادت می شود. اگر ما نبودیم خدا عبادت نمی شد (۵).

حضرت صادق (ع) فرمود: اوصیای دره های علوم ربوبی هستند، باید از آن درها

۱. اصول کافی ط اسلامیة سال ۱۳۸۱ ج ۱ ص ۳۳۴.

۲. عن الوشاء قال سئلت ابا الحسن الرضا عليه السلام: هل تبقى الارض بغير امام؟ قال: لا قلت اناسروى: انها لا تبقى الا ان يسخط الله على العباد قال لا تبقى اذا لساخت - اصول کافی ج ۱ ص ۳۳۴.

۳. اصول کافی ج ۱ ص ۳۳۵.

۴. اصول کافی ج ۱ ص ۳۳۳.

۵. قال ابو عبد الله عليه السلام: ان الله خلقنا واحسن خلقنا وصورنا فاحسن صورنا وجعلنا خزانه في سمائه وارضه

ولنا نطق الشجر وعبادتنا عبد الله ولولا ما عبد الله - اصول کافی ج ۱ ص ۳۳۸.

داخل دین شد. اگر آنان نباشند خدا شناخته نمی شود و به وجود آنان خدا بر بندگانش احتجاج می نماید^(۱).

ابوخالد می گوید: تفسیر این آیه — فآمنوا بالله ورسوله و النورالذی انزلنا — را از حضرت ابی جعفر(ع) پرسیدم. فرمود: ای اباخالد! به خدا سوگند مراد از نور، ائمه می باشند، ای اباخالد! نور امام در دل های مؤمنین از نور شمس تابنده تر است. آنان هستند که قلوب مؤمنین را نورانی می گردانند، خدا نورآنان را از هر کس بخواهد ممنوع و مستور می کند پس قلبش تاریک و پوشیده می گردد^(۲).

حضرت رضا(ع) فرمود: وقتی خدا اراده کرد فردی را برای امور بندگانش انتخاب کند، شرح صدری به وی عطا نموده قلبش را چشمه حقائق و حکمت ها می گرداند و علوم خودش را همواره به او الهام می کند بعد از آن از هیچ جوابی عاجز نخواهد ماند و در بیان حقائق و راهنمایی صحیح به ضلالت و گمراهی مبتلا نمی گردد. از خطا معصوم است و از تأییدات و توفیقات و راهنمایی های خداوندی همواره برخوردار می باشد و از خطاها و لغزشها در امان است. خدا او را به این مقام برگزید تا بر بندگانش، حجت و گواه باشد. این بخششی است خدایی، که به هر کس خواست عطا می کند و فضل خدا بزرگ است^(۳).

پیغمبر(ص) فرمود: ستارگان امان اهل آسمانند، اگر نابود شوند اهل آسمان نیز نابود می گردند. اهل بیت من امان ساکنین زمین می باشند، پس اگر اهل بیت من وجود نداشته باشند اهل زمین نیز هلاک می گردند^(۴).

۱. قال ابو عبد الله عليه السلام: الاوصياء هم ابواب الله التي يؤتى منها ولولا هم ما عرف الله وبهم احتج الله تبارك و تعالی على خلقه اصول کافی ج ۱ ص ۳۶۹.

۲. عن ابی خالد الکابلی قال: سئلت ابا جعفر عليه السلام عن قول الله: «فآمنوا بالله ورسوله والنور الذی انزلنا» فقال يا ابا خالد! النور والله الائمة يا ابا خالد! لنور الامام في قلوب المؤمنین انور من الشمس المضيئة بالنهار وهم الذين ينورون قلوب المؤمنین و يحجب الله نورهم عن من يشاء فتظلم قلوبهم و يغشاهم بها — اصول کافی ج ۱ ص ۳۷۲.

۳. قال الرضا عليه السلام — في حديث طويل الى ان قال — وان العبد اذا اختاره الله لامور عباده شرح صدره لذلك و اودع قلبه ينابيع الحكمة و الهمة العلم الهاماً فلم يعي بعده بجواب ولا يحير فيه عن الصواب فهو معصوم مؤيد موفق مسدد. قد امن من الخطاء و الزلل و العثار، يخصه الله بذلك ليكون حجة على عباده و شاهده على خلقه و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم. اصول کافی ج ۱ ص ۳۹۰.

۴. كتاب تذكرة خواص الامة ط سال ۱۲۸۵ ص ۱۸۲.

علی (ع) فرمود: زمین از قائمی که برای خدا قیام کند و حجت خدای را بر پا دارد خالی نمی‌گردد. گاهی ظاهر و مشهور است، گاهی ترسان و پنهان، برای اینکه حجت‌های خدا باطل نگردد. عدد آنان چه بسیار کم و کجا هستند؟ به خدا سوگند! از حیث عدد کم می‌باشند لیکن از حیث قدر و مقام بزرگند. خدا به وسیله آنان حجت و براهین خویش را حفظ می‌کند تا هنگامی که آن براهین را در نزد امثال خودشان ودیعه گذارند و در قلوب آنان کشت و زرع کنند.

علم، آنان را به حقیقت بصیرت و بینایی رسانده است، به روح یقین برخورد کرده و اصل شده‌اند. آنچه را مستان و شیفتگان مال و ثروت سخت و دشوار می‌شمارند در نظر آنان سهل و آسان است، به چیزیکه جهال از آن وحشت دارند مأنوسند. مصاحبتشان بادنیا، به واسطه بدنهایی است که ارواح آنها به محل اعلا معلق و مربوط است. آنان در زمین خلیفه‌های خدا و دعوت کنندگان دین هستند^(۱).

علی (ع) فرمود: گوهرهای گرانبهای قرآن در وجود اهل بیت نهاده شده آنان گنج‌های خدا می‌باشند. اگر سخن گویند صادقند و اگر ساکت بمانند کسی برایشان سبقت نمی‌جوید^(۲).

علی (ع) درباره اهل بیت فرمود: به برکت وجود آنان حق درجایش مستقر می‌شود و باطل زائل می‌گردد و زبانش از بیخ قطع می‌شود. آنان دین را تعقل نموده‌اند تعقلی که بافهم و حفظ و عمل همراه است، نه تعقلی که به مجرد شنیدن و نقل کردن باشد. به درستی که روایت کنندگان علم بسیارند لیکن

۱. قال علی علیه السلام - فی خطبة الی ان قال - اللهم بلی لا تخلوا الارض من قائم لله بحجة: اما ظاهراً مشهوراً او خائفاً مغموراً، لئلا تبطل حجج الله و بیناته. و کم ذوا این اولئك؟؟ اولئك والله الاقلون عدداً و الاعظمون عند الله قدراً. یحفظ الله بهم حججه و بیناته حتی یودعوها نظرائهم و یزرعوها فی قلوب اشباههم.

هجم بهم العلم علی حقیقة البصیرة و باشروا روح الیقین و استلانوا ما استوعره المترفون و انسوا بما استوحش منه الجاهلون و صحبوا الدنیا بآبدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی، اولئك خلفاء الله فی ارضه و الدعاة الی دینه - نهج البلاغه ج ۳ خطبه ۱۴۷.

۲. قال علی علیه السلام - فی خطبة - فیهم کرائم القرآن وهم کنوز الرحمان ان نطقوا صدقوا وان صمتوا لم یسبقوا - نهج البلاغه ج ۲ خطبه ۱۵۰.

رعایت کنندگان آن کمیابند^(۱).

سخن را کوتاه کنم: از دلیل عقلی مذکور و احادیثی که در این موضوع صادر شده استفاده می‌کنیم: مادامی که نوع انسان روی زمین باقی باشد، باید همواره در بین آنها فرد کامل معصومی وجود داشته باشد که تمام کمالاتی که برای آن نوع امکان دارد، در او به فعلیت رسیده، علماً و عملاً، هدایت افراد را عهده‌دار باشد و چنین فرد ممتازی امام و پیشرو انسانیت خواهد بود. آن وجود مقدس در راه کمالات انسانی صعود می‌کند و بقیه افراد نوع را به سوی آن کمالات و مقامات دعوت می‌نماید و به واسطه وی همواره بین عالم غیبی و عالم انسانی رابطه و اتصال برقرار است، افاضات عوالم غیبی اولاً بر آن وجود شریف و به برکت او بر دیگران تراوش می‌کند. اگر چنین فرد ممتاز و کاملی در بین مردم وجود نداشته باشد لازم می‌آید که نوع انسان بدون غایت و منقطع گردد و نوع بدون اتصال و غایت، انقراض برایش ضروری است پس قطع نظر از ادله دیگر، این دلیل نیز دلالت می‌کند که: هیچ عصر و زمانی و از جمله عصر ما، از وجود امام خالی نخواهد بود و چون در عصر ما امام ظاهری وجود ندارد باید گفت: در حالت غیبت و اختفاء زندگی می‌کند.

* * *

نگارنده: بحث خیلی طولانی شده بود و برای اینکه افراد خسته نشوند قرار شد ادامه بحث برای جلسه بعد بماند.

۱. قال علی علیه السلام (فی خطبة): بهم عاد الحق فی نصابه وانزاح الباطل عن مقامه وانقطع لسانه عن منبته، عقلوا الدین عقل وعاية ورعاية، لاعقل سماع ورواية، فان رواة العلم کثیر ورعاته قليل (نهج البلاغة ج ۲ خطبة ۲۳۴).

عالم هورقلیا و امام زمان

نگارنده: جلسه در منزل آقای جلالی تشکیل شد و اولین کسی که شروع به صحبت کرد، خود آقای جلالی بود:

جلالی: عده کمی از مسلمین می گویند: امام عصر همان فرزند امام حسن عسکری است که در سال ۲۵۶ متولد گشته، لیکن آن جناب از این عالم به عالم «هورقلیا» ارتقاء یافته و هر وقت، نوع انسانیت بسن بلوغ رسید و کدورات این عالم را رها کرد و استعداد ملاقات و مشاهده امام عصر را پیدا کرد، آن حضرت را مشاهده خواهد نمود.

یکی از بزرگان آنها در کتاب خویش نوشته: «این عالم نازل شده بود تا ته زمین. در عصر آدم به او گفتند: بالابیا و هنوز در هنگام بالارفتن است و از آن کثافتها و غلظتها و غبارها نرسته و به هوای صاف نرسیده است. پس اینجاها مقام ظلمات است و در ظلمات، دینی می جویند و عملی می کنند و اعتقادهای دارند و چون از این غبارها بگذرند و داخل هوای صاف شوند، آفتاب رخساره ولی را مشاهده می کنند و انوار او را مشاهده کنند و از او علانیه و بی پرده منتفع شوند، و احکام، احکام دیگر شود و دین دیگر دین، و وضع دیگر وضع.

پس باید ما برویم تا آنجا که ولی ظاهر است برسیم نه آنکه ولی به پیش ما آید. اگر ولی پیش ما آید و ما قابل نباشیم از او منتفع نشویم پس اگر او به پیش ما آید و ما به همین احوال باشیم او را نخواهیم دید و منتفع نخواهیم شد و خلاف حکمت هم هست و اگر قابلیت ما تغییر کرده و بهتر شده ایم پس معلوم است بالا تر رفته ایم پس معلوم شد که: ما باید بالا برویم تا به آن مکان برسیم و نام آن

مکان درزبان حکمت «هورقلیا» است. پس چون دنیا برود بالا تا به مقام «هورقلیا» رسد آنجا دولت امام خود را بیند و حق منتشر و ظلم برطرف بیند»^(۱).

هوشیار: مراد نویسنده خوب روشن نیست، اگر می خواهد بگوید امام زمان(ع) اجزاء ترابی و بدن مادی خویش را رها نموده به عالم مثال صعود نموده است و اکنون از موجودات زمینی و مادی به شمار نمی رود تا آثار و لوازم ماده در وی ضرورت داشته باشد، این سخن قطع نظر از اینکه فی حدنفسه مطلب غیرمعقولی است، بابراهین عقلی و نقلی امامت سازش ندارد، زیرا آن براهین دلالت می کنند که: همیشه باید در بین افراد انسان، فرد کاملی که تمام کمالات انسانیت در وی به فعلیت رسیده و در متن صراط مستقیم دیانت قرار گرفته و هدایت و رهبری افراد را عهده دار باشد، وجود داشته باشد تا نوع انسان بی غایت نماند و احکام الهی در بین آنان محفوظ بماند و حجت بر بندگان خدا تمام گردد و آن فرد برگزیده عبارتست از وجود مقدس امام. به عبارت دیگر: در همانجایی که افراد نوع تربیت می شوند و به سوی کمال و غایت انسانیت در حرکتند، باید هادی و رهبر و مربی داشته باشند.

و اگر مرادش از عالم هورقلیا نقطه ای از همین جهان مادی باشد این سخن با عقیده ما اختلافی ندارد لیکن این احتمال با ظاهر کلامش سازش ندارد و بر روی هم سخن غیرمعقولی است.

۱. کتاب ارشاد العوام تألیف محمد کریم خان، چاپ کرمان سال ۱۳۸۰ هجری ج ۳ ص ۴۰۱.

آیا در آخر الزمان متولد می شود؟

فهیمی: ما این مقدار را از شما قبول می کنیم که: اصل وجود مهدی را باید از موضوعات مسلم اسلام دانست که پیغمبر اکرم (ص) ظهورش را بشارت داده است. لیکن چه مانعی دارد بگوییم: مهدی موعود هنوز به دنیا نیامده هر وقت اوضاع عمومی عالم مساعد گشت، خداوند متعال یکی از اولاد پیغمبر اکرم را مبعوث و تأیید می کند تا برای اجرای عدالت عمومی و بسط خداپرستی و برانداختن ریشه ستم، قیام کند و پیروز گردد؟.

هوشیار: اولاً به واسطه براهین عقلیه و نقلیه اثبات نمودیم که: هیچ عصر و زمانی از وجود امام خالی نیست و فقدان امام با انقراض نوع انسان، همراه خواهد بود. بنابراین، عصر ما هم نیز از وجود امام خالی نیست.

ثانیاً: وجود مهدی را از راه اخبار و احادیث پیغمبر و اهل بیتش اثبات نمودیم، پس تعریف و توصیف او را نیز باید از اخبار استفاده نماییم. خوشبختانه تمام علائم و مشخصات آن وجود مقدس، در احادیث موجود است و هیچگونه ابهام و اجمالی وجود ندارد. لیکن چون خواندن تمام آنها اوقات چندین جلسه را اشغال می کند و بامشاغل شما سازگار نیست، فهرستی از آنها را خدمت شما عرضه می دارم اگر طالب تفصیل هستید می توانید به کتب اخبار مراجعه فرمایید.

تعریف مهدی

امامان دوازده نفرند، اولشان علی بن ابیطالب (ع) و آخرشان مهدیست ((۹۱)) حدیث

امام ها دوازده نفرند و آخرشان مهدی است ((۹۴)) حدیث

امامان دوازده نفرند نه نفرشان از نسل حسین و نهمی آنان قائم است. ((۱۰۷)) حدیث

مهدی از عترت پیغمبر است.	«۳۸۹» حدیث
مهدی از اولاد علی است.	«۲۱۴» حدیث
مهدی از اولاد فاطمه است.	«۱۹۲» حدیث
مهدی از اولاد حسین است.	«۱۸۵» حدیث
مهدی نهمین اولاد حسین است.	«۱۴۸» حدیث
مهدی از اولاد علی بن الحسین است.	«۱۸۵» حدیث
مهدی از اولاد امام محمد باقر است.	«۱۰۳» حدیث
مهدی از اولاد امام جعفر صادق است.	«۱۰۳» حدیث
مهدی ششمین اولاد امام صادق است.	«۹۹» حدیث
مهدی از اولاد موسی بن جعفر است.	«۱۰۱» حدیث
مهدی پنجمین فرزند موسی بن جعفر است.	«۹۸» حدیث
مهدی چهارمین اولاد علی بن موسی الرضا است.	«۹۵» حدیث
مهدی سومین فرزند امام محمد تقی است.	«۹۰» حدیث
مهدی از اولاد امام هادیست.	«۹۰» حدیث
مهدی فرزند امام حسن عسکریست.	«۱۴۵»
نام پدر مهدی حسن است.	«۱۴۸» حدیث
مهدی همنام و هم کنیه رسول خدا (ص) است.	«۴۷» حدیث (۱)

رسول خدا (ص) فرمود: مهدی موعود از اولاد من و همنام و هم کنیه من می باشد از حیث اخلاق و خلقت، شبیه ترین مردم به من است. غیبتی دارد که مردم در آن ایام سرگردان و گمراه می گردند. سپس مانند ستاره تابانی نمایان گشته زمین را پر از عدل و داد می کند، چنانکه از ظلم و ستم پر شده است^(۲). چنانکه ملاحظه می فرمایید: این احادیث به طوری مهدی موعود را تعریف و توصیف نموده اند که جای هیچ گونه شک و تردیدی باقی نمانده است. در اینجا لازم است تذکر دهم که: از بعض احادیث نبوی و بعض شواهد

۱. عین این احصائیه ها از کتاب منتخب الاثر تألیف آقای صافی نقل میشود.

۲. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۷۲.

تاریخی استفاده می شود که: پیغمبر اکرم، جمع کردن نام و کنیه خودش را در یک شخص، قدغن نموده بود و این موضوع تا حدی محدود بوده است. ابوهریره روایت می کند که پیغمبر فرمود: اسم و کنیه مرا در یک شخص جمع نکنید^(۱).

به علت همین ممنوعیت، وقتی علی بن ابیطالب (ع) نام و کنیه رسول خدا را برای فرزندش محمد بن حنفیه انتخاب نمود و او را به نام محمد نامید و کنیه اش را ابوالقاسم گذاشت، اصحاب اعتراض کردند. علی بن ابیطالب در پاسخ اعتراض کنندگان فرمود: من در این مورد از رسول خدا اجازه خصوصی دارم. گروهی از اصحاب هم سخنان علی (ع) را تصدیق نمودند.

اگر این مطلب را با احادیثی که می گوید: مهدی همانم و هم کنیه رسول خدا است ضمیمه کنیم، استفاده می شود که: پیغمبر اکرم می خواسته: جمع شدن نام محمد و کنیه ابوالقاسم از خصائص و علائم مهدی باشد و دیگران ممنوع باشند. به همین علت بود که محمد بن حنفیه در مورد مهدویت خویش به نام و کنیه اش اشاره نموده گفت: آری من مهدی هستم، نامم نام رسول خدا و کنیه ام کنیه رسول خدا است^(۲).

مهدی از اولاد حسین است

فهمی: علمای امام مهدی را از اولاد حسن می دانند. مدرک آنان حدیثی است که در سنن ابی داود روایت شده است.

ابواسحاق می گوید: علی درحالی که به فرزندش حسن نگاه می کرد فرمود: پسر من سید است چنانکه پیغمبر او را سید نامیده از نسل او مردی ظاهر شود که همانم پیغمبر است، در اخلاق شبیه پیغمبر می باشد ولی در صورت چنین نیست یا بالعکس^(۳).

هوشیار: اولاً ممکن است در کتابت و چاپ این حدیث اشتباهی رخ داده

۱. الطبقات الکبیر ط لیدن ج ۱ ص ۶۷.

۲. الطبقات الکبیر ج ۵ بخش اول ص ۶۶.

۳. ابواسحاق قال قال علی ونظر الی ابنه الحسن فقال ان ابنی هذاسید کما سماه النبی (ص) ویخرج من صلبه رجل یشمی باسم نبیکم، یشبهه فی الخلق ولا یشبهه فی الخلق — سنن ابی داود ج ۲ ص ۲۰۸.

باشد و به جای حسین حسن ثبت شده باشد. زیرا عین همین حدیث با همین سند و متن در کتب دیگر موجود است و بجای حسن، حسین ضبط شده است^(۱).

ثانیاً: این حدیث در مقابل احادیث بسیاری که در کتب سنی و شیعه وجود دارد و مهدی را از نسل حسین می‌شمارد اعتبار ندارد. از باب نمونه چند حدیث از کتب اهل سنت قرائت می‌شود.

حذیفه می‌گوید پیغمبر (ص) فرمود: اگر از دنیا بیش از یک روز هم باقی نمانده باشد، خدا آنرا طولانی می‌گرداند تا مردی از اولاد مرا که همانام من است برانگیزد، سلمان عرض کرد: یا رسول الله! از کدام فرزندان است به وجود می‌آید؟ پیغمبر دست مبارکش را بر حسین زده فرمود: از این^(۱).

ابوسعید خدری روایت نموده که پیغمبر به فاطمه (ع) فرمود: مهدی این امت است که حضرت عیسی در نماز با او اقتدا می‌کند از ماست، سپس دست مبارکش را بر شانه حسین زده فرمود: مهدی این امت از نسل این فرزندم به وجود می‌آید^(۳).

سلمان فارسی می‌گوید: خدمت رسول خدا رسیدم در حالی که حسین بن علی بر زانوی مبارکش نشسته بود. بر صورت و دهانش بوسه می‌زد و می‌فرمود: تو بزرگ و بزرگ‌زاده و برادر سید هستی، امام و امام‌زاده و برادر امام می‌باشی، حجت فرزند حجت و برادر حجت هستی. تو پدر نه نفر حجت می‌باشی که نهمین آنها قائم خواهد بود^(۲).

علی علیه السلام از پیغمبر (ص) روایت نموده که فرمود: دنیا سپری نمی‌شود تا اینکه مردی از اولاد حسین اختیار امور امت را در دست گرفته دنیا را پرازدل و داد کند چنانکه از ستم پر شده است^(۵).

۱. اثبات الهداة ج ۷ ص ۲۰۸.

۲. عن حذيفة ان النبي (ص) قال: لولم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك حتى يبعث رجلا من ولدي اسمه اسمي. فقال سلمان: من اي ولدك يا رسول الله؟ قال من ولدي هذا و ضرب بيده على الحسين - ذخائر

العقبى ص ۱۳۶.

۳. كتاب البيان في اخبار صاحب الزمان باب ۹.

۴. كتاب ينابيع المودة ج ۱ ص ۱۴۵.

۵. عن علي رفعه قال: لا تذهب الدنيا حتى يقوم على امتي رجل من ولد الحسين يملأ الارض عدلا كما ملئت

ظلماً - الصواعق المحرقة ص ۱۶۵.

به مقتضای این احادیث که دلالت دارند مهدی از نسل حسین می باشد، باید از حدیثی که دلالت می کرد که مهدی از نسل امام حسن به وجود می آید دست برداشت. بر فرض اینکه حدیث مذکور از حیث سند و متن هم صحیح باشد، با احادیث دسته دوم قابل جمع است. زیرا امام حسن و امام حسین (ع) هر دو از اجداد امام زمان بوده اند چون مادر امام محمد باقر (ع) از اولاد امام حسن (ع) بوده است. حدیث ذیل را می توان شاهد جمع دانست.

پیغمبر (ص) به فاطمه (ع) فرمود دو سبط این امت از ما هستند. آن دو نفر عبارتند از دو فرزندت حسن و حسین که سید جوانان اهل بهشتند. به خدا سوگند! پدرشان از آنان افضل می باشد. به خدایی که مرا به حق مبعوث نموده سوگند! که مهدی این امت از نسل آن دو فرزندت به وجود می آید در هنگامی که دنیا هرج و مرج گردد (۱).

اگر معروف بود

جلالی: مهدی موعود اگر چنین شخصیت ممتاز و معروفی داشت و تعریفات و توصیفات مذکور به گوش مسلمین صدر اسلام و اصحاب ائمه اطهار رسیده بود قاعدتاً باید راه سوء استفاده و اشتباه بسته باشد و اصحاب ائمه و علمادرا اشتباه واقع نشوند، در صورتی که گاهی دیده می شود که بعضی اولاد ائمه اطهار هم از واقع مطلب بی اطلاع بوده اند پس این همه مهدی های دروغین که در صدر اسلام پیدا شدند چگونه خود را به عنوان مهدی موعود اسلام قالب می زدند و مردم را فریب می دادند؟! اگر مسلمین مهدی را بانام و کنیه و نام پدر و مادر و دوازدهمین امام و مقدارسن و علائم دیگر می شناختند پس چطور شد گروهی در اشتباه واقع شدند و محمد بن حنفیه یا محمد بن عبدالله بن حسن یا حضرت صادق یا موسی بن جعفر و امثال آنان را مهدی پنداشتند؟!

هوشیار: چنانکه قبلاً تذکر دادم اصل وجود مهدی در صدر اسلام نزد مسلمین

۱. قال النبی (ص) لفاطمة ومناسبتا هذه الامة وهما ابناك الحسن والحسين وهما سیدا شباب اهل الجنة وابوهما والذی بعثنی بالحق خیر منهما؛ یا فاطمة والذی بعثنی بالحق ان منهما مهدی هذه الامة اذا صارت الدنيا هرجاً ومرجاً الحدیث - اثبات الهداة ج ۷ ص ۱۸۳.

موضوع مسلمی بود به طوریکه دراصل وجودش شک نداشتند. پیغمبر اکرم (ص) اصل وجود مهدی و اجمالی از صفاتش و تشکیل دادن حکومت توحید و دادگستری و ریشه کن نمودن ظلم و ستم و غلبه دین اسلام و بعضی اصلاحاتی را که به دست آنجناب انجام می‌گیرد برای عموم مسلمین بیان می‌کرد و آنان را به اینگونه نویدهای مسرت بخش دلگرم می‌نمود. اما علائم و مشخصات و امتیازات حقیقی آنجناب را برای عموم مسلمین بیان نمی‌کرد بلکه می‌توان گفت: آن موضوع تاحدی از اسرار و رازها بوده اظهار آن را به حاملین اسرار نبوت و اشخاص مورد وثوق و اطمینان اختصاص می‌داد. پیغمبر اکرم (ص) علائم حقیقی مهدی را به علی بن ابیطالب و فاطمه زهرا و جمعی از ثقات و اصحاب سرخویش می‌فرمود ولی برای عموم اصحاب موضوع را به طور سربسته و اجمال بیان می‌فرمود. ائمه اطهار نیز از سیره و رفتار پیغمبر اکرم متابعت نموده موضوع مهدی را برای عموم مسلمین بطور سربسته بیان می‌فرمودند. علائم مشخصه را هر امامی به امام دیگر می‌فرمود. به بعضی اصحاب مورد وثوق و اطمینان و رازداران نیز خبر می‌دادند. ولی عموم مردم و حتی بعضی از اولاد ائمه هم از تفصیل قضیه بی اطلاع بودند.

پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) از این اجمال گویی دو منظور داشتند: اول اینکه می‌خواستند بدان وسیله، دشمنان حکومت توحید و ستمکاران را درحالت تحیر و سرگردانی قرار دهند تا مهدی موعود را به طور مشخص و ممتاز شناسند و به همین وسیله بود که جان مهدی را از خطر حتمی نجات دادند. آری پیغمبر اکرم و ائمه اطهار می‌دانستند که اگر ستمکاران و خلفا و حکومت‌های وقت، مهدی را بانام و کنیه و پدر و مادر و سایر خصوصیات بشناسند، بطور یقین و حتم از اصل تولدش جلوگیری می‌نمایند و لوبه کشتن پدرانیش باشد، بنی امیه و بنی عباس برای نگهداری حکومت خویش از تمام وسائل استفاده می‌نمودند و تمام خطرات احتمالی را دفع می‌کردند و دراین راه از آدم کشی اصلاً باک نداشتند. درباره هرکس احتمال مزاحمت می‌دادند، در کشتنش کوشش می‌کردند و لو شخص متهم از اخص خواص و نزدیکان و خدمتگزاران وفادارشان باشد برای حفظ مقام خویش از کشتن برادر و پدر و پسر خودشان هم دریغ نداشتند.

بنی امیه و بنی عباس با اینکه از علائم و مشخصات مهدی به طور کامل اطلاع

نداشتند بازهم برای رفع خطر احتمالی هزاران نفر از علویین و اولاد فاطمه را به قتل رساندند، به امید آنکه به قتل مهدی یا جلوگیری از تولدش توفیق یابند. امام صادق (ع) در حدیثی به مفضل و ابوبصیر و ابان بن تغلب فرمود: بنی امیه و بنی عباس چون شنیده بودند که حکومت ستمکاران بوسیله قائم ما سرنگون می شود، باما آغاز دشمنی نمودند. شمشیر کشیده در قتل اولاد پیغمبر و نابود کردن نسلش جدیت کردند، به امید آنکه به قتل قائم موفق شوند. اما خدا برای اینکه مقصدش را عملی سازد، اطلاع از واقعیات را در دسترس ستمکاران قرار نداد^(۱).

ائمة اطهار به قدری از افشای خصوصیات مهدی در بسم و هراس بودند که از اصحاب خویش و بعضی علویین نیز تقیه نموده حقایق را مکتوم می داشتند.

ابوخالد کابلی می گوید: از حضرت ابوجعفر (ع) خواهش کردم که اسم قائم را برایم تعیین کند تا کاملاً او را بشناسم. آن حضرت فرمود: ای اباخالد از موضوعی سؤال نمودی که اگر اولاد فاطمه آنرا بدانند آن جناب را قطعه قطعه می کنند^(۲).

منظور دومی که از اجمال گویی داشتند این بود که می خواستند مردم سست ایمان، از غلبه دین اسلام مأیوس و ناامید نشوند. توضیح مطلب: مردم صدر اسلام چون زندگی بی آلایش و عدالتخواهی پیغمبر اسلام (ص) و علی (ع) را شنیده یا دیده بودند، بشارت های غلبه دین حق را شنیده و از ظلم و ستم بستوه آمده بودند، با هزاران امید و آرزو داخل اسلام گشتند اما چون تازه ایمان و قریب العهد به کفر بودند هنوز ایمان کاملاً در قلبشان نفوذ نکرده بود و از حوادث ناگوار تاریخ زود متأثر می شدند. از طرف دیگر رفتار خلفای بنی امیه و بنی عباس را مشاهده می نمودند و هرج و مرج محیط اسلامی را با چشم خویش می دیدند، آن حوادث ناگوار و هرج و مرج حوزه مسلمین آنان را سرگردان و متحیر نموده بود، بیم آن می رفت که مردم سست ایمان به کلی از غلبه حق و دین اسلام مأیوس گردند و از اسلام دست بردارند. یکی از موضوعاتی که توانست تاحدی در ابقای ایمان مسلمین تأثیر کند و دلشان را امیدوار و شاداب نگه دارد همان انتظار فرج و قیام مهدی

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۲۳.

۲. غیبت شیخ ص ۲۰۲.

موعود بود. مردم هرروز درانتظار بودند که مهدی موعود، نهضت کند و اوضاع نابسامان اسلام و مسلمین را سامان دهد. ظلم و ستم را ریشه کن سازد و آیین اسلام را عالمگیر نماید. معلوم است که در صورتی این نتیجه عائد می شد و حالت امیدواری مردم محفوظ می ماند که وقت حقیقی قیام مهدی و علائم و مشخصات واقعی آنجناب به طور کامل واضح نباشد، والا اگر وقت ظهور و علائم کامل آنجناب روشن بود و می دانستند که مثلاً پسر کیست و در چه تاریخی قیام می کند - مثلاً چندین هزار سال به وقت ظهور باقی است - چنین نتیجه ای هرگز عائدشان نمی شد. آری همین اجمال گویی بود که مردم ضعیف صدر اسلام را امیدوار ساخته بود و آن همه گرفتاری ها و ناراحتی ها را تحمل می نمودند.

یقظین به فرزندش علی بن یقظین گفت: چرا پیش بینی هایی که درباره ما شده همه واقع می شوند اما از پیش بینی هایی که درباره شما شده اثری دیده نمی شود؟! علی بن یقظین پاسخ داد اخباریکه درباره ما و شما رسیده هر دو از یک مصدر صادر شده اند لیکن چون موقع حکومت شما فرا رسیده پیش بینی هایی که درباره شما شده یکی پس از دیگری واقع می شود، اما وقت حکومت آل محمد هنوز فرا نرسیده، از اینجهت ماها را بانویدهای مسرت بخش و آرزوهای دلخواه سرگرم نموده اند. اگر به ما گفته می شد که حکومت آل محمد (ص) زودتر از دو بیست یا سیصدسال واقع نمی شود دلها سخت می شد و توده مردم از اسلام خارج می شدند، لیکن قضایا را جوری به ما گفته اند که هرروز در انتظار فرج و تشکیل دولت حق باشیم^(۱).

۱. غیبت شیخ چاپ دوم ص ۲۰۷.

احادیث اهل بیت

برای عموم مسلمین حجت است

فهیمی: احادیث شما انصافاً مهدی را خوب تعریف و توصیف نموده‌اند، متأسفانه اینگونه احادیث برای امثال من که سنی هستیم و اقوال و اعمال ائمه شما را معتبر نمی‌دانم، ارزش ندارد.

هوشیار: من الآن در صدد نیستم که موضوع ولایت و امامت را برای شما اثبات کنم لیکن می‌خواهم موضوع دیگری را تذکر دهم و آن اینست که: اقوال و گفتار عترت پیغمبر برای عموم مسلمین حجت و معتبر می‌باشد. چه آنان را امام بدانند چه ندانند، زیرا به موجب احادیث کثیره و قطعیه‌ای که از پیغمبر اکرم (ص) صادر شده و سنی و شیعه در صحت آنها اتفاق دارند، آن حضرت اهل بیت خودش را به عنوان مرجع علمی به مسلمین معرفی نموده اقوال و اعمالشان را صحه گذاشته است. از باب نمونه:

پیغمبر (ص) فرمود: من دو چیز را بین شما می‌گذارم که اگر به آنها تمسک جوید هرگز گمراه نمی‌شوید یکی از آن دو، از دیگری بزرگ‌تر است. یکی از آن دو چیز، کتاب خدا است که وسیله ارتباط بین زمین و آسمان است. دوم اولاد و اهل بیت می‌باشد. این دو امانت تا قیامت از یک دیگر جدا نمی‌گردند پس مواظب باشید چگونه با آنها رفتار می‌نمایید^(۱).

۱. قال النبی (ص): انی تارک فیکم ما ان تمسکتُم به لن تضلوا بعدی احدہما اعظم من الآخر: کتاب اللہ حیل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی. ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیہما... ذخائر العقبی ط قاهره سال ۱۳۵۶ ص ۱۶. الصواعق المحرقة ص ۱۴۷. الفصول المهمة ص ۲۲ البداية و النہایة ج ۵ ص ۲۰۹. کنز العمال ط حیدرآباد ص ۱۵۳ و ۱۶۷. نظم در السمطین تألیف محمد بن یوسف ط نجف ص ۲۳۲. تذکرة خواص الامة تألیف سبط بن جوزی چاپ سال ۱۲۸۵ هجری ص ۱۸۲.

این حدیث را شیعه و سنی به عبارات و اسناد مختلف در کتب نقل کرده و به صحت آن اعتراف دارند. ابن حجر در کتاب «الصواعق المحرقة» نوشته است: این حدیث به طرق و اسناد کثیر از نبی اکرم نقل شده و متجاوز از بیست نفر از اصحاب آن را روایت نموده‌اند. پیغمبر از بس به قرآن و اهل بیتش اهمیت می‌داد در چندین مورد و از جمله، حجة الوداع و غدیر خم و بعد از مراجعت از سفر طائف، سفارش آنها را به مسلمین کرده است.

ابوذر از پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمود: مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است که هرکس سوار شد نجات یافت و هرکس تخلف نمود غرق شد^(۱). پیغمبر (ص) فرمود: هرکس می‌خواهد مانند من زندگی کند و مانند من بمیرد و در بهشت نزد درخت طوبایی که خدا آنرا کاشته است ساکن شود، باید بعد از من علی را ولی خود قرار دهد، بادوستانش موالات و دوستی کند و به امام‌های بعد از من اقتدا نماید، زیرا آنان عترت من هستند که از طینت من آفریده شده و از علم و فهم بهره کافی نصیبشان گشته است. وای به حال کسانی که تکذیبشان کنند و احسان به من را درباره ایشان قطع نمایند. شفاعت من هرگز نصیب آنان نمی‌گردد^(۲).

پیغمبر (ص) به علی (ع) فرمود مثل تو و امام‌های از اولادت مثل کشتی نوح است که هرکس سوار شد نجات یافت و هرکس تخلف نمود غرق شد. مثل شما مثل ستارگانست که هر وقت ستاره‌ای غروب کرد ستاره دیگر طلوع می‌نماید و این وضع تا قیامت ادامه دارد^(۳).

جابر بن عبدالله انصاری از پیغمبر (ص) روایت نموده که فرمود: دو فرزند علی، سید جوانان اهل بهشت و فرزندان من می‌باشند. علی و دو فرزندش و امام‌های بعد از ایشان، حجتهای خدا بر بندگانش هستند. آنان در بین امت من درهای علم و دانش می‌باشند. هرکس از ایشان پیروی کند از آتش نجات می‌یابد و هرکس

۱. عن ابی ذر قال، قال رسول الله (ص): مثل اهل بیته مثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق - الصواعق ص ۱۵۰ و ۱۸۴، تذکرة خواص الامة ص ۱۸۲. ذخائر العقبی ص ۲۰ نظم در السمتین ص ۲۳۵.

۲. ینابیع الموده ج ۲ ص ۶۳. اثبات الهداة ج ۲ ص ۲۵۳.

۳. ینابیع الموده ج ۱ ص ۲۴.

بدانها اقتدا نمود به سوی راه راست هدایت شده است. خدا محبت آنها را نصیب کسی نمی‌کند جز اینکه اهل بهشتش می‌گرداند^(۱).

علی بن ابی طالب (ع) به مردم فرمود: شما را به خدا سوگوید! آیا می‌دانید که رسول خدا در آخرین خطبه خویش فرمود: «ای مردم من کتاب خدا و اهل بیت را در میان شما می‌گذارم. به آنها تمسک جوید تا گمراه نشوید، زیرا خداوند دانا به من خبر داده و عهد کرده که آن دو چیز تا قیامت از هم جدا نشوند. پس عمر بن الخطاب غضبناک به پا خاسته عرض کرد: یا رسول الله! این سخن درباره تمام اهل بیت تو است؟ پاسخ داد: نه. این حکم درباره اوصیای من است که اولشان علی بن ابیطالب برادر و وزیر و وارث و خلیفه من و صاحب اختیار مؤمنین می‌باشد. بعد از علی فرزندان حسن و بعد از او فرزندان حسین و بعد از او نه نفر از اولاد حسین اوصیای من می‌باشند که تا قیامت یکی پس از دیگری خواهند آمد. آنان در زمین، شاهد و حجت بر مردم و خزینه‌های دانش و معدن‌های حکمت هستند. هر که از آنها اطاعت نماید از خدا اطاعت نموده است و هر کس نافرمانی آنان را کند با خدا عصیان ورزیده است؟ — وقتی کلام علی (ع) به اینجا رسید — تمام حاضرین در پاسخ آن حضرت عرض کردند: ما شهادت می‌دهیم که رسول خدا چنین فرمود^(۲).

از امثال این احادیث که در کتب شیعه و سنی زیاد است، چند مطلب مهم استفاده می‌شود:

الف: چنانکه قرآن تا قیامت در بین مردم باقی خواهد ماند، عترت و اهل بیت پیغمبر هم تا قیامت باقی خواهند ماند پس این گونه احادیث را می‌توان از ادله وجود امام غائب شمرد.

ب: مراد از عترت اوصیای دوازده گانه پیغمبر است.

ج: پیغمبر اکرم (ص) مسلمین را بعد از خودش در حیرت و بلا تکلیفی رها نکرده است بلکه عترت و اهل بیت خودش را مرجع علمی و هدایت قرار داده و اقوال و اعمالشان را حجت و معتبر دانسته و در تمسک به آنها تأکید و سفارش

۱. یتابع الموده ج ۱ ص ۵۴.

۲. جامع احادیث الشیعه ج ۱ مقدمه.

نموده است.

د: امام هرگز از قرآن و احکام آن جدا نمی شود و برنامه اش بسط و ترویج احکام قرآن خواهد بود. بنابراین باید به احکام و دستورات قرآن کاملاً عالم باشد، چنانکه قرآن در طریق راهنمایی، مردم را به ضلالت نمی اندازد و هرکس بدان متوسل شد بدون شک رستگار می شود، همچنین امام هم در طریق هدایت اشتباه و خطا ندارد و اگر مردم در اعمال و گفتارشان از وی پیروی نمودند باید بدون تردید به سعادت واقعی نائل شوند. یعنی امام از خطا و اشتباه معصوم است.

علی گنجینه علوم نبوت

از احادیث و سیره پیغمبر (ص) به خوبی استفاده می شود که آن جناب چون ملاحظه می فرمود که: همه اصحاب قابلیت و استعداد تحمل علوم نبوت را ندارند و اوضاع روز هم چندان مساعد نیست. لیکن مسلمین خواهی نخواهی روزی به آنها نیازمند می گردند لذا علی بن ابیطالب (ع) را بدین منظور برگزید و ائقال علوم نبوت و معارف اسلام را نزدش ودیعه گذاشت و شب و روز در تعلیم و تربیتش کوشش مینمود. در اینجا لازم است احادیثی در این باره، نقل شود تا حقیقت روشن گردد.

علی (ع) در دامن پیغمبر تربیت شد و همیشه با وی بود^(۱).

پیغمبر به علی (ع) می فرمود: خدا به من دستور داده که ترا به خویش نزدیک گردانم و علومم را تعلیم تو نمایم. تو هم باید در حفظ و ضبط آنها کوشش کنی و برخدا لازم است که ترا تأیید کند^(۲).

علی (ع) می فرمود: هر چه را از رسول خدا شنیدم فراموش نکردم^(۳).

علی (ع) می فرمود: پیغمبر (ص) ساعتی را در شب و ساعتی را در روز به من اختصاص داده بود که خدمتش مشرف می شدم^(۴).

به علی (ع) عرض شد: چرا شما از بقیه اصحاب بیشتر حدیث دارید؟ پاسخ

۱. اعیان الشیعه ط ۱ ج ۳ ص ۱۱.

۲. ینابیع الموده ج ۱ ص ۱۰۴.

۳. اعیان الشیعه ج ۳.

۴. ینابیع الموده ج ۱ ص ۷۷.

داد: من هر وقت چیزی از پیغمبر سؤال می‌کردم جواب می‌داد و هر وقت ساکت می‌شدم خودش، ابتداء بسخن می‌کرد^(۱).

علی (ع) می‌فرماید: رسول خدا (ص) به من فرمود: سخنان مرا بنویس. عرض کردم: یا رسول الله! می‌ترسی فراموش کنم؟ پاسخ داد: نه، زیرا از خدا خواسته‌ام که ترا حافظ و ضبط‌کننده قرار دهد. لیکن باید مطالب را برای شرکای خودت و امام‌های از اولادت ضبط کنی. به برکت وجود امامان است که باران بر مردم نازل می‌شود و دعایشان مستجاب می‌گردد و بلاها از سرشان رفع می‌شود و رحمت از آسمان نازل می‌گردد. سپس به حسن (ع) اشاره نموده فرمود: این اولین امام بعد از تو است. سپس به حسین (ع) اشاره نموده فرمود: این دومین آنها است بعداً فرمود: ائمه از اولاد حسین خواهند بود^(۲).

کتاب علی

آری علی بن ابیطالب (ع) با استعداد ذاتی و توفیقات خداوندی و سعی و جدیت پیغمبر اکرم (ص) علوم و معارف رسول خدا را فرا می‌گرفت و در کتابی ثبت می‌نمود. آن کتاب جامع را باوصیای خویش تحویل داد تا در مواقع ضرورت، مردم از آن بهره‌مند گردند. این موضوع در احادیث اهل بیت (ع) منصوص است از باب نمونه:

حضرت صادق (ع) فرمود: نزد ما چیزی موجود است که احتیاج به مردم نداریم ولی مردم به ما نیازمند می‌باشند، زیرا در نزد ما کتابی وجود دارد که املائی رسول خداست و باخط علی (ع) نوشته شده است. آن کتاب جامعی است

۱. ینابیع المودة ج ۲ ص ۳۶ الطبقات الکبیر تألیف محمد بن سعد کاتب واقدی ط «لیدن» ج ۲ بخش دوم ص ۱۰۱.

۲. عن امیر المؤمنین علیه السلام قال قال رسول الله (ص): یا علی اکتب ما املی علیک. قلت یا رسول الله اتخاف علی النسیان؟ قال: لا، وقد دعوت الله عزوجل ان يجعلک حافظاً ولكن اکتب لشركائك، الائمة من ولدک. بهم تسقى امتی الغیث وبهم يستجاب دعائهم وبهم یصرف الله عن الناس البلاء وبهم تنزل الرحمة من السماء وهذا اولهم وایثار الی الحسن. ثم قال: وهذا ثانيهم وایثار الی الحسین. ثم قال: والائمة من ولده ینابیع المودة ج ۱ ص ۱۷.

که تمام حلال و حرامها در آن ثبت شده است^(۱).

حضرت ابوجعفر(ع) به جابر فرمود: یا جابر! ما اگر از عقیده و آراء خودمان برای شما حدیث می کردیم به هلاکت می افتادیم لیکن احادیثی را برای شما می گوئیم که از رسول خدا ذخیره نموده ایم چنانکه مردم طلا و نقره را ذخیره می کنند^(۲).

عبدالله سنان می گوید: از حضرت صادق(ع) شنیدم که می فرمود: در نزد ما جلدی موجود است بطول هفتاد ذراع که رسول خدا(ص) مطالبش را املاء نموده و علی(ع) به دست مبارکش آنها را نوشته است. تمام احتیاجات علمی مردم، در آن موجود است حتی ارش خراش و خدشه ای که به بدن وارد شود^(۳).

وارثان علوم نبوت

جناب آقای فهیمی شما امامت اولاد رسول خدا(ص) را قبول ندارید لیکن به هر حال، اقوال آنان را باید حجت و معتبر بدانید. چنانکه احادیث صحابه و تابعین را حجت و معتبر می دانید، باید احادیثی را هم که به وسیله ذریه و عترت پیغمبر روایت شده حجت بدانید زیرا به فرض اینکه امام نباشند اما حق روایت کردن که از ایشان سلب نشده است. ارزش اقوالشان به طور حتم، از یک راوی معمولی بیشتر است. دانشمندان اهل سنت نیز، به مقام علم و قدس و پاکدامنی آنان اعتراف نموده اند^(۴).

۱. بکر بن کرب الصیرفی قال سمعت ابا عبد الله(ع) يقول: ان عندنا ما لا نحتاج معه الى الناس وان الناس ليحتاجون اليها، وان عندنا كتاباً املاء رسول الله(ص) و خط على عليه السلام؛ صحيفة فيها كل حلال وحرام — جامع احاديث الشيعة ج ۱ مقدمه.

۲. جابر عن ابي جعفر(ع) قال: يا جابر اننا لو كنا نحدثكم برأينا لكان من الهالكين ولكننا نحدثكم باحاديث نكتزها عن رسول الله كما يكتز هؤلاء ذهيبهم و فضتهم — جامع احاديث الشيعة ج ۱.

۳. جامع احاديث الشيعة ج ۱.

۴. اگر در صدد تحقیق باشید می توانید به کتابهای ذیل مراجعه نمایید: کتاب مطالب السؤل تألیف محمد بن طلحه، تذکرة خواص الامة، فصول المهمة تألیف ابن صباغ مالکی، کتاب نور الابصار تألیف شبلنجی. الصواعق المحرقة تألیف ابن حجر، تاریخ ابن خلکان. کتاب الصفوة تألیف ابي الفرج، روضة الصفا ج ۳، اثبات الوصية تألیف مسعودی.

ائمه بارها می فرمودند: ما از رأی خودمان چیزی نمی گوییم بلکه وارث علوم پیغمبر هستیم، هر چه را بگوییم به واسطه پدرانمان از پیغمبر نقل می نماییم از باب نمونه:

حضرت صادق (ع) می فرمود: حدیث من حدیث پدرم میباشد و حدیث پدرم، حدیث جدم می باشد و حدیث جدم، حدیث حسین است و حدیث حسین، حدیث حسن است و حدیث حسن، حدیث امیرالمؤمنین است و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله است و حدیث رسول خدا، قول خداست^(۱).

جناب آقای فهیمی! از شما انصاف می خواهم آیا سخنان حسن و حسین دوجوانان اهل بهشت و علی بن الحسین با آن مقام تقوی و عبادتش و محمد بن علی و جعفر بن محمد با آن مقام علم و پرهیزکاری که داشتند، به اندازه احادیث «ابوهریره» و «سمرة بن جندب» و «کعب الاحبار» هم ارزش ندارد؟!!!!

آری پیغمبر اسلام علی و اولادش را گنجینه علوم خویش قرارداد و این موضوع اساسی را کراراً به مسلمین گوشزد می نمود و در مواقع و جاهای مناسب، مردم را به سوی ایشان سوق می داد. متأسفانه مسیر حقیقی اسلام منحرف شد، و جامعه مسلمین از علوم گرانبهای اهل بیت محروم گشتند، و اسباب عقب افتادگی آنان فراهم گشت.

جلالی: من هنوز سئوالات زیادی در ذهنم هست ولی چون وقت گذشته، طرح آنها را برای جلسه بعد می گذارم.

مهندس: اگر برادران موافق باشند جلسه بعد در منزل ما تشکیل شود و ادامه بحث هم برای آنجا بماند.

۱. هشام بن سالم و حماد بن عثمان و غیره قالوا سمعنا ابا عبد الله عليه السلام يقول: حدیثی حدیث ابی، و حدیث ابی حدیث جدی، و حدیث جدی حدیث الحسین، و حدیث الحسین حدیث الحسن، و حدیث الحسن حدیث امیرالمؤمنین و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله، و حدیث رسول الله قول الله - کتاب جامع احادیث الشیعه، مقدمه ج ۱.

آیا امام حسن عسکری فرزندی داشته؟

شب شنبه دوستان در منزل آقای مهندس جمع شدند و با طرح سئوالی از طرف آقای جلالی، جلسه رسمیت یافت:

جلالی: من شنیده‌ام که امام حسن عسکری (ص) اصلاً فرزندی نداشته است؟

هوشیار: از چندراه می‌توان اثبات کرد که امام حسن عسکری (ع) دارای فرزند بوده است.

الف: در احادیث زیادی که از پیغمبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام صادر شده است تصریح شده که: از حسن بن علی بن محمد فرزندی به وجود خواهد آمد که پس از غیبت طولانی برای اصلاح عالم قیام می‌نماید و زمین را پراز عدل و داد می‌کند. این موضوع با تعبیرات مختلف در روایات وارد شده است مثلاً: مهدی نهمین اولاد حسین است. مهدی ششم از اولاد حضرت صادق است. مهدی پنجم از اولاد موسی بن جعفر است. مهدی چهارمین فرزند علی بن موسی الرضا است. مهدی سومین فرزند امام محمد تقی است.

ب: در احادیث زیادی تصریح شده که: مهدی موعود فرزند امام یازدهم حسن عسکری (ع) می‌باشد از باب نمونه:

صقر می‌گوید: از علی بن محمد (ع) شنیدم که فرمود: امام بعد از من فرزندی حسن است. بعد از حسن فرزندش همان قائمی است که زمین را پراز عدل و داد می‌کند چنانکه از ظلم و ستم پر شده است^(۱).

۱. الصقر بن ابی دلف قال: سمعت علی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام يقول: ان الامام بعدی الحسن ابنی و بعد الحسن ابنه القائم الذی یملاء الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً — اثبات الهداة ج ۶ ص ۲۷۵.

ج: امام حسن عسکری (ع) در چندین حدیث خبر داده که: قائم و مهدی فرزند من است و ساحت مقدس امام و پیغمبر هم از دروغ و خطا منزه می باشد. از باب نمونه:

محمد بن عثمان از پدرش نقل کرده که می گفت: خدمت امام حسن عسکری (ع) بودم که از وی سؤال شد، راجع به حدیثی که از پدرانش نقل شده که تاقیامت زمین از حجت خالی نمی ماند و هرکس بمیرد در حالیکه امام زمانش را نشناخته باشد به مرگ جاهلیت مرده است. آن حضرت پاسخ داد: آری این موضوع، همچون روز روشن و حق است. عرض شد: یا بن رسول الله! بعد از شما حجت و امام کیست؟ فرمود: بعد از من فرزندانم محمد حجت و امام است و هرکس بمیرد و او را نشناسد به مرگ جاهلیت از دنیا می رود. آگاه باشید که: فرزندانم را غیبتی خواهد بود که جهانیان در آن زمان سرگردان می شوند، اهل باطل هلاک می گردند و کسانی که وقت ظهورش را تعیین کنند دروغ می گویند. بعد از آنکه مدت غیبتش پایان یافت، نهضت می کند. گویا پرچمهای سفیدی را که در نجف بر سرش در اهتزاز است، مشاهده می کنم^(۱).

د - امام حسن عسکری (ع) تولد فرزندش را به چندین نفر بشارت داده است از باب نمونه:

۱ - فضل بن شاذان که بعد از ولادت حضرت حجت و قبل از وفات امام حسن عسکری (ع) وفات کرده، در کتاب «غیبت» از محمد بن علی بن حمزه نقل کرده که گفت: از امام حسن عسکری شنیدم که می فرمود: حجت خدا و جانشین من، در شب نیمه شعبان سال «۲۵۵» در هنگام طلوع فجر خسته شده به دنیا آمد^(۲).

۲ - احمد بن اسحاق می گفت: از امام حسن عسکری شنیدم که می فرمود: «سپاس خدای را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا جانشینم را به من نشان داد. او از حیث اخلاق و خلقت، شبیه ترین مردم است به رسول خدا (ص). خدا مدتی وی را در حالت غیبت نگهداری می کند سپس ظاهرش می نماید تا زمین را از عدل و

۱. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۶۰.

۲. منتخب الاثر چاپ اول ص ۳۲۰.

داد پرکنند^(۱)»

۳ — احمد بن حسن بن اسحاق قمی روایت نموده که: وقتی خلف صالح متولد شد نامه ای از امام حسن (ع) به وسیله احمد بن اسحاق به من رسید که بادست مبارکش مرقوم فرموده بود: فرزندی برایم متولد شده است. این موضوع را مخفی بدار، زیرا جز برای دوستان و نزدیکانمان آنرا اظهار نخواهم کرد^(۲).

۴ — احمد بن اسحاق می گوید: روزی خدمت امام حسن عسکری (ع) رسیدم. فرمود: احمد! نسبت به موضوعی که مردم در آن شک دارند، در چه حال هستی؟ عرض کردم: وقتی نامه شمارسید که به تولد فرزندت بشارت داده بودی، تمام ما از زن و مرد و پیرو جوان حق برایمان آشکار شد و بدان عقیده مند گشتیم. فرمود: آیا نمی دانید که زمین از حجت خالی نمی گردد^(۳)؟

۵ — ابو جعفر عمری روایت کرده که وقتی صاحب الامر متولد شد، امام حسن (ع) فرمود: ابو عمرو را حاضر کنید. وقتی حاضر شد فرمود: ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت خریداری کن و در بین بنی هاشم تقسیم کن و فلان عدد گوسفند هم برای فرزندم عقیقه کن^(۴).

از مجموع این احادیث و اخبار متواتر، اطمینان حاصل می شود که امام حسن (ع) فرزندی داشته است.

۱. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۶۱.

۲. اثبات الهداة ج ۶ ص ۴۳۲.

۳. منتخب الاثر ص ۳۴۵.

۴. اثبات الهداة ج ۶ ص ۴۳۰.

امام زمان را در کودکی دیده اند

دکتر - چگونه ممکن است شخصی فرزندی به دنیا آورد و کسی آگاه نگردد؟! چطور می شود که پنج سال بگذرد و شناخته نشود؟! مگر امام حسن عسکری (ع) درسامره نمی زیسته؟ مگر کسی به خانه اش آمد و شد نمی کرده؟ آیا تنها با گفته عثمان بن سعید چنین چیزی را می شود باور کرد؟! .
هوشیار: درعین حال که از اول بنا بوده تولد فرزند امام حسن (ع) مخفی بماند باز هم جماعتی از ثقات و نزدیکان آنحضرت، آن کودک را مشاهده نموده به وجودش شهادت داده اند، از باب نمونه:

۱ - از کسانی که در هنگام تولد حضرت صاحب الامر (ع) حضور داشته و جریان را مفصلاً شرح داده حکیمه خاتون دختر امام محمد تقی و عمه امام حسن عسکری است. اجمال داستان این است: حکیمه خاتون می گوید: روزی به خانه امام حسن (ع) مشرف شدم، شبانگاه که شب نیمه شعبان سال (۲۵۵) بود وقتی خواستم به منزل مراجعت کنم، امام حسن فرمود: عمه جان امشب در خانه ما باش، زیرا ولی خدا و جانشین من در این شب متولد خواهد شد. پرسیدم از کدام کنیزانت؟ فرمود: از سوسن.

پس هرچه در سوسن جستجو نمودم آثاری از حمل ندیدم. بعد از افطار و ادای نماز با سوسن در یک اطاق خوابیدیم طولی نکشید که از خواب بیدار شدم و در فرمایشات امام حسن تفکر می نمودم. بعداً مشغول نماز شب شدم، سوسن هم از خواب برخاسته نماز شب را به جای آورد. نزدیک سپیده دم شد اما از وضع حمل خبری نبود. داشتم در صحت وعده امام حسن تردید می نمودم که از اطاقش فرمود:

عمه جان شک نکن که وقت تولد فرزندم نزدیک شده است.
 ناگهان احوال سوسن را متغیر دیدم از جریان پرسیدم فرمود: احساس ناراحتی
 شدیدی در خود می‌کنم. من به تهیه مقدمات و وسائل وضع حمل مشغول شدم و
 خودم قابلیت را برعهده گرفتم.

طولی نکشید که ولی خدا پاک و پاکیزه به دنیا آمد، در همان حال امام حسن
 فرمود: عمه جان فرزندم را بیاور، وقتی کودک را به نزدش بردم او را در بغل گرفته
 زبان مبارکش را برچشمان آن کودک مالید، بلافاصله باز شد. سپس زبانش را
 بردهان و گوش آن نوزاد کشید و دست بر سرش مالید. پس آن کودک به سخن
 آمده به تلاوت قرآن مشغول شد. بعداً کودک را به من داد و فرمود: به نزد مادرش
 ببر. کودک را نزد مادرش بردم و به منزل خودم برگشتم. در روز سوم نیز به خانه
 امام حسن مشرف شدم و ابتدائاً بقصد دیدار نوزاد به حجره سوسن رفتم اما کودک
 را ندیدم، پس خدمت امام حسن مشرف شدم ولی خجالت کشیدم از احوال نوزاد
 سؤال نمایم. امام حسن ابتداءً فرمود: عمه جان فرزندم در پناه خدا غایب شده
 است، هنگامی که من از دنیا رفتم و دیدی شیعیانم اختلاف دارند جریان ولادت
 فرزندم را به شیعیان مورد وثوق خبریده اما باید آن قضیه مخفی بماند زیرا فرزندم
 غایب خواهد شد^(۱).

۲ — نسیم و ماریه خدمتکاران امام حسن (ع) روایت کرده‌اند که: وقتی
 صاحب الامر متولد گشت بردو زانوی خویش نشست و انگشتانش را به سوی
 آسمان بلند نمود سپس عطسه‌ای نموده فرمود: الحمد لله رب العالمین^(۲).

۳ — ابوغائم خادم می‌گوید: فرزندی برای امام حسن متولد شد که نامش را
 محمد گذاشت، روز سوم آن کودک را به اصحابش نشان داده فرمود: این فرزندم
 بعد از من صاحب و امام شماست و همان قائمی است که همه در انتظارش
 می‌باشند. وقتی زمین را جور و مستم فرا گرفت قیام می‌کند و عدل و داد را بر پا
 می‌دارد^(۳).

۱. غیبت شیخ ص ۱۴۱ — ۱۴۲.

۲. اثبات الهداة ج ۷ ص ۲۹۲ — اثبات الوصیة ص ۱۹۷.

۳. اثبات الهداة ج ۶ ص ۴۳۱.

۴ — ابوعلی خیزرانی از کنیزی که او را به امام حسن بخشیده بود، نقل کرده که گفت: من در هنگام تولد صاحب الامر حاضر بودم و نام مادرش صیقل است^(۱).

۵ — حسن بن حسین علوی می گوید: در سامره خدمت امام حسن عسکری (ع) رسیده تولد فرزندش را تبریک گفتم^(۲).

۶ — عبدالله بن عباس علوی می گوید: در شهر سامره خدمت امام حسن رسیدم و تولد فرزندش را تبریک گفتم^(۳).

۷ — حسن بن منذر می گوید: روزی حمزه بن ابی الفتح نزد من آمد و گفت: بشارت باد که دیشب خدا به امام حسن فرزندی عطا کرده لیکن دستور داده که امرش را مخفی بداریم. نامش را پرسیدم گفت: نامش محمد است^(۴).

۸ — احمد بن اسحاق می گوید: روزی خدمت امام حسن عسکری (ع) رسیده قصد داشتم، از جانشینش سؤال کنم. پس آن جناب ابتدا به سخن نموده فرمود: ای احمد بن اسحاق! خداوند متعال از هنگامی که آدم را آفریده تا قیامت، زمین را هرگز از حجتی خالی نگذاشته و نمی گذارد، به برکت آن وجود است که بلا از زمین دفع می شود و باران نازل می گردد و برکات زمین خارج میشود. عرض کردم: یا بن رسول الله! امام و جانشین شما کیست؟ آن جناب داخل خانه شد، سپس کودک سه ساله ای را که مانند ماه شب چهارده بود، بردوش گرفته خارج شد و فرمود: احمد! اگر تو نزد خدا واثمه، گرامی نبودی فرزندانم را نشانت نمی دادم، بدان که این کودک همانم و هم کنیه رسول خداست و همان کسیست که زمین را پر از عدل و داد می کند^(۵).

۹ — معاویه بن حکیم و محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمری روایت کرده اند که: چهل نفر بودیم که در خانه امام حسن اجتماع نمودیم. پس آنحضرت فرزندش را ظاهر کرده فرمود: این امام شما و جانشین منست، باید بعد از من از

۱. منتخب الاثر ص ۳۴۳.

۲. اثبات الهداة ج ۶ ص ۴۳۳.

۳. اثبات الهداة ج ۷ ص ۲۰.

۴. اثبات الهداة ج ۶ ص ۴۳۲.

۵. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۳.

وی اطاعت کنید و اختلاف نوزید که به هلاکت می رسید. لیکن بدانید که بعد از این او را نخواهید دید^(۲).

۱۰ — جعفر بن محمد بن مالک از جماعتی از شیعیان که علی بن بلال و احمد بن هلال و محمد بن معاویه بن حکیم و حسن بن ایوب، از جمله آنان می باشند نقل کرده که گفتند: مادر خانه امام حسن اجتماع نموده بودیم تا از جانشینش سؤال کنیم و در آن حال چهل نفر در آن مجلس حضور داشتند. پس عثمان بن سعید برخاسته عرض کرد: یا بن رسول الله! ما آمده ایم از موضوعی سؤال کنیم که شما بهتر می دانید. حضرت فرمود: بنشین آنگاه از جا حرکت نمود فرمود: هیچکس از مجلس خارج نشود. بعد از ساعتی برگشت و کودکی را که مانند پاره ای از ماه بود با خودش آورده فرمود: این امام شماس است از او اطاعت کنید لیکن دیگر او را نخواهید دید^(۱).

۱۱ — ابوهارون می گوید: صاحب الزمان را دیدم در حالیکه صورتش مانند ماه شب چهارده می درخشید^(۳).

۱۲ — یعقوب می گوید: روزی داخل خانه امام حسن شدم و در طرف راست آن حضرت اطاقی را دیدم که پرده ای بر درش آویخته بود. عرض کردم: آقای من! صاحب الامر کیست؟ فرمود: پرده را بالا بزن. هنگامیکه پرده را بالا زدم، کودکی ظاهر شده آمد بر روی زانوی آن حضرت نشست پس به من فرمود: این امام شماس است^(۴).

۱۳ — عمرواهواری می گوید: امام حسن فرزندش را به من نشان داده فرمود: بعد از من فرزندم امام شماس است^(۵).

۱۴ — خادم فارسی می گوید: درب خانه امام حسن بودم که کنیزی از خانه خارج شد، در حالی که چیز پوشیده ای را همراه داشت، پس امام به او فرمود: چیزی را که همراه داری آشکار ساز. پس آن کنیز، کودک زیبایی را نمایان

۱. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۵.

۲. اثبات الهداة ج ۶ ص ۳۱۱.

۳. اثبات الهداة ج ۷ ص ۲۰.

۴. اثبات الهداة ج ۶ ص ۴۲۵.

۵. اثبات الهداة ج ۷ ص ۱۶.

ساخت. امام به من فرمود: این امام شماسست. خادم فارسی می گوید: بعد از آن دیگر کودک را ندیدم (۱).

۱۵ — ابونصر خادم می گوید: صاحب الزمان را در گهواره دیدم (۲).

۱۶ — ابوعلی بن مطهر می گوید: فرزند امام حسن را دیدم (۳).

۱۷ — کامل بن ابراهیم می گوید: صاحب الامر را در خانه امام حسن دیدم.

در سن چهار سالگی بود و صورتش مانند ماه می درخشید و مشکلاتم را قبل از سؤال پاسخ داد (۴).

۱۸ — سعد بن عبدالله می گوید: صاحب الامر را دیدم در حالیکه صورتش مانند

پاره ماهی بود. روی زانوی پدرش نشسته بود و مسائل مرا پاسخ داد (۵).

۱۹ — حمزة بن نصیر غلام ابی الحسن (ع) از پدرش نقل کرده که گفت:

وقتی که حضرت صاحب الامر متولد شد اهل خانه حضرت عسکری به همدیگر

بشارت می دادند. چون قدری بزرگ شد برای من دستوری صادر شد که هر روز

استخوان قلمی هم با گوشت بخرم و گفتند: این برای مولای کوچک ماست (۶).

۲۰ — ابراهیم بن محمد می گوید: روزی از ترس والی قصد فرار داشتم، پس

به منظور وداع، به خانه امام حسن (ع) داخل شدم، کودک زیبایی را در کنارش

دیدم، عرض کردم: یا بن رسول الله این کودک از کیست؟ فرمود: فرزند و جانشین

منست (۷).

این جماعت از ثنقات اصحاب و خویشان و نزدیکان و خدام

امام حسن عسکری (ع) بوده اند که فرزند آن جناب را در کودکی دیده و به وجودش

۱. ینابیع المودة باب ۸۲.

۲. اثبات الهداة ج ۷ ص ۳۴۴. اثبات الوصیه ص ۱۹۸.

۳. ینابیع المودة باب ۸۲.

۴. اثبات الهداة ج ۷ ص ۳۲۳. ینابیع المودة باب ۸۲.

۵. بحار الانوار ج ۵۲ صفحه ۷۸ و ۸۶.

۶. اثبات الهداة ج ۷ ص ۱۸ اثبات الوصیه ص ۱۹۷.

۷. اثبات الهداة ج ۷ ص ۳۵۶. اگر می خواهید در موضوع تولد حضرت صاحب الامر علیه السلام، اطلاعات بیشتری

بدست آورید بکتاب «تبصرة الولی فیمن رأى القائم المهدی» تألیف علامه محقق سید هاشم بحرانی و

کتاب بحار الانوار ج ۵۱ باب ۱ و ج ۵۲ باب ۱۷ و ۱۹ مراجعه نمایید.

شهادت داده‌اند. وقتی شهادت این گروه را با اخبار پیغمبر وائمه اطهار ضمیمه کنیم به وجود فرزند امام حسن (ع) یقین حاصل می‌شود.

چرا در وصیت ذکر نشد؟

مهندس: گفته شده است که امام حسن عسکری (ع) در مرض فوت، مادرش را وصی قرارداد تا در کارهایش رسیدگی کند و این موضوع پیش قضاات وقت به اثبات رسید اما اصلاً از فرزندش اسمی نبرد و بعد از مرگ، اموالش در بین مادر و برادرش تقسیم شد^(۱) در صورتیکه اگر فرزندی داشت باید او را نیز در ضمن وصیتش نام برده باشد تا از ارث محروم نگردد.

هوشیار: امام حسن (ع) موضوع فرزندش را عمداً در وصیت مکتوم داشت تا او را از خطراتیکه از ناحیه سلطان وقت متوجه بود نجات دهد، آن جناب به قدری در این موضوع اهتمام می‌ورزید و از کشف تولد فرزندش بیم و هراس داشت که گاهی ناچار می‌شد از خواص اصحابش نیز تقیه نموده موضوع را برایشان مشتبه سازد.

ابراهیم بن ادریس می‌گوید: امام حسن گوسفندی پیش من فرستاد و پیغام داد: این گوسفند را برای فرزندم عقیقه کن و با خانواده‌ات تناول کنید. من به دستورش عمل کردم، لیکن وقتی خدمتش رسیدم فرمود: کودک ما از دنیا رفت. لیکن یک مرتبه دیگر دو گوسفند با نامه‌ای فرستاد بدین مضمون: بسم الله الرحمن الرحيم این گوسفند را برای مولایت عقیقه کن و با خویشانت بخورید. من بدستورش رفتار نمودم اما وقتی خدمتش رسیدم چیزی نفرمود^(۲).

حضرت صادق (ع) نیز نظیر این محافظه‌کاری را در وصیت خویش به عمل آورد. آن حضرت پنج نفر را وصی خویش قرارداد: منصور عباسی خلیفه وقت و محمد بن سلیمان فرماندار مدینه، و عبدالله و موسی دو فرزندش و حمیده مادر موسی^(۳).

۱. اصول کافی باب مولد ابی محمد الحسن بن علی (ع).

۲. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۲۲. اثبات الهداة ج ۷ ص ۷۸. اثبات الوصیة ص ۱۹۸.

۳. اصول کافی باب الاشارة والنص علی ابی الحسن موسی (ع).

با این عمل جان فرزندش موسی (ع) را از خطر حتمی نجات داد، زیرا می دانست که اگر امامت و وصایت او برای خلیفه محرز گردد در صدد قتل و نابودیش برمی آید. اتفاقاً پیش بینی آن حضرت درست درآمد و خلیفه دستور داد که وصی آنجناب را اگر شخص معینی است به قتل رسانند.

چرا دیگران مطلع نشدند؟

فهمی: برای هر کس فرزندی متولد شود خویشان و اقارب و همسایگان و دوستانش از آن مطلع می شوند خصوصاً اگر شخص آبرومندی باشد و موضوع فرزندش هرگز مورد خلاف واقع نمی گردد. چگونه می توان باور کرد که برای امام حسن عسکری (ع) با آن مقامی که نزد شیعیان داشت، فرزندی متولد شود ولی به طوری مردم از آن بی اطلاع بمانند که در اصلش تردید و اختلاف داشته باشند؟!!

هوشیار: جریان عادی همانطور است که فرمودید لیکن امام حسن (ع) برخلاف معمول، از اول تصمیم داشت که تولد فرزندش را مخفی بدارد. بلکه از زمان پیغمبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام چنین تصمیمی درباره آن وجود مقدس گرفته شده بود به طوریکه خفای ولادت را از علائم آنجناب می شمردند، از باب نمونه:

حضرت سجاد علیه السلام فرمود: ولادت قائم ما بر مردم پوشیده می ماند به طوریکه خواهند گفت: اصلاً متولد نشده است، تا اینکه وقتی قیام نمود بیعت هیچکس برگردنش نباشد^(۱).

عبدالله بن عطا می گوید: خدمت امام باقر (ع) عرض کردم: شیعیان شما در عراق زیادند، به خدا قسم! هیچیک از خویشانت چنین موقعیتی را ندارند، پس چرا خروج نمی کنید؟ فرمود: عبدالله! سخنان بیهوده را به گوشت راه داده ای. به خدا سوگند! من صاحب الامر معهود نیستم. عرض کردم: پس صاحب الامر کیست؟ فرمود: مراقب کسی باشید که ولادتش بر مردم مخفی می شود. اوست

۱. سعید بن جبیر عن علی بن الحسین (ع) قال: القائم منا تخفی ولادته علی الناس حتی یقولوا: لم یولد بعد، لیخرج

حین یخرج ولیس لاحد فی عنقه بیعة بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۳۵.

صاحب شما^(۱).

فهیمی: امام حسن عسکری چرا تولد فرزندش را از مردم پوشیده داشت تا در شک و حیرت واقع شوند و گمراه گردند؟
 هوشیار: چنانکه قبلاً هم تذکر دادم، داستان مهدی موعود از همان صدر اسلام، مورد توجه مسلمین بود. اخبار و احادیثی که پیغمبر اکرم (ص) درباره اش فرموده بود و تأییدات ائمه اطهار، در بین مردم شایع بود. سلاطین وقت هم از آن اخبار بی اطلاع نبودند. شنیده بودند که مهدی موعود از نسل فاطمه و حسین به وجود می آید و حکومت ستمکاران به دستش منقرض می گردد و بر شرق و غرب عالم سلطنت می نماید و ستمکاران را به خاک و خون می کشد. لذا از پیدایش و ظهور مهدی موعود در بین وهراس بودند و تصمیم داشتند که بهرطور شده خطر احتمالی را از سلطنت خودشان دفع کنند. از این جهت بود که خانه های بنی هاشم بالاخص، خانه امام حسن عسکری (ع) تحت مراقبت و کنترل شدید مأمورین مخفی و علنی دولت قرار داشت.

معمد عباسی عده ای از زنان قابله را مأموریت سری داده بود که گاه و بیگاه در خانه های بنی هاشم مخصوصاً خانه امام حسن عسکری (ع) رفت و آمد نمایند و مراتب را گزارش دهند. هنگامیکه از بیماری امام حسن (ع) اطلاع یافت، گروهی از خواص خویش را مأموریت داد که شب و روز مراقب خانه آن حضرت باشند. هنگامیکه خبر فوتش را شنید گروهی را مأموریت داد تا در جستجوی فرزندان آن جناب را تفتیش و بازرسی کنند، باین مقدار هم اکتفا نکرده گروهی از زنان متخصص را فرستاد تا تمام کنیزان آن حضرت را معاینه نمایند. اگر آبستنی در بین آنان دیده شد بازداشت کنند.

زنان قابله، به یکی از کنیزان بدگمان شده مراتب را گزارش دادند. خلیفه کنیز را در حجره ای بازداشت نمود و نحریر خادم را مراقب وی گردانید و تا از حملش مایوس نشد آزادش نکرد. تنها بخانه امام حسن (ع) اکتفا نکرده وقتی از دفن جنازه فارغ شد دستورات تمام خانه های شهر را با کمال دقت تفتیش و کنترل

اکنون تصدیق می فرمایید که امام حسن (ع) با آن اوضاع خطرناک چاره‌ای نداشت جز اینکه ولادت فرزندش را از مردم مخفی بدارد تا از شر دشمنان محفوظ بماند. پیغمبر اسلام و ائمه اطهار (ع) هم چون اوضاع مذکور را پیش بینی می نمودند، موضوع خفای ولادت را قبلاً به مردم اطلاع می دادند.

امثال این داستان، در تاریخ هم بی سابقه نیست مثلاً: فرعون چون شنیده بود که پسر دربنی اسرائیل متولد می شود و سلطنتش بدست او منقرض می گردد، برای رفع خطر، جاسوسانی را مأموریت داد که تمام زنان آبستن را تحت مراقبت و کنترل شدید قرار دهند. اگر نوزادی پسر بود به قتلش رسانند و اگر دختر بود اسیرش نمایند. بدین منظور صدها طفل بی گناه را نابود کرد تا به مقصد خویش نائل گردد. لیکن با تمام آن جنایات، عاقبت به مقصد نرسید و خداوند متعال حمل و تولد موسی را مخفی نمود تا خواسته اش را عملی سازد.

اما امام حسن عسکری (ع) با وجود آن اوضاع خطرناک، باز هم برای هدایت مردم، فرزندش را به گروه کثیری از معتمدین نشان داد و تولدش را به جماعتی از ثقات خبر داد. ولی در عین حال، سفارش می کرد که موضوع را از دشمنان مکتوم دارند و حتی از بردن نامش خودداری کنند.

۱. اصول کافی، باب مولد ابی محمد الحسن بن علی. و کتاب ارشاد مفید و کتاب اعلام الوری، تألیف طبرسی، و کتاب کشف الغمه، باب الامام الحادیه عشر.

درهنگام تألیف کتاب «غیبت» هشتاد و چندسال از عمر شریف امام زمان می‌گذشته است، در کتاب مذکور صفحه شش می‌نویسد: ائمه اطهار علیهم السلام وقوع غیبت امام زمان را قبلاً خبر داده بودند، اگر غیبت آنجناب اتفاق نمی‌افتاد، خود این موضوع، برای بطلان عقیده امامیه شاهی می‌شد لیکن خداوند متعال به واسطه غائب نمودن آن حضرت، صحت اخبار ائمه را آشکار ساخت.

کتابهای غیبت قبل از تولد امام عصر

داستان غیبت مهدی موعود و امام دوازدهم را پیغمبر اکرم و علی بن ابیطالب و سایر امامان علیهم السلام گوشزد مسلمانان کردند و از همان صدر اسلام در میان اصحاب مشهور و معروف بود، به قدری معروفیت داشت که گروهی از دانشمندان و راویان احادیث و اصحاب ائمه اطهار، قبل از ولادت امام زمان و حتی قبل از ولادت پدر و جدش کتاب‌هایی در خصوص غیبت تألیف نمودند و احادیث مربوط به مهدی موعود و غیبتش را در آنها درج نمودند. اسامی آنان را می‌توانید در کتاب‌های رجال پیدا کنید. از باب نمونه:

- ۱ — علی بن حسن بن محمد طائی طاطری که از اصحاب موسی بن جعفر (ع) بوده کتابی در غیبت نوشته است. او مردی بود فقیه و مورد اعتماد^(۱).
- ۲ — علی بن عمر اعرج کوفی، از اصحاب موسی بن جعفر بوده و کتابی در غیبت نوشته است^(۲).
- ۳ — ابراهیم بن صالح انماطی. از اصحاب موسی بن جعفر بوده و کتابی در غیبت نوشته است^(۳).
- ۴ — حسن بن علی بن ابی حمزه. در عصر حضرت رضا میزیسته و کتابی در غیبت تألیف نموده است^(۴).
- ۵ — عباس بن هشام ناشری اسدی. مردی جلیل‌القدر و مورد وثوق بود. از اصحاب حضرت رضا (ع) بوده و در سال ۲۲۰ هجری وفات نمود. کتابی در غیبت

۱. رجال نجاشی ص ۱۹۳، رجال شیخ طوسی ص ۳۵۷، فهرست شیخ طوسی ص ۱۱۸.

۲. رجال نجاشی ص ۱۹۴.

۳. رجال نجاشی ص ۲۸، فهرست شیخ طوسی ص ۷۵.

۴. رجال نجاشی ص ۲۸، فهرست شیخ طوسی ص ۷۵.

تألیف کرده است (۱).

۶ — علی بن حسن بن فضال . مردی دانشمند ومورد وثوق بود . از اصحاب حضرت هادی و امام حسن عسکری بود . کتابی در غیبت تألیف نموده است (۲) .

۷ — فضل بن شاذان نیشابوری . از فقها و متکلمین و اصحاب حضرت هادی و امام حسن عسکری بوده است . کتابی دربارهٔ قائم آل محمد و غیبت او نوشته و در سال ۲۶۰ هجری وفات نمود (۳) .

اگر به مطلب مذکور توجه کنید برایتان روشن می شود که داستان غیبت امام زمان موضوع تازه ای نیست بلکه ریشه عمیق دینی دارد و از زمان رسول خدا تا کنون همواره مورد توجه و بحث بوده است . بنابراین ، احتمال اینکه امثال عثمان بن سعید آنرا تراشیده و جعل کرده باشند ، کاملاً بی اساس است ، و جز از افراد مغرض صادر نمی شود .

به علاوه ، اگر سه مطلب را باهم ضمیمه کنیم غیبت امام زمان قطعی می شود :

الف : بر حسب برهان عقلی و روایات زیادی که از معصومین صادر شده است ، وجود مقدس امام و حجت ، برای بقاء نوع انسان ضروری و لازم است و هیچ عصری از آن وجود مقدس خالی نخواهد شد .

ب : بر طبق احادیث بسیاری ، عدد ائمه از دوازده نفر تجاوز نمی کند .

ج — به مقتضای احادیث و شهادت تاریخ ، یازده نفر آنان زندگی را بدرود گفته اند .

از انضمام این سه امر . بقای حضرت مهدی به طور قطع ثابت می شود و چون ظاهریست باید گفت : در حالت غیبت بسر می برد .

۱ . رجال نجاشی ص ۲۱۵ . رجال شیخ طوسی ص ۳۸۴ . فهرست شیخ طوسی ص ۱۴۷ .

۲ . رجال نجاشی ص ۱۹۵ . رجال شیخ طوسی ص ۴۱۹ .

۳ . رجال نجاشی ص ۲۳۵ . رجال شیخ طوسی ص ۴۲۰ و ۴۳۴ . فهرست شیخ طوسی ص ۱۵۰ .

غیبت صغری و کبری

جلالی: مراد از غیبت صغری و کبری چیست؟

هوشیار: امام دوازدهم دو مرتبه از دیده مردم مخفی شد. مرتبه اول از سال تولدش ۲۵۵ یا ۲۵۶ یا از سال وفات پدرش — ۲۶۰ — شروع شد و تا سال «۳۲۹» امتداد یافت. در طول این مدت گرچه از نظر عامه مردم غائب بود لیکن ارتباطات کاملاً منقطع نبود بلکه نواب خدمتش رسیده و احتیاجات مردم را مرتفع می نمودند. غائب بودن در این ۷۴ یا ۶۹ سال را غیبت صغری گویند.

غیبت دوم از سال «۳۲۹» که سال انقراض نیابت نواب بود، شروع شد و تا زمان ظهور امتداد دارد. این را غیبت کبری می گویند. پیغمبر اکرم و ائمه اطهار (ع) قبلاً از وقوع این دو غیبت خبر داده بودند. از باب نمونه:

اسحاق بن عمار می گوید: از حضرت صادق شنیدم که می فرمود: قائم را دو غیبت خواهد بود یکی طولانی و دیگری کوتاه. در غیبت اول شیعیان خاص جایش را می دانند ولی در دومی جز خواص دوستان دینی او کسی از جایش اطلاع ندارد^(۱).

امام صادق (ع) فرمود: حضرت صاحب الامر دو غیبت دارد، یکی از آنها به قدری طولانی می شود که گروهی می گویند: مرده است. گروهی می گویند: کشته شده است. گروهی می گویند: رفته است. فقط عده معدودی باقی می مانند

۱. اسحاق بن عمار قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: للقائم غيبتان: احديهما طويلة والاخرى قصيرة.

فالاولى يعلم بمكانه فيها خاصة من شيعته، واما الاخرى فلا يعلم بمكانه فيها الا خاصة مواليه في دينه — اثبات

الهداة ج ۷ ص ۶۹. وبحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۵۵.

که به وجود آنجناب عقیده دارند و ایمانشان ثابت و استوار است. در آن زمان کسی از جایگاه آن حضرت اطلاع ندارد مگر خدمتکار مخصوصش^(۱) و «هشت» حدیث دیگر.

غیبت صغری و ارتباط شیعیان

فهمی: من شنیده‌ام که: بعد از شروع غیبت صغری بعضی از فریبکاران، از جهل مردم سوءاستفاده نموده با ادعای نیابت و باییت امام غائب، مردم عوام و ساده لوح را فریب دادند و بدین وسیله، موقعیت و مقامی را کسب کردند و اموال مردم را به جیب زدند. لازم است جنابعالی توضیح بدهید که: نواب چه اشخاصی بوده‌اند و ارتباط و تماس مردم با امام زمان چگونه و به چه وسیله‌ای بوده است؟

هوشیار: در زمان غیبت صغری توده مردم از درک ملاقات حضرت صاحب الامر (ع) محروم بودند لیکن ارتباطات کاملاً منقطع نبود و به وسیله عده معدودی که باب و نائب و وکیل نامیده می شدند، با امام خود تماس گرفته حوائج خویش را رفع می نمودند و مشکلات دینی خود را حل می کردند. سهم امامی که به اموالشان تعلق می گرفت به وسیله همان نواب فرستاده می شد. گاهی از ناحیه مقدسه تقاضای کمک مادی می نمودند، گاهی برای سفر حج یا سفرهای دیگر کسب اجازه می کردند. گاهی برای شفای مریض و طلب فرزند خواهش دعا می کردند. گاهی هم ابتداء از ناحیه مقدسه برای اشخاصی پول یا لباس یا کفن فرستاده می شد و مانند این کارها. در تمام این موارد، افراد معینی واسطه بودند، تقاضاها هم بوسیله نامه فرستاده می شد. پاسخ آنان نیز کتباً از ناحیه مقدسه صادر می شد که آنها را اصطلاحاً «توقیع» می گویند.

آیا توقیعات به خط خود امام بود؟

جلالی: کاتب توقیعات خود امام بود یا دیگری؟

هوشیار: گفته شده که: خود آن حضرت کاتب توقیعات بوده است حتی خط مبارکش بین خواص اصحاب و علمای وقت معروف بوده آنرا به خوبی

۱. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۵۳.

می شناختند. این سخن شواهدی هم دارد.

محمد بن عثمان عمری می گوید: از ناحیه مقدسه توقیعی صادر شد که خطش را خوب می شناختم (۱).

اسحاق بن یعقوب می گوید: بتوسط محمد بن عثمان مسائل مشکلی را به ناحیه مقدسه فرستادم و جوابش را به دستخط مبارک امام زمان دریافت داشتم (۲).

شیخ ابو عمر عامری می گوید: ابن ابی غانم قزوینی با جماعتی از شیعیان در موضوعی اختلاف و مشاجره نمودند و برای رفع نزاع نامه ای به ناحیه مقدسه نوشته جریانرا به عرض رسانیدند. پس جواب نامه آنان به خط مبارک امام صادر گشت (۳).

صدوق علیه الرحمه می گفت: توقیعی که به خط امام زمان برای پدرم صادر شده بود، اکنون نزد من موجود است (۴).

افراد مذکور شهادت داده اند که نامه ها به خط مبارک امام بوده است ولی معلوم نیست از چه راهی خط آن حضرت را تشخیص می دادند، زیرا با وجود غیبت مشاهده امکان نداشت. علاوه بر این، اشخاصی هم خلاف این موضوع را اظهار داشته اند مثلاً ابونصر هبة الله روایت کرده که توقیعات صاحب الامر، به همان خطی که در زمان امام حسن (ع) صادر می شد، به وسیله عثمان بن سعید و محمد بن عثمان، برای شیعیان صادر می گشت (۵).

باز همین شخص می گوید: ابوجعفر عمری در سنه «(۳۰۴)» وفات نمود. قریب پنجاه سال وکیل امام زمان بود، مردم اموالشان را به سویش حمل می نمودند و توقیعات آن حضرت به همان خطی که در زمان امام حسن صادر می شد، به دست او برای شیعیان صادر می گشت (۶).

در جای دیگر می گوید: توقیعات صاحب الامر به دست محمد بن عثمان صادر

۱. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۳.

۲. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۴۹، واثبات الهداة ج ۷ ص ۴۶۰.

۳. بحار الانوار ج ۵۳ ص ۱۷۸.

۴. انوار نعمانیه چاپ تبریز ج ۲ ص ۲۴.

۵. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۴۶.

۶. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۵۲.

می شد، به همان خطی که در زمان پدرش عثمان بن سعید صادر می گشت^(۱).
 عبدالله بن جعفر حمیری می گوید: وقتی عثمان بن سعید وفات نمود توقیعات
 صاحب الامر، با همان خطی که قبلاً با ما مکاتبه می شد صادر می گشت^(۲).
 از این روایات استفاده می شود: توقیعاتی که توسط عثمان بن سعید و بعد از
 آن، توسط محمد بن عثمان به مردم می رسیده، از حیث خط عیناً مانند توقیعاتی
 بوده است که در زمان امام حسن عسکری (ع) صادر می شده است. از اینجا معلوم
 می شود که توقیعات به خط امام نبوده بلکه می شود گفت: امام حسن (ع) نویسنده
 مخصوصی داشته که تا زمان عثمان بن سعید و محمد بن عثمان زنده و متصدی
 کتابت توقیعات بوده است و ممکن است گفته شود که: بعض توقیعات را
 خود امام مرقوم می فرموده و بعضی را دیگران. لیکن نکته قابل تذکر اینکه: از
 مطالعه حالات علما و شیعیان زمان غیبت صغری و متن توقیعات استفاده می شود
 که: مندرجات آن نامه ها مورد اعتماد و وثوق شیعیان بوده، آنها را از ناحیه مقدسه
 می دانستند و مورد قبولشان واقع می شده است.
 در مورد اختلافات مکاتبه می کردند و پس از صدور جواب تسلیم می گشتند.
 حتی گاهی که در صحت صدور بعض توقیعات شک می کردند باز هم حل
 اختلاف را به عهده مکاتبه می گذاشتند^(۳).
 علی بن حسین بن بابویه با ناحیه مقدسه مکاتبه نمود و تقاضای فرزند کرد و
 جوابش را دریافت نمود^(۴).
 یکی از علمائی که زمان غیبت صغری و عصر نواب را درک نموده،
 محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی است. وی در کتاب «غیبت» خویش، سفارت و
 نیابت نواب را تأیید نموده بعد از نقل احادیث غیبت، می نویسد: در زمان غیبت
 صغری افراد معین و معروفی بین امام (ع) و بین مردم واسطه بودند، به توسط آنان
 مریض هایی شفا یافتند، پاسخ مشکلات شیعیان صادر می گشت، ولی روزگار

۱. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۵۰.

۲. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۴۹.

۳. بحار الانوار ج ۵۳ ص ۱۵۰.

۴. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۰۶.

غیبت صغری، اکنون پایان یافته و دوران غیبت کبری فرارسیده است^(۱). معلوم می شود توقیعات، قرائن و شواهد صدقی همراه داشته که مورد قبول شیعیان و علمای وقت واقع می شده است.

شیخ حرعاملی (علیه الرحمه) می نویسد: ابن ابی غانم قزوینی با شیعیان مشاجره می کرد و می گفت: امام حسن عسکری (ع) فرزندی نداشته است. شیعیان نامه ای به ناحیه مقدسه نوشتند و مرسومشان چنین بود که نامه ها را با قلم بدون مرکب بر کاغذ سفید می نوشتند تا علامت و معجزه ای باشد. پس جوابشان از ناحیه مقدسه صادر گشت^(۲).

تعداد نواب

در عدد نواب اختلاف است. سید بن طاوس در کتاب «ربیع الشیعه» اسامی آنان را بدین قرار ذکر کرده: ابوهاشم داود بن القاسم، محمد بن علی بن بلال، عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، عمرالاهوازی، احمد بن اسحاق، ابومحمد الوجنای، ابراهیم بن مهزیار، محمد بن ابراهیم^(۳). شیخ طوسی علیه الرحمه و کلا را بدین اسامی معرفی نموده است: از بغداد، عمری و پسرش و حاجز و بلالی و عطار، از کوفه، عاصمی. از اهواز، محمد بن ابراهیم بن مهزیار، از قم، احمد بن اسحاق. از همدان، محمد بن صالح. از ری، شامی و اسدی. از آذربایجان، قاسم بن العلاء. از نیشابور، محمد بن شاذان^(۴). لیکن وکالت چهار نفر، در بین شیعیان معروف است: اول عثمان بن سعید، دوم محمد بن عثمان، سوم حسین بن روح، چهارم علی بن محمد سمری، هر یک از آنها هم در شهرهای مختلف نمایندگانی داشتند^(۵).

عثمان بن سعید

عثمان بن سعید از بزرگان و ثقات اصحاب امام حسن عسکری (ع) و وکیل

۱. کتاب غیبت نعمانی ص ۹۱.

۲. اثبات الهداة ج ۷ ص ۳۶۰.

۳. رجال بوعلی ط سال «۱۱۰۲» ص ۳۱۲.

۴. رجال مامقانی ط نجف سال ۱۳۵۲ ج ۱ ص ۲۰۰ و اثبات الهداة ج ۷ ص ۲۹۴.

۵. بحارالانوار ج ۵۱ ص ۳۶۲.

آنجناب بود. مامقانی و ابوعلی درباره اش نوشته اند: عثمان بن سعید موثق و جلیل القدر بوده احتیاجی به توصیف ندارد. وکیل امام هادی و امام حسن عسکری و امام قائم علیهم السلام بوده است^(۱).

علامه بهبهانی نوشته است: عثمان بن سعید ثقه و جلیل القدر می باشد^(۲).

امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام توثیقش نموده اند.

احمد بن اسحاق می گوید: به امام هادی (ع) عرض کردم: با کی معاشرت نمایم و احکام دینم را از او یاد بگیرم و سخنش را بپذیرم؟ فرمود: عثمان بن سعید عمری مورد اعتماد من می باشد. اگر چیزی برایت نقل کرد صحیح می گوید حرفش را بشنو و اطاعت کن، زیرا من به وی اعتماد دارم.

ابوعلی نقل کرده که: از امام حسن عسکری (ع) هم نظیر این سؤال شد پاسخ داد: عثمان بن سعید و فرزندش محمد مورد اعتماد من هستند. هر چه را برایت روایت کنند درست می گویند. سخن آنان را بشنو و اطاعت کن زیرا به آنان اعتماد دارم.

این حدیث به قدری در بین اصحاب شهرت داشت که ابوالعباس حمیری می گوید: این حدیث در بین ما زیاد مذاکره می شد و بدان وسیله مقام ارجمند عثمان بن سعید را ستایش می کردیم^(۳).

محمد بن اسمعیل و علی بن عبداللّه می گویند: روزی در شهر سامره بر امام حسن عسکری (ع) وارد شدیم در حالیکه گروهی از شیعیان حاضر بودند. ناگاه، بدر خادم وارد شده عرض کرد: جماعتی ژولیده مو و گرد آلود در خانه اجازه ورود می خواهند. حضرت فرمود: از شیعیان یمن هستند. سپس به خادمش بدر فرمود: عثمان بن سعید را حاضر کن.

طولی نکشید که عثمان حاضر شد. حضرت به وی فرمود: عثمان! تو وکیل و مورد وثوق ما هستی، اموال خدا را که این جماعت آورده اند تحویل بگیر. راوی می گوید: عرض کردیم: مامی دانستیم که عثمان از شیعیان خوب است ولی شما

۱. رجال ابوعلی ص ۲۰۰ و رجال مامقانی ج ۲ ص ۲۴۵.

۲. منهج المقال تألیف علامه بهبهانی چاپ تهران سال ۱۳۰۷ ص ۲۱۹.

۳. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۴۸.

با این عمل موقعیت و مقامش را بالا تر بردید و وکالت و ثقه بودنش را نیز اثبات نمودید. حضرت فرمود: آری چنین است. بدانید که عثمان بن سعید وکیل من و فرزندش وکیل فرزندم مهدی خواهد بود^(۱).

امام حسن عسکری (ع) فرزندش را به جماعتی که چهل نفر بودند و علی بن بلال و احمد بن هلال و محمد بن معاویه و حسن بن ایوب از جمله آنان بودند نشان داد و فرمود: این امام شما و جانشین من است، از وی اطاعت کنید و بدانید که بعد از این، تاملتی او را نخواهید دید. سخنان عثمان بن سعید را قبول کنید و تابع او امرش باشید زیرا وی جانشین امام شماست و حل و فصل کارهای شیعیان به دستش خواهد بود^(۲).

کرامات او

علاوه بر اینها، کراماتی بدو منسوب است که صدق گفتارش را تأیید می‌کند. از باب نمونه:

شیخ طوسی در کتاب غیبت از جماعتی از بنی نوبخت که ابوالحسن کثیری از جمله آنهاست روایت کرده که: از قم و حوالی آن، اموالی نزد عثمان بن سعید حمل شد. وقتی حامل خواست مراجعت کند عثمان فرمود: امانت دیگری هم بتو سپرده شده چراتحویل ندادی؟ عرض کرد: چیزی باقی نمانده است: فرمود: برگرد و جستجو کن.

آن مرد پس از چند روز تفحص، برگشته اظهار داشت: چیزی را نیافتم، عثمان گفت: دو قطعه پارچه سردانی را که فلانی فرزند فلانی به تو سپرده بود که به ما برسانی چه شد؟! عرض کرد: به خدا سوگند! فرمایش شما درست است لیکن من فراموش کردم والان هم اصلاً نمیدانم کجاست. باز هم به منزلش برگشته هر چه تفتیش کرد آنرا نیافت. نزد عثمان بن سعید برگشته جریان را اطلاع داد. گفت: برو پیش فلانی پسر فلانی پنبه فروش، که دو عدل پنبه با انبارش بردی، آن عدلی را که رویش چنین و چنان نوشته است باز کن، پارچه امانتی را

۱. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۴۵.

۲. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۴۶.

در آن خواهی یافت. آن مرد به دستورش عمل نمود و پارچه را یافته خدمتش برد^۱.

محمد بن علی اسود می گوید: زنی پارچه ای به من داد که به عثمان بن سعید برسانم. آنرا بالباسهای دیگری خدمتش بردم. دستورداد: به محمد بن عباس قمی تحویل دهم. به دستورش رفتار نمودم. بعد از آن عثمان بن سعید پیغام داد: چرا پارچه آن زن را ندادی؟ پس داستان پارچه آن زن به یادم آمد، بعد از جستجوی بسیار آنرا یافته تحویل دادم^(۲).

صدوق علیه الرحمه در «اکمال الدین» نوشته است: مردی از اهل عراق سهم امامی نزد عثمان بن سعید برد عثمان مال را رد کرده فرمود: حق عموزاد گانت را که چهارصد درهم است از آن بیرون کن. مرد عراقی تعجب نمود، وقتی به حساب اموال خود رسیدگی نمود معلوم شد هنوز قسمتی از زمین زراعتی عموزاد گانش را که در دست وی بوده به صاحبانش رد نکرده است. وقتی با دقت حساب کرد دید سهم آنان چهارصد درهم می شود. پس آن مبلغ را از اموال خویش خارج نمود و بقیه را پیش عثمان بن سعید برد. این دفعه مورد قبول واقع گشت^(۳).

اکنون وجدان پاک رفقا را به قضاوت می طلبم. با وجود اخباری که درباره عثمان بن سعید وارد شده و مقامی که نزد امام هادی و امام حسن عسکری (ع) داشته است و اتفاق شیعیان بر عدالتش و تسلیم بودن اصحاب و خواص امام حسن عسکری (ع) در مقابلش، آیا باز هم در صحت ادعایش تردید دارید و احتمال می دهید که خواسته باشد مردم را فریب دهد؟!

محمد بن عثمان

بعد از وفات عثمان بن سعید، فرزندش محمد بن عثمان به جای پدر نشست و به وکالت ناحیه مقدس منصوب شد.

شیخ طوسی درباره اش می گوید: محمد بن عثمان و پدرش هردو وکیل حضرت

۱. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۱۶.

۲. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۳۵.

۳. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۲۶. وثبات الهداة ج ۷ ص ۳۰۲.

صاحب الزمان (ع) بوده و نزد آن جناب مقام بزرگی را واجد بودند^(۱).
 مامقانی نوشته است: جلالت و بزرگی محمد بن عثمان نزد امامیه ثابت است
 و محتاج به بیان و اقامه برهان نیست. شیعیان اجماع دارند که حتی در زمان
 حیات پدرش وکیل امام حسن عسکری (ع) بوده و سفارت حضرت حجت را نیز
 عهده دار بوده است^(۲).

عثمان بن سعید تصریح کرد که: بعد از من فرزندانم جانشین من و نایب امام
 می باشد^(۳).

یعقوب بن اسحاق می گوید: به وسیله محمد بن عثمان نامه ای خدمت امام زمان
 فرستادم و از بعض مشکلات دینی سؤال نمودم، جواب نامه به خط مبارک امام
 واصل شد و در ضمن آن نوشته بود: محمد بن عثمان عمری موثق می باشد و
 نامه هایش نامه های من است^(۴).

کرامات او

محمد بن شاذان می گوید: چهارصد و هشتاد درهم مال امام پیش من جمع
 شده بود. چون خوش نداشتم آن را ناتمام نزد امام بفرستم بیست درهم از مال
 خودم رویش گذاشته توسط محمد بن عثمان خدمت امام فرستادم، اما از اضافه
 کردن بیست درهم چیزی ننوشتم. رسید آن مال از ناحیه امام واصل شد و نوشته
 بود: پانصد درهم که بیست درهمش مال خودت بود واصل گشت^(۵).

جعفر بن احمد بن متیل می گوید: محمد بن عثمان مرا احضار کرد چند پارچه و
 کیسه ای که چند درهم در آن بود به من تسلیم نمود و فرمود: به «واسط» برو و اول
 کسی را که ملاقات نمودی کیسه را با پارچه تسلیمش کن. من به جانب واسط
 حرکت کردم، اول کسی را که ملاقات نمودم حسن بن محمد بن قطاء بود. پس
 خودم را به وی معرفی نمودم، مرا شناخت و باهم معانقه کردیم، باو گفتم.

۱. منهج المقال ص ۳۰۵، رجال مامقانی ج ۳ ص ۱۴۹.

۲. رجال مامقانی ج ۳ ص ۱۴۹.

۳. رجال مامقانی ج ۱ ص ۲۰۰.

۴. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۴۹.

۵. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۲۵.

محمد بن عثمان سلامت رسانید و این امانت را برایت فرستاد. وقتی این مطلب را شنید خدای را سپاس گفت و فرمود: محمد بن عبدالله عامری وفات نموده. من اکنون برای تهیه کفنش از منزل خارج شده‌ام. وقتی امانت را باز نمودیم دیدیم تمام مایحتاج دفن مرده‌ای در آن موجود است. پولها هم به مقدار مزد حملان و قبرکن بود. پس جنازه را تشییع کرده دفن نمودیم^(۱).

محمد بن علی بن الاسود قمی می‌گوید: محمد بن عثمان قبری برای خویش تهیه کرده علتش را پرسیدم، پاسخ داد: از جانب امام مأمورم که کارهایم را جمع و جور کنم. دو ماه بعد از این واقعه دار دنیا را وداع کرد^(۲).

محمد بن عثمان در حدود پنجاه سال متصدی منصب نیابت بود و در سال «۳۰۴» درگذشت^(۳).

حسین بن روح

حسین بن روح سومین وکیل امام زمان (ع) است. وی داناترین فرد عصر خویش بود. محمد بن عثمان او را به جانشینی خود و نیابت امام عصر منصوب گردانید.

مجلسی (علیه الرحمه) در بحار نوشته است: وقتی مرض محمد بن عثمان شدت یافت، گروهی از بزرگان و معروفین شیعه مانند ابوعلی بن همام و ابو عبدالله بن محمد کاتب و ابو عبدالله باقطنی و ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی و ابو عبدالله بن وجنا خدمتش رسیده از جانشینش سؤال نمودند جواب داد: حسین بن روح جانشین من و وکیل و مورد اعتماد حضرت صاحب الامر است، در کارها به وی رجوع کنید. من از جانب امام مأمورم که حسین بن روح را به نیابت منصوب گردانم^(۴).

جعفر بن محمد مدائنی می‌گوید: من اموال امام را نزد محمد بن عثمان می‌بردم. روزی چهارصد دینار خدمتش بردم فرمود: این پول را نزد حسین بن روح

۱. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۳۷.

۲. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۵۱.

۳. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۵۲.

۴. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۵۵.

ببر. عرض کردم خواهشمندم خودتان قبول بفرمایید. فرمود: خدمت حسین بن روح ببر و بدانکه من اورا جانشین خودم قرار دادم. عرض کردم: به امر امام این کار را انجام میدهد؟ فرمود: آری. پس اموال را نزد حسین بن روح بردم. بعد از آن سهم امام را خدمت او می بردم^(۱).

در بین اصحاب و خواص محمد بن عثمان، افرادی وجود داشتند که به مراتب از حسین بن روح موجه تر و آبرومند تر بودند مانند جعفر بن احمد بن متیل. همه یقین داشتند که منصب نیابت به وی تفویض می شود. لیکن برخلاف پیش بینی آنان، حسین بن روح به این مقام برگزیده شد و تمام اصحاب حتی جعفر بن احمد بن متیل در مقابلش تسلیم شدند^(۲).

از ابوسهل نوبختی پرسیدند: چطور شد که حسین بن روح به نیابت انتخاب شد در صورتیکه شما بدان مقام سزاوارتر بودید؟ گفت: امام بهتر می داند چه کسی را بدین منصب انتخاب کند. من همیشه بامخالفین مناظره دارم، اگر وکیل بودم شاید در مواقع بحث، برای اثبات مدعای خودم، جای امام را نشان می دادم، ولی حسین بن روح مثل من نیست حتی اگر امام در زیر لباسش مخفی باشد و او را باقیچی پاره پاره کنند ممکن نیست دامنش را بگشاید تا امام دیده شود^(۳).

صدوق (علیه الرحمه) می نویسد: محمد بن علی اسود نقل کرده که علی بن حسین بن بابویه، بوسیله من به حسین بن روح پیغام داد که از حضرت صاحب الامر علیه السلام تقاضا کند برایش دعائی بفرماید شاید خدا پسری بوی مرحمت کند. من خواسته او را خدمت حسین بن روح عرض کردم بعد از سه روز اطلاع داد که امام برایش دعا فرمود. بزودی خدا پسری برکتی که نفعش به مردم می رسد به وی عطا خواهد نمود. در همان سال محمد برایش متولد شد و بعد از او هم فرزندان دیگری پیدا کرد. صدوق علیه الرحمه بعد از نقل داستان می نویسد: هر وقت محمد بن علی اسود مرا می دید که در مجالس درس محمد بن حسن بن احمد رفت و آمد می نمایم و شوق زیادی در خواندن و حفظ کتاب های علمی دارم،

۱. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۵۲.

۲. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۵۳.

۳. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۵۹.

می‌گفت چندان تعجب ندارد که این قدر به تحصیل علم علاقه داری برای اینکه به برکت دعای امام زمان به دنیا آمی (۱).

مردی در نیابت حسین بن روح شک داشت. پس برای روشن شدن موضوع، با قلم خشک و بدون مرکب، نامه‌ای نوشت و برای امام فرستاد. پس از چند روز جوابش توسط حسین بن روح از ناحیه مقدسه صادر شد (۲).
حسین بن روح در ماه شعبان سال «۳۲۶» از دار دنیا رحلت نمود (۳).

نائب چهارم

نائب چهارم امام عصر (ع) شیخ ابوالحسن علی بن محمد سمیری بوده است. ابن طاووس درباره اش می‌نویسد: امام حسن عسکری و امام هادی علیهما السلام را خدمت نموده و آن دو امام باوی مکاتبه داشتند و توقیعات زیادی برایش مرقوم فرمودند و از وجوه و موثقین شیعیان بوده است (۴).

احمد بن محمد صفوانی می‌گوید: حسین بن روح، علی بن محمد سمیری را به جای خویش نصب کرد تا به کارهایش رسیدگی کند. اما هنگامی که وفات علی بن محمد نزدیک شد جمعی از شیعیان خدمتش رسیدند تا از جانشینش سؤال نمایند فرمود: مأمور نیستم کسی را به نیابت منصوب کنم (۵).

احمد بن ابراهیم بن مخلد می‌گوید: روزی علی بن محمد سمیری بدون مقدمه فرمود: خدا علی بن بابویه قمی را رحمت کند. حاضرین تاریخ این کلام را یادداشت نمودند. بعداً خبر رسید که علی بن بابویه در همان روز از دنیا رفته است. خود سمیری هم در سال «۳۲۹» وفات نمود (۶).

حسن بن احمد می‌گوید: چند روز قبل از وفات علی بن محمد سمیری خدمتش حاضر بودم نامه‌ای را که از ناحیه مقدسه صادر شده بود برای مردم قرائت نمود،

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۱۸۰.

۲. اثبات الهداة ج ۷ ص ۳۴۰.

۳. رجال ما مقانی ج ۱ ص ۲۰۰.

۴. رجال ما مقانی ج ۲ ص ۳۰۴.

۵. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۶۰.

۶. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۳۶۰.

بدین مضمون: ای علی بن محمد سمری! خداوند پاداش برادرانت را در مرگ تو بزرگ گرداند، زیرا تاشش روز دیگر اجلت خواهد رسید. کارهایت را جمع و جور کن، لیکن کسی راجانشین قرار نده زیرا بعد از این غیبت کامل واقع خواهد شد. من تا هنگامیکه خدا اذن ندهد وزمانی طولانی نگذرد و دلها را قساوت نگیرد و زمین از ستم پرنشود آشکار نخواهم شد. در بین شما کسانی پیدا خواهند شد که ادعای رؤیت نمایند لیکن آگاه باشید که: پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی هر کس ادعای رؤیت کند دروغگوست^(۱).

نیابت چهار نفر مذکور در بین شیعیان معروف است. گروهی هم به دروغ این منصب را ادعا نمودند ولی چون برهانی نداشتند دروغشان ثابت گشت و رسوا شدند مانند: حسن شریعی، و محمد بن نصیر نمیری، و احمد بن هلال کرخی، و محمد بن علی بن بلال، و محمد بن علی شلمغانی، و ابوبکر بغدادی. این بود اطلاعات من راجع به نواب. از مجموع این مدارک به صحت ادعای آنان، اطمینان حاصل می شود.

* * *

دکتر: من در این زمینه سؤالاتی داشتم ولی اجازه دهید برای جلسه بعد بماند، چون امشب بحثمان خیلی طولانی شد.

چرا از اول غیبت کامل واقع نشد؟

با حضور همه برادران جلسه درخانه آقای دکتر تشکیل شد.
دکتر: غیبت صغری اصلاً چه فایده‌ای داشت؟ اگر بنا بود امام زمان غائب شود چرا از همان زمان وفات امام حسن عسکری (ع) غیبت و انقطاع کامل شروع نشد؟

هوشیار: غائب شدن امام و رهبر جمعیت، آنهم زمانی طولانی امریست بس غریب و غیرمأنوس و باورکردنش برای مردم دشوار است از این جهت، پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السلام تصمیم گرفتند که: کم کم مردم را با این موضوع آشنا سازند و افکار را برای پذیرش آن آماده نمایند لذا گاه بیگاه از غیبتش خبر داده گرفتاریهای مردم آن عصر و انکار و سرزنش منکرین و ثواب ثبات قدم و انتظار فرج را گوشزد می نمودند. گاهی هم با رفتارشان عملاً شبیه غیبت را فراهم می ساختند.

مسعودی در اثبات الوصیة نوشته است: امام هادی (ع) با مردم کم معاشرت می کرد و جز با خواص اصحاب با کسی تماس نمی گرفت. وقتی امام حسن عسکری به جایش نشست در اکثر اوقات از پشت پرده با مردم سخن می گفت تا شیعیان برای پذیرش غیبت امام دوازدهم مهیا و مانوس گردند^(۱).

اگر بعد از رحلت امام حسن عسکری (ع) غیبت کامل شروع می شد شاید وجود مقدس امام زمان مورد غفلت واقع شده کم کم فراموش می گشت. از این جهت، ابتدا غیبت صغری شروع شد تا شیعیان در آن ایام، به وسیله نواب با امام خود تماس

۱. اثبات الوصیة ص ۲۰۶.

گرفته علائم و کراماتی را مشاهده نمایند و ایمانشان کامل گردد. اما هنگامی که افکار مساعد گشت و آمادگی بیشتری پیدا شد غیبت کبری شروع گردید.

آیا غیبت کبری حدی دارد؟

مهندس: آیا برای غیبت کبری حدی تعیین شده است؟
 هوشیار: حدی معین نشده لیکن احادیث دلالت می‌کنند که مدتش به قدری طولانی می‌شود که گروهی به شک می‌افتند. از باب نمونه:
 امیرالمؤمنین (ع) درباره حضرت قائم فرمود: غیبتش به قدری طولانی می‌شود که شخص جاهل می‌گوید: خدا به اهل بیت پیغمبر احتیاجی ندارد^(۱).
 حضرت سجاد (ع) فرمود: یکی از خصائص نوح درقائم وقوع خواهد یافت و آن طول عمرش می‌باشد^(۲).

۱. اثبات الهداة ج ۶ ص ۳۹۳.

۲. قال علی بن الحسین علیه السلام فی القائم سنة من نوح و هو طول العمر - بحار ج ۵۱ ص ۲۱۷.

فلسفه غیبت

مهندس: امام زمان اگر در بین مردم ظاهر بود و میتوانستند در مواقع احتیاج خدمتش برسند و مشکلاتشان را حل کنند، برای دین و دنیای آنان بهتر بود. پس چرا غائب شد؟

هوشیار: البته اگر مانعی وجود نداشت، ظهور آن حضرت اصلح و انفع بود. لیکن چون می بینیم که خداوند متعال آن وجود مقدس را از دیده های پنهانی داشته است و افعال خدا هم بانهایت استحکام و برطبق مصالح و حکم واقعی صادر می شود، غیبت آن جناب را نیز علت و حکمتی خواهد بود، گرچه تفصیلهای برای ما مجهول باشد. حدیث ذیل دلالت می کند که: علت و سبب اساسی غیبت، برای مردم بیان نشده و بجز ائمه اطهار (ع) کسی از آن اطلاع ندارد.

عبدالله بن فضل هاشمی می گوید: امام صادق (ع) فرمود: حضرت صاحب الامر ناچار غیبتی خواهد داشت، بطوری که گمراهان در شک واقع می شوند. عرض کردم: چرا؟ فرمود: مأذون نیستیم علتش را بیان کنیم. گفتم: حکمتش چیست؟ فرمود همان حکمتی که در غیبت حجت های گذشته وجود داشت، در غیبت آن جناب نیز وجود دارد. اما حکمتش ظاهر نمی شود مگر بعد از ظهور او، چنانکه حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن جوان و اصلاح دیوار به دست خضر (ع) برای موسی (ع) آشکار نشد جز هنگامی که می خواستند از هم جدا شوند. ای پسر فضل! موضوع غیبت سری است از اسرار خدا و غیبی است از غیوب الهی. چون خدا را حکیم می دانیم باید اعتراف کنیم که کارهایش از روی حکمت صادر می شود، گرچه تفصیلهای برای ما مجهول باشد^(۱). از حدیث مذکور استفاده

می شود که علت اصلی و اساسی غیبت بیان نشده است، یا برای اینکه اطلاع بر آن صلاح مردم نبوده یا اینکه استعداد فهمش را نداشته اند.

امادراحدیث، سه حکمت برای غیبت بیان شده است:

فائده اول: امتحان و آزمایش است. گروهی که ایمان محکمی ندارند باطنشان ظاهر شود و کسانی که ایمان در اعماق دلشان ریشه کرده به واسطه انتظار فرج و صبر بر شدائد و ایمان به غیب ارزششان معلوم شود و به درجاتی از ثواب نائل گردند. موسی بن جعفر (ع) فرمود: هنگامی که پنجمین فرزند امام هفتم غائب شد، مواظب دین خود باشید، مبادا کسی شما را از دین خارج کند. ای پسرک من! برای صاحب الامر ناچار غیبتی خواهد بود، به طوریکه گروهی از مؤمنین از عقیده برمی گردند. خدا به وسیله غیبت، بندگانش را امتحان می کند^(۱).

فائده دوم: به وسیله غیبت از بیعت نمودن با ستمکاران محفوظ می ماند.

حسن بن فضال می گوید: علی بن موسی الرضا (ع) فرمود: گویا شیعیانم را می بینم که هنگام مرگ سومین فرزندم (امام حسن عسکری) در جستجوی امام خود همه جارا می گردند اما او را نمی یابند. عرض کردم: چرا یا بن رسول الله؟ فرمود: برای اینکه امامشان غائب می شود. عرض کردم: چرا غائب می شود؟ فرمود: برای اینکه وقتی باشمشیر قیام نمود بیعت احدی در گردنش نباشد^(۲).

فائده سوم: به وسیله غیبت از خطر قتل نجات می یابد.

زراره می گوید: حضرت صادق (ع) فرمود: قائم باید غائب شود. عرض کردم! چرا؟ فرمود: از کشته شدن می ترسد، و با دست به شکم خود اشاره کرد^(۳). سه حکمت مذکور، در احادیث اهل بیت منصوص است.

۱. قال موسی بن جعفر علیه السلام: اذا فقد الخامس من ولد السابع من الائمة فالله الله في ادیانکم لایزینکم عنها احد، یابنی انه لا بد لصاحب هذا الامر من غیبة حتی یرجع عن هذا الامر من کان یقول به، انما هی محنة من الله امتحن الله بها خلقه - بحار ج ۵۲ ص ۱۱۳.

۲. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۵۲.

۳. زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام قال یازرارة لا بد للقاء من غیبة قلت: ولم؟ قال یخاف علی نفسه و اومی بیده الی بطنه - اثبات الهداة ج ۶ ص ۴۳۷.

امام زمان (ع) اگر ظاهر بود چه محذوری داشت؟

مهندس: اگر امام زمان در میان بشر ظاهر بود، در یکی از شهرهای جهان زندگی می‌کرد و رهبری دینی مسلمین را به عهده داشت و با همین روش به زندگی ادامه می‌داد تا هنگامی که اوضاع عالم مساعد می‌شد، با شمشیر قیام می‌نمود و دستگاه کفر و ستم را برمی‌چید، این فرض چه مانعی داشت؟.

هوشیار: فرضیه خوبی است ولی باید حساب کرد که چه نتایج و عواقبی را در بر دارد. من موضوع را بر طبق جریان عادی، برای شما تشریح می‌کنم:

چون پیغمبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام کراراً گوشزد مردم کرده بودند که دستگاه ظلم و ستم، عاقبت به دست مهدی موعود، بر چیده می‌شود و کاخهای بیدادگری را واژگون خواهد نمود، از این جهت، وجود مقدس امام زمان، همواره مورد توجه دودسته مردم واقع می‌شد: یکی مظلومین و ستم‌دیدگان که متأسفانه همیشه عدّه آنان زیاد بوده و هست. آنان به قصد تظلم و امید حمایت و دفاع، دور وجود امام زمان اجتماع نموده تقاضای نهضت و دفاع می‌نمودند و همیشه گروه کثیری اطرافش را احاطه نموده انقلاب و غوغایی برپا بود.

دسته دوم زورگویان و ستمکاران خونخوارند که بر ملت محروم تسلط یافته و در راه رسیدن به منافع شخصی و حفظ مقام خویش از هیچ عمل زشتی پروا ندارند و حاضرند تمام ملت را فدای مقام خود کنند. این گروه چون وجود مقدس امام را سد راه منافع و مقاصد شوم خود تشخیص می‌دادند و ریاست و فرمانروایی خویش را در خطر می‌دیدند، ناچار بودند وجود مقدس آن جناب را از میان بردارند و خودشان را از این خطر بزرگ برهانند در این تصمیم اساسی که حیاتشان بدان

بسته بود باهم متحد شده، تاریشهٔ عدالت و دادخواهی را قطع نمی کردند هرگز از پای نمی نشستند.

چرا از مرگ می ترسد؟

جلالی: امام زمان اگر در راه اصلاح جامعه و ترویج دین و دفاع از مظلومین کشته می شد چه مانعی داشت؟ مگر خون او از خون پدران و جدش عزیزتر است؟ اصلاً چرا باید از مرگ بترسد؟

هوشیار: امام غائب نیز مانند پدران از کشته شدن در راه دین باکی نداشته و ندارد، لیکن در عین حال، کشته شدنش به صلاح جامعه و دین نیست. زیرا هر یک از پدران که از دنیا رحلت می نمودند امام دیگری جانشینش میشد، ولی امام زمان اگر کشته شود جانشینی ندارد و زمین از حجت خالی می گردد. در صورتی که مقدر شده است که عاقبت، حق بر باطل غالب شود و به واسطهٔ وجود مقدس امام دوازدهم، دنیا به کام حق پرستان گردد.

مگر خدا قدرت حفظ امام را ندارد؟

جلالی: مگر خدا قدرت ندارد وجود امام زمان را از شر دشمنان نگهداری کند؟

هوشیار: باینکه قدرت خدا محدود نیست لیکن کارها را بر طبق اسباب و از مجرای عادی انجام می دهد. بنابینست برای حفظ وجود مقدس انبیا و ائمه و ترویج دین، از روش عمومی اسباب و علل دست بردارد و برخلاف جریان عادی عمل کند و گرنه دنیا، دار تکلیف و اختیار و امتحان نخواهد شد.

ستمکاران تسلیمش می شدند

جلالی: اگر آن حضرت ظاهر بود، کفار و ستمکاران چون دسترسی به وی داشتند و می توانستند سخنان حقش را استماع نمایند، احتمال داشت در صدد قتلش بر نیایند بلکه به دستش ایمان بیاورند و از رفتارشان دست بردارند.

هوشیار: هر کسی در مقابل حق تسلیم نمی شود بلکه از آغاز عالم تا حال، همیشه گروهی در بین بشر وجود داشته اند که دشمن حق و درستی بوده و برای

پایمال کردن آن باتمام قوا کوشیده اند. مگر پیمبران و ائمه اطهار حق نمی گفتند؟ مگر سخنان حق و معجزاتشان در دسترس ستمکاران نبود؟ باوجود آن، درنا بود کردن آنان و خاموش نمودن چراغ هدایت از هیچ عملی پروا نکردند. حضرت صاحب الامر (ع) نیز اگر از ترس ستمکاران غائب نشده بود بسر نوشت آنان گرفتار می شد.

سکوت کند تا محفوظ بماند

دکتر: بنظر من، اگر آن حضرت بکلی از سیاست کناره گیری می کرد و با کفار و ستمکاران کاری نداشت و در مقابل اعمالشان سکوت اختیار می نمود و به راهنمایی اخلاقی و دینی خود می پرداخت، از شر دشمنان محفوظ می ماند. هوشیار: ستمکاران چون شنیده بودند که مهدی موعود دشمن آنان می باشد و به دست وی کاخهای ستم درهم فرو می ریزد، مسلماً به سکوت او اکتفا نکرده خطر را از خودشان رفع می نمودند. علاوه بر این، مؤمنین وقتی مشاهده می کردند، آن حضرت در مقابل تمام جنایات و ستمها سکوت نموده آنها نه یک سال و دو سال بلکه صدها سال، کم کم از اصلاح جهان و غلبه حق مأیوس می گشتند و در نویدهای پیغمبر اکرم (ص) و قرآن شریف شک می کردند. علاوه بر همه اینها، اصلاً مظلومین اجازه سکوت به آنجناب نمی دادند.

پیمان عدم تعرض ببندد

مهندس: ممکن بود با ستمکاران وقت، پیمان عدم تعرض و معاهده به بندد که در کارهایشان هیچگونه دخالتی ننماید و چون به امانت و درستی معروف بود معاهداتش محترم و اطمینان بخش بود و باوی کاری نداشتند.

هوشیار: برنامه مهدی موعود، با سایر ائمه اطهار (ع) تفاوت دارد. ائمه مأمور بودند که در ترویج و انذار و امر به معروف و نهی از منکر تا سرحد امکان کوشش نمایند ولی مأمور به جنگ نبودند لیکن از اول بنا بود که سیره و رفتار مهدی داد گستر برخلاف آنان باشد. بنا بود در مقابل باطل و ستم سکوت نکند و با جنگ و جهاد، جور و ستم و بیدینی را ریشه کن نماید و ستمگران را از کاخ خودسری سرنگون سازد.

اصلاً این گونه رفتار از علائم و خصائص مهدی شمرده می‌شد.
 به هرامامی گفته می‌شد: چرا درمقابل ستمکاران قیام نمی‌کنی؟ جواب می‌داد: اینکار به عهده مهدی ماست. به بعضی از امامان اظهار می‌شد: آیا تو مهدی هستی؟ جواب می‌داد: مهدی باشمشیر جنگ می‌کند و درمقابل ستم ایستادگی می‌نماید ولی من چنین نیستم و توانایی آنرا هم ندارم. به بعضی عرض می‌شد: آیا تو قائم هستی؟ پاسخ می‌داد: من قائم بحق هستم، لیکن قائم معهودی که زمین را از دشمنان خدا پاک می‌کند نیستم. به بعضی اظهار می‌شد: امیدواریم تو قائم باشی. می‌فرمود: من قائم هستم اما قائمی که زمین را از کفر و ستم پاک می‌کند غیر من است. از اوضاع آشفته جهان و دیکتاتوری ظالمین و محرومیت مؤمنین شکایت می‌شد، می‌فرمودند: قیام مهدی مسلم است، در آن وقت اوضاع جهان اصلاح و از ستمکاران انتقام گرفته خواهد شد. از کمی عدد مؤمنین و کثرت کفار و قدرت آنان سخن رانده می‌شد، ائمه (ع) شیعیان را دل‌داری داده می‌فرمودند: حکومت آل محمد (ص) حتمی است و پیروزی و غلبه با حق پرستی خواهد شد، صبر کنید و درانتظار فرج آل محمد باشید و دعا کنید. مؤمنین و شیعیان هم باین نویدها دلخوش بودند و هرگونه رنج و محرومیتی را بر خود هموار می‌کردند.

اکنون از شما تصدیق می‌خواهیم، باین همه انتظاراتی که مؤمنین بلکه بشریت از مهدی موعود داشتند، آیا امکان داشت آن جناب، با ستمکاران عصر پیمان مودت و دوستی ببندد؟! و اگر چنین عملی را انجام می‌داد، آیا یأس و ناامیدی بر مؤمنین چیره نمی‌شد و آن جناب را متهم نمی‌کردند که با ستمکاران سازش نموده قصد اصلاح ندارد؟.

به نظر من این عمل اصلاً امکان نداشت و اگر انجام می‌گرفت، آن جمعیت قلیل مؤمنین هم در اثر یأس و بدبینی از اسلام و درستی خارج شده طریق کفر و ستم را پیش می‌گرفتند.

علاوه بر این، اگر با ستمکاران قرارداد دوستی و عدم تعرض امضا می‌کرد، ناچار بود به عهد و پیمان خویش وفادار باشد و در نتیجه هیچ وقت اقدام به جنگ

نکند، زیرا اسلام عهد و پیمان را محترم شمرده و عمل بآن را لازم دانسته است^(۱).
از این جهت است که در احادیث تصریح شده که یکی از اسرار غیبت و مخفی شدن ولادت حضرت صاحب الامر (ع) این است که ناچار نشود با ستمکاران بیعت کند تا هر وقت خواست نهضت کند بیعت کسی در گردنش نباشد، از باب نمونه:

حضرت صادق (ع) فرمود: ولادت صاحب الامر مخفی می شود تا اینکه وقتی ظاهر گشت پیمان هیچکس در گردنش نباشد. خدا کارش را در یک شب اصلاح می کند^(۲).

علاوه بر همه اینها، ستمکاران و زمامداران خودخواه، چون ریاست و منافع خودشان را در خطر می دیدند، باین پیمانها مطمئن نمی شدند و چاره نهایی را در قتلش تشخیص می دادند و زمین را بی حجت و امام می گردانیدند.

چرا نواب خاصی تعیین نکرد؟

جلالی: ما اصل لزوم غیبت را از شما قبول می کنیم لیکن چرا در غیبت کبری نیز، مانند غیبت صغری، نوابی را برای خویش تعیین نکرد تا شیعیان به وسیله آنان با وی تماس گرفته مشکلاتشان را حل نمایند؟

هوشیار: دشمنان، نواب را آزاد نمی گذاشتند بلکه آنان را شکنجه و زجر می دادند تا امکان امام را نشان دهند یا تحت شکنجه و درکنج زندان جان سپارند.

جلالی: ممکن بود اشخاص معینی را به وکالت منصوب نکند، لیکن گاهی برای بعضی از مؤمنین ظاهر شود و به وسیله آنها دستورات لازم را برای شیعیان صادر کنند.

هوشیار: اینکار نیز صلاح نبود زیرا ممکن بود همان شخص، امام و مکانش را به دشمنان نشان دهد و اسباب دستگیری و کشته شدنش را فراهم نماید.

جلالی: احتمال خطر در صورتی بود که برای هر فرد مجهول الحالی ظاهر

۱. در سوره مائده آیه ۱ می گوید: یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود. و در سوره اسراء آیه ۳۴ می گوید: و اوفوا بالعهد

ان العهد کان مسؤلاً. و در سوره مؤمنون آیه ۸ می گوید: والذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون.

۲. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۹۶.

می شد، اما اگر فقط برای علما و مؤمنین مورد وثوق ظاهر می شد هیچ احتمال خطری نداشت.

هوشیار: این فرضیه را از چند راه می توان پاسخ داد:

اول: امام زمان برای هرکس می خواست ظاهر شود، ناچار بود برای معرفی خودش معجزه ای اظهار نماید بلکه برای اشخاص دیرباور چندین معجزه انجام دهد، تا در صحت ادعایش یقین کنند. در این میان اشخاص حقه باز و ساحر هم پیدا می شدند که مردم را فریب می دادند و با ادعای امامت و اظهار سحر و جادو مردم عوام را گمراه می نمودند، تمیز بین معجزه و جادو هم کار هرکسی نیست و خود این قضیه مفسد و اشکالات زیادی برای مردم تولید می کرد.

دوم: افراد ظاهر الصلاح و حقه باز از این موضوع سوء استفاده می کردند. در میان جهال و عوام افتاده، ادعای رؤیت امام می کردند و احکام خلاف شرع را به وی نسبت می دادند تا به مقاصد شوم خودشان نائل گردند. هرکس هر عمل خلاف شرعی را می خواست انجام دهد، برای تصحیح و پیشرفت کار خودش می گفت: من خدمت امام زمان رسیدم و دیشب منزل ما تشریف آورد و به من فرمود: فلان کار را انجام ده و در فلان کار از من تأیید و پشتیبانی کرد. مفسد این موضوع برکسی پوشیده نیست.

سوم: مادلل قاطعی نداریم که امام زمان برای هیچکس حتی افراد صالح و مورد اعتماد، ظاهر نشود بلکه ممکن است بسیاری از صلحا و اولیا خدمتش برسند ولی مأمور به اخفا باشند و به احدی اظهار نکنند در این موضوع هرکس از حال خودش فقط اطلاع دارد و راجع به دیگران حق قضاوت ندارد.

امام غائب چه فایده‌ای دارد

مهندس: امام اگر پیشوای مردم است باید ظاهر باشد. بر وجود امام ناپیدا چه فایده‌ای مترتب است؟ امامی که صدها سال غائب بماند، نه دین را ترویج کند، نه مشکلات جامعه را حل کند، نه پاسخ مخالفین را بدهد، نه امر به معروف و نهی از منکر کند، نه از مظلومین حمایت کند، نه حدود و احکام الهی را جاری سازد و نه مسائل حلال و حرام مردم را روشن سازد، وجود چنین امامی چه سودی دارد؟!؟

هوشیار: مردم در زمان غیبت، آنهم به واسطه اعمال خودشان از فوایدی که شمردید محرومند لیکن فواید وجود امام منحصر به اینها نیست بلکه فواید دیگری نیز وجود دارد که در زمان غیبت نیز مرتب است از جمله، دو فائده ذیل را می‌توان شمرد:

اول: بر طبق سخنان گذشته و براهینی که در کتب دانشمندان اقامه شده است واحادیشی که در موضوع امامت وارد شده، وجود مقدس امام، غایت نوع و فرد کامل انسانیت و رابطه میان عالم مادی و عالم ربوبی است. اگر امام روی زمین نباشد نوع انسان منقرض خواهد شد. اگر امام نباشد خدا به حد کامل شناخته و عبادت نمی‌شود. اگر امام نباشد رابطه بین عالم مادی و دستگاه آفرینش منقطع می‌گردد. قلب مقدس امام به منزله ترانسفورماتور است که برق کارخانه را به هزاران لامپ می‌رساند. اشراقات و افاضات عوالم غیبی، اولاً برآینه پاک قلب امام و به وسیله او بردل‌های سایر افراد نازل می‌گردد. امام قلب عالم وجود و رهبر و مربی نوع انسان است و معلوم است که حضور و غیبت او، در ترتب این آثار

تفاوتی ندارد. آیا بازهم می شود گفت: امام ناپیدا را چه نفعی است؟! گمان می کنم شما این اشکال را از زبان کسانی می گوئید که به حقیقت معنای ولایت و امامت پی نبرده و امام را جز یک مسئله گو و جاری کننده حدود نمی داند، در صورتی که مقام امامت و ولایت از این مقامات ظاهری بسیار شامختر است.

امام سجاد (ع) فرمود: ما پیشوای مسلمین و حجت بر اهل عالم و سادات مؤمنین و رهبرنیکان و صاحب اختیار مسلمین هستیم. ما امان اهل زمین هستیم چنانکه ستارگان امان اهل آسمانند. به واسطه ماست که آسمان بر زمین فرود نمی آید مگر وقتی که خدا بخواهد. به واسطه ما باران رحمت حق نازل و برکات زمین خارج می شود. اگر ما روی زمین نبودیم اهلش را فرو می برد و آنگاه فرمود: از روزی که خدا آدم را آفریده تا حال هیچگاه زمین از حجتی خالی نبوده است ولی آن حجت، گاهی ظاهر و مشهور و گاهی غائب و مستور بوده است، تا قیامت نیز از حجت خالی نخواهد شد و اگر امام نباشد خدا پرستش نمی شود.

سلیمان می گوید عرض کردم: مردم چگونه از وجود امام غائب، منتفع می شوند فرمود: همانطور که از خورشید پشت ابر انتفاع می برند^(۱).

در این حدیث و چندین حدیث دیگر، وجود مقدس صاحب الامر و انتفاع مردم از وی، تشبیه شده به خورشید پشت ابر و انتفاع مردم از آن. وجه تشبیه از این قرار است: در علوم طبیعی و فلکیات ثابت شده است که خورشید مرکز منظومه شمسی است، جاذبه اش حافظ زمین و آن را از سقوط نگه می دارد. زمین را بدور خود چرخانده شب و روز و فصول مختلف را ایجاد می کند. حرارتش سبب حیات و زندگی حیوانات و گیاهان و انسانست و نورش روشنی بخش زمین می باشد.

۱. عن جعفر الصادق عن ابيه عن جده علي بن الحسين عليه السلام قال: نحن ائمة المسلمين وحجج الله على العالمين وسادات المؤمنين وقادة الغر المحجلين وموالي المسلمين ونحن امان لاهل الارض كما ان النجوم امان لاهل السماء وبنامسك السماء ان تقع على الارض الا باذنه وبنائزل الغيث وتشر الرحمة وتخرج بركات الارض ولولا ما على الارض منالساخت باهلها.

ثم قال: ولم تخل منذ خلق الله آدم من حجة الله فيها، اما ظاهر مشهور او غائب مستور، ولا تخلو الارض الى ان تقوم الساعة من حجة ولولا ذلك لم يعبد الله.

قال سليمان: فقلت لجعفر الصادق عليه السلام كيف ينتفع الناس بالحجة الغائب المستور؟ قال: كما ينتفعون بالشمس اذا سترها سحب. ينابيع المودة ج ۲ ص ۲۱۷.

در ترتب این آثار بین اینکه ظاهر باشد یا پشت ابر، تفاوتی وجود ندارد. یعنی جاذبه و نور و حرارتش در هر دو حال موجود است، گرچه کم و بیش دارد. هنگامی که خورشید در پس ابرهای تیره پنهان است یا شبانگاه، جهال گمان دارند که موجودات از نور و حرارت خورشید بی بهره اند، در صورتی که سخت در اشتباهند، زیرا اگر دقیقه ای نور و حرارتش به جانداران نرسد یخ زده هلاک می گردند و به برکت تأثیرات همان خورشید است که ابرهای تیره پراکنده می شوند و چهره حقیقی آن نمایان می گردد.

وجود مقدس امام هم خورشید و قلب عالم انسانیت و مربی و هادی تکوینی اوست و در ترتب این آثار، بین حضور و غیبت آنجناب تفاوتی نیست. از دوستان عزیزم تقاضا می کنم بحث چند جلسه قبل را که درباره نبوت عامه و امامت بود^(۱)، در نظر داشته و یکبار دیگر با کمال دقت و تأمل آنرا مرور کنند، تا به حقیقت معنای ولایت پی ببرند و مهم ترین فائده وجود امام را دریابند و بفهمند که نوع بشر هم اکنون هر چه دارد به برکت وجود همان امام غائب است.

اما راجع به فوائد دیگری که ذکر نمودید، گویانکه عامه مردم در زمان غیبت، از آنها محرومند لیکن از جانب خداوند متعال و وجود مقدس امام، منع فیضی وجود ندارد بلکه تقصیر و کوتاهی از ناحیه خود افراد انسان است. اگر موانع ظهور را برطرف می ساختند و اسباب و مقدمات حکومت توحید و داد گستری را فراهم می نمودند و افکار عموم جهانیان را آماده و مساعد می کردند، امام زمان ظاهر می شد و جامعه انسانیت را از فوائد بی شماری بهره مند می گردانید.

ممکن است بگویید: در صورتی که شرائط عمومی مساعد ظهور امام زمان نیست پس کوشش نمودن در این راه سخت و پرخطر چه سودی برای ما دارد؟! اما باید بدانید که همت مسلمین نباید محدود به جلب منافع شخصی باشد، بلکه وظیفه هر فرد مسلمان است که در راه اصلاح امور اجتماعی جمیع مسلمین و حتی عموم جهانیان کوشش کند. جدیت در راه رفاه عمومی و مبارزه با بیدادگری از بزرگترین عبادات به شمار می رود.

باز هم ممکن است بگویید: کوشش کردن یکنفر یا چند نفر معدود به جایی

۱. بحث نبوت عامه و امامت: از صفحه ۷۰ تا صفحه ۸۳ همین کتاب.

نمی‌رسد و اصولاً من چه گناهی دارم که از فیض دیدار امام محروم شده‌ام؟! در جواب می‌گوییم: ما اگر در راه رشد افکار عمومی و آشنا نمودن جهانیان با حقائق اسلام و نزدیک شدن به هدف مقدس امام زمان کوشش کنیم وظیفه خودمان را انجام داده‌ایم و در مقابل، به ثواب بزرگی نائل می‌شویم و جامعه انسانیت را گرچه یک قدم باشد، بسوی هدف نزدیک نموده‌ایم که ارزش اینکار بردانشمندان پوشیده نیست. لذا در روایات زیاد وارد شده که انتظار فرج یکی از بزرگترین عبادات است^(۱).

فائده دوم: ایمان به مهدی غائب و انتظار فرج و ظهور امام زمان مایه امیدواری و آرامش بخش دل‌های مسلمین است و این امیدواری یکی از بزرگترین اسباب موفقیت و پیشرفت در هدف می‌باشد. هر گروهی که روح یأس و ناامیدی خانه دلشان را تاریک نموده باشد و چراغ امید و آرزو در آن نتابد، هرگز روی موفقیت را نخواهند دید.

آری اوضاع آشفته و اسف بار جهان و سیل بنیان کن مادیت و کسادی بازار علوم و معارف و محرومیت روزافزون طبقه ضعیف و توسعه فنون استعمار و جنگ‌های سرد و گرم و مسابقه تسلیحاتی شرق و غرب، روشنفکران و خیرخواهان بشر را مضطرب کرده است به طوری که ممکن است گاهی در اصل قابلیت اصلاح بشر تردید نمایند.

تنها روزنه امید که برای بشر مفتوح است و یگانه برق امید که در این جهان تاریک جستن می‌کند همان انتظار فرج و فرارسیدن عصر درخشان حکومت توحید و نفوذ قوانین الهی است. انتظار فرج است که قلب‌های مأیوس و لرزان را آرامش بخشیده مرهم دل‌های زخم‌دار طبقه محروم می‌گردد. نویدهای مسرت بخش حکومت توحید است که عقائد مؤمنین را نگهداری نموده در دین پایدارشان می‌کند. ایمان به غلبه حق است که خیرخواهان بشر را به فعالیت و کوشش وادار نموده است. استمداد از آن نیروی غیبی است که انسانیت را از سقوط در وادی هولناک یأس و ناامیدی نجات می‌دهد و در شاهراه روشن امید و آرزو وارد می‌کند. پیغمبر اسلام (ص) به وسیله طرح برنامه حکومت جهانی توحید و تعیین و

۱. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۲۲ - ۱۵۰.

معرفی رهبر اصلاحات جهانی، دیویاس و ناامیدی را از جهان اسلام رانده است، درهای شکست و ناامیدی را مسدود ساخته است و انتظار می رود که جهان مسلمین به واسطه این برنامه گرانبهای اسلامی، ملل پراکنده جهان را متوجه خویش سازند و در تشکیل حکومت توحید متحدشان گردانند.

حضرت علی بن الحسین (ع) می فرماید: انتظار فرج و گشایش، خودش یکی از بزرگترین اقسام فرج است^(۱).

خلاصه: ایمان به مهدی موعود، آینده روشن و فرج بخشی را برای شیعیان مجسم نموده به امید آنروز دلخوشند. روح یأس و شکست را از آنان سلب نموده به کار و کوشش در راه هدف و تهذیب اخلاق و علاقه به معارف و ادارشان کرده است. شیعیان در عصر تاریک مادیت و شهوت پرستی و ظلم و ستم و کفر و بی دینی و جنگ و استعمار، عصر روشن حکومت توحید و تکامل عقول انسانیت و فروریختن دستگاه بیدادگری و برقراری صلح حقیقی و رواج بازار علوم و معارف را، بالعیان مشاهده می نمایند، و اسباب و مقدماتش را فراهم می سازند. از این جهت است که در احادیث اهل بیت، انتظار فرج از بهترین عبادات و در ردیف شهادت در راه حق شمرده شده است^(۲).

برای دفاع از اسلام کوشش می کند

یکی از خطبه های نهج البلاغه دلالت می کند که: حضرت ولی عصر در زمان غیبت نیز، برای پیشرفت و عظمت اسلام و حل و فصل امور ضروری مسلمین تا سرحد قدرت کوشش می کند.

علی (ع) فرمود: مردم از جاده حقیقت منحرف شده به چپ و راست می روند و در راههای ضلالت قدم می زنند و طرق هدایت را رها کرده اند. پس درباره آنچه شدنی است و در انتظارش هستید تعجیل نکنید و چیزی را که به زودی واقع می شود دیر شمارید. چه بسا کسی که در موضوعی تعجیل می کند ولی وقتی بدان رسید می گوید: کاش آن را ادراک نکرده بودم. بشارتهای آینده چقدر نزدیک شده اند! اکنون وقت رسیدن وعده ها و نمایان شدن چیزی است که آن را

۱. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۲۲.

۲. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۲۲ تا ۱۵۰.

نمی شناسید. آگاه باشید: هریک از ما اهل بیت، که آن زمان را درک نمود — و امام آن عصر بود — با چراغ روشن قدم برمی دارد و بر روش صالحین رفتار می کند تا در آن زمان گره ای را از مشکلات مردم باز کند، گرفتاری را آزاد سازد، جمعیت باطل و زیان بخشی را پراکنده کند و اجتماع سودمندی را برقرار سازد. تمام این کارها را درخفا و پنهانی انجام می دهد بطوری که حتی قیافه شناس هم با کمال دقت، اثری از وی نمی یابد — به برکت وجود امام آن عصر — دسته ای از مردم، برای دفاع از دین آماده می گردند. چنانکه شمشیر و تیر به دست حداد تیز می شود. چشم باطن آنها به وسیله قرآن روشن می گردد، تفاسیر و معانی آن در گوششان گفته می شود و شب و روز از علوم و حکمت های الهی بهره مند می شوند (۱).

از ظاهر این خطبه پیداست که در عصر علی بن ابیطالب (ع) مردم در انتظار وقوع حوادثی بوده اند که از جانب رسول خدا (ص) بآنان رسیده بود. بعید نیست که حوادث زمان غیبت باشد. از ظاهر خطبه استفاده می شود که: امام عصر غیبت، در نهایت خفا و پنهانی زندگی می کند، لیکن با بصیرت و بینایی کامل در حل و فصل امور ضروری مردم و دفاع از حوزه مقدسه اسلام کوشش می نماید. از مشکلات مسلمین گره گشایی می کند. از گرفتاران دادرسی می کند. اجتماعاتی را که به منظور برهم زدن اساس اسلام تأسیس شود متفرق می سازد. تشکیلاتی را که زیان بخش تشخیص دهد برهم می زند، مقدمات تأسیس اجتماعات ضروری و سودمند را فراهم می سازد. به برکت وجود مقدس امام عصر (ع) دسته ای از مردم برای دفاع از دین مجهز می شوند و در تصمیمات خود از معارف و علوم قرآن الهام می گیرند.

۱. قال علی علیه السلام: واخذوا یمیناً و شمالاً فی مسالك الغی و ترکاً لمذاهب الرشد، فلا تستعجلوا ما هو کائن مرصد ولا تستبطئوا ما یجیء به الغد، فکم من مستعجل بما ان ادركه ودانه لم یدرکه وما اقرب الیوم من تباشیر غد یاقوم! هذا ابان ورود کل موعده و دنو من طلعة مالا تعرفون، الاوان من ادركها منایسری فیها بسراج منیر و یحذوفیها علی مثال الصالحین؛ لیحل فیها ربقاً و یعتق رقاً و یصدع شعباً و یشعب صدعاً، فی ستره عن الناس، لایبصر القائف اثره و لوتابع نظره ثم لیشحذن فیها قوم شحذالقین النصل، تجلی بالتنزیل ابصارهم و یرمی بالتفسیر فی مسامعهم و یغبقون كأس الحکمة بعد الصبح نهج البلاغه ج ۲ خطبه ۱۴۶.

فهیمی: من می خواستم برایم روشن کنید چرا در احادیث ما (اهل سنت) با این روشنی به وجود مهدی (بخصوص بانامهای دیگری مثل قائم و صاحب الامر) اشاره نشده است، اما می بینم که وقت گذشته و بهتر است این موضوع در جلسه آینده مطرح شود.

* * *

برادران همه موافقت کردند و قرار شد جلسه بعد در منزل آقای دکتر تشکیل شود.

کتابهای عامه و خصوصیات مهدی

جلسه پس از چند دقیقه صحبت های معمولی و یک پذیرائی مختصر رسمیت یافت و آقای فهیمی سؤال خود را اینطور مطرح کرد:

وجود مهدی موعود در احادیث شیعه شخصیت ممتاز و روشنی دارد، لیکن در اخبار اهل سنت به طور ابهام و اجمال ذکر شده است. مثلاً داستان غیبت آن حضرت که در اکثر احادیث شما دیده می شود و اصولاً از خصائص و علائم مسلم او شمرده شده، در احادیث ماهیچ خبری از آن نیست و به کلی مسکوت مانده است. مهدی موعود، در احادیث شما به نامهای دیگری از قبیل قائم و صاحب الامر نیز نامیده شده لیکن در احادیث ما نام دیگری به جز مهدی بر او اطلاق نشده است. مخصوصاً قائم که اصلاً در احادیث ما وجود ندارد. آیا این مطلب در نظر شما یک امر عادی است و تولید اشکال نمی کند؟

هوشیار: ظاهراً علت قضیه این باشد که موضوع مهدویت، در عصر خلفای بنی امیه و بنی عباس یک جنبه کاملاً سیاسی پیدا کرده بود، به طوریکه نقل و ضبط احادیث مربوط به مهدی موعود آنهم باعلائم و مشخصاتش، مخصوصاً موضوع غیبت و قیام، کاملاً آزاد نبوده است. خلفای عصر، نسبت به جمع و تدوین احادیث، مخصوصاً داستان غایب شدن مهدی و قیام او کاملاً حساسیت داشتند. بطوری که می توان حدس زد حتی نسبت به الفاظ غیبت و قیام و خروج هم حساس بوده اند.

شمانیز، اگر به تاریخ مراجعه کنید و اوضاع بحرانی و حوادث سیاسی عصر خلافت بنی امیه و بنی عباس را در نظر مجسم سازید حدس مراتاًبید خواهید کرد.

ما نمی‌توانیم در این وقت کم و مجال کوتاه، حوادث و وقایع مهم و شایان توجه آن اعصار را بررسی کنیم. لیکن برای اثبات مقصد ناچاریم به دو مطلب اشاره نماییم:

مطلب اول: داستان مهدویت چون ریشه عمیق دینی داشت و خود پیغمبر اکرم (ص) خبر داده بود که در زمانی که کفر و بی‌دینی شایع شود و ظلم و ستم فراوان گردد مهدی موعود قیام می‌کند و اوضاع آشفته جهان را اصلاح می‌نماید، به همین جهت مسلمانان همواره آن موضوع را به عنوان یک تکیه‌گاه نیرومند و حادثه مهم تسلی بخش می‌شناختند و همیشه در انتظار وقوعش بودند. مخصوصاً در مواقع بحرانی و طغیان ظلم و ستم که از همه جا مأیوس می‌شدند عقیده مزبور زنده و شایع تر می‌شد و اصلاح طلبان و گاهی هم سوجدویان از آن بهره‌برداری می‌کردند.

نخستین کسی که خواست از عقیده مهدویت که ریشه مذهبی داشت استفاده کند مختار بود. بعد از حادثه جانسوز کربلا مختار قصد داشت از قاتلین کربلا انتقام گیرد و حکومت آنان را منقرض سازد لیکن دید بنی‌هاشم و شیعیان از قبضه نمودن خلافت اسلامی مأیوسند. چاره رادر آن دید که از عقیده مهدویت استفاده کند و به وسیله احیای آن فکر، ملت را امیدوار سازد. چون محمد بن حنفیه هم‌نام و هم‌کنیه رسول خدا (ص) بود یعنی یکی از علائم مهدی در او وجود داشت، مختار از این فرصت استفاده کرد، محمد را به عنوان مهدی موعود و خودش را وزیر و فرستاده او معرفی نمود. به مردم گفت: محمد بن حنفیه همان مهدی موعود اسلام است. در این زمان که ظلم و ستم به انتها رسیده و حسین بن علی (ع) و جوانان و اصحابش بالب تشنه در کربلا شهید شده‌اند، قصد نهضت دارد تا از قاتلان کربلا انتقام گیرد و جهان فاسد را اصلاح کند، منم از جانب او وزیر و مأمور هستم. مختار به این وسیله نهضتی برپا ساخت و گروهی از قاتلین را به قتل رسانید در واقع این اولین نهضتی بود که بدین عنوان برپا شد و در مقابل دستگاه خلافت قیام کرد.

دومین کسی که خواست از عقیده مهدویت بهره‌برداری کند ابومسلم خراسانی بود. ابومسلم نهضت وسیع و دامنه‌داری را در خراسان

بر پاساخت، به عنوان خونخواهی امام حسین (ع) و جوانان و یارانش که در حادثه جانسوز کربلا کشته شده بودند و خونخواهی زید بن علی بن حسین که در زمان هشام بن عبدالملک با وضع فجیعی کشته شده بود و خونخواهی یحیی بن زید که در زمان خلافت ولید به قتل رسیده بود، در مقابل دستگاه ستمکار خلافت بنی امیه قیام کرد. گروهی از مردم، خودابومسلم را مهدی موعود می پنداشتند، و گروهی دیگر، او را به عنوان مقدمه ظهور و از علائم مهدی می دانستند که با پرچمهای سیاه از جانب خراسان می آید. در این پیکار عمومی علویین و بنی عباس و سایر مسلمانان در یک صف قرار داشتند. دست به دست هم دادند و با اتحاد کامل، دودمان بنی امیه و عمالشان را از مسند خلافت اسلامی کنار زدند.

این نهضت ریشه دار گرچه به عنوان گرفتن حق مغضوب خاندان پیغمبر (ص) و خونخواهی مقتولین بی گناه علویین برپا شد، بعضی از رؤسای انقلاب هم شاید تصمیم داشتند که خلافت را به علویین تحویل بدهند، لیکن بنی عباس و عمالشان در این میانه بایک زرنگی فوق العاده و نیرنگ جالبی نهضت را از مسیر حقیقی منحرف ساختند، حکومت علویین را که تا آستانه خانه آنان آمده بود قبضه نمودند، خودشان را به عنوان اهل بیت پیغمبر (ص) قالب زدند و در مسند خلافت اسلامی قرار گرفتند.

در این نهضت بزرگ ملت پیروز شد و توانست دست خلفاء ستمکار بنی امیه را از خلافت اسلامی کوتاه کند. مردم خوشنود بودند که شرخلفاء ظالم اموی را از سرخودشان کوتاه کرده اند، به علاوه حق را به حقدار رسانده اند و خلافت اسلامی را به خاندان پیغمبر (ص) برگردانده اند. علویین نیز تا حدی خوشنود بودند که گرچه خودشان به خلافت نرسیدند، لیکن اقل از ظلم و ستم دودمان اموی راحت شدند. افراد ملت از این پیروزی شادمان بودند و برای اصلاح اوضاع عمومی کشور و پیشرفت و ترقی اسلام و بهبودی حال خودشان خوابهای طلایی می دیدند و بهمدیگر نویدها می دادند. لیکن چندی نپایید که از خواب خوش بیدار شدند. دیدند اوضاع چندان تفاوتی نکرده و حکومت بنی عباس نیز با حکومت بنی امیه از یک قماش است. همه اش ریاستخواهی و خوشگذرانی و حیف و میل اموال عمومی است و از عدل و داد و اصلاحات و اجرای احکام الهی

خبری نیست. کم کم افراد از خواب بیدار می شدند و به اشتباهات گذشته ونیرنگ بنی عباس پی می بردند.

سادات علوی نیز دیدند رفتار بنی عباس نسبت به آنان و نسبت به اسلام و مسلمانان چندان تفاوتی با رفتار بنی امیه ندارد. چاره ای نبود جز اینکه مبارزه را از نو شروع کنند و با خلفای بنی عباس نیز بجنگند. بهترین افرادی که ممکن بود به وسیله آنان نهضتی برپا ساخت اولاد علی و فاطمه (ع) بود. زیرا اولاً در میان آنان افراد شایسته و پاکدامن و فداکار و دانشمند پیدا می شدند که برای خلافت از همه کس سزاوارتر بودند، ثانیاً فرزندان حقیقی پیغمبر (ص) بودند و از جهت انتساب به آنجناب محبوبیت داشتند. ثالثاً جنبه مظلومیت داشتند و حقوق مشروعشان، پایمال شده بود. توده ملت تدریجاً به سوی خاندان پیغمبر (ص) متوجه می شدند. هرچه ظلم و ستم و دیکتاتوری خلفای بنی عباس زیادتر می شد به همان مقدار بر محبوبیت اهل بیت افزوده می شد و آنان را به مبارزه با بیدادگری و شورش علیه دستگاه تشویق و تحریک می نمود. نهضت ملت و قیام علویین شروع شد. گاهگاهی اطراف یکی از آنان را می گرفتند و نهضت و غوغایی برپا می کردند. گاهی هم صلاح می دیدند که از عقیده مهدویت که از زمان پیغمبر (ص) باقی مانده و در مغز مسلمانان نفوذ نموده بود بهره برداری نمایند و رهبرانقلاب را مهدی موعود معرفی نمایند. در اینجا بود که دستگاه خلافت بنی عباس، با رقیبان سرسخت و دلیر و دانشمند و محبوبی مواجه شد. خلفای بنی عباس سادات علوی را به خوبی میشناختند، از لیاقت ذاتی و فداکاری و آبروی ملی و شرافت خانوادگی آنان باخبر بودند، به علاوه از بشارتهایی که پیغمبر اکرم (ص) درباره مهدی موعود داده بود اطلاع داشتند. می دانستند که بر طبق اخباری که از پیغمبر (ص) رسیده، مهدی موعود که یکی از فرزندان زهرا (ع) است عاقبت قیام می کند و باستمکاران مبارزه خواهد نمود و پیروزی او را هم حتمی می دانستند. از داستان مهدی و مقدار تأثیر و نفوذ معنوی این عقیده در مردم باخبر بودند. بدین جهت می توان گفت که: بزرگترین خطری که متوجه دستگاه خلافت بنی عباس می شد از ناحیه همان سادات علوی بود. همانها بودند که آسایش روانی و خواب خوش را از خلفا و عمالشان سلب نموده بودند. البته

خلفا هم کمال سعی و جدیت را به خرج می دادند که مردم را از دور علویین پراکنده سازند و از هرگونه تجمع و نهضت و قیامی مانع شوند. مخصوصاً دربارهٔ افراد بنام و سرشناس علویین کمال مراقبت را به خرج می دادند.

یعقوبی می نویسد: موسی هادی در جستجو و دستگیری طالبیین بسیار کوشش می کرد. آنان را در ترس و وحشت قرار داده بود. به تمام شهرستانها بخشنامه فرستاد که در هر کجا فردی از طالبیین پیدا شد دستگیرش کنید و بسوی من روانه اش سازید^(۱).

ابوالفرج می نویسد: وقتی منصور به خلافت رسید تمام همش این بود که محمد بن عبدالله بن حسن را دستگیر کند و از او و مقصدش اطلاعی به دست آورد^(۲).

غیبت علویین

یکی از موضوعات، بسیار حساس و قابل توجه آن اعصار، غیبت بعض سادات علوی بود. هریک از آنان که شایستگی ذاتی و لیاقت رهبری داشت فوراً مورد توجه تودهٔ ملت قرار می گرفت و دلها به سویش متوجه می شد. مخصوصاً اگر یکی از آثار و علائم مهدی موعود در او موجود بود. از طرف دیگر، به مجرد اینکه فردی مورد توجه ملت واقع می شد، بیم و هراس هم دستگاه خلافت را فرامی گرفت و مأموران سری و علنی آنان به فعالیت و مراقبت می پرداختند. لذا برای حفظ جاننش ناچار می شد، از نظر دستگاه مخفی شود یعنی در حالت غیبت و خفا زندگی کند. گروهی از سادات علوی مدتی از عمرشان را در حالت خفا و غیبت بسر بردند. از باب نمونه، چند مورد را که ابوالفرج در کتاب «مقاتل الطالبیین» آورده است، نقل می کنیم:

محمد بن عبدالله بن حسن و برادرش ابراهیم، در زمان خلافت منصور عباسی، در حال خفا و پنهانی زندگی می کردند. منصور هم سعی و کوشش زیادی به عمل می آورد که آنان را دستگیر کند. بدین جهت گروهی از بنی هاشم را بازداشت و

۱. تاریخ یعقوبی چاپ نجف سال ۱۳۸۴ هجری ج ۳ ص ۱۴۲.

۲. مقاتل الطالبیین ص ۱۴۳.

زندانی کرد و محمد را از آنان مطالبه نمود و آن زندانیان بی گناه در گوشه زندان با انواع شکنجه و زجر جان دادند^(۱).

عیسی بن زید در زمان خلافت منصور متواری و مخفی بود. منصور هر چه کوشش کرد او را دستگیر کند نتوانست. بعد از منصور پسرش مهدی نیز برای دستگیری او جدیت کرد ولی موفق نشد^(۲).

محمد بن قاسم علوی در زمان خلافت معتصم و الواثق متواری و از نظر دستگاه غایب بود. در زمان متوکل دستگیر شد و در زندان او جان داد^(۳).

یحیی بن عبدالله بن حسن، در زمان خلافت رشید مخفی و غایب شد. اما سرانجام جاسوسان رشید، او را پیدا نمودند. ابتداء امانش دادند ولی بعد دستگیر و زندانش کردند. در زندان رشید با گرسنگی و انواع شکنجه جان داد^(۴).

عبدالله بن موسی، در زمان خلافت مأمون غایب و متواری بود و مأمون از آن موضوع کاملاً در وحشت و اضطراب به سر می برد^(۵).

موسی هادی یکی از اولاد عمر بن خطاب را به نام عبدالعزیز حاکم مدینه قرار داد. عبدالعزیز بر طالبین سختگیری و بد رفتاری می کرد. اعمال و حرکاتشان را زیر نظر داشت. به آنان گفته بود: باید هر روز نزد من بیایید تا از حضورتان اطلاع داشته باشم و بدانم که غایب نشده اید. از آنان عهد و پیمان گرفت و هر کدام را ضامن دیگری قرار داد. مثلاً حسین بن علی و یحیی بن عبدالله را ضامن حسن بن محمد بن عبدالله بن حسن قرار داد. در یک روز جمعه که تمام علویین به حضورش رسیدند اجازه مراجعت نداد تا وقت نماز جمعه فرا رسید آنگاه اجازه داد وضو بگیرند و به نماز حاضر شوند. بعد از نماز دستور داد همه را بازداشت کردند. در موقع عصر همه را حاضر و غایب کرد، دید حسن بن محمد بن عبدالله بن حسن حضور ندارد. پس به حسین بن علی و یحیی که ضامن او بودند گفت: سه روز

۱. مقاتل الطالبین ص ۱۴۳ تا ۱۵۴.

۲. مقاتل ص ۲۷۸.

۳. مقاتل ص ۳۹۲.

۴. مقاتل الطالبین ص ۳۰۸ - ۳۲۱.

۵. مقاتل ص ۴۱۵ - ۴۱۸.

است حسن بن محمد به حضور من شرفیاب نشده است، یا خروج کرده یا غایب شده است. باید او را حاضر کنید والا شما را زندانی می‌کنم. یحیی جواب داد: لابد کار داشته و نتوانسته بیاید و برای ما هم مقدور نیست او را حاضر نمایم. انصاف چیز خوبی است، تو چنانکه ما را حاضر و غایب می‌کنی، افراد طائفه عمر بن خطاب را نیز احضار کن، سپس به حاضر و غایب کردن آنان پرداز اگر تعداد غائبان آنان بیش از ما نبود حرفی نداریم و هر تصمیمی که می‌خواهی درباره ما بگیر، لیکن حاکم به آن جواب‌ها قانع نشد و سوگند یاد کرد که اگر در ظرف امروز و امشب حسن را حاضر نکنید منازلتان را خراب می‌کنم، آنجا را به آتش می‌کشم و حسین بن علی را هزار تازیانه می‌زنم^(۱).

از این قبیل حوادث به خوبی استفاده می‌شود که موضوع غیبت و پنهان زیستن بعضی از سادات علوی یکی از وقایع مرسوم عصر خلفای بنی عباس بوده است. به مجرد اینکه یکی از آنان از نظرها غایب می‌گردید از دو طرف مورد توجه واقع می‌شد، از یک طرف توجه توده ملت به سوی او معطوف می‌شد مخصوصاً بدان جهت که یکی از آثار و علائم مهدی که عبارت از غیبت باشد در او به وجود می‌آمد. از طرف دیگر دستگاه خلافت نسبت با وحساسیت خاصی پیدا می‌کرد و به وحشت و اضطراب می‌افتاد. مخصوصاً بدان جهت که می‌دید یکی از خصائص مهدی در او پیدا شده و مردم احتمال مهدویت درباره‌اش می‌دهند و ممکن است به وسیله او انقلاب و غوغایی برپا شود که خاموش کردن آن برای دستگاه خلافت ارزان تمام نمی‌شود.

اکنون که توانستید اوضاع بحرانی و منقلب عصر بنی عباس یعنی عصر تألیف کتب و نقل و ضبط احادیث را پیش خودتان مجسم سازید تصدیق می‌فرمایید که نویسندگان و دانشمندان و راویان احادیث آنقدر آزادی نداشتند که بتوانند احادیث مربوط به مهدی موعود، مخصوصاً آن احادیثی را که راجع به غیبت و قیام مهدی منتظر، وارد شده بود در کتابها بنویسند یا نقل کنند. آیا تصور می‌شود که خلفای بنی عباس، در مقابل مهدویت که در آن عصر جنبه سیاسی پیدا کرده بود هیچگونه دخالت و اعمال نفوذی ننموده باشند و به راویان احادیث آزادی مطلق

۱. مقال الطالبین ص ۲۹۴ - ۲۹۶.

داده باشند که احادیث مربوط به مهدی منتظر و غیبت و قیام او را که کاملاً به ضررشان تمام می شد در کتاب ها بنویسند یا نقل کنند؟!

ممکن است پیش خودتان بگویید که: خلفای بنی عباس لابد این مقدار را درک می کردند که محدود ساختن دانشمندان و دخالت کردن در کار آنان به صلاح اجتماع نیست. باید دانشمندان و راویان احادیث را آزاد گذاشت تا حقائق را بنویسند و بگویند و مردم را بیدار و روشن سازند. بدین جهت ناچارم نمونه هایی از دخالت های بیجای خلفای بنی امیه و بنی عباس بلکه خلفای پیشین را، به عنوان شاهد ذکر کنم تا حقیقت روشن گردد و بدانید که الملک عقیم.

سلب آزادی در عصر خلفا

ابن عساکر از عبدالرحمان بن عوف روایت کرده که عمر بن خطاب اصحاب رسول خدا (ص) مانند: عبدالله بن حذیفه، ابودرداء، ابوذر غفاری و عقبه بن عامر، را از تمام بلاد اسلامی احضار کرد و مورد عتاب و سرزنش قرار داده گفت: این احادیث چیست که از پیغمبر نقل می کنید و در بین مردم منتشر می سازید؟ اصحاب پاسخ دادند: لابد می خواهی ما را از نقل احادیث ممنوع سازی؟ عمر گفت: شما حق ندارید از مدینه بیرون روید و تا زنده هستم نباید از من دور شوید. من بهتر می دانم چه حدیثی را قبول کنم و چه حدیثی را مردود سازم. اصحاب رسول خدا ناچار شدند تا عمر زنده بود نزدش بمانند (۱).

محمد بن سعد و ابن عساکر از محمود بن عبید نقل کرده اند که گفت: از عثمان بن عفان شنیدم که بفرز منبر می گفت: هیچکس حق ندارد حدیثی نقل کند که در زمان ابوبکر و عمر روایت نشده است (۲).

معاویه به تمام فرمانداران بخشنامه کرد که هرکس از فضائل علی بن ابیطالب و اولادش حدیثی نقل کند از امان من خارج است (۳).

معاویه به فرمانداران نوشت: به مردم دستور بدهید که در فضائل صحابه و خلفا روایت کنند و آنان را وادار کنید که هر فضیلتی که درباره علی بن ابیطالب

۱. کتاب اضواء علی السنة المحمدية تألیف محمود ابوریه چاپ اول ص ۲۹.

۲. اضواء ص ۳۰.

۳. کتاب النصائح الکافیة تألیف سید محمد بن عقیل چاپ سوم ص ۸۷.

روایت شده مانندش را درباره صحابه روایت نمایند^(۱).

مأمون در سال ۲۱۸ هجری دستور داد تمام دانشمندان و فقهای عراق و سایر شهرها را احضار کردند. آنگاه از عقائدشان جویا شد و باز پرسى نمود که درباره قرآن چه عقیده‌ای دارند؟ آن را حادث می‌دانند یا قدیم؟ سپس کسانی را که عقیده داشتند قرآن حادث نیست تکفیر نمود و به شهرستانها نوشت که شهادتشان را قبول نکنید. بدین جهت، همه دانشمندان ناچار شدند عقیده خلیفه را در مورد قرآن بپذیرند جز چند نفر معدود^(۲).

مالک بن انس فقیه بزرگ حجاز فتوایی برخلاف میل جعفر بن سلیمان فرماندار مدینه داد. فرماندار او را با وضع فجیعی احضار نمود و دستور داد هفتاد تازیانه باوزندند به طوری که تامدتی بستری شد.

بعداً منصور مالک را احضار نمود، ابتداء از قضیه تازیانه زدن جعفر بن سلیمان اظهار تأسف کرد و پوزش خواست. سپس گفت: کتابی در موضوع فقه و حدیث بنویس. لیکن مواظب باش احادیث دشوار عبداللّه بن عمر و مطالب سهل عبداللّه بن عباس و احادیث شاذ ابن مسعود را در کتاب ننویس. تنها مطالبی را بنویس که صحابه و خلفا بر آنها اتفاق دارند. کتاب را بنویس تا در تمام شهرها بفرستم و از مردم التزام بگیرم که به غیر از آنها عمل نکنند. مالک می‌گوید: عرض کردم: عراقی‌ها در فقه و علوم عقیده‌های دیگری دارند و مطالب ما را قبول ندارند. منصور پاسخ داد: تو کتاب را بنویس من آنرا بر مردم عراق نیز تحمیل می‌کنم و اگر قبول نکردند گردنشان را می‌زنم و با تازیانه بدنشان را سیاه می‌کنم. زود باش و در تألیف کتاب تعجیل کن که سال آینده فرزندم مهدی برای تحویل گرفتن آن پیش تو خواهد آمد^(۳).

معتصم عباسی احمد بن حنبل را احضار نمود و در مسئله مخلوق بودن قرآن امتحانش کرد سپس دستور داد تازیانه اش زدند^(۴).

۱. النصائح الكافية ص ۸۸.

۲. تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۲۰۲.

۳. الامامة والسياسة ج ۲ ص ۱۷۷ - ۱۸۰.

۴. تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۲۰۶.

منصور، ابوحنیفه را به بغداد جلب کرد و مسمومش نمود^(۱).
 هارون الرشید خانه عباد بن عوام را ویران کرد و از نقل احادیث ممنوعش ساخت^(۲).

خالد بن احمد فرماندار و امیر بخاری، به محمد بن اسماعیل بخاری که یکی از علمای بزرگ حدیث بود گفت: کتابت را پیش من بیاور و قرائت کن. بخاری امتناع نمود و پیغام داد اگر اینطور است مرا از نقل احادیث ممنوع ساز تا در نزد خدا معذور باشم. همین قضیه سبب شد که آن دانشمند را از وطن تبعید کردند. او به یکی از قریه های سمرقند بنام خرتنگ رفت و تا آخر عمر در همانجا منزل داشت. راوی می گوید: از بخاری شنیدم که بعد از نماز شب با خدا مناجات می کرد و می گفت: خدایا اگر زمین برای من تنگ شده جانم را بگیر! و در همان ماه روحش به سوی جهان ابدی شتافت^(۳).

هنگامی که نسائی کتاب خصائص را تالیف کرد واحادیشی را درباره فضائل علی بن ابیطالب (ع) در آن کتاب نوشت، وی ۱۰ به دمشق جلب کرده گفتند: باید یک چنین کتابی هم درباره فضائل معاویه بنویسی. پاسخ داد: من درباره معاویه فضیلتی سراغ ندارم تا بنویسم. فقط همین مقدار می دانم که پیغمبر درباره اش فرمود: خدا هرگز شکمش را سیر نکند. پس آنقدر با کفش به آن مرد دانشمند زدند و خصیه اش را فشار دادند تا از شدت درد جان داد^(۴).

قضاوت کنید

باتوجه به اوضاع بحرانی و انقلابی عصر خلفا و باتوجه به اینکه موضوع مهدویت مخصوصاً موضوع غیبت و قیام جنبه کاملاً سیاسی پیدا کرده بود، اذهان عمومی بدان توجه داشت و از آن بهره برداری می شد و باتوجه به محدودیتهایی که برای نویسندگان و راویان احادیث وجود داشت، اکنون قضاوت کنید: آیا نویسندگان و راویان احادیث می توانستند احادیث مربوط به مهدی موعود و علائم

۱. مقاله ص ۲۴۴.

۲. مقاله ص ۲۴۱.

۳. تاریخ بغداد ج ۲ ص ۳۳.

۴. النصائح الکافیة ص ۱۰۹.

و آثار و غیبت و قیامش را نقل کنند و در کتابها بنویسند؟ آیا خلفای وقت آنقدر آزادی به نویسندگان می دادند که هر چه را شنیده یا خوانده بودند روایت کنند و در کتابها بنویسند؟ حتی اگر احادیثی باشد که رنگ سیاست به خود گرفته و برای دستگاه خلافت تولید خطر کند!

آیا امثال مالک بن انس و ابوحنیفه می توانستند احادیث مهدویت و غیبت علویین را در کتابهای خودشان که به دستور منصور عباسی تألیف می شد بنویسند؟ در صورتی که در همان عصر، محمد بن عبدالله بن حسن و ابراهیم برادرش غایب و متواری بودند و بسیاری از مردم عقیده داشتند که محمد همان مهدی موعودی است که نهضت می کند و جلوتعدیات را می گیرد و اوضاع جهان را اصلاح می کند! با اینکه منصور از موضوع غیبت و قیام محمد در بیم و هراس بود و برای دستگیری او گروهی از علویین بی گناه را زندانی ساخته بود. مگر همین منصور نبود که ابوحنیفه را مسموم ساخت؟ مگر جعفر بن سلیمان فرماندارش، مالک بن انس را تازیانه نزد؟

مگر همین منصور وقتی به مالک بن انس دستور داد کتاب بنویسد در کار او دخالت نکرد و صریحاً نگفت که احادیث عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و ابن مسعود را ننویس؟ و هنگامی که مالک گفت: اهل عراق نیز علوم و احادیثی دارند و ممکن است احادیث ما را قبول نکنند منصور پاسخ نداد کتاب تو را با ضرب سرنیزه و تازیانه بر آنان تحمیل می کنم؟! مگر کسی جرئت داشت به منصور بگوید: با موردینی مردم چکار داری؟ از کجا فهمیدی احادیث و علوم عراقیان باطل است؟ مگر امثال عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و ابن مسعود چه جرمی داشتند که احادیثشان مورد قبول تو نیست؟

من نمی توانم برای دخالتهای بیجایی که امثال منصور در تدوین احادیث می نمودند محمل صحیحی پیدا کنم جز اینکه باید گفت: در بین احادیث اهل عراق و عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و ابن مسعود احادیثی وجود داشته که با سیاست دستگاه خلافت سازگار نبود بدین جهت نوشتن آنها قدغن بود. درباره مالک می نویسند: صدهزار حدیث شنیده بود اما بیش از پانصد حدیث در کتاب موطأ نوشت (۱).

آیا احمد بن حنبل که به وسیله معتصم تازیانه خورد، و بخاری که از وطن تبعید شد و نسائی که از ضرب کتک جان داد می توانستند در کتابهایشان احادیثی را بنویسند که بنفع علویین و ضرر دستگاه خلافت باشد؟

نتیجه

از مجموع سخنان گذشته چنین نتیجه می گیریم: چون احادیث مهدویت، بالاخص احادیث غیبت و قیام، جنبه سیاسی پیدا کرده بود و به ضرر دستگاه خلافت و نفع رقیبان آنان یعنی علویین تمام می شد علمای عامه به واسطه محدودیتی که داشتند نمی توانستند آنها را در کتابها بنویسند! واگرهم نوشته باشند دستهای جنایتکار سیاستمداران وقت آنها را محو نموده است. شاید اصل وجود مهدی که به طور ابهام و اجمال ضرری به حال خلفا نداشت از دستبرد حوادث محفوظ ماند، اما احادیث و آثار و علائم کامل مهدی موعود، به وسیله خاندان نبوت و ائمه اطهار که حافظ علوم پیغمبر (ص) بودند ضبط و نگهداری شد و در بین شیعیان باقی ماند.

درعین حال، کتابهای عامه از موضوع غیبت خالی نیست. مثلاً یک روز در حضور حذیفه گفته شد: مهدی خروج کرده است. حذیفه گفت: واقعاً سعادت بزرگی نصیب شما شده اگر مهدی ظاهر شود در حالی که هنوز اصحاب محمد زنده اند! نه، چنین نیست. مهدی خروج نمی کند مگر وقتی که هیچ غائبی نزد مردم محبوب تر از او نباشد^(۱).

در اینجا حذیفه به موضوع غیبت مهدی اشاره نموده است. حذیفه کسی است که از حوادث زمانه و اسرار پیغمبر (ص) آگاه بوده است. او می گوید: من از تمام مردم به فتنه ها و حوادث آینده آگاه ترم، زیرا پیغمبر (ص) آنها را در انجمنی بیان کرد و از حاضران مجلس جز من کسی زنده نیست^(۲).

جلالی: امام غائب چند سال عمر می کند؟

هوشیار: مقدار زندگی و عمر آن جناب تعیین نشده است، لیکن احادیث اهل بیت او را طویل العمر معرفی می کنند: از باب نمونه:

۱. کتاب الحاوی للفتاوی ج ۲ ص ۱۵۹.

۲. تاریخ ابن عساکر ج ۴ ص ۹.

امام حسن عسکری (ع) فرمود: بعد از من فرزندی قائم است. اوست که دوست پیمبران که عمر دراز و غیبت است، در موردش اجرا خواهد شد. از بس غیبتش طولانی می شود دلها سخت و تاریک می گردند. در ایمان و عقیده به آنجناب، فقط کسانی پایدار خواهند ماند که خدا ایمان را در دلشان استوار نماید و به روح غیبی تأییدشان کند^(۱)... «(۴۶)» حدیث دیگر.

دکتر: تمام سخنانی که تا حال، راجع به امام زمان فرمودید مستدل و قابل توجه بود لکن عمده اشکالی که ذهن من و سایر رفقا را ناراحت نموده و باز هم در وجود امام غائب تردید داریم، موضوع طول عمر اوست. طبقه دانشمندان و تحصیل کرده نمی توانند چنین عمر غیر طبیعی را باور نمایند، زیرا زندگی سلولهای بدن محدود است. اعضاء رتبه بدن مانند قلب و مغز و کلیه و کبد، استعداد معینی برای انجام وظیفه دارند. برای من قابل قبول نیست که قلب یک بشر طبیعی بتواند بیش از هزار سال کار کند. صریحاً به شما بگویم: این گونه موضوعات را در عصر دانش و تسخیر فضا نمی توان به جهانیان عرضه داشت.

هوشیار: جناب آقای دکتر! من اعتراف می کنم که: موضوع طول عمر حضرت ولی عصر (ع) از مشکلات است، من هم از علم طب و زیست شناسی بهره ای ندارم لکن برای پذیرفتن حق آماده ام، لذا از جناب عالی خواهش می کنم اطلاعات خودتان را در موضوع طول عمر در اختیار ما بگذارید.

دکتر: من هم باید اعتراف کنم که: اطلاعات علمی من آنقدر کافی نیست که بتواند مشکل اساسی ما را حل کند. بنابراین، بهتر است از اطلاعات یکی از دانشمندان، استفاده کنیم و گمان دارم اگر اینکار را به جناب آقای دکتر نفیسی رئیس و استاد دانشکده پزشکی اصفهان محول کنیم، بتوانیم از کمکهای علمی ایشان برخوردار شویم، زیرا علاوه بر تحصیلات کلاسیک اهل مطالعه و تحقیق هستند و باین گونه مطالب نیز، علاقه مندند.

هوشیار: مانعی ندارد من سؤالاتی را در این موضوع مطرح می کنم و به وسیله

۱. حسن بن محمد بن صالح قال سمعت الحسن العسکری علیه السلام یقول: ان ابني هو القائم من بعدی، وهو الذی

یجرى فیہ سنن الانبیاء بالتعمیر والغیبة حتى تقسو القلوب لطول الامد، ولا یثبت علی القول به الامن کتب الله

عزوجل فی قلبه الايمان وايدہ بروح منه — بحارج ۵۱ ص ۲۲۴.

نامه خدمت آقای دکتر نفیسی می فرستم و جوابش را خواستار می شوم. گمان می کنم صلاح باشد مدتی جلسه را تعطیل کنیم، شاید در طول این فرصت، اطلاعاتی در موضوع طول عمر به دست آوریم و با بصیرت و بینایی کامل وارد بحث شویم. وقتی که آقای دکتر نفیسی جواب نامه را فرستادند، آقای جلالی به وسیله تلفن شماره را خبر می کند.

تحقیقاتی در طول عمر

جلسه در حدود یکماه تعطیل بود، تا اینکه آقای جلالی با تلفن برادران را خبر کردند و شب شنبه همگی در منزل ایشان حاضر شدند و پس از یک پذیرائی مختصر، رسمیت جلسه اعلام شد.

هوشیار: خوشبختانه آقای دکتر نفیسی جواب نامه را ارسال داشته اند که ضمن سپاسگزاری از اظهار لطف ایشان از آقای دکتر خواهش می‌کنم عین نامه را قرائت نماید.

دکتر: مانعی ندارد.

«جناب آقای... نامه سرکار رسید و از اظهار لطفی که نسبت به اینجانب فرموده‌اید تشکر می‌کنم. اما درباره مطالبی که مرقوم فرموده‌اید، گویانکه مشاغل اینجانب بسیار زیاد و خسته کننده است، اما از آنجایی که نسبت به مطالعه، مخصوصاً تحقیق در مسائل طبیعی، آفاقی و انفسی، نهایت علاقه ر دارم، بر خود لازم دانستم که در اوقات فراغت، هر چند کوتاه باشد، سوالات جنابعالی را پاسخ دهم، امید است مورد قبول علاقه مندان واقع شود.

آیا برای عمر انسان حدی معین شده؟

هوشیار: آیا در علم طب و زیست‌شناسی برای عمر انسان حدی معین شده که تجاوز از آن حد امکان نداشته باشد؟

دکتر نفیسی: برای مدت زندگی انسان، حدی که تجاوز از آن محال باشد تعیین نشده است، ولی طویلترین مدت حیات افراد انسان، به حسب معمول، کمی بیشتر از صدسال میباشد و به نظر نمی‌رسد که در اعصار که تاریخ مدونی دارد خیلی فرق کرده باشد.

اما حد متوسط عمر، برحسب اقلیم و آب و هوا و نژاد وارث و نوع زندگی متفاوت است و در اعصار مختلف تفاوت دارد. چنانکه در قرن اخیر، نسبت به سابق تغییر قابل توجهی نموده است. مثلاً در انگلستان در سال ۱۸۳۸ - ۱۸۵۴ این خدمتوسط، در مردها ۳۹/۹۱ و در زنها ۴۱/۸۵ سال بوده است. اما در سال ۱۹۳۷ در مردها ۶۰/۱۸ و در زنها ۶۴/۴۰ سال بوده است.

در آمریکا در سال ۱۹۰۱ عمر متوسط مردها ۴۸/۲۳ سال و زنها ۵۱/۸۰ سال بوده است. در حالی که سال ۱۹۴۴ عمر متوسط مردها به ۶۳/۵۰ سال و زنها به ۶۸/۹۵ سال افزایش یافته است. این افزایش بیشتر شامل دوران کودکی است که آن نیز مدیون بهبودی وضع درمان و پیشگیری بیماریها مخصوصاً بیماریهای واگیردار است، اما بیماریهای پیری که بنام بیماریهای استحاله ای نامیده می شوند، مانند تصلب شرائین و غیره چندان بهبودی حاصل نکرده اند.

هوشیار: آیا برای تعیین مدت حیات موجودات جاندار، قاعده کلی و معیاری وجود دارد؟

دکتر نفیسی: عقیده عموم بر آنست که بین حجم بدن و مدت عمر نسبت مستقیمی برقرار است. مثلاً زندگی زودگذر یک پروانه یا پشه و زندگی یک لاک پشت که ممکن است دو قرن زندگی کند، قابل توجه است لکن باید دانست که این نسبت همیشه ثابت نیست، زیرا طوطی و کلاغ و غاز اکثراً، بیش از پرندگان بزرگتر از خود و حتی بیشتر از بسیاری از پستانداران زندگی می کنند.

بعضی ماهیها مانند: «سالمون» تا صد سال و «کراپ» تا صد و پنجاه سال و «پیک» تا دویست سال زندگی می کنند. در مقابل، اسب بیش از ۳۰ سال زندگی نمی کند.

از زمان ارسطو عقیده داشتند که، طول مدت زندگی هر موجودی ضریبی از دوره نمو آن موجود است. این ضریب را «فرانسیس بیکن» در حیوانات هشت برابر و «فلورنس» پنج برابر مدتی که برای بلوغ آن حیوان لازم است حساب کرده اند.

در باره انسان «بوفن» و «فلورنس» صد سال را دوره طبیعی زندگی شمرده اند و اکنون نیز عقیده عموم بر همین پایه است، لکن داود پیغمبر عمر طبیعی را هفتاد

سال دانسته است.

در این زمانها، عده قابل توجهی از معمرین را گزارش داده‌اند که بیش از صدسال عمر داشته‌اند. گرچه تعیین و اندازه‌گیری این عمرها شاید خالی از اغراق و مبالغه نباشد.

از جمله آنان «هانری جنکینز» ۱۶۹ سال عمر داشته، «تماس پار» ۲۰۷ سال، «کاترین کنتس دسموند» ۱۴۰ سال عمر داشته‌اند و گروه دیگری که اسامی آنان در کتب و مجلات ایران و خارج دیده می‌شود.

اسباب طول عمر

هوشیار: چه عواملی در طول عمر مؤثرند؟

دکتر: عوامل طول عمر بقرار ذیل است:

عامل ارث: اهمیت و تأثیر عامل ارث در طول عمر، روشن است. خانواده‌هایی دیده می‌شوند که افراد آن، معمولاً از حد متوسط بیشتر عمر می‌کنند، مگر اینکه به واسطه تصادفی مرگشان زودتر اتفاق افتد.

از جمله مطالعات جالبی که در این باره بعمل آمده، مطالعه «ریموند پیرل» است. وی در کتابی که با همکاری دخترش تألیف نموده، خانواده دراز عمری را نام برده که مجموع عمر هفت پشت یک فرد — جد، جدبزرگ، نوه، نواده، نتیجه، نیره — به «۶۹۹» می‌رسیده و دونفرشان نیز به واسطه تصادف مرده‌اند. در آمار جدیدتری که از مطالعه شرکت‌های بیمه، به وسیله لوئی دوبلین و «هربرت مارکس» تهیه شده تأثیر درازی عمر اسلاف را در خلاف به ثبوت رسانده‌اند.

این عامل ممکن است گاهی آثار عوامل دیگر را مانند عامل محیط و عادت بد، خنثی کند. از همین رو می‌توان راز طول عمر بعضی افرادی را که در شرایط نامساعد زندگی می‌کنند درک نمود، مثلاً ممکن است یک فرد معتاد به الکل، به واسطه عامل ارث، عمر درازی نصیبش گردد.

فرزندان، اعضاء و قوای سالم و نیرومند را که در طول عمر مؤثرند، از پدران و مادران بارت می‌برند و در درجه اول، بایستی دستگاه عصبی و گردش خون را نام

برد چنانکه ضرب المثل «کازالیس» همین موضوع را بیان می‌کند: «سن انسان را از روی شرائین وی می‌توان حدس زد». یعنی عده‌ای از مردم، قبل از اینکه به سن کهولت و پیری برسند، به طور موروثی، سرخ رگهایشان سفت شده است حاله می‌یابند و خانواده‌هایی که اکثر افرادش، قبل از نودسالگی، به علت سکتۀ مغزی یا قلبی، از دنیا می‌روند بسیارند. می‌دانیم که: بزرگترین عامل این سکتۀها سفتی شرائین است.

عامل دوم محیط است: محیطی که هوایش معتدل و پاک و از انواع میکربها و سمومات منزّه باشد، آرام و بی سروصدا باشد و اشعۀ حیات بخش خورشید، بقدر کافی بر آن بتابد، در طول عمر و سلامتی ساکنینش تأثیر بسزایی دارد.

عامل سوم نوع شغل و مقدار کار است: فعالیت و کوشش در کار به ویژه فعالیت‌های روحی و عصبی، در درازی عمر، مقام مهمی را واجدند و به نظر می‌رسد در صورتی که بدن سالم و فکر راحت باشد زنگ زدنی که در اثر کم کاری بدنی و روحی حاصل می‌شود، بیش از فرسودگی که نتیجه پرکاری بدنی و روحی است، عمر را کوتاه می‌کند. به همین علت، تعداد افراد طویل العمر، درکشیشان و نخست‌وزیران بیش از اشخاص معمولی است. این عمر دراز، به واسطۀ همان کار مداوم و کوشش آنان است و از این رو می‌توان گفت: بازنشستگی در سنین جوانی و بیکاری زودرس، خطرات بیشماری را در بردارد و عمر را کوتاه می‌کند.

عامل چهارم کیفیت تغذیه است: غذا، هم از لحاظ مقدار و هم از لحاظ نوع، در طول عمر تأثیر فراوانی دارد. بیشتر افرادی که عمرشان از صدمتجاوز شده، کم خوراک بوده‌اند. در زیان پرخوری ضرب المثل‌های زیادی گفته شده. «مونتین» می‌گوید: انسان نمی‌میرد بلکه خودکشی می‌کند. همچنین ضرب المثل دیگری می‌گوید: شما گورخویش را بادندان هایتان می‌کنید. پرخوری چون کار دستگاه‌های مختلف بدن را بالا می‌برد بیماری‌هایی را از قبیل دیابت — مرض قند — و بیماری‌های رگها و قلب و کلیه، تولید می‌کند. متأسفانه، قوه و نیروی بدنی اکثر این افراد، قبل از ظهور آثار بیماری، بیش از اندازه می‌باشد و باین قدرت دروغین خویش مباحثات می‌کنند. در طی جنگ جهانی اول مشاهده شد که: تعداد مرگ از مرض قند، در بعض کشورها، بطور قابل

توجهی کاهش یافته است. علت این موضوع را کمیابی غذا در زمان جنگ باید دانست. بنابراین، بنظر می رسد که: فقر تا حدودی که مقدار خوراک را معتدل سازد یا به حداقل برساند، موهبت بزرگی است، و افراط در خوردن گوشت، خصوصاً بعد از چهل سالگی، بسی زیان بخش است.

تجارب بی که دکتر (Mccay) از دانشگاه «کورنل نیویورک» در روی موشها به عمل آورده ثابت کرد که: موشهای لاغر موشهای فربه را بگور می برند. موش معمولاً در سن چهار ماهگی به حد کمال رشد می رسد. در دو سالگی پیر می شود و قبل از سه سالگی می میرد. دکتر «ماک کی» دسته ای از موشها را به وسیله رژیم کم کالری نگهداری نمود. اما این رژیم از لحاظ ویتامین و مواد معدنی غنی بود، و باین نتیجه رسید که: دوره رشد و بلوغ آنها، بعوض چهار ماه ممکن است تا هزار روز ادامه یابد. در یکی از این آزمایشها مشاهده کرد که: پیرترین موشهایی که با رژیم معمولی زندگی کرده اند پس از ۹۶۵ روز مرده است. لکن موشهایی که با رژیم کم کالری می زیسته اند تا مدتی بعد، جوان و شاداب مانده اند، بطوری که اگر این موشهای کم غذا را با انسان مقایسه کنیم. آنها به اندازه یک فرد انسانی که صد تا صد و پنجاه سال عمر کند، عمر کرده اند. بعلاوه، این موشها بندرت بیمار شده اند و از همقطاران خود که رژیم معمولی داشته اند زرنکتر بوده اند. نظیر این تجارب را روی دسته ای از ماهیها و حیوانات (*Rmphinien*) نیز انجام داده و به همین نتیجه رسیده اند.

چنانکه پر خوری سبب کوتاهی عمر می شود، فقر غذایی نیز در تولید امراض و کوتاهی عمر تاثیر بسزایی دارد. یعنی رژیم غذایی اگر فاقد مواد لازم و ضروری باشد، امراضی را تولید می کند.

پیری و علل آن

هوشیار: پیری یعنی چه؟

دکتر: هنگامی که اعضای رئیسه بدن مانند قلب و کلیه و کبد و مغز و غدد داخلی، فرسوده شدند، از انجام وظائف خویش ناتوان گشتند و از تأمین احتیاجات بافتها و ترشحات لازم و تصفیه کردن خون از مواد زائد، عاجز شدند

آثار ضعف و ناتوانی در بدن آشکار می شود و پیری فرا می رسد.

هوشیار: علت و عامل اساسی پیری چیست؟

دکتر: آثار و علائم پیری، معمولاً در سنین معین، در شخص هویدا می گردد. لکن این موضوع مسلم نیست که عامل اصلی پیری عبارت باشد از صرف همین مقدار عمر و گذشت چنین زمانی بر اعضاء بدن، به طوری که هرکس به این سنین تقریبی برسد پیری برایش ضروری و حتم باشد، بلکه می توان علت اساسی پیری و منشاء بروز آن را، حدوث اختلالاتی دانست که معمولاً در این سنین رخ می دهد، بنابراین، پیری معلول گذشت زمان نیست بلکه معلول اختلالاتی است که در این سنین در اعضای بدن حادث می شود. در آن سنین، فعالیت دستگاههای مختلف بدن تخفیف یافته، و از نظر تشریحی نیز، نسوج مختلف آن صغر می یابند. تعداد موی رگهای آنها کم می شود. دستگاه گوارش و تغذیه از انجام وظائف خود و تهیه مواد غذایی لازم ناتوان می شود و در نتیجه ضعف و ناتوانی تمام اعضاء جسم را فرا می گیرد. قدرت تناسلی کم و مغز آرام تر می گردد. در اکثر افراد، حافظه مخصوصاً در مورد اسامی، نقصان می پذیرد و قدرت اراده نیز کم می شود. لکن ممکن است در ضمن کم شدن فعالیت بدنی، قدرت روحی افزایش یابد. غدد مترشح داخلی نیز ممکن است مانند سایر اندامها صغریابند و از انجام ترشحات لازم ناتوان گردند. لکن تمام این حوادث و ناتوانی های مذکور، معلول اختلالاتی است که به وقوع پیوسته است. پس باید گفت: پیری علت نیست بلکه معلول است، حتی اگر فردی پیدا شود که با وجود زیادی عمر، اختلالی در اعضاء بدنش رخ ندهد، امکان دارد که سالهای متمادی، با بدنی سالم و شاداب به زندگی خویش ادامه دهد. چنانکه افرادی هم دیده می شوند که با وجود کمی عمر، زودتر از موقع طبیعی فرسوده می گردند و پیری زودرس گریبانگیرشان می شود.

هوشیار: منشأ و ریشه فرسودگی و ناتوان شدن دستگاه تنظیم کننده

احتیاجات بدنی چیست؟

دکتر: اعضاء بدن هرکس، در هنگام تولد، استعداد و قابلیت برای انجام وظیفه دارند که خود آن نیز، معلول بنیه جسمانی پدران و مادران و کیفیت تغذیه و

محیط زندگی و آب و هوای آنها است. بعد از آن به نظر می‌رسد، باید آن اعضاء تامادامی که اختلالی در آنها پیدا نشود، تا نهایت استعداد طبیعی به انجام وظیفه اشتغال داشته باشند و حیات انسان ادامه یابد، لکن هنگامی که در همه یا یکی از اعضاء، اختلالی رخ داد و در انجام وظیفه ناتوان گشت، کارخانه بدن به حالت نیمه تعطیل درآمده آثار و علائم پیری هویدا می‌گردد.

سخن را کوتاه کنم: پیکرانسان همیشه در معرض هجوم انواع ویروسها و باکتریها و میکربها و سمومات قرار گرفته که از حدود و راههای مختلف، پی در پی، به وی حمله می‌کنند، در محیط داخلی بدن مواد سمی ترشح می‌نمایند و سلولهای بی‌گناه را آسیب‌زده و مانع ادامه حیاتشان می‌شوند.

بدن انسان در این میان، وظیفه سنگینی به عهده دارد: از یک طرف باید احتیاجات غذایی را تأمین کند، از طرف دیگر برای نابودی و کنترل فعالیت ویروسها و میکربهای مضر کوشش نماید، از سوی دیگر، برای ترمیم اعضای آسیب‌دیده و دفع مواد زائد و سمومات، فعالیت کند و به اعضای ناتوان کمک بفرستد. لکن هنوز این دشمن را دفع نکرده دشمن تازه نفس دیگری حمله خود را آغاز می‌کند و از این جهت، نیروهای داخلی بدن باید دائماً به حال آماده باش و در حال پیکار باشند.

پیکرانسان برای تهیه وسایل مبارزه و تأمین آذوقه ناچار است از نیروی غذایی که از خارج وارد می‌شود استمداد کند. متأسفانه ما از ساختمان وجودی و احتیاجات درونی خویش اطلاعات کافی نداریم و در این پیکار مقدس نه تنها باوی همکاری نمی‌کنیم بلکه از روی جهالت و نادانی با دشمن همکاری نموده و به واسطه خوردن غذاهای زیانبخش، راه را بردشمن باز کرده به ریشه حیات خویش تیشه می‌زنیم و پرواضح است وقتی که بافتها احتیاجات خود را از خارج دریافت نکنند، کم‌کم مقاومت خود را در مقابل هجوم میکربها از دست می‌دهند و از انجام وظائف خویش ناتوان می‌گردند، میدان تن برای تکتازی دشمنان آماده و بلا مانع می‌گردد و آثار شکست و ضعف در آن نمایان می‌شود.

چنانکه بدن گاهی در اثر پرکاری بسرنوشت پیری گرفتار می‌شود گاهی هم در اثر پیش آمدهای فوق العاده قبل از موقع طبیعی، به این بلیه مبتلا می‌گردد و پیری

زودرس به سراغش می‌آید. گروهی از دانشمندان عقیده دارند که: پیری زودرس، در اثر بعض بیماریها یا عادات مضر به وجود می‌آید، «مچنیکوف» عقیده داشت که: سمومات حاصله از تخمیر میکرب‌های روده و بیوست ممکن است باعث پیری شوند و اگر بتوان آنها را از بین برد بر طول عمر اضافه خواهد شد.

اساس این عقیده بر روی این تجربه قرار داشت که چون در ممالک «بالکان» خصوصاً «بلغارستان» و «ترکیه» وقفاز، تعداد پیران بیش از صدسال زیاد است، باید علت این عمرهای دراز را در خوردن ماست دانست. وی عقیده داشت که: ماست بعلت دارا بودن «اسیدلاکتیک» میکربهای روده را می‌کشد و بطول عمر کمک می‌کند.

لکن مسلم است که سرطول عمر این مردم کوهستان نشین فقط در نوع خوراک آنان نیست بلکه آب و هوا و زندگی راحت و کار مستمر و احتمالاً عوامل ارثی، همه کم و بیش در این امر مدخلیت دارند. مانظیر این مشاهدات را در ساکنین کوهستانهای ایران نیز داریم.

هوشیار: آیا عامل اصلی مرگ و تعطیل شدن کارخانه بدن، همان طول عمر و کثرت کار اعضاء بدنست، بطوری که مرگ در سنین پیری، ضروری و حتمی باشد یا اینکه علت اساسی مرگ چیز دیگری است؟

دکتر: علت اصلی مرگ حدوث اختلالاتی است که در همه اعضاء رئیسه بدن یا یکی از آنها رخ می‌دهد و تا آن اختلالات حادث نشود مرگ فرا نمی‌رسد. آن اختلالات اگر قبل از سنین پیری و عمر طبیعی حادث شدند شخص جوان مرگ می‌شود اما اگر از گزند حوادث محفوظ ماند، معمولاً و بر طبق جریان عادی، حدوث آن حوادث در سنین پیری حتمی است. ولی اگر فرد متمتازی پیدا شد که عمر درازی کرده اما به واسطه ترکیب جسمانی ویژه خویش و اجتماع سائر شرائط، در هیچ یک از اعضایش اختلالی رخ نداد، نفس طول عمر باعث مرگش نخواهد شد.

هوشیار: آیا ممکن نیست بشر در آینده دارویی کشف کند که به وسیله آن بتواند استعداد بدن را برای زندگی افزایش دهد و از پیری و اختلالات جسمانی جلوگیری کند؟

دکتر: این موضوعی است کاملاً ممکن و بادانش ناقص امروزی وازروی قیاس نمی توان آنرا مردود دانست. دانشمندانی هم باجدیت و امیدواری کامل، دراین زمینه مشغول تحقیقات بوده وهستند، امیدواریم بزودی راز طول عمرکشف شود وبشربرپیری و کوتاهی عمرچیره گردد.

طول عمر حضرت صاحب الامر

هوشیار: چنانکه اطلاع دارید: شیعیان عقیده دارند که مهدی موعود همان فرزند امام حسن عسکری است که درتاریخ ۲۵۵ یا ۲۵۶ متولد شده است، از آنروز تا حال زنده است و درحالت غیبت زندگی می کند وشاید صدها سال دیگر نیز بهمین منوال زیست نماید. آیا علم طب و زیست شناسی، چنین عمر دراز غیرعادی را محال می داند؟

دکتر: مسئله ای که هنوز برای اینجانب و تا آنجا که اطلاع دارم و در کتابها خوانده ام بر همه کس پوشیده است، راز طول عمر حضرت قائم آل محمد (عجل الله تعالی فرجه) است. اما به نظر می رسد که: با پیشرفتی که در علوم حاصل شده و می شود وبا تأییدات خداوند متعال، این مشکل بزودی حل گردد و دردسترس علاقه مندان قرار گیرد.

آنچه را فعلاً می توانم عرض کنم این است که: بادانش ناقص امروزی وازروی قیاس نباید آنرا مردود دانست و خط بطلان برآن کشید. زیرا علاوه بر اصل امکان، چندین نمونه از زندگهای طولانی و غیرعادی در دست داریم که کاملاً به ثبوت رسیده و در آنها تردیدی نیست.

الف: در میان گیاهان، درختان طویل العمری وجود دارند که از قدیمی ترین موجودات روی زمین بشمار می روند. از آن جمله *Sequoia* است که در «کالیفرنیا» موجود است. بعضی از این درختان «۳۰۰» پا ارتفاع و «۱۱۰» پامحیط دورتنه دارند. عمر بعضی از آنها از پنجهزارسال تجاوز می کند، بطوری که می توان حدس زد: در زمانی که فرعون بزرگ (*Khorfu*) شروع به ساختمان هرم بزرگ مصر کرده بود این درختان شاداب و جوان بوده اند و در هنگام تولد حضرت عیسی (ع) ضخامت پوستشان بیک پا می رسیده است مثلاً مقطع تنه

یک درخت از نوع (*Sequoiagigantea*) در موزه تاریخ طبیعی کنسینگتون جنوبی (*S: Kensington*) وجود دارد که دارای «۱۳۳۵» حلقه یعنی همین قدر سال است^(۱).

مسن ترین موجود زنده ای که هنوز هم حیات دارد و در حدود چهارهزار و ششصدسال عمرش می باشد یک نوع کاجی است بنام (*Pinus aristata*) که در کالیفرنیا مرکزی و شرقی موجود است. در حیوانات، مسن ترین حیوانات زنده، نوعی لاک پشت است که در جزایر لم یزرع «گالاپاگوش» وجود دارد که «۱۷۷» سال عمر دارد، در حدود ۴۵۰ پوند وزن و پوسته ای به طول چهار پا دارد^(۲).

ب: در حفاریهایی که در مصر باستان به عمل آمده، در مقبره فرعون جوان مرگ و معروف مصر «توت اخ منون» گندمهایی را یافتند و من خودم آن گندمها را در مقبره مزبور مشاهده نمودم و در مجلات خواندم که آنها را در بعض نقاط کاشته اند و کاملاً سبز و بارور شده و به ثمر رسیده است. این موضوع اثبات می کند که: نطفه حیاتی گندم، در حدود سه یا چهار هزار سال زنده مانده است.

ج: ویروسها را می توان از قدیمی ترین موجودات زنده دانست. ویروس نوعی از موجودات زنده است که مطالعه درباره زندگی آنها ممکن است راز حیات را آشکار سازد. همین ها هستند که بسیاری از بیماری های نباتی و حیوانی و انسانی را تولید می کنند مانند زکام معمولی، مسمشه، سرخجه، آبله، آبله مرغان و بیماری های دیگر. در کاوشهای باستانشناسی توانسته اند، این ویروسها را از اعصراری که مربوط به ماقبل تاریخ (و شاید بیش از صد هزار سال قبل) است کشف کنند و در محیط های مخصوص کشت دهند. یعنی این موجودات پس از گذشتن یک صد هزار سال، هنوز آثار زندگی را از دست نداده اند. گرچه در این مدت، به حالت خفته و نهفته می زیسته اند و به حسب ظاهر با موجودات مرده فرقی نداشته اند^(۳).

۱. دائرة المعارف بریتانیایی ج ۱۴ ص ۳۷۶.

۲. دائرة المعارف آمریکائی ج ۱۷ ص ۴۶۳.

۳. روزنامه اطلاعات.

د: اخیراً در روزنامه‌ها خواندم که: درکاشهای نواحی سیبری حیوانات بزرگتری را به دست آورده‌اند و بعد از آنکه آنها را در شرایط مساعدی گذاشتند، آثار حیات در وجودشان نمایان گشت. این حیوانات یخ زده بودند.

ه: یکی از راههایی که به وسیله آن می‌توان عمر یک موجود زنده را طولانی کرد و آن را در حال نیمه زنده و قابل زندگی مطالعه نمود، هیبرناسیون است که به نام زمستان خوابی موسوم شده است. این خواب در بعضی از حیوانات، در تمام فصل سرما ادامه دارد و در بعضی از آنها در تمام فصل گرما. وقتی حیوان وارد هیبرناسیون شد، احتیاجش به غذا از بین رفته سوخت و ساز بدن تاسی الی صد برابر تقلیل می‌یابد، دستگاه تنظیم کننده حرارت او موقتاً از کار می‌افتد و با کم شدن حرارت محیط، دیگر موپوست او سیخ نشده و لرزه بر اندامش نمی‌افتد و حرارت بدن، مانند حرارت محیط می‌شود که ممکن است تا چند درجه بالای نقطه انجماد (۳۹ - ۴۱ فارنهایت) برسد، تنفس کند و نامنظم می‌گردد و ضربان قلب گاه گاه و کند می‌شود (۷ تا ۱۰ مرتبه در دقیقه برای سنجاب زمینی که معمولاً ۳۰۰ مرتبه در دقیقه باید بزند) رفلکسهای مختلف عصبی متوقف می‌شود و موجهای الکتریکی مغز در زیر حرارت ۵۲ - ۶۶ درجه فارنهایت، دیگر مشهود نیست. بعضی از حیوانات ممکن است تا مدت مدیدی در مایعات فوق العاده سرد زنده بمانند و بعضی از ماهیها در فیوردهای «نروژ» به همین حال به زندگی خود ادامه می‌دهند. بسیاری از سلولهای زنده را مانده نطفه انسان و حیوان برای تلفیح مصنوعی، و گلبولهای قرمز را برای ترانسفوزیون، می‌توان به حالت یخ زدگی نگهداری کرد. همچنین بعضی از حیوانات خیلی کوچک و ساده را می‌توان مکرر یخ زد و مجدداً گرم کرد بدون اینکه آسیبی به آنها وارد شود.

مطالعه زمستان خوابی از این جهت قابل توجه است که شاید بدان وسیله، راز طول عمر کشف گردد و انسان را بطول عمر نائل گرداند.

مطالعه احوال درختان طویل العمر، زنده ماندن چندین هزارساله نطفه حیاتی نباتات، زندگی چندین هزارساله ویروسها، حالات شگفت انگیز خوابهای زمستانی و تابستانی، ترقیات حیرت انگیز علم طب و زیست شناسی و امثال اینها، بشر را به امکان طولانی نمودن عمر و غلبه بر پیری، امیدوار نموده و به کوشش و

تحقیقات و کنجکاوی وادارشان کرده است. امید است دانشمندان براین هدف مقدس و آرمان بشریت موفق و کامیاب گردند و در نتیجه، راز طول عمر قائم آل محمد، برای طالبان حقیقت آشکار گردد.

«بامید آنروز» دکتر ابوتراب نفیسی — استادورئیس دانشکده پزشکی و داروسازی اصفهان.

هوشیار: من در طول این مدت، به مقاله جالبی برخورد نمودم که از یکی از مجلات فرانسه ترجمه شده بود و چون با بحث ما مناسب بود عینش را یادداشت کرده با اجازه رفقا میخوانم.

مقاله ژوستین گلاس

زیست شناسی طول حیات موجودات زنده را از چند ساعت تا صدها سال تعیین نموده است. بعضی حشرات فقط یک روز عمر می کنند و بعضی دیگر یک سال. اما در هر نوع، افرادی دیده شده که از قاعده عمومی تجاوز کرده عمرشان دوسه برابر از سن طبیعی نزدیکان خود درازتر بوده است. در آلمان درخت گلی سرخی است که سنش صدها سال بیش از هم نوعانش می باشد. در مرکز یک یک درخت سروی موجود است که ۲۰۰۰ سال عمر دارد. بعضی از نهنگان دیده شده اند که ۱۷۰۰ سال زندگی کرده اند.

در قرن شانزدهم یکنفر از اهل لندن بنام «تماس پار» عمرش به ۲۰۷ سال رسیده است. امروزه نیز در یکی از دهکده های شمالی ایران سیدعلی نامی ۱۹۵ سال از سنش می گذرد و پسرش ۱۲۰ ساله است. در روسیه «لوئی پوف پوژاک» یکصدوسی سال دارد و «میکوخوپولوف» قفقازی صد و چهل و یک سال دارد.

زیست شناسان چنین می اندیشند که این عمرهای غیر معمولی مربوط به عاملی درونی است که موجب شده سن کسی از حد معمول تجاوز کند. صدسالگان گروهی از فرزندان سوگلی طبیعتند، ترکیب شیمیایی بدن آنان کاملاً متناسب و برونق کمال مطلوب است.

برطبق نظریه زیست شناسان، مدت طبیعی عمر هر نوع موجود زنده ای باید

مساوی هفت تا چهارده برابر مدت رشد فردی از آن نوع باشد و چون مدت رشد انسان ۲۵ سال است پس عمر طبیعی انسان باید در حدود «(۲۸۰)» سال باشد.

با اختیار کردن روش غذایی مناسب، نیز می توان قاعده طبیعی را برهم زد. شاهد آن زنبور عسل است که معمولاً چهار پنج ماه زندگی می کند، در صورتی که ملکه زنبوران که مانند سایرین از تخم و کرمی متشابه تولید می شود، به واسطه تغذی از ژله شاهانه، هشت سال زنده می ماند.

البته درباره انسان موضوع باین سادگی نیست. ما نمی توانیم مانند ملکه زنبور عسل در جای خاصی زندگی کنیم که حرارتش به دقت تحت نظر باشد و غذای آن محدود به نوع معینی و صدها مراقب و پرستار، دائم از ما مواظبت کنند. ما با خطرات بسیاری روبرو هستیم که عده ای از آنها، بنظر زیست شناسان عبارتند از: مسمومیت های خود به خود، کمی ویتامین و تصلب شرائین. ولی به نظریک کارشناس لندن: بهم خوردن تعادل ذخیره آهن و مس، منیزیم و پتاسیم بدن است که چون یکی بردیگری غالب شود، مرگ فرا رسد. شگفت آنکه در میان همه خطرات، از پیری به طور خاص، نامی نیست، چه تقریباً مرگ به علت خاص پیری وجود ندارد.

یک دکتر سوئدی (رئیس انجمن علمی آمریکائی طول عمر) معتقد است که: پیری از آن جهت حاصل می شود که مولکولهایی از «پروتئین» با سلولهای بدن گیر کرده آنها را کم کم از کار باز می دارند و موجب مرگ می شوند. دکتر مزبور در جستجوی کشف ماده ایست که این گیر را بگسلد، دستگاه بدن را از نو براه اندازد و باین ترتیب دوره پیری را از بین ببرد. در آزمایشگاهها موفق شده اند که مدت زندگی بعضی حیوانات آزمایشی، از قبیل خوک هندی را با افزودن ویتامین «ب۶» و «اسید نوکلئیک» و «اسید پانتونکسیک» در غذای آنها، ۴/۶ درصد افزایش دهند.

زیست شناس روسی «فیلا تف» امیدوار است که بتواند دوران پیری را به وسیله استفاده از نسوج فاسد از بین ببرد، چه این نسوج قدرت عجیبی دارند که می توانند مانند کود زراعتی مزرعه بدن ما را حاصل خیز سازند. گذشته از این، هم اکنون اصولی در دست می باشد که رعایت آنها بر طول عمر میافزاید. این اصول

عبارتند از دستوره‌های غذایی و بیوشیمی، و روشهایی برای استرخاء و قواعدی برای تنفس و حتی تلقین و ایحاء. بعضی از کارشناسان غذایی معتقدند که: منحصرأ به وسیلهٔ بهداشت غذایی می‌توان زندگی را به بیش از صدسال رسانید. ما از آنچه می‌خوریم ساخته شده‌ایم^(۱).

تحقیقاتی در طول عمر

مقالهٔ دیگری را نیز در یکی از مجلات عربی خواندم، چون مربوط به بحث ما میباشد بخشی از آنرا برایتان ترجمه می‌کنم:

دانشمندان مورداعتماد می‌گویند: هریک از اعضاء رئیسه بدن حیوان، استعداد دارد که مدت غیرمحدودی زنده بماند. در صورتی که عوارض و حوادثی برای انسان پیش آمد نکند که رشتهٔ حیاتش را قطع نماید می‌تواند هزاران سال زندگی کند. سخن این دانشمندان از روی حدس و خیال صادر نشده بلکه نتیجهٔ آزمایشها و امتحانات عملیهٔ آنان است. یکی از جراحان موفق شده است که جزء مقطوع از حیوانی را پیش از حیات معمولی آن حیوان زنده نگهداری کند و باین نتیجه رسیده که حیات جزء مقطوع، مربوط به غذایی است که برایش تهیه و آماده گردد، مادامی که غذای کافی بآن برسد به زندگی خود ادامه می‌دهد.

آن جراح دکتر «الکسیس کارل» بود که در مؤسسهٔ علمی «رکفلر» در نیویورک به کار اشتغال داشت. آزمایش مذکور را روی جزء مقطوع از بدن جوجه‌ای به عمل آورد. قطعهٔ مزبور متجاوز از هشت سال به حیات و رشد خود ادامه می‌داد. دکتر نامبرده و افراد دیگر، همین آزمایش را روی اجزاء مقطوع از جسم انسان، مانند عضلات و قلب و پوست و کلیه، نیز انجام دادند. ملاحظه نمودند که مادامی که غذای لازم بآن اجزاء برسد به حیات و نمو خود ادامه می‌دهند حتی اینکه «ریمند» و «برل» استادان دانشگاه «جونس هبکنس» می‌گویند: اعضاء رئیسهٔ جسم انسان استعداد و قابلیت خلود و دوام دارند. این موضوع با آزمایشات اثبات شده و اقلأ احتمال و حدس راجحی است، زیرا حیات اجزاء مورد آزمایش هنوز هم ادامه دارد. نظریهٔ مذکور در نهایت روشنی و ارزش

۱. سالنامهٔ شهرت سال ۱۳۴۲ ص ۲۸۹ ترجمه از مجلهٔ فرانسوی کنستالین بقلم ژوستین گلاس.

بوده و از روی دقت علمی صادر شده است.

ظاهراً اولین کسی که آزمایش مذکور را روی اجزاء جسم حیوان انجام داد دکتر «جاک لوب» بود وی نیز در مؤسسه علمی «رکفلر» به کار مشغول بوده هنگامی که در موضوع تولید قورباغه، از تخم تلقیح نشده مشغول آزمایش بود، ناگهان متوجه شد که: بعضی از تخمها زمان درازی زندگی می نمایند. برعکس، بعضی از آنها زود می میرند. این قضیه باعث شد که آزمایش را روی اجزاء جسم قورباغه به عمل آورد. در همین آزمایشها موفق شد که مدت درازی آنها را زنده نگهداری کند. بعد از او دکتر «ورن لویس» با همکاری همسرش، اثبات نمود که: ممکن است اجزاء جنین پرنده ای را در آب نمکین زنده نگهداری کرد به طوری که هر وقت، کمی مواد آلی به آن ضمیمه شود رشد و نمو آنها تجدید گردد. این آزمایشها مرتباً انجام می گرفت و اثبات می کرد که: سلولهای زنده حیوان می توانند در مایعی که دارای مواد غذایی لازم باشد همواره به زندگی و رشد خود ادامه دهند، لیکن تا آنوقت، دلیلی در دست نبود که مرگ را از آنها نفی کند.

پس دکتر کارل بوسیله آزمایشهای پی در پی اثبات کرد که اجزاء مورد آزمایش پیر نمی شوند و از خود حیوان زندگی طولانی تری دارند. وی در ماه ژانویه سال ۱۹۱۲ شروع به کار نمود، در این راه مشکلاتی برایش پیش آمد اما او و همکارانش عاقبت بر آن مشکلات غالب گشتند و موضوعات ذیل برایشان کشف شد.

الف: مادامی که برای سلولهای زنده مورد آزمایش عارضه ای که باعث مرگشان شود، مانند کم شدن مواد غذایی و دخول میکربها، پیش آمد نکند همواره بزنگی ادامه خواهند داد.

ب: اجزاء مذکور نه تنها حیات دارند بلکه دارای نمو و تکثیر هم هستند، چنانکه اگر جزء بدن حیوان بودند نمو و تکثیر داشتند.

ج: نمو و تکثیر آنها را با غذایی که برایشان تهیه می شود، می توان مقایسه و اندازه گیری نمود.

د: مرور زمان تأثیری در آنها ندارد و پیر و ضعیف نمی گردند بلکه اندک اثری

هم از پیری در آنها دیده نمی شود. در هر سال، درست مانند سالهای گذشته نمود تکاثر دارند. از ظواهر این موضوع می توان حدس زد مادامی که آزمایش کنندگان، از آن اجزاء مراقبت نمایند و غذای کافی به آنها برسانند به زندگی و نمو خود ادامه خواهند داد.

از اینجا می توان فهمید که: پیری علت نیست بلکه معلول نتیجه است. پس چرا انسان می میرد؟ و چرا مدت حیاتش محدود است؟ به طوری که جز برای افراد کمی، از صدسال تجاوز نخواهد نمود و غایت عادی آن، هفتاد یا هشتاد سال است؟ پاسخ این پرسشها این است که: اعضاء جسم حیوان زیاد و مختلفند درینشان کمال ارتباط و اتصال برقرار است. حیات بعضی بر حیات دیگران توقف دارد اگر یکی از آنها بواسطه علتی، ناتوان شد و مرگش فرا رسید، به مرگ آن جزء، مرگ بقیه اعضاء نیز فرا می رسد. برای شاهد، مرگهای ناگهانی که در اثر حمله میکروبها اتفاق می افتد کافی است. همین موضوع سبب شده که حدمتوسط عمر از هفتاد و هشتاد سال هم کمتر باشد، خصوصاً اینکه بسیاری از اطفال در کودکی مرگشان فرا می رسد.

نهایت چیزی که تا حال ثابت شده این است که: علت مرگ انسان این نیست که هفتاد یا هشتاد سال یا صدسال یا زدیتر، عمر کرده، بلکه علت اصلی از این قرار است: امراض و عوارض بر یکی از اعضاء حمله می نمایند و از انجام کار باز می دارند و به واسطه ارتباط و اتصال که بین اعضاء برقرار است، از مرگ آن عضو، مرگ سایرین نیز فرا می رسد. پس هنگامی که نیروی دانش توانست جلو عوارض را بگیرد یا از تأثیر آنها مانع شود، دیگر برای زندگی چند صدساله مانعی باقی نخواهد ماند. چنانکه بعضی درختان از عمر طولانی برخوردارند. لیکن انتظار نمی رود که علم طب و بهداشت، به این زودیهها بآن غایت عالی نائل گردد. ولی بعید نیست که بآن هدف نزدیک شود و متوسط عمر را دوچندان یا سه چندان یا زیادتر از عمر کنونی گرداند^(۱).

باز هم در طول عمر

یک دکتر انگلیسی در ضمن مقاله مفصلی نوشته است: بعضی از دانشمندان

۱. کتاب امهدی تألیف آیت... صدر. نقل از مجله المصطفی سال ۵۹ شماره ۳.

موفق شده اند عمر حشره میوه را نهصد برابر عمر طبیعی افراد آن نوع گردانند. این موفقیت در اثر آن بوده که آن حیوان را از سموم و دشمنان حفظ نموده و محیط مناسبی برایش فراهم ساخته اند^(۱).

مهندس: من هم در طول مطالعاتم به چند مقاله علمی و جالب برخورد کردم که دانشمندان درباره راز طول و علل و عوامل پیری و مرگ و امکان مبارزه با آنها بحث کرده بودند. اما چون وقت گذشته، بهتر است بررسی این مقالات را برای جلسه بعد بگذاریم.

* * *

هفته بعد جلسه در منزل آقای فهمیمی تشکیل شد و آقای هوشیار از آقای مهندس خواست تا مطالب خود را عنوان کند.

مهندس: خوب است عین آن مقالات را بخوانم شاید در حل مشکل مفید باشد:

بازهم درباره طول عمر

پروفسور متالینکف کارشناس مرگ، می نویسد: بدن انسان از سی تریلیون سلول مختلف تشکیل یافته است که همه آنها نمی توانند یک بار مرده و از بین بروند. بنابراین مرگ موقعی قطعی و مسلم است که در مغز انسان تغییرات شیمیایی غیر قابل مرمت بوجود آید. در سوم اوت، سال ۱۹۵۹ در شهر مونترآل کانادا دکتر هانس سیلی که در مورد مرگ جستجو و کاوش می کند در لا براتوار خود به عده ای از ارباب مطبوعات، یک نسج سلولی حیوانی را نشان داد و ادعا کرد که این نسج سلولی حیوانی در حرکت است و هرگز نمی میرد. پزشک مزبور ادعا می کرد آن نسج سلولی حیوانی هرگز نمی میرد و با اصطلاح ازلی است. این پزشک ضمناً ادعا کرد که اگر نسج سلولی انسان را نیز به همان صورت در آورند انسان خواهد توانست تا هزار سال عمر کند.

به نظر پروفسور سیلی از نظر تئوری، مرگ یک نوع بیماری تدریجی است. به عقیده همین پروفسور هیچکس از پیری نمی میرد برای اینکه اگر کسی در اثر پیر شدن بمیرد باید تمام سلولهای بدن او فرسوده شوند و همه اعضا بدن او به

۱. منتخب الأثر ص ۲۷۸. نقل از مجله الهلال سال ۳۸ شماره ۵.

نسبت از کار بیفتند، حال آنکه چنین نیست و خیلی از پیران پس از مرگ، بسیاری از قسمتهای مختلف اعضای بدن و سلولهای بدن آنها سالم و بی عیب و نقص است و اغلب اشخاصیکه ناگهان می میرند برای آنست که یکی از اعضای بدن آنها ناگهان از کار می افتد و چون تمام اعضای بدن مثل ماشین بهم ارتباط دارند اینست که در اثر کار نکردن یک عضو تمام اعضای دیگر فلج می شوند. پروفیسور سیلی اعلام کرد که روزی علم پزشکی طوری پیشرفت می کند که با تزریق سلولهای تازه می توان همان سلولهای اعضاء فرسوده بدن انسان را زنده کرد و بدین طریق مطابق دلخواه عمر انسان را چند برابر نمود^(۱).

به نظر «ای. ای. مچنیکف» باید فیزیولوژی پیری را که نتیجه پیشرفت طبیعتی است و پیری زودرس را که نتیجه تأثیرات مختلف بر اساس ارگانیزم می باشد (تأثیرات سمی، امراض و عوامل خاص دیگر) تمیز و تشخیص داد. اساس نظریات او این است که پیری انسان یک بیماری می باشد که باید مانند سایر بیماریها مورد مداوا قرار گیرد. وی معتقد بود که زندگی انسان می تواند به مراتب بیشتر و طولیتر باشد و به جلوتر جریان یابد. زندگی انسان در نیمه راه گمراه شده و لازم بنظر می رسد که تمام نیروها را به کار برد تا به بشر امکان داده شود تا به رتوتی و انحطاط و زوال به پیری فیزیولوژی عادی خود برسد^(۲).

عزل عمر

پروفیسور سلیه و همکارانش بعد از یک سری آزمایشات طولانی بدین نتیجه رسیدند که نقل و انتقال کلسیم عامل پیری و تغییرات پیری است. آیا ماده ای که بتواند از ایجاد عوارض پیری جلوگیری کند وجود دارد یا نه؟ سلیه با آزمایشهای مکرر ماده ای بنام «آیرون دکستران» یافت که از رسوب کلسیم در بافتها جلوگیری به عمل می آورد. بنابراین نشانه ها و عوارض پیری به دست بشر و در آزمایشگاه روی حیوانات به وجود آمده و جلوگیری شده است. پروفیسور سلیه معتقد است که احتمال داده نمی شود بتوان هرگز مثلاً شخص نودساله ای را به

۱. مجله دانشمند شماره ۷ سال سوم. از مجلات علمی خارج ترجمه دکتر کوشیار.

۲. دانشمند شماره ۴ سال چهارم. ترجمه قسمتی از کتاب وقتی که انسان پیر میشود که بزبان روسی انتشار یافته ترجمه ابوالفضل آزموده.

شصت سالگی برگرداند ولی کاملاً امکان دارد که انسان شصت ساله ای را از پیشرفت بسوی ضایعات عوارض نودسالگی مانع شد^(۱).

پروفسور اتینگر در ضمن یکی از سخنرانیهایش گفت: نسل جوان روزی به این واقعیت برمی خورد که باید مسأله فناپذیری بشر و جاودانی بودن را همانگونه که مردم امروزه سفر فضائی را پذیرفته اند بپذیرد. به نظر من با پیشرفت تکنیک ها و کاری که ما آغاز کرده ایم بشر قرن آینده لااقل خواهد توانست هزاران سال عمر کند^(۲).

خلاصه ای از یک کتاب روسی

به عقیده دانشمند معروف روسی مچنیکوف، عمر دراز از قدیمی ترین ایام، یکی از آرزوهای بزرگ بشر بوده ولی تا کنون عملاً هیچ روش قاطعی برای ازدیاد عمر کشف نشده است. واضح است که مرگ پایان طبیعی زندگی می باشد و هیچ موجود زنده ای را از آن گریز نیست.

۱ - علت پیری

بدن انسان تقریباً از شصت تریلیون یاخته - سلول - ساخته شده است. این یاخته ها به نوبه خود پیر می شوند. در این حالت یاخته به سختی نیازهای حیاتی خود را می تواند رفع نماید. در تکثیر آن اختلاف پدید آمده سپس می میرد. یاخته های عصبی و عضله ای که مرده اند رفته رفته زیاد شده و به بافت یک پارچه و سختی تبدیل می شوند. باین سخت شدگی ماهیچه و عصب در اثر ازدیاد یاخته های مرده، سکروز (Sclerosis) می گویند. به عنوان مثال: سکروز قلب، سکروز رگها، سکروز عصب و غیره.

ایلیا مچنیکوف پزشک و فیزیولوژیست مشهور روسی فکر می کرد که این پدیده در اثر سمهای ترکیب است که میکروبهای جا گرفته در احشاء حیوان آنرا تولید کرده و تدریجاً بافتهای زنده را مسموم می سازند. پاولوف معتقد بود که سلسله اعصاب مخصوصاً فشار خارجی مغز در جریان پیری نقش اساسی دارد. تأثرات روانی، غصه، دلتنگی، یأس، وحشت، سلسله اعصاب بدن را فرسوده و ناتوان می سازند. این فرسودگی عصبی بیماریهای زیادی را تولید می نماید که پیری و

سپس مرگ را بدنبال می آورد. رؤیای زندگی جاودان خیالی بیش نیست، ولی افزودن به طول عمر انسان و غلبه بر پیری، عملی ممکن محسوب می شود.

۲ - دانش پیری شناسی و مرگ شناسی

تقریباً ۳۰۰ سال پیش شاخه جدیدی از زیست شناسی بنام پیری شناسی (Cetmotologie) زاده شد. هدف این دانش بررسی و شناخت عملی قوانین پیری و غلبه بر آن می باشد. این دانش با دانش دیگری بنام توتولوژی یا مرگ شناسی رابطه نزدیکی دارد. شناختن و مطالعه قوانین مربوط به مرگ و تاحد ممکن عقب راندن آن مسائلی است که جزء قلمرو این دانش جدید می باشد، به نظر دانشمندان مرگ همیشه در اثر اختلال در جریان حیاتی پیش می آید. در صورتی که پایان زندگی مرگ فیزیوژیک نام دارد.

اکنون کوشش دانشمندان بر این است که راهی برای ازدیاد مدت عمر تا مرز منطقی و طبیعی آن بیابند. مرز زندگی به نظر دانشمندان تفاوت دارد. پاولوف مرز طبیعی حیات انسان را ۱۰۰ سال می دانست. مچنیکوف آنرا ۱۵۰ تا ۱۶۰ سال قلمداد می کرد. پزشک و دانشمند مشهور آلمانی بنام گوفلاندر معتقد بود که مدت عادی زندگی بشر ۲۰۰ سال است. فیزیولوژیست مشهور قرن نوزدهم فلوگر آن را تا ۶۰۰ سال و روجر بیکن انگلیسی تا ۱۰۰۰ سال قلمداد کرده اند. ولی هیچیک از دانشمندان نمی توانستند دلیل قانع کننده ای برای اثبات نظریه خویش بیابند.

۴ - فرضیه بوفون فرانسوی

طبیعی دان مشهور فرانسوی بوفون عقیده داشت که مدت زندگی هر جاننداری نزدیک به پنج برابر مدت رشد آن می باشد. به عنوان مثال: مدت رشد شترمرغ تا هشت سال است و عمر متوسط آن ۴۰ سال می باشد. مدت رشد اسب ۲ سال است و عمر آن ۱۵ تا ۲۰ سال است. بوفون اینطور نتیجه می گرفت که مدت عمر متوسط انسان باید صدسال باشد، زیرا رشد انسان تا بیست سالگی ادامه می یابد. ولی در مورد دستور بوفون استثناهای فراوانی وجود دارد. به همین جهت این دستور - فرمول - در بوته فراموشی افتاد. زیرا به عنوان مثال گوسفند تا ۵ سال

رشد کرده ولی ۱۰ تا ۱۵ سال زندگی می‌کند. طوطی رشد خود را در دو سالگی تمام می‌کند ولی تا صد سال هم زندگی می‌نماید، با اینکه رشد شترمرغ تا سه سال پایان یافته، ۳۰ تا ۴۰ سال زندگی می‌کند. دانشمندان هنوز در تعیین مرز قاطع زندگی طبیعی بشر به موفقیتی نرسیده‌اند ولی اغلب آنها عقیده دارند که با رفع اختلالات و آسیب‌هایی که موجب کوتاه شدن عمر می‌شود می‌توان طول زندگی بشر را تا ۲۰۰ سال افزایش داد. ولی این عقیده علمی هنوز بصورت یک تئوری است با این حال آنرا نمی‌توان غیر واقعی و موهوم قلمداد نمود.

۵ - میانگین سن بشر

در یونان قدیم میانگین عمر بشر ۲۹ سال و در روم قدیم کمی بیشتر از آن بود. در اروپای قرن شانزدهم میانگین عمر ۲۱ سال. قرن هیجدهم ۲۶ سال. قرن نوزدهم ۳۴ سال و در ابتدای قرن بیستم این رقم یکبار به ۴۵ - ۵۰ سال بالغ شد. ارقام فوق مربوط به قاره اروپا است. دلیل عمده افزایش سن نسبی در دنیای کنونی کم شدن مرگ و میر کودکان می‌باشد ولی میان کشورهای پیشرفته و عقب افتاده از این حیث اختلاف زیادی وجود دارد. به عنوان مثال در شوروی میانگین سن ۷۱ سال و در مورد هندوستان کمتر از ۳۰ سال است.

میانگین سن انسان در میان حیوانات چندان زیاد نیست. برای مقایسه سن نسبی انسان (۶۰ تا ۸۰ سال) با سایر حیوانات به جدول زیر توجه کنید.

اردک	۳۰۰ سال	ماهی گول	۱۵۰ سال
سنگ پشت	۱۷۰ سال	قورباغه	۱۶ سال
وزغ	۳۶ سال	طوطی	۹۰ سال
کلاغ	۷۰ سال	غاز وحشی	۸۰ سال
شترمرغ	۴۰ - ۳۵ سال	جالاقان (نوعی پرنده)	۱۱۸ سال
عقاب	۱۰۴ سال	شاهین	۱۶۲ سال
اسب	۳۰ - ۲۰ سال	گاو	۳۰ - ۲۵ سال
گوسفند	۱۴ - ۱۲ سال	بز	۲۷ - ۱۸ سال
سگ	۲۲ - ۱۶ سال	گره	۱۲ - ۱۰ سال

انسان تکامل یافته‌ترین حیوانات می‌باشد ولی سن او همانطور که در جدول نشان می‌دهد از بسیاری از حیوانات پست‌تر، کمتر است.

۶ - نظر مچنیکوف دانشمند روسی

اما اگر به نظریه ایلیمچنیکوف دقت کنیم علت اختلاف فاحش سن نسبی انسان با چند جانور پست‌تر روشن می‌شود. مچنیکوف دلیل پیری و مرگ زودرس را مسمومیت یاخته‌ها و بافتهای بدن از سموم ترشح شده توسط باکتریهای روده تصور می‌کند. باید دانست که روده فراخ بیش از نقاط دیگر بدن مورد علاقه باکتریها می‌باشد.

روزانه به طور تخمین ۱۳۰ تریلیون میکرب در اینجا زاده می‌شود بسیاری از میکربهای روده زیانی به بدن نمی‌رسانند ولی بعضی از آنها سمی هستند، اینها بدن را از داخل توسط سمهایی که تولید می‌کنند مانند گازهای فتل و اندل مسموم می‌سازند. احتمالاً یاخته‌ها و بافتهای سازنده بدن در اثر این سموم به پیری زودرس دچار می‌شوند. با توجه به جدول فوق معلوم می‌شود که ماهیها، خزندگان، پرندگان بیش از پستانداران زندگی می‌کنند این جانداران روده فراخ ندارند و اگر داشته باشند رشد آن بسیار کم است. در میان پرندگان فقط شترمرغ دارای روده فراخ گسترده و بزرگ می‌باشد و همانطوری که از جدول برمی‌آید سن آن نیز کم است و از ۳۰ تا ۴۰ سال بیشتر زندگی نمی‌کند. در این میان حیوانات نشخوارکننده از همه کمتر زندگی می‌کنند. دلیل آن شاید مربوط به گسترش و رشد زیاد روده فراخ در آنها باشد. خفاش نیز دارای روده فراخ کوچک می‌باشد و طول عمر آن از حشره خواران دیگری که از نظر رشد بدن همسان با خفاش هستند بیشتر است. تصور می‌رود که وابستگی روده فراخ و طول عمر در زندگی انسان نیز مسلماً دخالت داشته باشد. ولی اهمیت آن به آن اندازه نیست که مچنیکوف ابراز داشته است. بعضی از افراد پس از عمل جراحی و حذف روده فراخ مدتهای مدید زندگی کردند. به طور مسلم وجود این عضو برای بدن لازم نیست ولی هستند افرادی که با وجود روده فراخ نیز مدت طولانی زندگی کرده‌اند. هدف دانشمندان پیری‌شناسی مطالعه و بررسی روی این افراد می‌باشد.

۷ - بشر فردا عمر بیشتری خواهد کرد

افرادی که بیش از ۱۵۰ سال عمر کرده‌اند در دنیا نادر و انگشت شمارند، پاره‌ای از این افراد که نامشان در کتابها آمده است به قرار زیر می‌باشد:

یک دهقان مجار در سال ۱۷۲۴ به سن ۱۸۵ سالگی درگذشت. نامبرده تاروهای آخر عمر خویش مانند جوانان کار می‌کرد. شخص دیگری بنام جان راول به هنگام مرگ ۱۷۰ سال داشت، همسر وی در آن هنگام ۱۶۴ ساله بود، آنها ۱۳۰ سال باهم زندگی کرده بودند. یکی از اهالی آلبانی به نام خوده نیز ۱۷۰ سال عمر کرد. به هنگام مرگ وی بیش از دویست فرزند و نوه و نتیجه و نسیره داشت. چند سال پیش روزنامه‌ها خبر دادند که یکمرد ۲۰۷ ساله در امریکای جنوبی وفات کرده است. در اتحاد شوروی تعداد افرادی که دومین قرن زندگی خود را می‌گذرانند تقریباً ۳۰ هزار نفرند. اکنون دانشمندان روسی مشغول بررسی علل پیری و یافتن راز طول عمر می‌باشند. مسلماً دردنیای آینده دانش بشری پیری را مغلوب خواهد ساخت به این طریق بشر آینده از پدران خود عمر بیشتری خواهد کرد^(۱).

فرضیه غیر معروفی در علت مرگ

در خاتمه بد نیست بدانید که: در این موضوع تردید نیست که مرگ عبارت است از مفارقت روح از بدن، لیکن موضوع دیگری قابل بحث است که آیا بدن و عوارض آن، منشاء و علت اصلی مفارقت روح می‌باشند، و جسم است که اسباب مرگ را فراهم می‌سازد؟ یا اینکه روح عامل اصلی مرگ است و اوست که در هنگام قصد رحیل، به بدن رسیدگی نمی‌کند، در نتیجه، فرسودگی و پیری و امراض گوناگون بر آن عارض می‌شوند؟.

اکثر دانشمندان و اطباء نظریه اول را می‌پذیرند، آنان می‌گویند: هنگامی که حرارت غریزی بدن تمام شد، نظام عمومی مزاج برهم خورد و آلات و قوای آن در انجام وظیفه ناتوان شدند و اعضاء رئیسه بدن فرسوده گشتند و استعداد بقاء را از دست دادند، چون روح از اداره و ادامه حیات این مرکب خسته و فرسوده، عاجز

۱. دانشمند شماره ۱ سال ششم.

می شود ناچار از آن مفارقت می نماید و مرگ فرا می رسد.

جان قصدر حیل کرد، گفتم که مرو

گفتا چکنم خانه فرو می آید

امادرمقابل این دسته، فیلسوف بزرگ اسلامی مرحوم ملاصدرا نظریه دوم را اظهار داشته است. خلاصه اش از این قرار است: وی در کتاب اسفار می نویسد: اداره و نگهداری جسم برعهده روح است، اوست که به میل خود بدن را اداره می کند. تاهنگامی که احتیاج زیادی به بدن دارد درحفظ و نگهداریش کوشش می نماید و مراقبت کامل مبذول می دارد. اما هنگامی که استقلال بیشتری یافت و احتیاجاتش کمتر شد علاقه اش به بدن کم تر می گردد و چندان توجهی بدان نمی کند. در نتیجه ضعف و سستی و اختلالات تولید می شود و پیری و فرسودگی روی آور می گردد. تا وقتی که از اداره بدن به کلی منصرف گردد و مرگ طبیعی فرارسد.

اکنون دوستان توجه دارند که: اگر نظریه دوم باثبات رسید و اختیار مرگ به دست نفس افتاد، موضوع طول عمر حضرت صاحب الامر (ع) راهش هموارتر می گردد و می توان گفت که: روح مقدس آنجناب چون احساس می کند که وجودش برای جهان انسانیت و اصلاح عالم ضروری و لازم است، همواره درحفظ و نگهداری تن کوشش می کند و جوانی و شادابی خویش را محفوظ می دارد.

درخاتمه لازم است تذکر دهم که: من اکنون درصدد اثبات صحت این مدعا نیستم و نمی خواهم از آن دفاع کنم. فعلاً آن را به عنوان فرضیه غیرمعروفی به دوستان عرضه می دارم و تصدیق می کنم که: مطلب غیرمأنوس و تازه ای است. لیکن فعلاً نباید عجله کرد و بانظر سطحی و ابتدائی آن را مردود و باطل شمرد. در صورتی می توان به طور جزم قضاوت نمود که حقیقت نفس و مقدار تأثیرش در بدن و کیفیت ارتباط و تأثیر و تأثر آنها به خوبی شناخته شود و این مسأله بسیار دشواری است که به یک سلسله مباحث مفصل فلسفی و روانی و یک سلسله آزمایشهای دامنه دار و عمیق بیولوژی احتیاج دارد. هنوز اطلاعات بشر بدان پایه

نرسیده که بتواند در این باره قضاوت کند. مباحث نفس و روانشناسی مراحل ابتدائی خودرأطی می‌کنند. اگر دانش متوجه روح و تن آدمی شده بود جهان ماقطعاً نمای دیگری داشت.

دکتر «الکسیس کارل» در کتاب «انسان موجودناشناخته» می‌نویسد: «ما از ساختمان وجودی خودمان جزاطلاعات ناچیز و ناقصی نداریم، اگر گاليله و نیوتن و لاولازیه و امثال آنان، نیروی فکر خودشان را صرف مطالعه روی بدن و روان آدمی کرده بودند نمای دنیای ما با امروز فرقه‌های زیادی داشت».

نتیجه

هوشیار: از مطالب مذکور نکات زیر استفاده می‌شود:

۱ — عمر انسان حد و مرز معینی ندارد که تجاوز از آن حد، غیرممکن باشد. هیچیک از دانشمندان تا حال نگفته‌اند که فلان مقدار سال، نهایت درجه‌ای است که انسانها می‌توانند بدان نائل گردند و هنگامیکه بدان پایه رسیدند مرگ برایشان حتمی است. بلکه گروهی از دانشمندان شرق و غرب، جدید و قدیم تصریح کرده‌اند که عمر انسان حد و مرزی ندارد و بشر در آینده می‌تواند بر مرگ غلبه کند، یا مدت درازی آن را به تأخیر بیاورد و از عمرهای بسیار طولانی برخوردار گردد. همین امکان علمی و امید موفقیت است که دانشمندان را به تلاش و کوشش واداشته شب و روز به تحقیق و آزمایش اشتغال دارند و اکثر آزمایشاتی که در این باره انجام گرفته موفقیت آمیز بوده است.

این آزمایشها به اثبات می‌رسانند که مرگ نیز مانند سایر بیماریها معلول علل و عوامل طبیعی است که اگر شناخته شوند و از تأثیر آنها جلوگیری شود می‌توان مرگ را به تأخیر انداخت و بشر را تا مدت بسیار درازی از این هیولای خوفناک نجات داد.

چنانکه علم و دانش تا حال توانسته علل و عوامل بسیاری از بیماریها را کشف کند و از تأثیر آنها جلوگیری نماید. در آینده نزدیک نیز موفق خواهد شد که علل و عوامل مرگ را بشناسد و از تأثیر آنها جلوگیری کند.

۲ — در بین موجودات زنده مانند نباتات و حیوانات و انسانها افرادی دیده شده

که از سایر افراد امتیاز داشته عمرهای طولانی تری پیدا کرده اند. وجود اینگونه افراد استثنائی دلالت می کند که برای عمر افراد آن نوع حد و مرزی که تخلف ناپذیر باشد وجود ندارد. درست است که اکثر انسانها قبل از صدسالگی می میرند لیکن مائوس بودن مابه این مقدار دلیل نیست که تجاوز از صدسال امکان ندارد. زیرا افراد زیادی دیده شده که از صدسال بیشتر زندگی کرده اند. وجود انسانهای صد و پنجاه ساله و صد و هشتاد ساله و دویست و پنجاه ساله دلیل روشنی است بر اینکه عمر انسان اصلاً حد و مرزی ندارد. چه فرق می کند که انسان دویست سال زندگی کند یا دوهزار سال؟ هر دو غیر مائوس و غیر متعارف هستند.

۳- پیری یک عارضه غیر قابل جلوگیری نیست بلکه یک نوع بیماری قابل علاج است. چنانکه علم طب تا حال توانسته علل و عوامل صدها بیماری را کشف کند و راه جلوگیری و معالجه آنها را به بشر یاد دهد، در آینده نیز موفق خواهد شد که عوامل پیری را کشف کند و راه پیشگیری و مداوای آنرا در اختیار بشر قرار دهد. گروهی از دانشمندان در صدد یافتن اکسیر جوانی هستند. و با تلاش و کوششهای خستگی ناپذیر به تحقیق و آزمایش اشتغال دارند. و زحمات و آزمایشهای آنان موفقیت آمیز بوده است. به طوریکه می توان پیش بینی نمود که بشر در آینده ای نزدیک بر علل و عوامل پیری و فرسودگی غلبه می کند و راه پیشگیری این بیماری عمومی را کشف خواهد کرد. در آن صورت بشر می تواند تا مدت بسیار طولانی، جوانی و شادابی خود را نگهداری کند.

با توجه به مطالب مذکور و اعتراف دانشمندان تصدیق می فرمایید که اگر کسی از حیث ترکیبات جسمانی در کمال اعتدال باشد، اعضاء رئیسه بدنش مانند: قلب، اعصاب، کلیه، کبد، مغز، معده، همه نیرومند و سالم باشند. تمام دستورات بهداشتی را بدانند و مراعات کند، خواص و آثار ماکولات و مشروبات را بدانند، از مفید آنها استفاده کند و از زیانبخش آنها خودداری نماید، تمام میکروبها و عوامل تولید آنها را بشناسد، از طریق پیشگیری امراض بالاخص پیری و مرگ آگاه باشد، از سموم و مهلکات اطلاع کامل داشته باشد و از آنها اجتناب کند، احتیاجات ضروری بدن را از حیث غذا و اقسام ویتامینها و مواد آلی تأمین

کند، از پدر و مادر و اجداد مرضی را بارت نبرده باشد، از اخلاق زشت و اضطراب روح که سب فرسودگی اعصاب و مغز و مولد کثیری از امراض هستند منزّه باشد، تمام اخلاق نیک که آسایش بخش روح و جسمند در او جمع باشد و علاوه بر تمام اینها مدبر ترکیب جسمانی او روحی باشد در حد اعلائی کمال انسان، چنین فرد ممتازی استعداد دارد که چندین برابر افراد متعارف نوع خود بلکه هزاران سال زندگی کند. علم و دانش نه تنها چنین عمر درازی را محال نمی داند بلکه امکان آن را به اثبات رسانده است.

بنابراین، عمر طویل و غیر متعارف امام زمان (ع) را نباید یک مشکل لاینحل و محال عادی شمرد. بلکه علم و دانش عمر بسیار دراز را با حفظ نیروی جوانی و شادابی، یک امر کاملاً ممکن می داند. اگر وجود شخصی برای عالم ضروری بود و لازم شد که عمر بسیار طولانی داشته باشد خدای قادر مطلق می تواند دستگاه آفرینش و سلسله علل و معلولات جهان را طوری تنظیم کند تا چنین فرد کاملی را تحویل دهد که از علوم و اطلاعات لازم برخوردار باشد.

دکتر: مطالب مذکور فقط امکان چنین فرد ممتازی را اثبات نمود اما از کجا که وجود داشته باشد؟

هوشیار: قبلاً بواسطه براهین عقلیه و نقلیه اثبات شد که وجود امام برای بقاء نوع انسان ضروری و لازم است و به مقتضای احادیث زیاد عدد ائمه از دوازده نفر تجاوز نمی کند و اثبات شد که امام دوازدهم مهدی موعود و فرزند بلا فصل امام حسن عسکری (ع) است که از مادر متولد شده و اکنون در حال غیبت بسر می برد و صدها حدیث در این باره به ما رسیده است. آنگاه به واسطه مطالب مذکور و تأیید دانشمندان اهل فن خواستیم امکان چنین عمر غیر متعارفی را اثبات کنیم.

دراز عمران تاریخ

مهندس: چطور شد که دستگاه آفرینش، فقط به امام زمان چنین عمر درازی را ارزانی داشته امثال و نظائری ندارد؟!.

هوشیار: اتفاقاً عالم از این افراد کمیاب، داشته و دارد. از جمله آنان نوح پیغمبر (ع) است. بعضی از مورخین عمرش را «۲۵۰۰» سال دانسته اند. در تورات

«۹۵۰» سال عمربرایش نوشته شده است.

قرآن کریم بالصراحه دلالت می‌کند که نهصد و پنجاه سال دربین قوم خویش مشغول دعوت و تبلیغ بوده است. درسوره عنکبوت می‌فرماید: «مانوح را بسوی قومش فرستادیم و نهصد و پنجاه سال دربین آنان درنگ نمود. پس طوفان قومش را فروگرفت درحالیکه از ستمکاران بودند»^(۱).

ما اگر درصحت گفتار مورخین تردید نماییم درصحت قرآن شک نداریم و آن کتاب آسمانی، روزگار دعوت حضرت نوح را نهصد و پنجاه سال دانسته است و این عمر، کاملاً غیرعادیست.

مهندس: من شنیده‌ام که این آیه نیز خودش از متشابهاتست؟

هوشیار: کجای این آیه متشابه است، آیا از حیث معنا و مفهوم ابهام و اجمالی دارد؟! هرکس اندک اطلاعی از قواعد ولغت عرب داشته باشد به خوبی از عهده تفسیر این آیه برمی‌آید. اگر این آیه از متشابهات باشد آیه محکمی درقرآن باقی نمی‌ماند! من نمی‌توانم برای کلام چنین افراد محملی پیداکنم جزاینکه باید گفت، اینها اصل قرآن را منکر بوده لیکن از اظهار این موضوع وحشت داشته‌اند.

مسعودی عده‌ای از دراز عمران را درکتاب خود نامبرده و عمرهای طویل آنان را نگاشته است از جمله:

آدم: ۹۳۰ سال، شیث: ۹۱۲ سال، انوش: ۹۶۰ سال، قینان: ۹۲۰ سال، مهلائل: ۷۰۰ سال، لوط: ۷۳۲ سال، ادریس: ۳۰۰ سال، متوشالح: ۹۶۰ سال، لمک: ۷۹۰ سال، نوح: ۹۵۰ سال، ابراهیم: ۱۹۵ سال، کیومرث: ۱۰۰۰ سال، جمشید: ۶۰۰ یا ۹۰۰ سال، عمر بن عامر: ۸۰۰ سال، عاد: ۱۲۰۰ سال^(۲).

شما اگر به کتابهای تاریخ و حدیث و تورات مراجعه کنید از این قبیل افراد زیاد خواهید دید. لیکن لازم است تذکر دهم که: مدرک عمده این عمرهای طویل یا توراة و تواریخ آنست که حال آنها براهل تحقیق پوشیده نیست یا

۱. ولقد ارسلنا نوحاً الی قومه فلبث فیهم الف سنة الا خمسين عاما فاخذهم الطوفان وهم ظالمون — سوره عنکبوت آیه ۱۴.

۲. تاریخ مروج الذهب ج ۱ و ۲.

اخبار آحادی است که مفید یقین نیستند یا تواریخ غیر معتبر است که بهر حال خالی از اغراق و مبالغه نیستند و چون صحت آنها برای من روشن نبود از بحث و استدلال به آنها خودداری می‌نمایم و برای اقامه شاهد به همان عمر دراز حضرت نوح اکتفا می‌کنم. شما اگر در صدد تحقیق و تفصیل باشید می‌توانید بکتاب «المعمرون والوصایا» تألیف ابی حاتم سجستانی و کتاب «الآثار الباقیه» تألیف ابوریحان بیرونی و کتب تاریخ دیگر مراجعه کنید.

مسکن امام زمان

فهیمی: در زمان غیبت، مسکن امام زمان کجاست؟

هوشیار: مسکن آنجناب تعیین نشده و شاید مسکن معینی نداشته باشد و به طور ناشناس، در بین مردم زندگی و رفت و آمد کند و نیز ممکن است نقاط دورافتاده را برای زندگی انتخاب کند. در احادیث وارد شده است که در موسم حج حاضر می شود و در اعمال حج شرکت می کند، او مردم را می شناسد اما مردم او را نمی شناسند^(۱).

فهیمی: من شنیده ام شیعیان عقیده دارند که امام زمان در شهر سامره، در همان سردابی که منسوب به اوست و محل زیارت است، غائب شده و در همانجا زندگی می کند و از همانجا ظهور خواهد کرد. اگر در آن سرداب است چرا دیده نمی شود؟ کی برایش آب و غذا می برد؟ چرا از آنجا خارج نمی شود؟ یکی از شعرای عرب اشعاری در این موضوع سروده بدین مضمون: آیا وقت آن نشده که سرداب برون آرد آنچه را شما به گمان خودتان انسانش می نامید؟ خاک بر خردهای شما که برای عنقا و غول خیالی، موجود سومی را نیز توهم کرده اید.

هوشیار: این نسبت دروغ محض و از روی عناد صادر شده است و شیعیان چنین عقیده ای ندارند. در هیچ روایتی گفته نشده که امام دوازدهم در سرداب زندگی می کند و از آنجا ظهور می کند، هیچ یک از دانشمندان شیعه هم چنین مطلبی را نفرموده اند. بلکه در احادیث منصوص است که در بین مردم زندگی و رفت و آمد می کنند. سدیدر صیرفی از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود:

۱. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۵۲.

صاحب الامر (ع) از این جهت به یوسف شباهت دارد که برادران یوسف با اینکه عاقل و دانا بودند و قبلاً هم با وی معاشرت داشتند، وقتی وارد براو شدند تا خود را معرفی نمود او را نشناختند و با اینکه بین او و یعقوب بیش از هیجده روز راه فاصله نبود، یعقوب از وی اطلاعی نداشت پس چرا این مردم انکار می‌کنند که خداهمین عمل را نسبت به حجت خود حضرت صاحب الامر نیز انجام دهد؟! آنجناب هم، در بین مردم تردد کند و در بازارشان راه برود و بفرششان قدم بگذارد ولی او را نشناسند و به همین وضع زندگی کند تا هنگامیکه خدا اذنش دهد، خودش را معرفی نماید^(۱).

داستان کشورهای اولاد امام

جلالی: من شنیده‌ام: امام زمان (ع) دارای فرزندان بسیاری است که در کشورهای وسیع و آبادی که پایتخت آنها بنامهای: «ظاهر» و «رائقه» و «صافیه» و «ظلوم» و «عناطیس»، نامیده می‌شوند زندگی می‌کنند و پنج نفر از فرزندان شایسته آنجناب به نامهای: طاهر و قاسم و ابراهیم و عبدالرحمن و هاشم، در آن کشورها سلطنت و حکومت می‌نمایند. در وصف آن ممالک گفته شده که: آب و هوا و نعمتهای آنها نمونه‌ای است از بهشت برین. در آنجا صنح کل برقرار بوده گرگ و میش باهم زندگی می‌کنند. درندگان را با انسان کاری نیست. ساکنین آن دیار را افراد صالح و شیعیانی که در مکتب امام زمان تربیت یافته‌اند، تشکیل می‌دهند. ثقلب و فساد در آنجا راه ندارد، خود امام زمان هم گاهگاهی از آن کشورهای نمونه دیدن می‌کند و صدها از امثال این مطالب شیرین.

هوشیار: داستان این کشورهای مجهول بی شباهت به افسانه نیست، ویگانه مدرک آن، حکایتی است که در کتاب «حدیقة الشیعة» و «انوار نعمانیه» و «جنة المأوی» نقل شده است. مابرای روشن شدن موضوع ناچاریم سند آن داستان را ذکر کنیم.

داستان به این کیفیت نقل شده: علی بن فتح الله کاشانی می‌گوید: محمد بن

علی بن حسین علوی در کتابش، از سعید بن احمد نقل کرده که گفت: حمزه بن مسیب در تاریخ هشتم ماه شعبان سال ۵۴۴ برای من حکایت نمود که عثمان بن عبدالباقی در تاریخ هفتم جمادی الثانی سال ۵۴۳ برایم حکایت کرد که احمد بن محمد بن یحیی انباری در تاریخ دهم ماه رمضان سال ۵۴۳ به من گفت: من باتفاق چند نفر دیگر در خدمت عون الدین یحیی بن هبیره وزیر حاضر بودیم، در همان مجلس مرد محترم و ناشناسی نیز حضور داشت. مرد ناشناس اظهار داشت: در یکی از سالها که بوسیله کشتی مسافرت می‌کردم، اتفاقاً کشتی راه را گم کرد و ما را به جزایر مرموزی برد که قبلاً از آنها بی‌خبر بودیم، ناچار از کشتی پیاده شدیم و داخل آن سرزمین گشتیم. — در اینجا احمد بن محمد داستان شگفت‌انگیز آن کشورها را از قول مرد ناشناس تفصیلاً نقل می‌کند و در ذیل داستان می‌گوید — وزیر بعد از استماع آن حکایت، داخل اطاق مخصوص خویش شد سپس تمام ما را احضار کرده گفت: تا من زنده هستم حق ندارید داستان مذکور را برای احدی نقل کنید. ماهم تا وزیر در قید حیات بود جریان را برای هیچکس اظهار نکردیم^(۱).

سند داستان اجمالاً ذکر شد تا خوانندگان به سستی و بی‌پایگی اصل داستان پی ببرند، اگر تفصیل قضیه را بخواهید می‌توانید به کتب مذکور مراجعه نمایید. برداشتمندان مخفی نیست که با امثال این حکایتها نمی‌توان وجود چنین کشورهایی را اثبات کرد زیرا اولاً ناقل این داستان مهم، یکمرد ناشناس و مجهول‌الهویه‌ای بیش نیست که سخنش اعتبار ندارد و ثانیاً ممکن نیست چنین کشورهای نمونه‌ای در زمین وجود داشته باشند اما احدی از آنها اطلاع نداشته باشد، مخصوصاً در این عصر، که تمام نقاط زمین نقشه برداری شده و مورد توجه دانشمندان است. لیکن بعضیها به طوری از این داستان و وجود کشورهای مجهول دفاع کرده‌اند که گویا ازارکان مسلم اسلام دفاع می‌کنند.

گفته‌اند: شاید آن کشورها الآن هم موجود باشند ولی خدا آنها را از نظر اغیار و نامحرمان مخفی بدارد! اما گمان نمی‌کنم این سخن احتیاجی به پاسخ داشته باشد، اصلاً نمی‌دانم چه ضرورتی ایجاب کرده که در مورد یک همچو موضوع

بی مدرکی باین گونه احتمالات سست و باورنکردنی متوسل شوند!! گفته اند: برفرض اینکه چنین کشورهایی اکنون وجود نداشته باشند، بازهم می توان گفت: دراعصار گذشته موجود بوده اند لیکن بعداً خراب شده و ساکنینشان منقرض گشته اند. این احتمال نیز، چندان اساس و پایه ای ندارد، زیرا اگر چنین کشورهای وسیع و آباد و شیعه نشینی در زمین وجود داشت، باید کثیری از برده از آنها اطلاع داشته باشند و اوضاع و احوال شگفت انگیز آنها را ولو به نحو اجسائی. درتواریخ ثبت نموده باشند، عادتاً بعید بلکه محال است که چندین کشور بزرگ وجود داشته باشد ولی هیچکس از وجود آنها اطلاع نیابد و این سعادت فقط نصیب یک مردناشناس و مجهول الهویه ای گردد. بعداً هم به طوری آثارشان از صفحه روزگار برداشته شود که حتی در حفاریها و صفحات تاریخ نیز، نام و اثری از آن کشورها و ساکنینشان دیده نشود!!

علامه محقق آقای شیخ آغا بزرگ تهرانی، درصحت داستان مذکور تشکیک کرده می نویسد: این داستان درآخریکی از نسخه های کتاب «تعازی» تألیف محمدبن علی علوی مرقوم بوده است. پس علی بن فتح الله کاشانی گمان کرده که داستان مرقوم، جزء آن کتابست، درصورتیکه اشتباه کرده و ممکن نیست داستان، جزء آن کتاب باشد، زیرا یحیی بن هبیره وزیر که این قضیه درمنزلش اتفاق افتاده، درتاریخ «۵۶۰» وفات کرده و مؤلف کتاب «تعازی» قریب دویست سال بروی تقدم داشته است. علاوه برآن، درمتن داستان نیز، تناقضاتی دیده می شود زیرا احمدبن محمدبن یحیی انباری که ناقل داستان است می گوید: وزیر از مایمان گرفت که داستان مذکور را برای احدی نقل نکنیم، ماهم به عهد خویش وفا کردیم و تازنده بود برای هیچکس ابراز ننمودیم. بنابراین باید حکایت آن داستان، بعد از تاریخ وفات وزیر یعنی (۵۶۰) اتفاق افتاده باشد، درصورتی که درمتن داستان، عثمان بن عبدالباقی می گوید: احمدبن محمدبن یحیی انباری، داستان را درتاریخ (۵۴۳) برای من حکایت کرد^(۱).

درجای دیگر می گوید: «... عثمان بن عبدالباقی درهفتم جمادی الثانی سال ۵۴۳ برایم حکایت کرد که احمدبن محمد دردهم رمضان سال ۵۴۳ به من

گفت...!) و شما توجه دارید که ماه رمضان دوماه بعد از ماه جمادی الثانی است، چگونه ممکن است درماه جمادی الثانی یعنی دوماه قبل از آن، اتفاقی که درماه رمضان روی داده برای کسی حکایت شود.

بالجمله: مادر موضوع محل سکونت امام زهرا مجبور نیستیم با تکلفات زیاد و براهین سست و بسی پایه، «جزائر خضراء» یا شهر «جابلقا» و «جابرصا» را اثبات نماییم یا بگوییم: آن حضرت اقلیم ثامن را برای سکونت انتخاب کرده است.

فهمی: پس این داستان «جزیره خضراء» چیست؟

هوشیار: چون وقت مقداری گذشته اجازه دهید بقیه مطالب در جلسه بعد که اگر دوستان موافقت کنند در منزل ماتشکیل می شود — مطرح گردد.

جزیره خضراء

جلسه رأس ساعت مقرر در منزل آقای هوشیار تشکیل شد:
جلالی: مثل اینکه در جلسه قبل آقای فهیمی در مورد جزیره خضراء سؤالی داشتند.

فهیمی: شنیده‌ام که امام زمان علیه السلام و فرزندانش در جزیره خضراء زندگی می‌کنند. عقیده شما در این باره چیست؟

هوشیار: داستان جزیره خضراء نیز بی شبهات به افسانه نیست. مرحوم مجلسی داستان را به طور تفصیل در کتاب بحار الانوار ذکر نموده که اجمالش چنین است: در کتابخانه امیرالمؤمنین در نجف اشرف رساله‌ای را یافتم که مشهور به داستان جزیره خضراء بود. مؤلف آن رساله خطی فضل بن یحیی طیبی است. وی نوشته است که داستان جزیره خضراء را از شیخ شمس الدین و شیخ جلال الدین در حرم مطهر اباعبدالله علیه السلام شنیدم (در نیمه شعبان سال ۶۹۹) که آنها داستان را از قول زین الدین علی بن فاضل مازندرانی نقل کردند. پس من علاقه پیدا کردم که داستان را از خودش بشنوم.

خوشبختانه در اوائل ماه شوال همان سال چنین اتفاق افتاد که شیخ زین الدین به شهر حله سفر کرد و من او را در منزل سیدفخرالدین ملاقات نمودم. از او خواهش کردم که آنچه را برای شیخ شمس الدین و شیخ جلال الدین نقل کرده برای منم بیان کند و او چنین گفت: من در دمشق خدمت شیخ عبدالرحیم حنفی و شیخ زین الدین علی اندلسی به تحصیل علوم اشتغال داشتم. شیخ زین الدین مردی خوش نفس و نسبت به شیعه و علماء امامیه خوشبین بود و بآنها احترام

می گذاشت. مدتی از محضرش استفاده نمودم. پس چنین اتفاق افتاد که عازم سفر مصر شد و چون خیلی بهم علاقه داشتیم تصمیم گرفت که مرا نیز به همراه خود به مصر ببرد. با هم به مصر رفتیم و در شهر قاهره قصد اقامه کرد. مدت نه ماه در آنجا با بهترین وجه زندگی کردیم. در یکی از روزها نامه پدرش بدستش رسید که نوشته بود شدیداً بیمارم و آرزو دارم که قبل از مرگ ترا ملاقات نمایم. استاد از نامه پدر گریه کرد و تصمیم گرفت که به اندلس سفر کند. من در این سفر با او همراه شدم. هنگامیکه به اولین قریه جزیره رسیدیم من شدیداً بیمار شدم که قادر به حرکت نبودم. استاد از وضع من بسیار ناراحت شده مرا به خطیب قریه سپرد که از من پرستاری کند و خودش به سوی شهرش حرکت نمود. بیماری من سه روز طول کشید و سپس حال من روبه بهبود رفت. از منزل خارج شدم و در کویچه های قریه به گردش پرداختم. در آنجا قافله هائی را دیدم که از کوهستان آمده و اجناسی را با خود آورده بودند. از احوالشان جو یا شدم. در جوابم گفته شد: اینها از سرزمین بربر می آیند که نزدیک جزائر رافضی ها است. وقتی نام جزائر رافضی ها را شنیدم مشتاق شدم که آنجا را ببینم، گفتند: از اینجا تا آن جزائر مقدار بیست و پنج روز راه فاصله دارد که به مقدار دو روز و نیم آب و آبادانی وجود ندارد. برای پیمودن آن دوروز الاغی را کرایه کردم و بعد از آن پیاده حرکت نمودم. رفتم تا به جزیره رافضی ها رسیدم. اطراف جزیره با دیوار هائی محصور بود و برج های محکم و بلندی داشت. وارد مسجد شهر شدم، مسجد بسیار بزرگی بود. صدای مؤذن را شنیدم که به روش شیعه اذان می گفت و بعد از آن برای تعجیل فرج امام زمان دعا کرد. از خوشحالی گریه ام گرفت. مردم به مسجد آمدند و بر طبق فقه شیعه وضو گرفتند مردخوش سیمائی وارد مسجد شد و به سوی محراب حرکت کرد و مشغول نماز جماعت شدند. بعد از فراغ از نماز و تعقیبات از احوال من جو یا شدند. شرح حال من را بیان کردم و گفتم عراقی الاصل هستم. وقتی فهمیدند که شیعه هستم به من احترام کردند و در یکی از حجرات مسجد جائی برایم معین کردند. امام مسجد به من احترام می کرد و شب و روز جدا نمی شد. در یکی از روزها به او گفتم: خوراک و مایحتاج اهل این بلد از کجا می آید؟ من که در اینجا زمین مزروعی نمی بینم. گفت: طعام اینها از جزیره خضراء می آید که

درین بحرابیض واقع شده است. غذای اینها هر سال در دو نوبت به وسیله کشتی از جزیره وارد می شود. گفتم: چند مدت باقی مانده تا کشتی بیاید؟ گفت: چهار ماه. پس من از طول مدت ناراحت شدم ولی خوشبختانه بعد از چهل روز کشتیها وارد شد. هفت کشتی یکی بعد از دیگری وارد شد. از کشتی بزرگ مرد خوش سیمائی پیاده شد، به مسجد آمد و بر طبق فقه شیعه وضو گرفت و نماز ظهر و عصر را خواند. بعد از فراغ از نماز متوجه من شد و سلام کرد و اسم خودم و پدرم را ذکر کرد. از این حادثه تعجب کردم. گفتم شاید در سفر از شام تا مصر یا از مصر تا اندلس با اسم من آشنا شده ای؟ گفت: نه. بلکه نام تو و پدرت و شکل و قیافه و صفاتت به من رسیده است. من تو را به همراه خودم به جزیره خضراء خواهم برد. یک هفته در آنجا توقف کرد و بعد از انجام کارهای لازم با هم حرکت نمودیم. بعد از اینکه مدت شانزده روز در دریا حرکت کردیم، در وسط دریا آبهای سفیدی نظر مرا جلب کرد. آن شیخ که نامش محمد بود به من گفت: چه موضوعی نظرت را جلب نموده است؟ گفتم: آبهای این نقطه رنگ دیگری دارد؟ گفت: اینجا بحر ابیض است و اینهم جزیره خضراء می باشد این آبها همانند دیواری اطراف جزیره را احاطه نموده است و از حکمت خدا چنین است که کشتیهای دشمنان ما اگر بخواهند باین نقطه نزدیک شوند، به برکت صاحب الزمان (ع) غرق می گردند. مقداری از آبهای آن نقطه را خوردم مانند آب فرات شیرین و گوارا بود. بعد از اینکه آبهای سفید را پیمودیم به جزیره خضراء رسیدیم. از کشتی پیاده و وارد شهر شدیم. شهری بود آباد و پر از درختان میوه، بازارهای زیادی داشت پر از اجناس و اهالی شهر با بهترین وجه زندگی می کردند. دلم از دیدن چنین مناظر زیبایی لبریز شادمانی شد.

رفیقم محمد مرا به منزل خودش برد و بعد از استراحت به مسجد جامع بزرگ رفتیم. در مسجد جماعت زیادی بودند و در بین آنها شخصی بزرگ و با ابهت بود که نمی توانم ابهت و جلالش را توصیف کنم. نامش سید شمس الدین محمد بود. مردم نزدش علوم عربی و قرآن و فقه و اصول دین را می خواندند. هنگامی که خدمتش رسیدم، به من خوش آمد گفت، نزدیک خودش نشانید، احوال پرسید کرد و گفت من شیخ محمد را به سراغ تو فرستادم. سپس دستورداد در یکی از

حجرات مسجد جائی برایم تهیه کردند. در آنجا استراحت می‌کردم و غذا را با سید شمس‌الدین و اصحابش صرف می‌کردیم. مدت هیجده روز بدین صورت گذشت. در اولین جمعه‌ای که برای نماز حاضر شدم دیدم که سید شمس‌الدین نماز جمعه را دو رکعت و به قصد وجوب خواند. از این موضوع تعجب کردم سپس بطور خصوصی به سید شمس‌الدین گفتم: مگر زمان حضور امام است که نماز جمعه را به قصد وجوب می‌خوانید؟! گفتم: نه امام حاضر نیست لیکن من نایب خاص او هستم. گفتم: آیا تا کنون امام زمان (ع) را دیده‌ای؟ گفتم: ندیده‌ام لیکن پدرم می‌گفت که صدایش را می‌شنیده ولی خودش را نمی‌دیده است. اما جدم هم صدایش را می‌شنیده هم خودش را می‌دیده است. گفتم: آقای من! علت چیست که بعض افراد او را می‌بینند و بعضی نه؟ گفتم: این لطفی است که خداوند متعال نسبت به بعض بندگانش دارد.

سپس سید دست مرا گرفت و به خارج شهر برد. باغها و بوستانها و نهرها و درختان فراوانی را مشاهده کردم، که در عراق و شام نظیرش را ندیده بودم. به هنگام گردش مرد خوش سیمائی بسما برخورد نمود و سلام کرد. به سید گفتم: این شخص که بود؟ گفتم: آیا این کوه بلند را می‌بینی؟ گفتم: آری. گفتم: در وسط این کوه مکانی زیبا و چشمه آبی گوارا زیر درختان وجود دارد و در آنجا گنبدی است که از آجر ساخته شده است این مرد باریق دیگرش خادم آن قبه و بارگاه می‌باشند. من هر صبح جمعه به آنجا می‌روم و امام زمان علیه السلام را زیارت می‌کنم و پس از خواندن دو رکعت نماز کاغذی را می‌یابم که تمام مسائل مورد نیازم در آن نوشته است. سزاوار است توهم بروی آنجا و امام زمان را در آن قبه زیارت کنی.

پس من به سوی آن کوه حرکت نمودم. قبه را همان طور یافتم که برایم توصیف نموده بود. همان دو خادم را در آنجا دیدم. خواستار ملاقات امام زمان علیه السلام شدم گفتند: غیر ممکن است و ما مأذون نیستیم. گفتم: پس برایم دعا کنید، قبول کرده برایم دعا کردند. سپس از کوه پائین آمدم و به منزل سید شمس‌الدین رفتم. او در منزل نبود. به خانه شیخ محمد که در کشتی بامن بود رفتم و جریان کوه را برایش تعریف کردم و گفتم که آن دو خادم به من اجازه

ملاقات ندادند. شیخ محمد به من گفت: هیچکس حق ندارد بآن مکان برود جز سید شمس الدین. او از فرزندان امام زمان علیه السلام می باشد. بین او و امام زمان پنج پدر فاصله است و او نایب خاص امام زمان می باشد.

بعد از آن از سید شمس الدین اجازه خواستم که بعضی مسائل مشکل دینی را از او نقل کنم و قرآن مجید را نزدش بخوانم تا قرائت صحیح را به من یاد بدهد. گفت: اشکال ندارد، ابتداء قرآن را شروع کن. در بین قرائت اختلاف قاریان را ذکر می کردم. سید به من گفت: ما اینها را نمی شناسیم. قرائت ما مطابق قرآن علی بن ابیطالب علیه السلام است. آنگاه داستان جمع قرآن به وسیله علی بن ابیطالب را بیان کرد. گفتم: چرا بعض آیات قرآن ربطی به ماقبل و مابعدشان ندارند؟ گفت آری چنین است و جریان جمع قرآن به وسیله ابوبکر و نپذیرفتن قرآن علی بن ابیطالب (ع) را تعریف نمود. به دستور ابوبکر قرآن جمع آوری شد و مثالب را از قرآن حذف نمودند و از همین جهت می بینی که بعض آیات با قبل و بعد غیر مربوط هستند.

از سید اجازه گرفتم و در حدود نود مسأله از او نقل کردم که جز به خواص مؤمنین به کسی اجازه نمیدهم آنها را ببینند..

آنگاه داستان دیگری را که مشاهده کرده نقل می کند و می گوید: به سید عرض کردم. از امام زمان (ع) احادیثی بما رسیده که هر کس در زمان غیبت کبری مدعی رؤیت شد دروغ می گوید. این احادیث چگونه سازگار است با اینکه بعض شما او را می بینید. گفت: صحیح است، امام اینطور فرموده لیکن این مال آن زمانی است که دشمنان فراوانی از بنی عباس و دیگران داشت اما در این زمان که دشمنان مایوس شده اند و شهرهای ما هم از آنها دور است و هیچکس بما دسترسی ندارد ملاقات خطری ندارد.

گفتم: سید من! علماء شیعه حدیثی را از امام نقل میکنند که خمس را برای شیعیان اباحه نموده آیا شما هم این حدیث را از امام دارید؟ گفت: امام خمس را در حق شیعیان اباحه نموده است. آنگاه مسائل و سخنان دیگری را از سید نقل می کند و می گوید: سید به من گفت: تونیز تا کنون دو مرتبه امام زمان را دیده ای ولی او را نشناخته ای.

در خاتمه میگوید: سید به من تکلیف کرد که در بلاد مغرب توقف نکن و هر چه زودتر به عراق برگرد و من بدستورش عمل کردم^(۱).

هوشیار: داستان جزیره خضراء چنین است که من خلاصه اش را برایتان بیان کردم. درخاتمه لازم است یادآور شویم که داستان مذکور اعتباری ندارد و شبیه افسانه و رمان است. زیرا:

اولاً: سند معتبر و قابل اعتمادی ندارد. داستان از یک کتاب خطی ناشناخته نقل شده و خود مرحوم مجلسی درباره اش می نویسد: چون من داستان را در کتب معتبر نیافتم باب جداگانه ای را بآن اختصاص دادم (تا با مطالب کتاب مخلوط نشود).

ثانیاً: در متن مطالب داستان تناقضاتی دیده می شود. چنانکه ملاحظه فرمودید در یک جا سید شمس الدین به راوی داستان می گوید: من نائب خاص امام هشتم و خودم آن حضرت را تا کنون ندیده ام. و پدرم نیز آن جناب را ندیده لیکن سخنش را شنیده است. اما جدم هم خودش را دیده هم حدیثش را شنیده است. اما همین سید شمس الدین در جای دیگر به راوی داستان گفت: من هر روز صبح جمعه برای زیارت امام به آن کوه میروم و خوب است توهم بروی. و شیخ محمد هم به راوی داستان گفت که: فقط سید شمس الدین و امثالش می توانند خدمت امام زمان (ع) مشرف شوند. چنانکه ملاحظه می فرمائید این مطالب با هم تناقض دارند. نکته قابل ذکر اینکه سید شمس الدین که می دانست جز خودش کس دیگری را به ملاقات امام نمی برند چرا به راوی داستان پیشنهاد کرد که برای ملاقات به بالای کوه برود.

ثالثاً: در داستان مذکور به تحریف قرآن تصریح شده که قابل قبول نیست و مورد انکار شدید علماء اسلام می باشد.

رابعاً: موضوع اباحه خمس مطرح شده و مورد تأیید قرار گرفته که آن هم از نظر فقها مردود می باشد.

بهر حال داستان به طور رمانتیک تهیه شده که خیلی غریب و عجیب به نظر می رسد. یک نفر بنام زین الدین از عراق به قصد تحصیل علوم به شام می رود،

از آنجا به همراه استادش به مصر می رود، از آنجا باز به همراه استادش به اندلس (اسپانیا) سفر می کند این همه مسافت زیاد را می پیماید، در آنجا مریض می شود، استادش او را رها می کند، و بعد از بهبودی با شنیدن نام جزیره روافض آن چنان به دیدن آن جزیره مشتاق می گردد که استادش را فراموش می کند با پیمودن راه دور و خطرناک به جزیره رافضیها می رسد. جزیره غیرمزروع بوده لذا سؤال می کند غذای این مردم از کجا می آید؟ در جواب می شنود که از جزیره خضراء برایشان غذا می آورند. با اینکه گفته بودند، چهارماه دیگر کشتی ها می رسند، ناگهان بعد از چهل روز در ساحل لنگر می اندازند و بعد از یک هفته توقف او را به همراه خود به دریا می برند. در وسط بحرابیض آبهای سفیدی را می بیند که شیرین و گوارا هم هست، سپس از آن نقطه غیرممکن العبور گذشته وارد جزیره خضراء می شود و... تا آخر داستان.

جالب اینجاست که یک نفر عراقی این همه راه دور و دراز را طی می کند، در کشورهای مختلف با مردم صحبت می کند و زبان همه را می داند. آیا مردم اسپانیا هم به زبان عربی صحبت می کردند؟

نکته دیگری که قابل ذکر است داستان بحرابیض است. شما می دانید که بحرابیض در شمال کشور اتحاد جماهیر شوروی قرار دارد که این داستان نمی تواند در آنجا اتفاق افتاده باشد. البته به بحر متوسط هم بحرابیض گفته می شود که این داستان می تواند در آنجا اتفاق افتاده باشد. لیکن باز هم همه این دریا بحرابیض نامیده می شود، نه نقطه خاصی از آن که ناقل داستان آنجا را سفید یافته است. اگر کسی در متن داستان بیشتر دقت کند مجعول بودن برایش روشن می شود.

درخاتمه لازم است متذکر شوم، چنانکه قبلاً ملاحظه فرمودید در احادیث ما چنین آمده که امام زمان علیه السلام بطور ناشناس در بین مردم زندگی و رفت و آمد می کند، در مجامع عمومی و در مراسم حج شرکت می نماید و در حل برخی از مشکلات هم به مردم کمک می کند.

باتوجه به این مطلب، معرفی یک نقطه دور افتاده و غیرممکن العبور وسط دریا را به عنوان جایگاه امام زمان و امید مستضعفین جهان و دادرس حاجت مندان، کمال بی انصافی و بی سلیقگی را نشان می دهد. درخاتمه معذرت می خواهم که

وقت گرانبهای شما را برای تشریح یک چنین داستان غیرمعتبری صرف نمودم.

جلالی: امام زمان اولادی هم دارد یانه؟

هوشیار: دلیل معتبری در دست نداریم که موضوع ازدواج آنجناب و وجود اولاد را بطور قطع اثبات کند یا نفی نماید، البته ممکن است بطور ناشناس ازدواج کرده و اولاد ناشناسی هم داشته باشد و هرطور صلاح بداند عمل کند، گرچه بعضی از دعاها دلالت دارند که از آن حضرت فرزندی به وجود آمده یا بعد از این بوجود خواهد آمد^(۱)

۱. مانند: اللهم اعطه فی نفسه واهله وولده وذریته وامتہ وجميع رعیتہ ماتقربہ عینہ (مفاتیح الجنان) و در صلواتی که از ناحیه مقدسه صادر شده می‌گوید: اللهم اعطه فی نفسه وذریته وشیعته ورعیتہ وخصیته وعامته وعدوه وجميع اهل الدنیا ماتقربہ عینہ (مفاتیح الجنان).

لیکن بر دانشمندان پوشیده نیست که دعاهای مذکور به آن مرتبه حجیت و اعتبار نیستند که بتوان به آنها استدلال نمود و چنین موضوعی را اثبات کرد. لکن در عین حال، داشتن فرزند هم بعید نیست. امام صادق (ع) در حدیثی فرمود: کانی اری نزول القائم فی مسجد السهله باهله وعیاله (بحار ج ۵۲ ص ۳۱۷).

چه وقت ظاهر میشود

دکتر: پس مهدی موعود کی ظهور می کند؟
هوشیار: برای ظهور وقتی تعیین نشده بلکه ائمه اطهار علیهم السلام تعیین کننده وقت ظهور را تکذیب کرده اند. از باب نمونه:
فضیل می گوید: خدمت امام باقر (ع) عرض کردم: آیا ظهور مهدی وقت معینی دارد؟ حضرت در پاسخ سه مرتبه فرمود: هرکس برای ظهور وقتی تعیین کند دروغ می گوید^(۱).

عبدالرحمن بن کثیر می گوید: خدمت امام صادق (ع) بودم که مهزم اسدی وارد شده عرض کرد: فدایت شوم، ظهور قائم آل محمد و تشکیل دولت حق که درانتظارش هستی طول کشید پس کی واقع می شود؟ حضرت پاسخ داد: تعیین کنندگان وقت ظهور دروغ می گویند، تعجیل کنندگان هلاک می گردند و تسلیم شوندگان نجات می یابند و به سوی ما بازگشت می کنند^(۲).

محمد بن مسلم می گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: هرکس وقت ظهور را برایت تعیین کرد از تکذیب نمودنش باک نداشته باش، زیرا ما برای ظهور وقتی تعیین نمی کنیم^(۳) و ده حدیث دیگر.

از این احادیث کثیره استفاده می شود که: نه پیغمبر اکرم (ص) و نه هیچ

۱. عن الفضیل قال سئلت ابا جعفر علیه السلام: هل لهذا الامر وقت؟ فقال: کذب الوقاتون، کذب الوقاتون، کذب الوقاتون — بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۰۳.

۲. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۰۳.

۳. «محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عليه السلام قال: من وقت لك من الناس شيئاً فلا تها بن ان تكذبه فلسنا نوقت لاحد — بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۰۴ و ۱۱۷.

امامی وقت ظهور را تعیین نکرده اند و راه هرگونه سوء استفاده ای را بسته اند. پس اگر حدیثی نسبت به امامی داده شده که وقت ظهور در آن، تعیین گشته اگر قابل تأویل و توجیه باشد باید تأویلش نمود والا یا باید مسکوت عنه بماند یا تکذیب شود. مانند حدیث ضعیف و مجمل ابولبیدمخزومی که مطالبی را بامام نسبت داده و در ضمن آنها می گوید: قائم مادر «الر» قیام می کند (۱).

علائم ظهور

مهندس: علائم الظهور تاچه اندازه صحت دارند؟

هوشیار: برای ظهور حضرت صاحب الامر «عجل الله تعالی فرجه» علائم بسیاری در کتب حدیث ثبت شده است لیکن اگر ما بخواهیم در یک یک آنها بحث کنیم سخن طولانی می‌گردد و بدون جهت اوقات چندین جلسه اشغال می‌شود. اما چند نکته را لازم است اجمالاً تذکر دهیم.

الف: مدرک بعضی از علائم، خبر واحدیست که اشخاص مجهول الحال یا غیر موثق در طریق آن واقع شده و مفید یقین نیستند.

ب: احادیث اهل بیت علائم الظهور را بدو قسم تقسیم نموده‌اند: یکی از آنها علائم حتمی است که به هیچ قید و شرطی مشروط نیست و قبل از ظهور باید واقع شود. قسم دوم را غیر حتمی معرفی نموده‌اند و آن عبارتست از حوادثی که به طور مطلق و حتم از علائم الظهور نیست بلکه مشروط به شرطی است که اگر آن شرط تحقق یابد مشروط نیز متحقق می‌شود و اگر شرط مفقود گردد مشروط نیز تحقق نمی‌یابد و مصلحت بوده که به طور اجمال از علائم الظهور شمرده شود.

ج: علائم ظهور چیزهایی هستند که تا واقع نشوند حضرت صاحب الامر ظاهر نمی‌گردد و حدوث هر یک از آنها دلیل است که ایام فرج تا اندازه‌ای نزدیک شده اما دلالتی ندارد که بعد از حدوث آن علامت و بلافاصله، حضرت صاحب الامر ظهور می‌نماید. ولی در مورد بعضی از آنها تصریح شده است که مقارن ظهور آن حضرت واقع می‌شود.

د: بعضی از علائم الظهور به طور اعجاز و خارق العاده واقع می‌شوند تا صحت

ادعای مهدی موعود را تأیید کنند و فوق العادگی اوضاع را به جهانیان اعلام دارند. حکم این علائم، با سایر معجزات یکسان است، و به صرف اینکه با جریان عادی سازگار نیست نباید مردود شناخته شود.

ه: یک نوع از علائم الظهور در کتابها دیده می شود که وقوع آنها عادتاً محال به نظر می رسد مانند اینکه گفته شده: در وقت ظهور مهدی، خورشید از مغرب طلوع می کند و خورشید در نیمه ماه رمضان و ماه در آخر همان ماه می گیرد. بردانشمندان پوشیده نیست که لازمه وقوع اینگونه حوادث اینست که نظم عالم برهم بخورد و حرکت منظومه شمسی تغییر یابد. اما باید بدانید که مدرک اینگونه علائم، اخبار آحادی بیش نیست که مفید یقین نیستند و اگر کسی درسند آنها خدشه کرد می تواند آنها را مجعول خلفای بنی امیه و بنی عباس و عمال آنها بداند. زیرا در آن اوقات افرادی به عنوان مهدی علیه دستگاه حاکمه وقت قیام و نهضت می نمودند و بدان وسیله عده ای را بردور خویش جمع می کردند. خلفای وقت چون می دیدند اصل احادیث مهدی قابل انکار نیست لذا حیلۀ دیگری اندیشیدند تا بدان وسیله مردم را منصرف سازند و کار نهضت علویین را مختل نمایند. بدان منظور علائم محال را جعل کردند تا مردم در انتظار آن علائم بنشینند و دعوت علویین را اجابت نکنند، اما اگر احادیث صحیح بود مانعی ندارد این گونه علائم به طور اعجاز تحقق یابند تا فوق العادگی اوضاع را به جهانیان اعلام کنند و اسباب پیشرفت دولت حق را فراهم سازند.

داستان سفیانی

مهندس: سفیانی که از علائم الظهور شمرده شده کیست و قضیه اش چیست؟

هوشیار: از احادیث بسیاری استفاده می شود که: پیش از ظهور حضرت صاحب الامر (ع) مردی از نسل ابوسفیان خروج می کند. در توصیف وی گفته شده: مردیست ظاهر الصلاح و ذکر خدا مرتباً بر زبانش جاری است، اما از پلیدترین و خبیث ترین مردم است. گروه کثیری را فریب می دهد و با خود همدست می کند. مناطق پنجگانه: شام و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین را تصرف می نماید و دولت بنی عباس برای همیشه به دستش منقرض می گردد. گروه زیادی از شیعیان را به قتل می رساند، سپس از ظهور حضرت صاحب الامر اطلاع می یابد. لشگری را به جنگش می فرستد اما به آنجناب دست نمی یابد و در بیابان بین مکه و مدینه به زمین فرو می روند.

جلالی: چنانکه اطلاع دارید: دولت بنی عباس، مدتها قبل منقرض شده اثری از آن باقی نیست تا به دست سفیانی منقرض گردد!

هوشیار: حضرت موسی بن جعفر (ع) در حدیثی فرمود: دولت بنی عباس بر روی حیل و نیرنگ بنا شده است، آن دولت به طوری از میان خواهد رفت که اثری از آن باقی نماند، لیکن دوباره تجدید می شود به طوری که گویی اصلاً آسیبی ندیده است^(۱). از ظاهر این حدیث استفاده می شود که دولت بنی عباس باز تجدید می گردد و انقراض آخرین دولت آنها به دست سفیانی به وقوع خواهد

۱. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۵۰.

پیوست. ممکن است گفته شود گرچه اصل خروج سفیانی از حتمیات شمرده شده ولی کیفیت و زمان خروجش معلوم نیست از حتمیات باشد، مثلاً ممکن است موضوع انقراض دولت بنی عباس به دست سفیانی از حتمیات نباشد و به دست دیگران واقع شود.

فهیمی: من شنیده‌ام: خالد بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان چون آرزوی خلافت بردلش ماند و حکومت را به دست بنی مروان می‌دید، برای تسلیت خویش و تقویت روحیه بنی امیه، حدیث سفیانی را جعل کرد. صاحب‌الغانی درباره خالد می‌نویسد: مرد عالم و شاعری بوده و درباره اش گفته شده که: حدیث سفیانی را جعل نموده است^(۱).

طبری می‌نویسد: علی بن عبدالله بن خالد بن یزید بن معاویه در سال (۱۵۹) در شام خروج نموده می‌گفت: من همان سفیانی منتظر هستم و بدین وسیله مردم را به سوی خویش دعوت می‌نمود^(۲). از این شواهد تاریخی استفاده می‌شود که موضوع سفیانی از مجعولات است.

هوشیار: احادیث سفیانی را عامه و خاصه روایت کرده‌اند و بعید نیست متواتر باشد و به صرف احتمال و وجود یک مدعی باطل، نمی‌شود حکم به مجعولیت و بطلان کرد. بلکه باید چنین گفت: چون حدیث سفیانی در بین مردم شایع بود و مردم در انتظارش بودند بعضیها از این موضوع سوءاستفاده نمودند و خروج کرده می‌گفتند: ما همان سفیانی منتظر هستیم و بدین وسیله گروهی را فریب دادند.

۱. الاغانی ج ۱۶ ص ۱۷۱.

۲. تاریخ طبری ج ۷ ص ۲۵.

داستان دجال

جلالی: خروج دجال را یکی از علائم الظهور می‌شمارند و او را چنین توصیف می‌نمایند: مردی است کافر، یک چشم بیش ندارد آنهم در پیشانیش واقع شده و مانند ستاره‌ای می‌درخشد، در پیشانی وی نوشته: کافراست به طوریکه هر باسواد و بی‌سواد آن را می‌خواند. کوهی از طعام و نهری از آب همیشه با اوست. برالاغ سفیدی سوار می‌شود که هر گامش یک میل راه است. آسمان به دستور وی باران می‌دهد و زمین گیاه می‌رویانند اختیار گنجهای زمین با اوست. مرده را زنده می‌کند، با صدایی که تمام جهانیان می‌شنوند ندا می‌کند: من خدای بزرگ شما هستم که شما را آفریده روزی می‌رسانم، به سوی من بشتابید.

می‌گویند: در زمان پیغمبر اکرم (ص) موجود بوده و نامش عبدالله یا صائب بن صیدا است. پیغمبر اکرم (ص) و اصحابش به قصد دیدار به خانه اش رفتند او مدعی خدایی بود. عمر خواست به قتلش برساند ولی پیغمبر (ص) مانع شد. تا کنون زنده است و در آخر الزمان، از شهر اصفهان قریه یهودیه خروج خواهد کرد^(۱). از قول تمیم الداری که ابتداء نصرانی بوده و در سنه نهم هجری اسلام آورده، حکایت کرده‌اند که گفته است: من دجال را در یکی از جزائر مغرب دیدم که در غل و زنجیر بود^(۲).

هوشیار: دجال را به زبان انگلیسی انتی کریست « Antichrist » گویند

۱. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۹۳ تا ۱۹۷ و صحیح مسلم ج ۱۸ ص ۴۶ تا ۸۷. و سنن ابی داود ج ۲ ص ۲۱۲.

۲. صحیح مسلم ج ۱۸ ص ۷۹. و سنن ابی داود ج ۳ ص ۲۱۴.

یعنی ضد یا دشمن مسیح. کلمه دجال نام شخص معینی نیست بلکه در لغت عرب هر دروغگو و حيله بازی را دجال نامند. در کتاب انجیل هم لفظ دجال زیاد دیده می شود.

در رساله اول یوحنا نوشته است: دروغگو کیست، جز آنکه مسیح بودن عیسی را انکار کند، آن دجال است که پدر و پسر را انکار می نماید^(۱).

باز در همان رساله می نویسد: شنیده اید که دجال می آید الحال هم دجالان بسیار ظاهر شده اند^(۲). در همان رساله می گوید: و هر روحی که عیسی مجسم شده را انکار کند از خدانیست و اینست روح دجال که شنیده اید می آید و الان هم در جهان است^(۳).

در رساله دوم یوحنا نوشته است: زیرا گمراه کنندگان بسیار به دنیا بیرون شدند که عیسی مسیح ظاهر شده در جسم را اقرار نمی کنند، آنست گمراه کننده و دجال^(۴).

از آیات انجیل استفاده می شود که: دجال به معنی دروغگو و گمراه کننده است و استفاده می شود که: داستان خروج دجال وزنده بودنش، در آن زمان هم در بین نصاری شایع بوده و در انتظار خروجش بوده اند.

ظاهراً حضرت عیسی (ع) خروج دجال را خبر داده و مردم را از فتنه اش بر حذر می داشته است، لذا نصاری در انتظارش بوده اند و به احتمال خیلی قریب، دجال موعود حضرت عیسی، همان مسیح کاذب و دجالی بوده که در حدود پنج قرن بعد از عیسی مسیح ظاهر شد و به دروغ ادعای پیغمبری نمود و اوست که بدار آویخته شد نه مسیح پیغمبر^(۵).

در اسلام نیز احادیثی راجع به وجود دجال در کتب حدیث موجود است پیغمبر اسلام مردم را از دجال می ترسانید و فتنه اش را گوشزد آنان می کرد و

۱. رساله یوحنا باب ۲ آیه ۲۲.

۲. رساله اول باب ۲ آیه ۱۸.

۳. رساله اول یوحنا باب ۴ آیه ۳.

۴. رساله دوم یوحنا آیه ۷.

۵. در موضوع تعدد وجود مسیح رجوع شود به تفسیر المیزان جلد ۳ و کتاب «تاریخ و تقویم در ایران».

می فرمود: تمام پیمبرانی که بعد از نوح مبعوث شدند قوم خویش را از فتنه دجال می ترسانیدند^(۱).

پیغمبر(ص) فرمود: قیامت بر پا نشود تا اینکه سی نفر دجال که خود را پیغمبر می پندارند ظاهر شوند^(۲).

علی(ع) فرمود: از دو دجالیکه از اولاد فاطمه به وجود می آیند بر حذر باشید. دجالی هم از دجله بصره خروج می کند که از من نیست و او مقدمه دجالهاست^(۳).

پیغمبر(ص) فرمود: قیامت بر پا نمی شود تا اینکه سی نفر دروغگو و دجال ظاهر شوند و بر خدا و رسولش دروغ بندند^(۴).

پیغمبر(ص) فرمود: پیش از خروج دجال، متجاوز از هفتاد نفر دجال ظاهر خواهند شد^(۵).

از احادیث مذکور نیز استفاده می شود که دجال نام شخص معینی نیست و به هر دروغگو و گمراه کننده ای اطلاق می شود.

خلاصه: ریشه داستان دجال را باید در کتاب مقدس و در بین نصاری پیدا کرد. بعد از آن، اکثر احادیث آن و تفصیلاتش در کتب اهل سنت و به طرق آنها است.

بهر حال: اصل قضیه دجال به طور اجمال، بعید نیست صحت داشته باشد لیکن تعریفات و توصیفات که درباره اش شده مدرک قابل اعتمادی ندارد^(۶). پس برفرض اینکه اصل قضیه دجال صحت داشته باشد اما بدون تردید با

۱. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۹۷.

۲. عن ابی هریره قال قال رسول الله(ص): لا تقوم الساعة حتی یخرج ثلاثون دجالون کلهم یزعم انه رسول الله - سنن ابی داود ج ۲.

۳. ترجمه الملاحم والفتن ص ۱۱۳.

۴. سنن ابی داود ج ۲.

۵. مجمع الزوائد ج ۷ ص ۳۳۳.

۶. زیرا مدرک عمده آن توصیفات، دو حدیثی است که در کتاب بحار الانوار و کتب دیگر نوشته شده است، باین سند: محمد بن عمر بن عثمان بهذا الاسناد عن مشایخه عن ابی یعلی المصولی عن عبدالاعلی بن حماد عن ایوب عن نافع عن ابن عمر عن رسول الله. و حدیث دیگر: الطالقانی عن الجلودی عن الحسین بن معاذ عن

افسانه‌هایی آمیخته شده صورت حقیقی خود را از دست داده است. می‌توان چنین گفت: در آخر الزمان و نزدیک ظهور حضرت صاحب الامر (ع) شخصی پیدا خواهد شد که در دروغ‌گویی و حقه‌بازی سرآمد اقرانش می‌باشد و در دروغ‌گویی بر تمام دجال‌های گذشته برتری دارد، با ادعاهای پوچش گروهی را گمراه می‌کند. چنین جلوه می‌دهد که: حیات و آب و نان مردم بدست اوست. مردم به طوری اغفال می‌شوند که گمان می‌کنند: آسمان و زمین در اختیار اوست. در دروغ‌گویی کارش به جایی می‌رسد که کارهای خوب را بد و کارهای بد را خوب معرفی می‌کند. بهشت را جهنم و جهنم را بهشت جلوه می‌دهد. لیکن کفرش بر هر بی‌سواد و با‌سوادی واضح است.

لیکن دلیل معتبری نداریم که صائد بن صید، دجال موعود و از زمان رسول خدا تا حال زنده باشد زیرا علاوه بر اینکه سند حدیث ضعیف است، پیغمبر (ص) درباره دجال فرمود: داخل مدینه و مکه نمی‌گردد در صورتی که صائد بن صید در این دو شهر وارد شده در مدینه وفات نمود و گروهی از مردم شاهد مرگش بودند^(۱). بر فرض اینکه پیغمبر اکرم، صائد را دجال نامیده باشد، دجال لغوی یعنی دروغ‌گوست نه دجال موعود از علائم الظهور. به عبارت دیگر، پیغمبر اکرم، صائد را ملاقات نمود و او را به عنوان یکی از مصادیق دجال به اصحاب خویش معرفی کرد و چون بعداً از خروج دجال در آخر الزمان خبر داد، این دو مطلب سبب اشتباه مردم شد و گمان کردند صائد که پیغمبر او را دجال نامیده همان دجالی است که باید در آخر الزمان خروج کند و از همین موضوع، زنده ماندن و عمر طولی را برایش نتیجه گرفتند.

قیس بن حفص عن یونس بن ارقم عن ابی سیار الشیبانی عن الضحاک بن مزاحم عن نزال بن سبرة عن علی.

بر دانشمندان پوشیده نیست که سند این دو حدیث قابل اعتماد نیست زیرا امامقانی درباره محمد بن عمر بن عثمان می‌نویسد: مجهول الحال است و درباره نافع نوشته: غلام ابن عمر می‌باشد و گمراه و گمراه‌کننده بوده است. و درباره عمر نوشته: احوالش معلوم نیست و درباره ضحاک بن مزاحم نوشته: مدرکی که او را از نیکان قرار دهد نیافتیم. و درباره نزال بن سبرة نوشته: احوالش معنوه نیست.

افکار جهانیان آماده میگردد

جلسه راس ساعت مقرر تشکیل شد و آقای دکتر سوال خود را اینطور مطرح کرد:

دکتر: باوجود این همه آراء و عقائد مختلف و عوامل و اسباب اختلافی که در بین بشر وجود دارد، چگونه تصور می شود که تمام جهان به توسط یک حکومت اداره شود و قدرت زمین در دست دولت مهدی قرار گیرد؟!!

هوشیار: اگر اوضاع عمومی جهان و پایه علوم و ادراکات و عقول بشر به همین حالت بماند، البته تأسیس حکومت واحد جهانی امر بعیدی است. لیکن چنانکه تعقل و تمدن بشر و سطح معلومات او در اعصار و قرون گذشته به پایه کنونی نبوده بلکه در اثر مرور زمان و حوادث و انقلابات روزگار بدین مرتبه رسیده است، در سطح کنونی هم توقف نخواهد کرد، بلکه می توان بطور قطع گفت که: روز بروز بر معلومات بشر اضافه می شود و در آینده به سطح عالیتتری از تعقل و تمدن درک مصالح اجتماعی ارتقاء خواهد یافت. برای اثبات مقصد ناچاریم اوضاع و احوال گذشته انسان را بررسی نمائیم تا بتوانیم نسبت به آینده اش قضاوت کنیم. این مطلب در جای خود به اثبات رسیده که حس خودخواهی و سودجویی امری است طبیعی و ارتکازی بشر و یگانه عامل و نیروئی که افراد بشر را به کار و کوشش واداشته، همان کسب کمال و تأمین سعادت و جلب منافع می باشد و بس. هر فردی تا سرحد قدرت کوشش می کند که منافع خویش را تحصیل کند و مزاحمت و موانع را بر طرف سازد اما نسبت به منافع دیگران چندان توجهی ندارد. لیکن انسان در صورتی که سود خویش را در سود دیگران تشخیص بدهد، نفع

دیگران را نیز منظور می‌دارد و حاضر می‌شود که مقداری از منافع خویش را فدای آنان سازد.

شاید اولین مرتبه‌ای که بشر از خودخواهی مطلق فرود آمده و حاضر شده نفعی به دیگری برساند، داستان ازدواج و زناشویی باشد، زیرا هر یک از مرد و زن احساس می‌نمودند که به همدیگر احتیاج دارند و همین احساس احتیاج بود که پیوند زناشویی را بینشان برقرار ساخت و برای دوام و استحکام آن مجبور شدند خودخواهی خویش را تعدیل نمایند و منافع یکدیگر را نیز منظور بدانند. از اجتماع دوفردی زن و مرد اجتماع خانوادگی تأسیس شد. در واقع، هرفردی از افراد خانواده، جز تحصیل سعادت و کمال خویش، هیچ هدف و منظوری ندارد لیکن چون این موضوع را درک نموده که سعادت وی مربوط به سعادت تمام افراد خانواده است، سعادت آنان را نیز می‌خواهد و حس تعاون در وی تقویت می‌شود.

بشر مدت‌ها به حالت خانوادگی و چادرنشینی زندگی نمود تا در اثر حوادث و تراحمات و غارت‌هایی که برایش اتفاق افتاد، افکار خانواده‌های مختلف ترقی نمود و احساس نمودند که برای تأمین سعادت و مبارزه با دشمنان ناچارند اجتماع بزرگتری را تأسیس کنند. به علت همین ترقی فکر و احساس احتیاج بود که طایفه و قبیله به وجود آمد و افراد قبیله حاضر شدند منافع تمام افراد طایفه را منظور بدانند و مقداری از منافع شخصی و خانوادگی را فدای اجتماع قبیله‌ای سازند. همین رشد فکری و احساس احتیاج بود که در طول ایام وقرون کثیره، وادارشان نمود که در جوار یک دیگر زندگی نمایند، برای سکونت خودشان ده یا شهری تأسیس کنند، منافع همشهریان خویش را منظور بدانند و از حقوق آنان نیز دفاع کنند.

بشر تا مدت‌ها بدین حالت زندگی می‌نمود تا اینکه کم‌کم، در اثر حوادث و پیش آمدهای روزگار و نزاعهای دسته جمعی و اعمال نفوذ زورمندان، افکارش از محیط کوچک ده و شهر ترقی نمود و احساس کرد که برای تأمین رفاه و آسایش خویش ناچار است با ساکنان دهات و شهرهای مجاور نیز ارتباط داشته باشد تا در مواقع خطر و حمله دشمنان قوی، از همدیگر بهره‌مند گردند. بدین منظور اجتماع بزرگتری تأسیس شد و جایگاه وسیعشان به نام کشور و مملکت نامیده

بشر کشورنشین فکرش به قدری ترقی نموده که تمام سرزمین محدود کشور خویش را به منزله یک خانه می داند و اهالی آن کشور را به منزله افراد یک خانواده حساب می کند و اموال عمومی و ذخائر آن سرزمین را متعلق به تمام ساکنین کشور می داند. از ترقی و پیشرفت هر نقطه ای از آن کشور لذت میبرد. اختلافات نژادی و زبانی و شهری و دهاتی را نادیده می گیرد و سعادت خویش را در سعادت تمام اهالی کشور می داند. معلوم است که فکریگانگی و ارتباط، هر چه در بین افراد کشور قوی تر باشد و اختلافات کمتر خودنمایی کنند، ترقیات آن کشور بیشتر خواهد شد تمدن و ترقی کنونی بشر به آسانی به دست نیامده، بلکه در طی سالها و قرنهای کثیره و به واسطه هزاران حادثه و تجربه های گوناگون، به چنین سطح عالی ارتقاء یافته است.

فکر بشر در طول هزاران سال و به واسطه پیش آمدها و حوادث روزگار به مرتبه بلندی ترقی نموده و تا حدودی از خودخواهی مطلق و کوتاه نظری دست برداشته لیکن هنوز هم بقدر کافی ترقی نکرده و در این حد نمی تواند متوقف گردد. هم اکنون بواسطه ترقی علوم و صنایع، بین کشورهای جهان، ارتباط و اتصال خاصی برقرار شده است. مسافتی را که قبلاً در مدت چندین ماه طی می کردند اکنون همان مسافت را در ظرف ساعات و دقائق محدود طی می کنند. از فاصله های بسیار دور صدای یکدیگر را می شنوند و همدیگر را مشاهده می کنند. حوادث و اوضاع کشورها باهم مربوط شده و بیسکدیگر سرایت می نمایند. اکنون بشر احساس می کند که نمی تواند مرزهای کشورش را محکم به بندد و به حالت انزوا و گوشه گیری زندگی نماید و با سایر کشورها قطع رابطه کند. به واسطه حوادث و انقلابات جهانی فهمیده است که اجتماع کشوری چنان نیرو و قدرتی ندارد که سعادت افراد کشور را تأمین کند و از حوادث و خطرات سوء نگهدارشان نماید. از این رهگذر است که هر کشوری کوشش وجدیت می کند که اجتماع خویش را قوی تر و بزرگتر سازد.

این خواسته درونی بشر گاهی به صورت جماهیر بروز می کند. گاهی به صورت بلوک شرق و غرب نمایان می شود و گاهی به عنوان اتحادیه دول اسلامی

تحقق می‌پذیرد. گاهی به صورت کشورهای سرمایه‌داری یا کمونیستی خودنمایی می‌کند و صدها امثال این اتحادیه‌ها که از روح توسعه‌طلبی و رشد فکری بشر حکایت دارند.

اکنون بشر کوشش و تلاش می‌کند که پیمانهای عمومی و اتحادیه‌ها را توسعه دهد شاید بدان وسیله خطرات را مرتفع سازد و مشکلات و بحرانهای جهانی را حل کند و وسائل رفاه و آسایش ساکنان کره‌خاکی را فراهم سازد.

به عقیده بعضی دانشمندان، حالت کوشش و فعالیت و توسعه‌طلبی کنونی بشر مقدمهٔ یک انقلاب کلی و جهش عمومی می‌باشد. جهان انسانیت به زودی خواهد فهمید که این نوع اتحادیه‌ها هم، چون محدودند قدرت ندارند بحرانهای خطرناک و موحش جهانی را حل کنند. نه تنها دردی را دوانمی‌کنند بلکه به واسطهٔ صف آرای درمقابل یکدیگر، بحرانها و مشکلات شدیدتری را نیز تولید می‌کنند.

بشراکنون درحال تجربه و آزمایش است تا به وسیلهٔ این اتحادیه‌ها، هم حس خودخواهی و کوتاه‌نظری خویش را تا سرحد امکان، اقناع کند و هم مشکلات جهانی و خطرات را مرتفع سازد. اما عاقبت خواهد فهمید که با حس خودخواهی و کوتاه‌نظری، نمی‌شود سعادت انسانیت را تأمین نمود. خواهی نخواهی اعتراف می‌کند که: محیط کرهٔ زمین با محیط یک خانه فرقی ندارد و ساکنین زمین به منزلهٔ یک خانواده هستند. بالاخره درک می‌کند که: خودخواهی در غیر خواهی است. در آن هنگام قلوب و افکار جهانیان با سعیدی شیرازی هم آواز شده از روی ایمان اعتراف می‌کنند که:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند
می‌فهمند که قوانین و احکامی که بر پایه‌های محدود نظامات اختلاف‌انگیز بنا شده، برای اصلاح جهان کافی نیست. تأسیس مجامع بین‌المللی و وضع قوانین حقوق بشر رامی‌توان طلیعهٔ آن فکر بزرگ و مقدمهٔ بیداری و تکامل عقول انسانیت دانست. گرچه آنها هم به واسطهٔ اعمال نفوذ زورمندان تا حال کار قابل توجهی انجام نداده‌اند و موفق نشده‌اند بر نظامات اختلاف‌انگیز حاکم و فائق گردند لکن از وجود این گونه افکار، می‌توان آیندهٔ درخشان بشر را پیش بینی

نمود.

از اوضاع و حوادث عمومی جهان می توان حدس زد که: بشر در آینده نزدیک، برسریک دوراهی بسیار حساسی واقع خواهد شد. آن دوراه عبارت است از: مادیگری محض یا توحید خالص. یعنی جهان انسانیت یا باید چشم بسته تسلیم ماده و مادیات گردد و به احکام خداوندی یک سره پشت پا بزند یا خدا را حاکم بردستگاه آفرینش بداند و قوانین خدایی را گردن نهد و علاج بحرانهای جهانی و اصلاح بشر را از قوانین آسمانی بخواهد و به قوانین غیرالهی متعبد نگردد. لیکن بطور قطع می توان گفت که: گزینه خداپرستی و دین جویی بشر هرگز خاموش نمی شود و چنانکه ادیان آسمانی مخصوصاً دین اسلام پیش بینی نموده اند، حزب خداپرست، عاقبت پیروز و غالب می گردند و اقتدار و حکومت جهان، در دست مردم صالح و شایسته واقع خواهد شد و اجتماع بزرگ انسان، بر پایه های فضائل انسانیت و اخلاق نیک و عقائد صحیح استوار می گردد. تمام تعصبات غلط و معبودهای دروغین اختلاف انگیز، از بین می روند. تمام جهانیان در مقابل معبود یگانه و دستوراتش سرتسلیم فرود می آورند. گروه خداپرست و حزب توحید در محوطه وسیع و حصار محکم مرز ایمان جایگزین می گردند و دعوت پیغمبر اسلام (ص) و قرآن شریف را اجابت می کنند.

آری قرآن کریم به جهان اهل کتاب پیشنهاد کرد که: بیائید تا همه ما در تحت یک کلمه و برنامه مشترک داخل شویم و تصمیم بگیریم که به جز خدای یگانه، معبودی نگیریم و در مقابل هیچ موجودی به جز خدا خضوع و عبادت نکنیم و افراد بشر را واجب الاطاعه ندانیم^(۱).

قرآن کریم اجرای آن برنامه انقلاب جهانی را به توسط مسلمین صلاحیتدار و شایسته می داند. پیغمبر اکرم (ص) خبر داده است که: آن فرد شایسته و فوق العاده ای که افکار گوناگون و عقائد و آراء متفرق بشر را در یک جا و به سوی یک هدف متمرکز می سازد و عقول مردم را کامل و بیدار می نماید و اسباب و عوامل دشمنیها و اختلافات را ریشه کن می سازد و صلح و صفا را برقرار می کند،

۱. سوره آل عمران آیه ۶۴.

همان مهدی موعود و از فرزندان پیغمبر اسلام خواهد بود. حضرت ابوجعفر (ع) فرمود: وقتی قائم ماقیام نمود دستش را بر سر بندگان می نهد و عقول و افکار پراکنده آنان را متمرکز می کند و بسوی یک هدف متوجه می سازد و اخلاق پسندیده را در آنان به حد کمال می رساند^(۱).

علی بن ابیطالب (ع) فرمود: وقتی قائم مانهضت نمود عداوت و دشمنی از قلوب مردم ریشه کن می گردد و امنیت عمومی برقرار می شود^(۲). حضرت باقر (ع) فرمود: وقتی قائم ماقیام کرد تمام اموال عمومی و معادن و ذخائر زمین در اختیار آنجناب قرار می گیرد^(۳).

۱. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۳۶.
 ۲. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۱۶.
 ۳. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۵۱.

پیروزی نهائی مستضعفین

جلالی: شما از وضع جهان اطلاع دارید که در هر نقطه ای از زمین تعدادی از ستمکاران و مستکبرین بر مردمان بیچاره و مستضعف حکومت می‌کنند، بر همه چیز آنها تسلط یافته و همه را مرعوب قدرت خویش ساخته‌اند، با توجه به چنین وضعی چگونه حضرت مهدی قیام می‌کند و چگونه پیروز می‌شود؟.

هوشیار! پیروزی حضرت مهدی (ع) پیروزی مستضعفین جهان است — که در اکثریت هستند و همه قدرتها از آنهاست — بر مستکبرین — که در اقلیت کامل هستند و قدرت واقعی ندارند — و همین معناست که پیروزی جهانی آن حضرت را امکان‌پذیر می‌سازد. در اینجا باید توضیح بدهم تا مطلب روشن شود.

از آیات قرآن و احادیث استفاده می‌شود که مستضعفین جهان سرانجام در یک انقلاب همگانی که مهدی موعود علیه السلام رهبری آن را برعهده دارد، بر مستکبرین پیروز می‌گردند، رژیمهای طاغوتی را برای همیشه سرنگون می‌سازند و قدرت و اداره جهان را در دست می‌گیرند. خداوند در قرآن می‌فرماید:

ما اراده کرده‌ایم که بر مستضعفین جهان منت نهاده و آنان را پیشوا و وارث زمین قرار دهیم. و در زمین به آنها قدرت و تمکن بخشیم^(۱)

چنانکه ملاحظه می‌کنید آیه مذکور نوید حتمی می‌دهد که سرانجام قدرت و اداره جهان در دست مستضعفین قرار خواهد گرفت. بنابراین پیروزی حضرت مهدی همان پیروزی مستضعفین بر مستکبرین خواهد بود. برای اینکه مطلب روشن‌تر شود باید به چند نکته اشاره کنیم.

۱. و نريد ان نحن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ونمكن لهم في الارض. (سورها قصص آیه ۵).

استضعاف یعنی چه و مستضعفین چه کسانی هستند؟

مستکبرین چه علائمی دارند؟

چرا مستکبرین بر مستضعفین تسلط یافته اند؟

چگونه امکان دارد که مستضعفین بر مستکبرین غلبه کنند؟

رهبری آن انقلاب عظیم جهانی برعهده کیست؟

مستضعفین در قرآن در برابر مستکبرین و طاغوتیان قرار گرفته و به همین جهت این دورا باهم باید بررسی کنیم. در قرآن برای مستکبرین علائم و نشانه‌هایی ذکر شده است. در یک جا درباره فرعون که یکی از مستکبرین بوده می‌فرماید:
همانا فرعون در زمین استکبار و برتری جست، و مردم را به اختلاف و تفرقه انداخت. گروهی را به استضعاف کشید. پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده می‌گذاشت. زیرا که فرعون از مفسدین بود^(۱).

در آیه مذکور برای فرعون که از مستکبرین است سه علامت ذکر شده است؛ اول، استکبار و برتری جوئی. دوم، ایجاد اختلاف و تفرقه بین مردم. سوم، افساد. در آیه دیگر می‌فرماید: فرعون در زمین برتری جست زیرا از اسراف‌کنندگان بود^(۲).

در این آیه اسراف و ولخرجی رانیزیکی از صفات مستکبرین می‌شمارد. در آیه دیگری می‌گوید:

فرعون قوم موسی را تحقیر و توهین کرد پس از او اطاعت کردند، زیرا مردمانی فاسق بودند^(۳).

در این آیه، تحقیر و توهین به مردم را از صفات مستکبرین دانسته و همین معنارا از عوامل اطاعت مردم شمرده است.

در آیه دیگری می‌گوید: قارون و فرعون و هامان، پس موسی برایشان براهین واضح آورد ولی آنها در زمین استکبار نمودند^(۴).

۱. ان فرعون علی فی الارض وجعل اهلها شیعاً یتضعف طائفة منهم یدبح ابنائهم ویستحی نساہم انه کان من المفسدین — قصص ۴.

۲. وان فرعون لعال فی الارض وانه لمن المرفین — یونس ۸۳.

۳. فاستخف قومہ فاطاعوه انہم کانوا قوماً فاسقین — زخرف ۵۴.

۴. وقارون وفرعون وھامان ولقد جائہم موسی بالبینات فاستکبروا فی الارض — عنکبوت ۳۹.

درآیه مذکور امتناع از قبول حق را از علائم استکبار می شمارد. و درآیه دیگر می فرماید؛ مستکبرین قوم صالح به مستضعفین مؤمن گفتند: آیا باور می کنید که صالح فرستاده خدا باشد؟ پس مؤمنین در جواب گفتند که مابه آنچه صالح آورده ایمان داریم. و مستکبرین گفتند: مابداً آنچه شما ایمان دارید کافریم^(۱).

درآیه دیگر ترویج کفر و شرک را از علائم مستکبرین می شمارد: مستضعفین به مستکبرین گفتند: بلکه نیرنگ شبانه روزی شما است که به مادستور می دادید که به خدا کفر بورزیم و برایش شریک قرار دهیم^(۲). چنانکه ملاحظه فرمودید در آیات مذکور چند نشانه برای مستکبرین ذکر شده است: ۱ - استکبار و برتری جوئی. ۲ - ایجاد اختلاف و تفرقه. ۳ - اسراف کاری و ولخرجی ۴ - تحقیر و کوچک کردن مردم ۵ - افساد ۶ - امتناع از قبول حق ۷ - ترویج و اشاعه کفر و فساد.

از مجموع این آیات چنین استفاده می شود که: مستکبرین گروهی هستند که بدون جهت خودشان را برتر از دیگران معرفی می نمایند. به مردم می گویند: ما سیاستمدار و کاردان و عاقل هستیم و مصالح شما را بهتر از خودتان می فهمیم. عقل شما بدان حد نیست که بتوانید مصالح خودتان را درک کنید، باید از ما اطاعت کنید تا سعادتمند شوید. یکی از عوامل مهم استکبار ایجاد تفرقه و اختلاف است. به وسیله رنگ، نژاد، مذهب، زبان، قومیت، ملیت، کشور، شهر، استان و صدها عوامل اختلاف انگیز دیگر، در بین مردم تفرقه اندازی می کنند. برای اینکه بتوانند بر مردم حکومت نمایند، از کفر و شرک و فساد و گناه ترویج می نمایند و بدین وسیله مردم را فریب می دهند و به استثمار و استعمار می کشند، همه امورشان را در قبضه خویش در می آورند، اموال عمومی را قبضه می کنند و بر طبق دلخواه به مصرف می رسانند، به بهانه دفاع از کشور نیرو و سلاح تهیه می کنند، به بهانه ایجاد امنیت و تأمین نیازهای عمومی تشکیلات قضائی و اداری به نفع خود به وجود می آورند و از اموال عمومی و بیت المال طبق دلخواه

۱. قال الذین استکبروا من قومه للذین استضعفوا لمن آمن منهم اتعلمون ان صالحاً مرسل من ربہ. قالوا انابما

ارسل به مؤمنون، قال الذین استکبروا وانا بالذی آتمم به کافرون - اعراف ۷۶

۲. وقال الذین استضعفوا للذین استکبروا بل مکر اللیل والنهار اذ تأمروننا ان نکفر باللہ ونجعل له انداداً - سبأ ۳۳

خرج می‌کنند و به همدستانشان می‌دهند، در صورتی که دروغ می‌گویند و جز ادامه ریاست و خودخواهی هدفی ندارند. مستکبرین بزرگ نیستند و قدرت ندارند بلکه با فریبکاری، قدرت عظیم مردم را به عنوان خودشان جلوه می‌دهند و آنان را تحقیر می‌نمایند.

از اینجا معنای مستضعفین نیز روشن شد. مستضعف به معنای ضعیف و ناتوان نیست بلکه مستضعف به کسی گفته می‌شود که در اثر تلقینات و حیل گریها و تبلیغات دروغین مستکبرین، نیرو و قدرت واقعی خودش را فراموش کرده و به بندگی و ذلت کشیده شده است. قدرت واقعی مال خود مردم است. زمین و آب و هوا و منابع طبیعی و نیروی کار و نیروی علم و صنعت و اختراع، همه و همه به خود مردم تعلق دارد. نیروی کارگر و تولید کننده، نیروی سپاه و ارتش، قوای نظامی و انتظامی و قضائی و اداری همه اینها از افراد ملت به وجود می‌آید. نیروی علم و اختراع و صنعت نیز از خود افراد ملت می‌باشد. بنابراین خود مردم منابع قدرت هستند نه مستکبرین. اگر یاری و همکاری مردم نباشد مستکبرین چه قدرتی دارند؟ لیکن مستکبرین با حیل و فریب و تبلیغات دروغین مردم را از خود بیگانه کرده و به استضعاف کشیده‌اند. به وسیله خود آنها بر سر خودشان می‌کوبند و استثمار و استعمارشان می‌کنند. مستکبرین اقلیتی بیش نیستند که در طول تاریخ سعی کرده‌اند ملتها را در حال استضعاف و بی‌اطلاعی نگهدارند و بدین وسیله بر آنان حکومت کنند.

ولی پیامبران الهی مأموریت داشته‌اند که مردم به استضعاف کشیده را بیدار سازند تا به نیرو و قدرت عظیم خویش پی ببرند و از قید و بند مستکبرین آزاد گردند. پیامبران همواره سعی می‌کردند که بر علیه مستکبرین افشاگری کنند، قدرت دروغین و ابهت و جلال کاذب آنها را بشکنند، به مستضعفین جرأت بدهند تا در برابر قدرت دروغین مستکبرین و طاغوتیان قیام کنند و بسندهای استثمار و استعمار را پاره کنند.

حضرت ابراهیم علیه السلام در برابر حکومت طاغوتی نمرود قیام کرد، حضرت موسی علیه السلام در برابر حکومت فرعون به پاخاست، حضرت عیسی علیه السلام در برابر جباران عصر و بمنظور نجات محرومین قیام کرد و حضرت

محمد صلی الله علیه وآله در برابر ابوجهلها و ابوسفیانها و ابولهبها و قیصرها و کسریها قیام کرد و برای نجات مردمان محروم و مستضعف به جهاد پرداخت. پیامبران برخلاف مستکبرین در بیدار ساختن مردم تلاش می‌کردند. با شرک و بت پرستی و فساد مبارزه می‌نمودند. مردم را به توحید و خداپرستی و وحدت دعوت می‌کردند. با ظلم و ستم و استکبار مخالفت می‌کردند. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«بدرستی که در هر امتی رسولی فرستادیم که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید»^(۱).

می‌فرماید: «هر کس که به طاغوت کفر بورزد و به خدا ایمان بیاورد به ریسمان محکم الهی تمسک جسته است»^(۲).

قرآن قتال در راه خدا را برای نجات مستضعفین از وظائف مسلمین می‌شمارد و می‌گوید:

چرا در راه خدا و برای نجات مستضعفین جهاد نمی‌کنید؟ مردان و زنان و کودکان که می‌گویند: پروردگارا ما را از این قریه ای که ساکنینش ستمکارند خارج ساز و قرار بده برای ما از جانب خود سرپرستی را و مقرر بدار برای ما یآوری را. مؤمنین در راه خدا جهاد می‌کنند و کفار در راه طاغوت می‌جنگند. پس با دوستان شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان ضعیف است^(۳) از سخنان گذشته چند مطلب به اثبات رسید.

۱ — مستکبرین که بر مردم حکومت می‌کنند اقلیتی بیش نیستند و قدرت واقعی ندارند بلکه از قدرت مستضعفین استفاده می‌کنند و خود آنان را به قید و بند استضعاف و استثمار می‌کشند.

۲ — مستضعفین همان اکثریت مردم هستند که قدرت واقعی، مال خود آنهاست. آنها ضعیف و ناتوان نیستند بلکه در اثر تلقینات مستکبرین خودشان

۱. ولقد بعثنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت — نحل ۳۶

۲. فمن یكفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی — بقره ۲۵۶

۳. وما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال والنساء والولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها واجعل لنا من لدنک ولیاً واجعل لنا من لدنک نصیراً. الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله والذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفاً — نساء ۷۶

را ضعیف می‌پندارند.

۳ — مهم‌ترین عامل بدبختی مستضعفین احساس ضعف و ناتوانی آنها است. چون خودشان را ضعیف و ناتوان و مستکبرین را نیرومند و مقتدر می‌دانند آلت بلا اراده آنان قرار می‌گیرند و مطیع و فرمانبردارشان واقع می‌شوند و بهرگونه رنج و محرومیت و ذلتی تن می‌دهند و جرأت مخالفت ندارند. بزرگترین مشکل و بیماری صعب‌العلاج مردم محروم و مستضعف این است که قدرت عظیم خودشان را فراموش کرده‌اند، مرعوب قدرت دروغین و پوشالی مستکبرین گشته‌اند و به دست خودشان راه ستمگری و تعدی را برای طاغوتیان فراهم می‌سازند.

۴ — تنهاراه نجات محرومین و مستضعفین این است که شخصیت گمشده عظیم و نیرومند خود را بازیابند، بایک انقلاب و یورش همگانی قید و بندها را پاره کنند، حکومت مستکبرین و طاغوتیان را برای همیشه سرنگون سازند و خود، قدرت اداره جهان را در دست گیرند که چنین امری امکان‌پذیر است. زیرا قدرت‌های واقعی از آن مردم عادی است که اکثریت دارند. اگر دانشمندان و مخترعین و کارگران و کارمندان و سپاهیان و کشاورزان و صنعتگران همه و همه بخود آیند و نیروی عظیم خویش را در اختیار طاغوتیان و مستکبرین قرار ندهند حکومت پوشالی و کاذب آنان یک مرتبه درهم فرو می‌ریزد. اگر همه نیروها و مغزها و سپاهیان و سلاحها به نفع مستضعفین بکار گرفته شود و همه در این راه بسیج شوند، دیگر برای مستکبرین چه قدرتی باقی خواهد ماند؟.

این موضوع گرچه دشوار است ولی امکان‌پذیر خواهد بود و قرآن چنین عصر نورانی و درخشانی را نوید می‌دهد و می‌فرماید:

ما اراده کرده‌ایم که بر مستضعفین زمین منت نهاده آنها را پیشوا و وارث زمین قرار دهیم و در زمین بآنها تمکن و قدرت بخشیم^(۱).

این انقلاب جهانی توسط حضرت مهدی و اصحاب و یاران پیروزمند و فداکارش بوقوع خواهد پیوست. حضرت باقر علیه السلام در حدیثی فرمود:

۱. و نرید ان ممن عسی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض — قصص ۵۱

هنگامی که قائم ماقیام کرد خداوند متعال دستش را بر سر بندگان می نهد و بدین وسیله شعور آنها را جمع و عقولشان را کامل می گرداند^(۱).

از قرآن واحادیث استفاده می شود که این انقلاب عظیم و همگانی به عنوان دین و برای اجرای قوانین الهی بر پا می شود. رهبری آن را حضرت مهدی علیه السلام برعهده دارد و مؤمنین شایسته و فداکار در رکابش جهاد خواهند کرد.

قرآن می فرماید: خدایه کسانیکه ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند وعده داده که آنها را در زمین خلیفه گرداند چنانکه پیشینیان نیز خلافت داشتند ونوید داده که دینی را که برایشان برگزیده قدرت ونیرو بدهد و خوف آنها رابه امن و آرامش تبدیل کند تا اورا پرستش کنند و برایش شریک قرار ندهند^(۲).

در احادیث چنین آمده که مراد از آیه مذکور حضرت مهدی واصحاب ویارانش میباشد وبه وسیله آنهاست که اسلام در تمام جهان گسترش می یابد وبر تمام ادیان غلبه می کند. قرآن کریم واحادیث معصومین روزی را نوید می دهند که مستضعفین جهان از خواب غفلت بیدار می شوند وبه قدرت عظیم خویش وضعف و ناتوانی مستکبرین و طاغوتیان پی می برند و بارهبریهای حضرت مهدی(ع) همه زیر پرچم نیرومند توحید گرد می آیند و باتکیه بر نیروی ایمان و در یک صف، در برابر مستکبرین قیام می کنند، بایک یورش همگانی بر رژیمهای استکبار می تازند و برای همیشه آنها را سرنگون می سازند. در چنین عصر درخشانی است که کفر و شرک ومادیگری و ستم از زمین ریشه کن می شود، عدل و توحید در جهان فراگیر می گردد، اختلاف و تفرقه از بین مردم برداشته می شود، مرزهای موهوم و اختلاف انگیز از اعتبار ساقط می گردد وهمه جهانیان در صلح و صفا وآسایش و آرامش زندگی می کنند.

۱. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۳۶

۲. سوره نور آیه ۵۵.

چرا مهدی ظهور نمی‌کند؟

جلالی: اکنون که ظلم و ستم و کفر و مادیگری همه جا را فرا گرفته چرامهدی موعود ظاهر نمی‌شود تا با اوضاع آشفته جهان خاتمه دهد؟

هوشیار: هرنهضت و انقلابی که برای هدف معینی برپا شود در صورتی امکان پیروزی دارد که زمینه آن، از هر جهت فراهم باشد و اوضاع و شرائط کاملاً آماده باشد. یکی از شرائط مهم موفقیت این است که عموم ملت خواستار آن انقلاب باشند و افکار عمومی برای تأیید و پشتیبانی آن مهیا باشد. در غیر این صورت انقلاب باشکست مواجه خواهد شد. نهضت و قیام مهدی موعود نیز از این قاعده کلی مستثنی نبوده در صورتی می‌تواند پیروز گردد که اوضاع و شرائط مساعد و زمینه فراهم باشد. نهضت آنجناب یک نهضت سطحی و کوچک نیست بلکه یک انقلاب همه‌جانبه و جهانی است. برنامه بسیار عمیق و دشواری دارد. می‌خواهد تمام اختلافات نژادی و کشوری و زبانی و مرامی و دینی را برطرف سازد و سرتاسر گیتی را بایک حکومت نیرومند اداره کند تا همه بشر با صلح و صفا در کنار هم زندگی کنند. او می‌داند که آب را باید از سرچشمه اصلاح کرد و لذا علل و عوامل اختلاف انگیز را از ریشه قطع می‌کند تا گرگ صفتان، خوی درندگی را از دست بدهند و مانند گوسفندان در کنار هم زندگی کنند. می‌خواهد کفر و مادیگری را ریشه کن سازد و عموم جهانیان را بسوی قوانین و برنامه‌های الهی متوجه کند و دین اسلام را آیین همگانی گرداند.

می‌خواهد افکار پریشان بشر را بسوی یک هدف متمرکز کند و معبودهای دروغین و فتنه انگیز را، مانند: مرزها، نژادها، کشورها، مرامها، حزبها، قاره‌ها، و شخصیت‌های کاذب را از مغز بشر ریشه کن سازد و بطور خلاصه، می‌خواهد نوع

بشر وجوامع انسانی را به سعادت و کمال واقعی برسانند و اجتماع صالحی به وجود آورد که بر پایه فضائل و صفات انسان و اخلاق نیک استوار باشد.

البته گفتن و نوشتن اینگونه مطالب دشوار نیست لیکن دانشمندان و اهل تحقیق می دانند که به وقوع پیوستن یک چنین انقلاب جهانی و عمیق کاری است بسیار دشوار و چنان نیست که بدون تهیه اسباب و مقدمات و آمادگی افکار عمومی و فراهم بودن زمینه، امکان وقوع داشته باشد. یک چنین انقلاب عمیقی باید از اندرون دلهای جهانیان سرچشمه بگیرد و همه انسانها بالاخص مسلمانان که می خواهد پرچمدار آن نهضت باشند، آمادگی داشته باشند. قرآن کریم نیز شایستگی و صلاحیت را شرط آن انقلاب دانسته می فرماید: مادرزبور نوشتیم که بندگان شایسته و صلاحیتدار ماقدرت زمین را بدست می گیرند^(۱).

بنابراین، تنوع بشر به حد کمال و رشد نرسد و برای پذیرفتن حکومت حق آماده نگردد مهدی موعود ظاهر نخواهد شد. البته رشد فکری یک حادثه آنی نیست بلکه در طول ایام و به واسطه پیش آمدهای روزگار پیدا می شود و روبرو به کمال می رود. باید جهانیان آنقدر این کشور و آن کشور بگویند، و بر سر مرزهای موهوم کشوری بجنگند و خونریزی کنند تا بستوه آیند و بفهمند که حدود و مرزها ساخته و پرداخته افکار کوتاه و خودخواهی انسانهاست. در آن صورت از آن حدود اعتباری و اختلاف انگیز منجر می شوند، و تمام جهان را یک کشور و همه افراد بشر را هموطن و در نفع و ضرر و سعادت و بدبختی شریک می دانند. در آن هنگام سیاه و سفید، زرد و سرخ، آسیائی و آفریقائی، امریکائی و اروپائی، شهری و دهاتی، عرب و عجم را می توانند به یک چشم نگاه کنند.

باید دانشمندان، برای اصلاحات عمومی و سعادت و آسایش انسانها آنقدر قانون تدوین کنند و تبصره بآنها بزنند و بعد از مدتی آنها را لغو کنند و قوانین تازه تری را به جای آنها بگذارند تا خسته شوند و جهانیان به نقصان و سستی قوانین بشر و افکار کوتاه قانونگذاران پی ببرند و از اصلاحاتی که به وسیله آن قوانین می خواهد انجام بگیرد مأیوس شوند و بدین مطلب اعتراف کنند که یگانه طریق اصلاح بشر پیروی از پیامبران و اجرای قوانین الهی است. بشر هنوز حاضر نیست

۱. سوره انبیاء آیه ۱۰۵.

در مقابل برنامه‌های خدا تسلیم شود. گمان می‌کند که به وسیلهٔ علوم و اختراعات می‌تواند اسباب سعادت انسانها را فراهم سازد، لذا برنامه‌های الهی و معنویات را کنار گذاشته و دواسبه دنبال مادیات می‌دود. باید آنقدر بدود تا جانش به ستوه آید و سرش به سنگ بخورد. آنگاه بدین مطلب اعتراف می‌کند که علوم و اختراعات گرچه می‌توانند انسان را به فضا پرواز دهند و کرات آسمانی را مسخرش گردانند و سلاحهای کشنده و ویران کننده را در اختیارش قرار دهند اما نمی‌توانند مشکلات جهانی را حل کنند، استعمار و پیدادگری را ریشه کن سازند و بشر را بسعادت و آسایش روانی برسانند.

از آن وقتی که بشر حاکم و زمامدار و فرمانروا پیدا کرده و حکومتشان را پذیرفته است همواره از آنان انتظارها داشته است. همیشه امیدوار بوده و هست که آن افراد زورمند و زیرک جلوتعدیات را بگیرند و اسباب رفاه و آسایش عموم را فراهم سازند. لیکن کمتر شده که به امید و آرزویش برسد و به حکومت دلخواه دست یابد. در هر عصری آن را به صورتی درآورده شکل تازه‌ای بدان داده‌اند، اما بعد از چندی مشاهده شده که وضع همان وضع سابق است و چندان تفاوتی نکرده است. باید آنقدر حکومتهای رنگارنگ در جهان تأسیس شود و مرامها و احزاب فریبنده به وجود آید و بی‌لیاقتی آنها ثابت شود تا بشر از اصلاحات آنها مأیوس گردد و تشنهٔ اصلاحات خدایی شود و برای پذیرفتن حکومت توحید آماده گردد. هشام بن سالم از حضرت صادق (ع) روایت کرده که فرمود: تاهمة اصناف مردم به حکومت نرسند صاحب الامر قیام نمی‌کند. برای اینکه وقتی حکومتش را تشکیل داد کسی نگوید: اگر ما هم به حکومت می‌رسیدیم باعدالت رفتار می‌کردیم^(۱).

امام باقر (ع) فرمود: دولت ما آخرین دولت است. هر خاندانی که لیاقت حکومت داشته باشند قبل از ما به حکومت می‌رسند، تا وقتی حکومت ما تأسیس شد و رفتار آن را دیدند نگویند: ما هم اگر به حکومت رسیده بودیم مانند آل محمد عمل می‌کردیم و اینست معنای آیه: والعاقبة للمتقين^(۲).

۱. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۴۴.

۲. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۳۲.

باتوجه به سخنان گذشته روشن شد که هنوز طبع انسانیت برای تحمل حکومت توحید آماده و مهیا نشده، لیکن چنان نیست که برای همیشه از این نعمت بزرگ محروم بماند. بلکه خداوند حکیم که انواع موجودات را به کمال مطلوب می‌رساند، نوع انسان را نیز از رسیدن به غایت مطلوب، محروم نخواهد ساخت. بشر از روزی که پا به زمین گذاشته همیشه در آرزوی یک زندگی اجتماعی خوش و سعادتبخش بوده و در راه رسیدن به آن تلاش و کوشش می‌نموده است. همیشه از جان و دل خواستاریک عصر درخشان و اجتماع صالحی بوده که ظلم و تعدی در آن نباشد. این خواسته درونی بشری هدف و غایت نیست و خداوند حکیم نوع انسان را از وصول به چنین غایت مطلوبی محروم نخواهد کرد بطور قطع جهان روزی را در پیش دارد که افکار مردم کاملاً بیدار می‌شود، از احکام و قوانین و برنامه و مرام‌های گوناگون مایوس می‌گردند، از حکام و فرمانروایان بشر ناامید می‌شوند، از مشکلات و گرفتاریهایی که به دست خودشان تهیه شده بستوه می‌آیند و از هر طرف متوجه خدا و قوانین الهی می‌شوند. چاره دردها و مشکلات لاینحل اجتماعی را در پیروی از مکتب انبیا می‌دانند. احساس می‌کنند که بدو چیز گرانبها احتیاج دارند: اول برنامه و نقشه اصلاحات و قوانین کامل و دست‌نخورده و روشن الهی. دوم یک زمامدار معصوم و فوق‌العاده‌ای که در طریق اجرای احکام و برنامه‌های خدایی دچار سهو و اشتباه و خطا نشود و همه انسانها را به یک چشم نگاه کند. خداوند حکیم مهدی موعود را برای یک چنین موقع حساسی ذخیره نموده و قوانین و برنامه‌های متین اسلام را در نزدش ودیعه گذاشته است.

علت دیگر

در روایات اهل بیت (ع) علت دیگری نیز برای تأخیر در ظهور ذکر شده است. حضرت صادق علیه السلام فرمود: خدا در صلب کافران و منافقان نطفه افراد باایمانی را ودیعه نهاده است، به همین جهت بود که علی (ع) از کشتن پدران کافر، خودداری می‌نمود تا اولاد مؤمن از آنان به وجود آید و بعد از آن، بهر یک از آنان دست می‌یافت به قتلش مبادرت می‌کرد. همچنین قائم ما اهل بیت ظاهر نمی‌شود تا اینکه امانتهای الهی از صلب کافران خارج شوند. بعد از آن ظاهر

می شود و کفار را به قتل می رساند^(۱).

برنامهٔ امام زمان این است که دین اسلام و خداپرستی را به کافران عرضه می دارد هرکس ایمان بیاورد از قتل نجات پیدا می کند و هرکس سرسختی نشان داد و از قبول اسلام امتناع ورزید کشته می شود. از طرف دیگر می دانیم که در طول تاریخ بسیار اتفاق افتاده و می افتد که از نسل افراد کافر یا منافق فرزندان خداپرست و مؤمن به وجود آمده اند. مگر مسلمانان صدر اسلام از پدران کافر به وجود نیامدند؟ اگر رسول خدا در فتح مکه، کفار مکه را قتل عام کرده بود آن همه مسلمان از نسلشان بوجود نمی آمد. لطف و فیض خدا اقتضا دارد که انسانها را به حال خود بگذارد تا در طول ایام و روزگار دراز فرزندان مؤمنی که امکان وجود دارند از نسلشان پدید آیند. باید جهان ماده به مقدار قابلیت و استعدادش انسان مؤمن تحویل دهد و از جانب خدا به آنها وجود افاضه شود. مادامی که نوع انسان ثمر می دهد و افراد مؤمن و خداپرست از آن به وجود می آید باید باقی بماند و این وضع همچنان ادامه دارد تا هنگامیکه افکار عمومی برای پذیرش توحید و خداپرستی آماده گردد در آن هنگام امام زمان (ع) ظهور می کند. بسیاری از کفار به دست آنجناب ایمان می آورند، افرادی هم که با آن شرائط و اوضاع در کفر و مادگیری پافشاری نمایند اشخاصی هستند که فرزندان مؤمن از آنها به وجود نخواهد آمد.



در اینموقع وقت جلسه پایان یافت و قرار شد جلسه بعد در منزل آقای دکتر تشکیل شود.

۱. اثبات الهداة ج ۷ ص ۱۰۵.

وقت ظهور را از کجا می فهمد؟

پس از رسمیت جلسه آقای جلالی سئوالی را مطرح کرد:
امام زمان از چه راهی می فهمد که موقع ظهورش فرارسیده است؟ اگر گفته شود که در آن هنگام، از جانب پروردگار عالم، به وی اطلاع می رسد لازمه اش اینست که بر آنجناب هم مانند پیمبران وحی بشود و در نتیجه بین امام و پیغمبر فرقی نماند.

هوشیار: اولاً از براهین و روایاتی که در ابواب امامت وارد شده استفاده می شود که وجود مقدس امام نیز، با عالم غیب ارتباط دارد و در مواقع احتیاج حقایقی را دریافت می کند. در بعض روایات وارد شده که امام صدای ملک را می شنود اما خودش را مشاهده نمی کند^(۱).

بنابراین، ممکن است خداوند متعال وقت ظهور را به وسیله الهام به امام زمان (ع) بفهماند.

حضرت صادق (ع) در تفسیر آیه ذیل فرمود: یکی از ما امامی است پیروز ولی مخفی، تا هنگامی که اراده خدا تعلق گرفت که آشکارش کند در قلبش اثری می گذارد پس ظاهر می شود و به امر خدا قیام می کند^(۲).

ابوجارود می گوید: خدمت حضرت ابی جعفر (ع) عرض کردم قربانت شوم، از احوال حضرت صاحب الامر به من خبر بده. فرمود: شبانگاه از بیمناک ترین مردم می باشد لیکن صبحگاه از ایمن ترین مردم می گردد. برنامه کارش شبانه

۱. اصول کافی ج ۱ ص ۲۷۱.

۲. مفضل بن عمر عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله - فاذا نقر فی الناقور - قال ان منا اماما مظفراً مستتراً فاذا اراد الله اظهار امره نکث فی قلبه نکتة فظهر فقام بامر الله تبارک و تعالی - اثبات الهداة ج ۶ ص ۳۶۴.

روز به وی وحی می شود. عرض کردم به او وحی می شود؟! فرمود: وحی می شود اما وحی پیمبری نیست، بلکه مانند وحی است که به مریم دختر عمران و به مادر موسی و به زنبور عسل نسبت داده شده است. ای اباجارود! قائم آل محمد از مریم و مادر موسی و زنبور عسل نزد خدا گرامی تر است^(۱).

از این قبیل احادیث استفاده می شود که بروجود مقدس امام نیز وحی و الهام می شود لیکن در عین حال، فرق بین امام و پیغمبر محفوظ است. زیرا پیغمبر مشرع است و احکام و قوانین شریعت به وی وحی می شود، به خلاف امام که احکام و قوانین باو وحی نمی شود و نسبت به آنها حافظ است.

ثانیاً ممکن است گفته شود که پیغمبر اکرم (ص) وقت ظهور را به توسط ائمه اطهار به مهدی خبر داده است ولو به اینطور که حدوث حوادث معینی را از علائم و قرائن فرارسیدن وقت ظهور معرفی نموده و امام زمان در انتظار ظهور آن علائم است.

پیغمبر (ص) فرمود: وقتی موقع ظهور مهدی فرارسید خداوند شمشیر و پرچم آن جناب را به صدا می آورد، می گویند: ای دوست خدا! به پاخیز و دشمنان خدا را به قتل رسان^(۲).

یکی از شواهد احتمال مذکور روایاتی است که دلالت می کنند بر نامه و دستور العمل تمام امامان مهر کرده، از جانب پروردگار عالم بر پیغمبر اکرم (ص) نازل شد و پیغمبر آن را به علی بن ابی طالب (ع) تحویل داد. علی (ع) در موقع خلافت صحیفه خویش را گشود و بر طبق آن عمل نمود و بعداً آنرا به امام حسن (ع) تحویل داد و به همین کیفیت، نوبت به هر امامی می رسید مهر نامه خویش را می گشود و بر طبق آن عمل می نمود، اکنون نیز برنامه کار و دستور العمل امام زمان (ع) در دستش موجود است.^(۳)

۱. ابوالجارود قال قلت لابی جعفر علیه السلام: جعلت فداك، اخبرنی عن صاحب هذا الامر؟ قال: یمنی من اخوف الناس ویصبح من آمن الناس، یوحی الیه هذا الامر لیله ونهاره. قال قلت: یوحی الیه یا اباجعفر؟! قال یا اباجارود انه لیس وحی نبوة ولكن یوحی الیه كوحیه الی مریم بنت عمران والی ام موسی والی النحل، یا اباجارود ان قائم آل محمد اکرم علی الله من مریم بنت عمران وام موسی والنحل — اثبات الهداة ج ۷ ص ۱۷۲ و بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۸۹.

۲. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۱۱.

۳. اصول کافی ج ۱ ص ۲۷۹.

اسباب قیام در یک شب فراهم می شود

علاوه بر این، از احادیث اهل بیت استفاده می شود که هنگام ظهور مهدی (ع) حوادثی در جهان واقع می شود که اسباب پیشرفت و موفقیت آن حضرت را فراهم می سازد و در شبی کارهایش اصلاح و مقدمات نهضتش آماده می شود. از باب نمونه:

عبدالعظیم حسنی نقل می کند که حضرت جواد (ع) در حدیثی فرمود: قائم ماهمان مهدی است که در زمان غیبت باید در انتظارش بود و در زمان ظهور باید اطاعتش نمود. او سومین فرزند من می باشد. به آن خدایی که محمد رابه پیغمبری مبعوث و ما را به امامت مخصوص داشت سوگند که: اگر از عمر دنیا پیش از یک روز هم باقی نمانده باشد، خدا آنرا طولانی می کند تا آنجناب ظاهر شود و زمین را از عدل و داد پر کند، چنانکه از ظلم و ستم پر شده است. خداوند متعال، کارش را در یک شب اصلاح می کند چنانکه امر کلیم خود موسی را در شبی اصلاح نمود. موسی رفت تا برای همسرش آتش بیاورد لیکن با تاج نبوت و رسالت برگشت. سپس امام فرمود: یکی از بهترین اعمال شیعیان انتظار فرج است^(۱).

پیغمبر (ص) فرمود: مهدی موعود از ماست، خداوند کارش را در شبی اصلاح می کند^(۲).

حضرت صادق (ع) فرمود: تولد صاحب الامر از مردم مخفی می شود تا وقتی ظاهر شد بیعت هیچکس در گردنش نباشد، خداوند متعال، در یک شب کارهایش را اصلاح می کند^(۳).

امام حسین (ع) فرمود: در نهمین فرزند من سنتی از یوسف و سنتی از موسی به وقوع خواهد پیوست و اوست قائم ما اهل بیت، خداوند متعال کارش را در یک شب اصلاح می کند^(۴).

۱. اثبات الهداة ج ۶ ص ۴۲۰.

۲. کتاب الحاوی للفتاوی تألیف جلال الدین سیوطی ط ۳ ج ۲ ص ۱۲۴.

۳. قال ابو عبد الله عليه السلام: صاحب هذا الامر تغيب ولادته عن هذا الخلق لئلا يكون في عنقه بيعة اذا خرج ويصلح الله عز وجل امره في ليلة - بحار الانوار ج ۵۲ ص ۹۶.

۴. بحار الانوار ج ۵۱ ص ۱۳۳.

انتظار فرج

جلالی: مسلمانان در زمان غیبت امام زمان چه وظیفه ای دارند؟
هوشیار: دانشمندان وظائفی را تعیین کرده و در کتابها نوشته اند. مانند:
دعا کردن به آنحضرت، صدقه دادن برای او، حج کردن و حج دادن به نیابت او،
استعانت و استغاثه به آنجناب و نظائر اینها. البته همه اینها در جای خویش
نیکوست و احتیاجی به بحث ندارد. مهمترین وظیفه ای که در روایات وارد شده
و احتیاج به توضیح دارد انتظار فرج است. لیکن تا حدودی مورد غفلت واقع شده
و بحث کافی در آن به عمل نیامده است. راجع به فضیلت انتظار فرج روایات
بسیاری از ائمه اطهار صادر شده و در کتابهای حدیث موجود است. از باب نمونه:
حضرت صادق علیه السلام فرمود: کسیکه با ولایت ما اهل بیت بمیرد در
حالیکه منتظر فرج باشد مانند کسی است که در خیمه قائم باشد^(۱).
حضرت رضا علیه السلام به واسطه پدرانش از رسول خدا (ص) روایت کرده
که فرمود: بهترین اعمال امت من انتظار فرج است^(۲).
علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود: کسی که در انتظار دولت ما باشد مانند
کسی است که در راه خدا به خون خویش بغلتد^(۳).
حضرت رضا علیه السلام فرمود: صبر و انتظار فرج چقدر خوبست؟! آیا
نشنیدند که خدا در قرآن می فرماید: شما در انتظار باشید منم در انتظار خواهم بود؟
پس بردبار باشید زیرا فرج، بعد از نومیدی خواهد رسید. کسانی که پیش از شما

۱. کمال الدین ج ۲ ص ۳۵۷.

۲. کمال الدین ج ۲ ص ۳۵۷.

۳. کمال الدین ج ۲ ص ۳۵۸.

بودند از شما بردبارتر بودند^(۱).

از این قبیل احادیث بسیار است. ائمه اطهار همواره به شیعیان سفارش می‌کردند باید شما درانتظار فرج باشید. می‌فرمودند: انتظار فرج خودش یک نوع فرج است کسیکه درانتظار فرج باشد مانند کسی است که در میدان جنگ با کفار جنگ کند و درخون خویش آغشته گردد. پس در این جهت تردید نیست که بزرگترین وظیفه مسلمانان در زمان غیبت انتظار فرج می‌باشد. اکنون باید دید معنای انتظار فرج چیست؟ و چگونه انسان می‌تواند منتظر فرج باشد تا به آن همه ثوابهای کلان نائل گردد؟ آیا در تحقق انتظار فرج همین قدر کافی است که انسان بازبان بگوید: من منتظر ظهور امام زمان هستم؟ یا گاه و بیگاه با آه و ناله بگوید: خدا فرج امام زمان را نزدیک گرداند؟ یا بعد از ادای نمازهای یومیه و درمشاهد مشرفه برای تعجیل در ظهور دعا کند؟ یا بعد از ذکر صلوات، اللهم عجل فرجه الشریف بگوید؟ یا در روزهای جمعه دعای ندبه را با سوز و گداز بخواند؟ البته همه اینها در جای خویش نیکوست لیکن گمان نمی‌کنم تنها این قبیل کارها انسان را مصداق حقیقی منتظر فرج قرار دهد که آن همه فضیلت برایش ذکر شده و در زبان ائمه با کسیکه در میدان جهاد درخون خودش می‌غلتد برابر معرفی شده است.

افرادی که از زیر بار هر نوع مسئولیت اجتماعی و وظیفه امر به معروف و نهی از منکر شانه خالی می‌کنند، در مقابل انواع فساد و بیدادگری ساکت و بی‌اراده‌اند، صحنه‌های رقت‌انگیز فساد و مادیگری و ظلم و ستم را تماشا می‌کنند و در مقابل تمام این حوادث بیش از این عکس‌العملی نشان نمی‌دهند که می‌گویند: خدا فرج امام زمان را نزدیک کند تا جلو مفسد را بگیرد، گمان نمی‌کنم وجدان شما این مطلب را باور کند که این افراد سست‌عنصر را در ردیف افرادی قرار دهد که برای دفاع از دین دست از زن و بچه و مال و ثروت خودشان کشیده و در میدان جهاد جان گرامی خویش را سپر قرار داده در این راه شربت شهادت را نوشیده‌اند؟!

بنابراین، باید انتظار فرج معنای دقیق‌تر و ارزنده‌تری داشته باشد برای اینکه

مطلب بهتر روشن شود ناچارم قبلاً دو موضوع را به عنوان مقدمه ذکر کنم سپس به اثبات مقصد پردازم.

مقدمه اول: از احادیث استفاده می شود که برنامه کار امام زمان، برنامه بسیار وسیع و عالی و دشواری است، زیرا باید تمام جهان را اصلاح کند، ظلم و ستم را بطور کلی ریشه کن سازد، آثار کفر و بی دینی و مادیگری را براندازد، تمام افراد بشر را خداپرست گرداند، دین اسلام را دین رسمی و سگانی جهانیان قرار دهد، عدل و داد را در تمام گیتی گسترش دهد، مرزهای موهوم و غلط را از مغز افراد بشر بیرون کند، تاهمه آنان زیر یگانه پرچم خداپرستی با صلح و صفا زندگی کنند. تمام اقوام و ملل و نژادهای بشر را تحت پرچم واحد توحید داخل کند و حکومت واحد جهانی اسلام را تأسیس نماید. البته اهل تحقیق و دانشمندان می دانند که اجرای چنین برنامه ای بسیار سنگین و دشوار است. بقدری دشوار است که گروهی در اصل امکان تحقق آن تردید دارند. بنابراین، در صورتی ممکن است یک چنین نقشه وسیع و عالی اجرا شود که مزاج بشریت برای پذیرش آن مهیا گردد، سطح افکار عمومی به قدری ترقی کند که خواستاریک چنین برنامه خدایی باشند و اسباب و مقدمات نهضت امام زمان و داد گستر جهان از هر جهت فراهم گردد.

مقدمه دوم: از احادیث اهل بیت استفاده می شود که امام زمان (ع) و یارانش به وسیله جنگ و جهاد، بر کفر و مادیگری و بیدادگری غلبه می کنند و به واسطه نیروی جنگی، سپاه دشمن و طرفداران بی دینی و ظلم و ستم را مغلوب می سازند. احادیث این باب بسیار است. از باب نمونه:

امام محمد باقر (ع) فرمود: مهدی از این جهت، با جدش محمد شباهت دارد که با شمشیر قیام می کند، دشمنان خدا و رسول و ستمکاران و گمراه کنندگان را به قتل می رساند، با شمشیر و ترس نصرت می یابد، هیچیک از لشگریانش با شکست مواجه نمی شوند^(۱).

بشیر می گوید: خدمت حضرت ابی جعفر (ع) عرض کردم: مردم می گویند وقتی مهدی قیام کرد کارها طبعاً برایش روبراه می شود و باندازه شاخ حجامتی

هم خونریزی نمی شود؟ حضرت فرمود: به خدا سوگند چنین نیست. اگر چنین موضوعی امکان داشت برای رسول خدا صورت می گرفت. در صورتی که در میدان جنگ دندانش خونین شد و پیشانی مبارکش شکست. به خدا قسم نهضت صاحب الامر هم انجام نمی گیرد مگر اینکه در میدان جنگ عرق بریزیم و خونها ریخته شود. سپس دست به پیشانی مبارکش کشید^(۱).

از این قبیل اخبار استفاده می شود که موفقیت و پیروزی مهدی موعود تنها در اثر تأییدات الهی و نیروی غیبی نیست و بنانیست که بدون توسل به نیروهای ظاهری، به طور اعجاز برنامه های اصلاحی خویش را به مرحله اجرا درآورد، بلکه علاوه بر تأییدات الهی، از نیروی سپاه و سلاحهای جنگی نیز استفاده خواهد کرد. ترقی و پیشرفت حیرت انگیز علوم و صنایع و اختراع سلاحهای مخوف و خطرناک جنگی را نیز در نظر داشته باشید.

باتوجه به این دو مطلب اکنون باید دید که شرائط ظهور مهدی موعود چیست؟ مسلمانان در قبال نهضت آنجناب چه وظیفه ای دارند و در چه صورتی می توان گفت مسلمانان برای قیام جهانی و دشوار آن حضرت آمادگی دارند و در انتظار ظهور و تأسیس دولت نیرومند الهی روز شماری می کنند؟. من از احادیث اهل بیت چنین استفاده می کنم که مهمترین وظیفه مسلمانان در زمان غیبت امام زمان این است که اولاً در اصلاح نفوس خودشان کوشش و جدیت کنند، به اخلاق نیک اسلامی آراسته شوند، به وظائف فردی خودشان عمل نمایند و احکام و دستورات قرآن را به کار بندند. ثانیاً احکام و برنامه های اجتماعی اسلام را استخراج کنند و در بین خودشان بطور کامل اجرا سازند. به واسطه اجرای برنامه های اقتصادی اسلام مشکلات اقتصادی خودشان را حل کنند و با فقر و بیکاری و تمرکز ثروت های غیر مشروع مبارزه نمایند و با بکار بستن قوانین نورانی اسلام جلو ظلم و بیدادگری را حتی المقدور بگیرند. به طور خلاصه احکام و برنامه های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و حقوقی و عبادی اسلام را بطور کامل در بین خودشان اجرا نمایند و نتایج درخشان آنرا عملاً در پیش جهانیان مجسم سازند.

در تحصیل دانش و صنایع جدید نمایند و غفلت و سستی و عقب افتادگی سابق خودشان را جبران کنند. نه تنها خودشان را به کاروان تمدن بشری برسانند بلکه از هر جهت بر جهانیان تقدم جویند. عملاً به جهانیان بفهمانند که احکام و قوانین نورانی اسلام می تواند مشکلاتشان را حل کند و سعادت دوجاهانی آنان را تضمین نماید. بابکار بستن قوانین و برنامه های نورانی اسلام یک دولت نیرومند و مقتدر اسلامی به وجود آورند و به عنوان یک ملت متمدن و نیرومند و مستقل اسلامی در صحنه گیتی ظاهر شوند.

نیروی شرق و غرب را مهار کنند و مقام رهبری جهانیان را اشغال نمایند. در تقویت نیروی دفاعی و تحکیم قوای نظامی و تهیه سلاحهای جنگی تاسرحد قدرت بکوشند. ثالثاً طرحها و برنامه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی اسلام را استخراج کنند و به سمع جهانیان برسانند. ارزش و مزایای برنامه های خدایی را برای بشریت به اثبات رسانند. افکار جهانیان را برای پذیرفتن قوانین خدایی آماده سازند، اسباب و مقدمات حکومت واحد جهانی اسلام و مبارزه با ظلم و بیدادگری را آماده نمایند.

کسانی را که در این راه سعی و کوشش می نمایند و برای پیشبرد هدف مقدس امام زمان و تهیه اسباب و مقدمات نهضت و قیام آن جناب جدیت می کنند، می توان منتظر فرج خواند و درباره شان گفت خودشان را برای ظهور و قیام مهدی داد گستر آماده می سازند. چنین افراد فداکار و کوشایی را می توان گفت مانند کسانی هستند که در میدان جنگ در خون خویش می غلتند.

اما افرادی که حل مشکلاتشان را از قوانین موضوعه بشری انتظار دارند، قوانین اجتماعی و سیاسی اسلام را به طور کلی نادیده گرفته اند احکام اسلام را در مساجد و معابد محصور نموده در بازار و اجتماعشان اثری از اسلام دیده نمی شود، انواع فساد و بیدادگری را مشاهده می کنند و به جز گفتن «خدا فرج امام زمان را نزدیک کند» عکس العملی نشان نمی دهند، در علوم و صنایع کاسه لیس دگرانند، اختلافات داخلی و پراکندگی در بینشان حکم فرماست، با اجانب می سازند ولی با خودشان نمی سازند، درباره چنین ملتی نمی توان گفت منتظر فرج آل محمد و نهضت مهدی موعود می باشند. چنین افرادی برای تأسیس

حکومت جهانی اسلام آمادگی ندارند، گرچه روزی صدها مرتبه بگویند: اللهم عجل فرجه الشریف.

من این مطلب را از روایات انتظار فرج به خوبی می فهمم. به علاوه، در روایات دیگر هم کم و بیش بدین موضوع اشاره شده است. از باب نمونه: امام صادق (ع) فرمود: خودتان را برای ظهور و نهضت قائم ما آماده سازید و لوبه ذخیره کردن یک تیر باشد^(۱).

عبدالحمید واسطی می گوید: به حضرت باقر (ع) عرض کردم: مابه انتظار این امر از کسب و بازار هم دست کشیدیم؟ فرمود: ای عبدالحمید آیا گمان می کنی کسی که جانش را در راه خدا وقف نمود خدا برایش گشایش قرار نمی دهد؟ بخدا سوگند خدا در کارهایش گشایش خواهد داد. خدا رحمت کند بنده ای را که امر ما را زنده بدارد. عبدالحمید گفت: اگر پیش از قیام قائم مرگ من فرارسد چه خواهد شد؟ فرمود: هر یک از شما که بگوید: اگر قائم را درک کنم یاری اش می نمایم، مانند کسی است که در رکاب آنجناب شمشیر می زند. بلکه مانند کسی است که در خدمت آنحضرت به شهادت نائل گردد^(۲).

ابوبصیر می گوید: روزی امام صادق علیه السلام به اصحابش فرمود: آیا شما را خبر ندهم به چیزی که خدا اعمال بندگانش را جز به آن قبول نمی کند؟ ابوبصیر عرض کرد: بفرمایید. فرمود: شهادت به یگانگی خدا و پیمبری محمد و اعتراف به دستورات خدا و دوستی با ما و بیزاری از دشمنانمان و تسلیم در مقابل ائمه و پرهیزکاری و جدیت و آرامش و درانتظار قائم بودن. سپس فرمود: برای ما دولتی است که هر وقت خدا بخواهد تأسیس خواهد شد. هر کس میل دارد که از اصحاب و یاران قائم ما باشد باید در انتظار فرج باشد. پرهیزکاری را شیوه خویش کند به اخلاق نیک آراسته گردد و در همان حال درانتظار قائم ما بسربرد. اگر چنین بود و پیش از قیام قائم مرگش فرارسید به اجر و ثواب کسانی که قائم را درک می کنند نائل خواهد گشت. ای شیعیان جدیت و کوشش نمایید و منتظر ظهور آنجناب باشید، ای گروهی که مورد توجه و رحمت خدا واقع شده اید پیروزی گوارایتان باد.^(۳)

بررسی احادیث مخالف قیام

مهندس: جناب آقای هوشیار! از سخنان گذشته شما، در بحث انتظار فرج، چنین استفاده شد که شیعیان در زمان غیبت امام زمان علیه السلام موظفند در تأسیس حکومت اسلامی و اجرای کامل قوانین سیاسی و اجتماعی اسلام تلاش و جهاد کنند و بدین وسیله اسباب و مقدمات ظهور و قیام جهانی آن حضرت را فراهم سازند، گمان می‌کنم سخن شما با مفاد بعضی احادیث سازگار نباشد. چنانکه خود شما اطلاع دارید تعدادی حدیث داریم که از هرگونه قیام و نهضتی که قبل از قیام حضرت مهدی انجام بگیرد، نهی می‌کند. اگر آن احادیث را مورد بررسی قرار دهید بسیار خوب است.

هوشیار: از تذکر مناسب شما بسیار ممنونم. البته لازم است احادیث مذکور را از دو جهت مورد بحث قرار دهیم: اولاً از لحاظ سند بررسی شود که آیا صحیح و معتبر هستند یا نه. ثانیاً از جهت دلالت که آیا می‌توانند دلیل منع هرگونه قیام و نهضتی باشند یا نه. ولی قبل از بحث و بررسی احادیث مناسب می‌دانم مطلب دیگری را به عنوان مقدمه یادآور شوم. بنابراین، مسأله را در دو بخش مورد بحث قرار می‌دهیم:

بخش اول: حکومت در دین.

بخش دوم: بررسی احادیث.

حکومت در متن دین

از مطالعه متن احکام و قوانین اسلام به خوبی استفاده می‌شود که: دین اسلام فقط یک دین عقیدتی و عبادی نیست بلکه یک نظام کامل عقیدتی،

عبادی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی است. احکام و قوانین اسلام را به طور کامل می توان به دودسته تقسیم نمود.

دسته اول: احکام فردی: مانند: نماز، روزه، طهارت، نجاست، حج، اطعمه، اشربه و نظیر اینها. انسان در عمل کردن به این وظائف نیازی به حکومت و تعاون اجتماعی ندارد. بلکه خودش به تنهایی می تواند انجام وظیفه نماید.

دسته دوم: احکام اجتماعی، مانند: جهاد، دفاع، امر به معروف، نهی از منکر، قضا و حل اختلافات، قصاص، حدود و دیات، تعزیرات، حقوق مدنی و جزائی، روابط مسلمین با خودشان و با کفار، زکات و خمس. این قبیل احکام به زندگی اجتماعی و سیاسی انسانها مربوط می شود. انسانها چون ناچارند باهم زندگی کنند، در زندگی اجتماعی با تراحمات و برخوردهائی مواجه خواهند شد و به همین جهت نیاز به قوانینی دارند که جلوتعدیات و تجاوزات را بگیرد و حقوق افراد را تضمین کند. شارع مقدس اسلام از این امر مهم و حیاتی غفلت نکرده و به همین منظور قوانین حقوقی و جزائی و مدنی را جعل و تدوین نموده و برای حل اختلافات و اجرای کامل آنها احکام و دستورات قضائی را پیش بینی نموده است. از جعل و تدوین این قوانین به خوبی استفاده می شود که دستگاه قضا و داوری در متن دین اسلام قرار دارد و شارع مقدس به چنین تشکیلاتی عنایت داشته است. جهاد در راه خدا و دفاع از اسلام و مسلمین نیز بخش عظیمی از احکام و قوانین اسلام را تشکیل می دهد که دهها آیه و صدها حدیث در این باره صادر شده است. از باب نمونه:

خداوند حکیم به مؤمنین می فرماید: **وجاهدوا فی الله حق جهاده**^(۱).

در راه خدا حق جهاد را ادا کنید.

وقاتلوهم حتی لا تكون فتنة ویكون الدین لله^(۲).

با کافران جهاد کنید تا فتنه و فساد برطرف شود و دین مخصوص خدا گردد.

فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون^(۳).

۱. سوره حج آیه ۷۸

۲. سوره بقره، آیه ۱۹۳

۳. سوره توبه، آیه ۱۲

باپیشوایان کفر بکنند. زیرا به عهد و پیمانشان وفادار نیستند. شاید از ترس شمشیر دست از آزار شما بردارند.

از این قبیل آیات که نمونه‌های فراوانی دارد استفاده می‌شود که مسلمین وظیفه دارند برای گسترش اسلام و مبارزه با کفر و استکبار و ستم جهاد کنند. حتی در آیات دستور می‌دهد که همواره در تقویت نیروی دفاعی خودشان بکوشند و در برابر دشمنان نیروی مجهز و آماده‌ای داشته باشند.

در قرآن می‌فرماید: **واعذوا لله ما استطعتم من قوة ومن رباط الخيل ترهبون به عدو الله وعدوكم وآخرين من دونهم لا تعلمونهم الله يعلمهم (۱)**.

هر چه می‌توانید نیروی جنگی و اسبان بسته، برای دشمنان آماده کنید و بدین وسیله دشمن خودتان و دیگران را که شما آنها را نمی‌شناسید و خدا از آنان اطلاع دارد، بترسانید.

پس نتیجه می‌گیریم که تشکیلات و تأسیسات نظامی جزء اسلام است. مسلمین وظیفه دارند همواره در تقویت و تحکیم نیروی دفاعی و اختراع و تولید انواع سلاحهای تدافعی و تهاجمی بکوشند. آنچنان که دشمنان اسلام همواره از قدرت اسلام در رعب و وحشت باشند و فکر تعدی و تجاوز به مغزشان خطور نکند.

امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر نیز یکی از دستورات مهم اسلام و یک وظیفه همگانی است. بر مسلمین واجب است، با ظلم و فساد و استکبار و تعدی و تجاوز و گناه، به هر طریق ممکن، مبارزه کنند و هم چنین واجب است. برای گسترش توحید و خداپرستی و دعوت مردم به خیر و صلاح کوشش و جهاد نمایند. در تأکید و سفارش به این وظیفه مهم و حساس اسلامی دهها آیه و صدها حدیث وارد شده است. از باب نمونه: در قرآن می‌فرماید:

ولتكن منكم امة يدعون الى الخير ويأمرون بالمعروف وينهون عن المنكر (۱).

۱. سوره انفال، آیه ۶۰

۲. آل عمران ۱۰۴

یعنی باید از شما امتی به وجود آید که مردم را به خیر دعوت کنند، و امر به معروف و نهی از منکر نمایند.

و می فرماید: کنتم خیرامة اخرجت للناس، تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله^(۱).

یعنی شما بهترین امتی هستید که برای مردم به وجود آمدید، زیرا امر به معروف و نهی از منکر را انجام می دهید و به خدا ایمان دارید.

کوتاه سخن

احکام و قوانین و برنامه های سیاسی و اجتماعی اسلام، از قبیل جهاد، دفاع، قضا، قوانین حقوقی و مدنی و جزائی، امر به معروف و نهی از منکر، مبارزه با فساد و بیدادگری و اجرای عدالت اجتماعی، همه اینها نیاز به نظم و تشکیلات وسیع اداری دارد و بدون تأسیس یک حکومت اسلامی نمی توان این احکام را با اجرا درآورد.

وازهمین جا می توان نتیجه گرفت که تأسیس حکومت اسلامی که ضامن اجرای قوانین و برنامه های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و نظامی و انتظامی و حقوقی اسلام باشد، در متن دین قرار دارد. اگر شارع مقدس اسلام چنین قوانین و برنامه هایی را تشریح نموده قطعاً نسبت به مجری آنها یعنی حاکم اسلام، نیز عنایت داشته است. مگر جهاد و دفاع بدون تشکیلات نظامی امکان پذیر است؟ مگر مبارزه با ظلم و بیدادگری و تجاوز به حقوق دیگران و برقرار ساختن عدالت اجتماعی و احقاق حقوق افراد و جلوگیری از هرج و مرج، بدون تشکیلات منظم قضائی و انتظامی امکان وقوع دارد؟

چون اسلام، چنین قوانین و برنامه هایی را جعل و تشریح نموده بناچار درباره مجری آنها هم تصمیم گرفته است. و همین است معنای حکومت اسلامی، حاکم اسلام یعنی شخصی که در رأس یک تشکیلات وسیع اداری قرار میگیرد و با اجرای کامل قوانین الهی مردم را اداره می کند. بنابراین حکومت در متن اسلام واقع شده و قابل انفکاک نیست.

رسول خدا زمامدار مسلمین

رسول خدا صلی الله علیه وآله در زمان حیاتش عملاً در رأس حکومت اسلامی قرار گرفت. آنحضرت امور مسلمین را اداره می‌کرد و از جانب خدا، برای انجام این مسؤولیت بزرگ، اختیارات وسیعی در اختیارش نهاده شد. قرآن می‌فرماید:

النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم^(۱).

پیامبر در تصرف در امور مسلمین، از خودشان شایسته‌تر است. و می‌فرماید: فاحکم بینهم بما انزل الله ولا تتبع اهوائهم^(۲). به وسیله احکام و قوانینی که برتونسازل شده در بین مسلمین حکومت کن و از خواسته‌های نفسانی آنها پیروی نکن.

بنابراین رسول خدا صلی الله علیه وآله دو مقام و منصب را عهده‌دار بود: از یک طرف به وسیله وحی با خداوند متعال در ارتباط و تماس بود، احکام و قوانین شریعت را دریافت و به مردم ابلاغ می‌فرمود و از طرف دیگر مقام زمامداری و اداره امت اسلام را بر عهده داشت و با اجرای قوانین و برنامه‌های سیاسی و اجتماعی اسلام، مسلمین را اداره می‌کرد.

با مطالعه سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله بخوبی روشن می‌شود که زمام امور مسلمین را عملاً بر عهده داشته و بر آنان حکومت می‌نموده است. حاکم و فرماندار می‌گمارده، قاضی می‌فرستاده، دستور جهاد و دفاع صادر می‌کرده و به طور کلی همه کارهائی را که برای اداره یک امت کوچک لازم بوده انجام می‌داده است^(۳).

این مأموریت از جانب خدا به آنجناب واگذار شده بود. مأموریت داشت احکام و قوانین سیاسی و اجتماعی اسلام را به اجرا درآورد. مسلمین مأمور به جهاد بودند ولی رسول خدا هم مأموریت داشت آنان را برای جهاد و دفاع بسیج کند. از

باب نمونه: در قرآن می‌فرماید:

۱. سوره احزاب، آیه ۶

۲. سوره مائده، آیه ۴۸

۳. برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب الترتیب الاداریه تألیف شیخ عبدالحق و کتاب الاموال تألیف حافظ ابو عبید مراجعه نمایید.

يا ايها النبي حرض المؤمنين على القتال^(۱).

ای پیامبر! مؤمنین را در جهاد ترغیب و تحریص کن.

و می فرماید: یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم^(۲).

ای پیامبر! با کفار و منافقین جنگ کن و بر آنان سخت بگیر.

رسول خدا مأموریت داشت که در بین مردم حکومت و داوری کند. در قرآن

می فرماید:

انا انزلنا الیک الكتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراد الله ولا تکن

للخائنین خصیماً^(۳).

ما قرآن را بر تونازل کردیم تا اینکه با آنچه خدا به تونشان داده در بین مردم حکم

کنی و نباید که به نفع خیانتکاران به خصومت برخیزی.

از این مجموع چنین استفاده می شود که رسول خدا علاوه بر مقام نبوت

و دریافت وحی و ابلاغ به مردم، مقام حکومت و زمامداری مسلمین را نیز بر عهده

داشته و مأمور بوده که با اجرای احکام و برنامه های سیاسی و اجتماعی اسلام،

مسلمین را اداره کند و در همین رابطه اختیارات ویژه ای به آن حضرت واگذار شده

و مسلمانان موظف بوده اند که از دستورهای حکومتی آن جناب اطاعت نمایند.

در قرآن می فرماید:

واطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم^(۴).

از خدا و رسول و صاحبان امر (مسئولین امور) اطاعت کنید.

واطیعوا الله ورسوله ولا تنازعوا فتفشلوا^(۵).

از خدا و رسول اطاعت کنید و از تنازع و اختلاف اجتناب نمائید که ضعیف

می شوید.

وما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله^(۶).

۱. انعام ۶۵

۲. توبه ۷۳

۳. نساء ۱۰۵

۴. نساء ۵۹

۵. انفال ۴۶

۶. نساء ۶۴

هیچ رسولی را نفرستادیم جز اینکه به اذن خدا مورد اطاعت قرار گیرد. در این قبیل آیات اطاعت از رسول در کنار اطاعت خدا قرار گرفته و به مسلمین خطاب شده است که هم از خدا اطاعت کنید، هم از رسول خدا. اطاعت از خدا به این صورت تحقق می‌پذیرد که احکامی را که به وسیله پیامبر ارسال شده مورد قبول قرار گیرد. علاوه بر این، بر مسلمین واجب شده که از دستورها و فرمانهای ویژه رسول خدا نیز اطاعت نمایند. فرمانهای ویژه رسول الله عبارتست از: دستورها و فرمان‌هایی که از آن حضرت به عنوان اینکه حاکم مسلمین است صادر می‌شده. که از این جهت نیز واجب‌الاطاعه بوده است. البته وجوب اطاعت از او بالاستقلال نیست بلکه چون خدا به اطاعت از او فرمان داده واجب‌الاطاعه گشته است.

بنابراین حکومت از آغاز اسلام، جزو دین بوده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عملاً آن را بر عهده داشته است.

حکومت اسلامی بعد از رسول خدا

بعد از وفات رسول خدا نبوت و تشریح و وحی خاتمه یافت. لیکن احکام و قوانین دین، از جمله برنامه‌های سیاسی و اجتماعی اسلام در بین مسلمین باقی ماند. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که بعد از رحلت رسول اکرم آیا منصب حاکمیت و زمامداری آن حضرت هم مانند مقام نبوت آن جناب به طور کلی خاتمه یافت؟ و رسول خدا نسبت به زمامدار و حاکم بعد از خودش هیچگونه دخالتی به عمل نیاورده آن را بر عهده خود مسلمین واگذار کرد یا از این موضوع حساس و مهم غافل نبوده و شخصی را برای تصدی این مقام انتخاب و معرفی نموده است؟

شیعیان عقیده دارند که پیامبر گرامی اسلام که خود حاکم بر مسلمین و مجری قوانین و برنامه‌های اسلام بود، ضرورت تداوم حکومت اسلامی را کاملاً احساس می‌کرد. او به خوبی می‌دانست که مسلمین بدون حکومت نمی‌توانند زندگی کنند و حکومت در صورتی می‌تواند اسلامی باشد که مسئولیت اداره آن بر عهده شخصی عالم و اسلام‌شناس و پرهیزکار و امین و عادل، نهاده شده باشد،

تا با پیاده کردن قوانین و برنامه‌های دین حکومت اسلامی را تداوم دهد. به همین جهت از آغاز دعوت و به دستور خداوند حکیم، در فرصتهای مناسب علی بن ابیطالب علیه السلام را به عنوان امام مسلمین و خلیفه خودش معرفی می‌کرد که احادیث آن در کتابهای معتبر شیعه و اهل سنت موجود است. از جمله در سفر حجة الوداع، در غدیر خم فرود آمد و در حضور هزاران نفر از اصحاب فرمود:

الست اولى بالمؤمنين من انفسهم؟ قالوا: بلى يا رسول الله. فقال: من كنت مولاه فعلي مولاه. ثم قال: اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. فلقبه عمر بن الخطاب فقال: هنيئاً لك يا بن ابیطالب، اصبحت مولاي و مولا كل مؤمن و مؤمنة^(۱).

یعنی رسول خدا به مردم فرمود: آیا من در تصرف در امور مؤمنین از خودشان شایسته‌تر نیستم؟ گفتند: چرا یا رسول الله. آنگاه فرمود: هر کس که من مولا و صاحب اختیار او هستم علی صاحب اختیار او خواهد بود. سپس فرمود: خدایا با دوستان علی دوست و با دشمنانش دشمن باش. در این هنگام عمر بن الخطاب علی بن ابیطالب (ع) را ملاقات کرد و گفت: ای پسر ابوطالب مقام جدید برایت مبارک و گوارا باشد. تو مولا و صاحب اختیار من و همه مردان و زنان مؤمن شدی.

از این قبیل احادیث استفاده می‌شود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مقام حاکمیت خودش را تداوم بخشیده و به علی بن ابیطالب علیه السلام واگذار نموده است. قبلاً او را برای تصدی این مقام آماده کرده علوم و اطلاعات لازم را در اختیارش نهاده و می‌دانست که از مقام علم و عصمت ذاتی نیز برخوردار است و برای مقام امامت شایستگی دارد. به همین جهت و به دستور خداوند حکیم او را بدین مقام برگزید و معرفی نمود. علی بن ابیطالب (ع) هم حافظ احکام و قوانین اسلام بود. هم حاکم اسلام و مجری قوانین. رسول خدا در غدیر خم همان مقام اولی به تصرف و صاحب اختیار بودن خودش را به حضرت علی واگذار نمود. عمر بن الخطاب نیز همین معنا را فهمید که به علی علیه السلام گفت: هنيئاً لك يا بن ابیطالب اصبحت مولاي و مولا كل مؤمن و مؤمنة.

مسلمین هم همین معنا را فهمیدند که با امیرالمؤمنین بیعت نموده، اظهار وفاداری کردند و اگر جز این بود نیازی به بیعت نبود.

علی بن ابیطالب خلیفه منصوب رسول خدا

رسول خدا صلی الله علیه وآله حضرت علی (ع) را به دستور خدا به امامت و زمامداری مسلمین منصوب نمود و بدین وسیله امامت مسلمین و حاکمیت خودش را تداوم بخشید، لیکن بعد از وفات آن حضرت گروهی از اصحاب درصدد کسب خلاف برآمدند، از جهل و ضعف مردم سوء استفاده نموده حق مشروع علی بن ابیطالب علیه السلام را غصب کردند و حکومت اسلامی را از مسیر اصلی خودش منحرف ساختند. خودداری امیرالمؤمنین از بیعت و آن همه خطبه‌ها و احتجاجها و شکایتها، برای غصب مقام حاکمیت و زمامداری مسلمین بود، نه بیان احکام و معارف دین. خلفا بیان احکام و معارف دین را از علی علیه السلام نگرفته بودند، بلکه به مقام والای علمی آن جناب اعتراف داشتند و حتی در حل مشکلات هم به او مراجعه می‌کردند..

هنگامیکه حضرت علی علیه السلام به خلافت رسید تمام شؤون حکومت را بر عهده گرفت. از قبیل تعیین حاکم و فرماندار، نصب قضات، تعیین مأمور وصول زکات و خمس. صدور فرمان جهاد و دفاع، تعیین فرماندهان سپاه و دیگر کارهایی که از شؤون حاکم اسلامی بود. اگر طلحه و زبیر با آن جناب مخالفت کردند و جنگ جمل را برپا ساختند با حکومت آن حضرت مخالف بودند نه با مقام علمی و بیان معارف و احکام دین توسط آن حضرت. معاویه در بیان احکام با حضرت علی نزاع نداشت بلکه در تصدی مقام حکومت نزاع می‌کرد.

از این مجموع چنین نتیجه می‌گیریم که با وفات رسول گرامی اسلام دوران حکومت اسلامی خاتمه نیافت بلکه با تعیین علی بن ابیطالب بدین مقام بر ضرورت تداوم حکومت اسلامی تأکید و تصریح به عمل آمد و بدین وسیله به اثبات رسید که شارع مقدس اسلام هیچگاه از لزوم اجرای قوانین سیاسی و اجتماعی دست بردار نبوده و نیست. یعنی حکومت اسلامی باید در طول تاریخ تداوم یابد.

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از خودش امام حسن را برای تصدی مقام امامت و حاکمیت برگزید و امام حسن علیه السلام برادرش امام حسین را و امام حسین علیه السلام فرزندش حضرت سجاد را بدین مقام برگزید و معرفی نمود و بهمین طریق هر امامی، امام بعد از خودش را معرفی نمود تا امام دوازدهم حضرت حجة بن الحسن علیه السلام، همه ائمه دوازده گانه علاوه بر مقام عصمت و طهارت و علم و دانش خدادادی و صلاحیت و کمال ذاتی، به مقام امامت و حاکمیت مسلمین نیز منصوب و معرفی می شدند. بنابراین امامت مسلمین و حاکمیت معصوم در متن اسلام قرار دارد و جدانشدنی نیست. گرچه جز علی بن ابیطالب علیه السلام آنها در زمان محدود، هیچیک از ائمه عملاً توفیق نیافت که در مسند حق مشروع خویش قرار گیرد و حکومت اسلامی را در مسیر واقعی خویش تداوم بخشند.

حکومت اسلامی در زمان غیبت

اکنون این سؤال مطرح می شود که وضع احکام و برنامه های سیاسی و اجتماعی اسلام در این زمانها چیست؟ آیا در این زمانها که به وجود امام و حاکم معصوم دسترسی نیست، شارع مقدس اسلام دست از احکام و برنامه های سیاسی و اجتماعی برداشته و مسلمین در این باره وظیفه ای ندارند؟ آیا این قبیل احکام و قوانین که بخش عظیمی از اسلام را تشکیل می دهند فقط برای دوران کوتاه حیات رسول خدا تشریح شده و بعد از آن تا زمان ظهور حضرت مهدی باید مسکوت بماند؟ آیا می توان گفت: اسلام در این اعصار طولانی از جهاد و دفاع و اجرای حدود و قصاص و تعزیرات و مبارزه با ظلم و بیدادگری و دفاع از محرومین و مستضعفین و مبارزه با فساد و گناه و طغیان، دست برداشته و اجرای این بخش عظیم اسلام را به ظهور حضرت مهدی ارواحنا فداه موکول نموده است؟ آیا می توان گفت: این همه آیات و روایات در این زمانها فقط برای بحث کردن و در کتابها نوشتن آمده است. گمان نکنم هیچ مسلمان اندیشمندی چنین حرفی را باور کند. مسلمین و بالخصوص دانشمندان خواهند گفت که این احکام نیز برای پیاده شدن آمده است. اگر چنین است، پس اسلام نسبت به اجرای

قوانین و برنامه‌ها در تمام زمانها و از جمله در این زمان نظر داشته و دارد. نمی‌توان گفت: اسلام احکام و برنامه‌های سیاسی و اجتماعی را تشریح نموده ولی نسبت به مجری آنها یعنی حاکم شرعی نظر و عنایتی ندارد.

وظیفه مسلمین در زمان غیبت

درست است که پیامبر و امام معصوم از جانب خدا، برای تصدی مقام زمامداری و اداره امور مسلمین منصوب گشته‌اند و باید در این راه تلاش و جدیت نمایند، لیکن وظیفه اصلی برعهده مسلمین نهاده شده که در راه تأسیس و تحکیم حکومت اسلامی و به قدرت رساندن پیامبر یا امام جدیت و کوشش کنند و پیرو فرمانها و رهنمودهای آنان باشند. هم‌چنین در زمانیکه به وجود امام معصوم دسترسی نیست مسلمین موظفند برای تأسیس حکومت اسلامی و اجرای قوانین و برنامه‌های سیاسی و اجتماعی اسلام تلاش و جدیت نمایند. چون اسلام حتی در چنین زمانی هم از احکام خویش دست بردار نیست و عمل بآنها را از مسلمین خواستار است. اتفاقاً بسیاری از احکام و قوانین دین به صورت خطاب به عموم مسلمین توجه دارد. از باب نمونه خدا در قرآن می‌فرماید:

وجاهدوا فی الله حق جهاده^(۱).

در راه خدا حق جهاد را انجام دهید.

و می‌فرماید: انفروا خفافاً وثقالاً وجاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله^(۲).

برای جنگ با کافران، در حال سبکباری و دشواری بیرون شوید و در راه خدا به مال و جان جهاد کنید.

و می‌فرماید: تؤمنون بالله ورسوله وتجاهدون فی سبیل الله^(۳).

به خدا و رسول ایمان دارید و در راه خدا جهاد می‌کنید.

و می‌فرماید: وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ولا تعدوا^(۴).

۱. سوره حج، آیه ۷۸

۲. سوره توبه، آیه ۴۱

۳. سوره صف، آیه ۱۱

۴. سوره بقره، آیه ۱۹۰

و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند بجنگید ولی تعدی نکنید.
 و می فرماید: فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعفاً^(۱).
 بادوستان شیطان بجنگید که حيله های شیطان ضعیف است.
 و می فرماید: وقاتلوهم حتی لا تكون فتنة ویکون الدین کله لله^(۲).
 با آنها بجنگید تا فتنه برطرف شود و دین مخصوص خدا باشد.
 و می فرماید: وما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله^(۳).
 چرا در راه خدا نمی جنگید؟
 و می فرماید: فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم^(۴).
 با پیشوایان کفر بجنگید زیرا به پیمانهای خود وفادار نیستند.
 و می فرماید: وقاتلوا المشرکین كافة کما یقاتلونکم كافة^(۵).
 همه با هم بامشرکین بجنگید چنانکه آنان باهمدیگر با شما می جنگند.
 و می فرماید: واعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل ترهبون به
 عدو الله وعدوکم^(۶).
 هر چه می توانید برای دشمنان نیرو و اسبان بسته آماده سازید و بدین وسیله
 دشمنان خدا و دشمنان خودتان را بترسانید.
 و می فرماید: والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیها جزاء بما کسبا نکالاً من الله و
 الله عزیز حکیم^(۷).
 دست زن و مرد دزد را قطع کنید تا کیفر اعمالشان و عقوبتی از جانب خدا
 باشد و خدا نیرومند و حکیم است.
 و می فرماید: الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذ
 بهما رافة فی دین الله^(۸).

۱. سوره نساء، آیه ۷۶

۲. سوره انفال، آیه ۳۹

۳. سوره نساء، آیه ۷۵

۴. سوره توبه، آیه ۱۲

۵. سوره توبه، آیه ۳۶

۶. سوره انفال، آیه ۶۰

۷. سوره مائده، آیه ۳۸

۸. سوره نور، آیه ۲

زن و مرد زناکار را یکصد تازیانه بزیند و در اجرای حد الهی دلسوزی و عاطفه مانع نشود.

و می فرماید: ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر^(۱).

باید از شما امتی به وجود آید که مردم را به خوبی دعوت نمایند و امر به معروف و نهی از منکر کنند.

و می فرماید: یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله^(۲).

ای مؤمنین! شما بر پاکننده عدل و گواهان برای خدا باشید.

در این قبیل آیات که نمونه های فراوانی دارد عموم مسلمین مورد خطاب قرار گرفته اند و از آنان خواسته شده که وظائف اجتماعی را که در صلاحیت حکومت اسلامی است انجام دهند. مثلاً گفته شده که با دشمنان بجنگید و در راه خدا جهاد کنید. بامستکبرین و سران کفرپیکار نمائید. مردم جهان را به خیر و صلاح دعوت کنید. با فساد و گناه و ستمگری مبارزه نمائید، عدل و داد را در جهان بر پا دارید و حدود الهی را اجرا سازید.

با اندکی تأمل روشن می شود که انجام این قبیل کارهای مهم اجتماعی بدون وجود دولت و تشکیلات وسیع اجرائی امکان پذیر نیست و چون چنین امری از مسلمین خواسته شده بنابراین موظفند در تهیه مقدمات آن یعنی تأسیس و تحکیم حکومت صالح اسلامی تلاش وجدیت نمایند. به عبارت دیگر اقامه دین در تمام ابعاد بدون وجود حکومت اسلامی امکان پذیر نیست، در حالیکه اقامه دین از وظائف مسلمین است. خداوند در قرآن می فرماید:

شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً والذی اوحینا الیک وما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه^(۳).

خدا برای شما از دین احکامی را تشریح نموده که انجام آنها را به نوح توصیه کرده است و آنچه را که به تو وحی کردیم و به ابراهیم و موسی و عیسی توصیه

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۰۴

۲. سوره نساء، آیه ۱۳۵

۳. سوره شوری، آیه ۱۳

نمودیم که دین خدای را بر پایدارید و از تفرقه و اختلاف اجتناب نمائید. از خطابات عمومی قرآن و دوام و استمرار احکام سیاسی و اجتماعی اسلام و از این آیه قرآن چنین نتیجه می‌گیریم که در زمانیکه مسلمین به امام معصوم و مبسوط الید دسترسی ندارند، خودشان موظفند در تأسیس و تحکیم حکومت اسلامی تلاش و جدیت نمایند و بدین وسیله دین را در تمام ابعاد برپاداشته، همه احکام و برنامه‌هایش را با اجرا درآورند.

به عبارت دیگر، اگر این مطلب عقلانی را قبول داریم که با هرج و مرج و بدون حکومت نمی‌توان زندگی کرد، اگر عقیده داریم که شارع مقدس اسلام نیز چون هرج و مرج را نمی‌پسندیده، برای تأمین سعادت دنیا و آخرت انسانها حکومت خاصی را پیش‌بینی کرده و به همین منظور قوانین و برنامه‌های سیاسی و اجتماعی را تشریح نموده است، اگر عقیده داریم که وجوب تأسیس حکومت اسلامی و اجرای قوانین و برنامه‌های سیاسی و اجتماعی اسلام مخصوص مدت کوتاه زندگی رسول خدا (ص) نیست بلکه برای همیشه و در تمام اعصار باید تداوم یابد و اگر عقیده داریم که اقامه دین در تمام ابعاد برعهده خود مسلمین نهاده شده است، از این مجموع چنین نتیجه می‌گیریم که در زمان غیبت امام زمان علیه السلام و دسترسی نداشتن به آن حضرت، مهم‌ترین و ضروری‌ترین امری که بر مسلمین لازم است سعی و جدیت در تأسیس و تحکیم حکومت اسلامی و تداوم دادن حکومت پیامبرگرمی اسلام می‌باشد، تا با اجرای احکام و برنامه‌های سیاسی و اجتماعی اسلام محیط امن و امان و سالمی را به وجود آورند که برای عبادت و اطاعت خدای بزرگ و پرورش نفس و سیر و صعود الی الله آماده باشد.

دو شاهد

ضرورت تأسیس حکومت و سعی و تلاش در تداوم آن، یک امر عقلانی است که همه عقول بدان گواهی می‌دهند. اسلام نیز نه تنها این امر عقلانی را مردود ندانسته بلکه آن را تأیید نموده است به همین جهت در جنگ احد، هنگامی که خبر کذب کشته شدن پیامبر اسلام در بین مسلمین شایع گشت و در اثر شیوع این خبر دروغ رزمندگان اسلام که مشغول نبرد بودند، توان خویش را از دست دادند و پراکنده شدند این آیه نازل شد که:

وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم (۱)

محمد نیز پیامبری است که قبل از او پیامبرانی آمده و در گذشته اند. اگر بمیرد یا کشته شود شما به وضع سابق خودتان برمی گردید؟ یعنی با کشته شدن یا مردن او تشکیلات و نظم اجتماعی خودتان را از دست می دهید و از جهاد و دفاع دست می کشید؟ چنانکه ملاحظه می فرمائید آیه مذکور ضرورت حفظ و تداوم نظام اسلامی و اجتماعی را به عقول سالم خود مسلمین و گذارنموده و به این نکته توجه میدهد که مسلمین نباید در هیچ حال ولو با کشته شدن یا مردن رسول خدا از نظام اسلامی و اجتماعی خویش دست بردارند و جهاد را رها سازند.

شاهد دیگر: در انجمنی که بعد از وفات رسول خدا (ص) در سقیفه بنی ساعده تشکیل شد، همه حاضرین در ضرورت و لزوم تداوم دادن حکومت اسلامی پیامبر اتفاق داشتند و هیچکس نگفت نیازی به حاکم و خلیفه نداریم، بلکه اختلاف در تعیین مصداق بود. انصار می گفتند: باید امیر و خلیفه از ما باشد و مهاجرین می گفتند: ما به این مقام سزاوارتریم. بعضی هم می گفتند: ما امیر باشیم و شما وزیر و گروهی دیگر می گفتند: یک نفر از ما و یک نفر از شما با هم امیر باشند. اما حتی یک نفر نگفت: وجود امیر و خلیفه ضرورت ندارد و بدون زمامدار می توانیم به حیات اجتماعی خودمان ادامه دهیم.

حتی حضرت علی علیه السلام که از جانب رسول خدا (ص) برای تصدی این مقام منصوب گشته بود و حق الهی خویش را تزییع شده می دانست و با جریان سقیفه بنی ساعده به مخالفت برخاست و گروهی از اصحاب نیز از او حمایت و دفاع می کردند، با اصل ضرورت تداوم حکومت رسول خدا (ص) به مخالفت برخاست و هیچگاه نفرمود: اصل تعیین خلیفه چه ضرورتی داشت که این همه تعجیل کردید؟ بلکه می فرمود: من به امامت و خلافت سزاوارترم، زیرا پیامبر مرا بدین مقام برگزیده و از علم و عصمت و لیاقت ذاتی نیز برخوردارم. حضرت علی علیه السلام با اینکه حق خودش را تزییع شده و خلافت اسلامی را از مسیر اصلی منحرف شده می دانست، اما چون به ضرورت اصل حکومت ایمان داشت،

هیچگاه درصدد خلاف و تضعیف خلفا برنیامد. بلکه به عنوان ثانوی و برای بقاء اصل کیان اسلام درموارد لازم به یاریشان می‌شتافت و از خیراندیشی و کمکهای فکری دریغ نداشت. خویشان نزدیک و یاران باوفایش که گاهی از جانب خلفا به مأموریت‌هایی گمارده می‌شدند می‌پذیرفتند و حضرت علی (ع) هیچگاه آنها را از پذیرفتن این مناصب نهی نکرد. از رفتار آن حضرت چنین استفاده می‌شود که اصل وجود حکومت را در هر حال ضروری و لازم می‌دانسته است. چنانکه در جواب خوارج که می‌گفتند: لا حکم الا لله فرمود: کلمة حق یراد بها الباطل نعم انه لا حکم الا لله ولكن هؤلاء یقولون: لا امرة الا لله. وانه لا بد للناس من امیر، براو فاجر، یعمل فی امرته المؤمن ویستمع فیها الکافر ویبلغ الله فیها الاجل ویجمع به الفینی و یقاتل به العدو و تأمن به السبل و یؤخذ به للضعیف من القوی حتی یستریح برّ و یستراح من فاجر^(۱)

یعنی سخن حقی است که باطل از آن اراده شده است. آری حکم مخصوص خداست لیکن اینها می‌گویند: امارت و حکومت جز برای خدا نیست. در صورتی که مردم نیاز به امیر و حاکم دارند، خوب باشد یا بد باشد. تا اینکه مؤمن بتواند در پناه حکومت عمل صالح انجام دهد و کافر از نعمت آسایش برخوردار گردد و خدا کارش را با تمام برساند و به وسیله حاکم غنائم و مالیاتها جمع‌آوری شود و به وسیله آن با دشمنان اسلام جهاد به عمل آید و راهها امن شود و حق ضعیف از قوی مأخوذ گردد، تا اینکه افراد صالح و نیکوکار در راحت و آسایش زندگی کنند و مردم از شربد کاران در امان باشند.

بنابراین در اصل ضرورت تأسیس و تداوم حکومت اسلامی نباید تردید نمود. و این وظیفه سنگین و حساس بر عهده عموم مسلمین نهاده شده است. در زمانیکه به پیامبر یا امام معصوم دسترسی دارند باید در تأسیس و تحکیم حکومت او تلاش و جدیت نمایند. و در زمانیکه به امام معصوم دسترسی ندارند باید در بین فقها فرد شایسته‌ای را که نسبت به مسائل اسلامی بالاخص مسائل سیاسی و اجتماعی، کاملاً آشنا باشد و از مقام تقوا و مدیریت و بینش سیاسی نیز برخوردار باشد، شناسائی و به رهبری و امامت برگزینند. زیرا حاکمیت و رهبری چنین فردی از

جانب ائمه معصومین علیهم السلام پذیرفته و توصیه شده است، یک چنین فردی است که می تواند امت اسلام را رهبری کند و برنامه های سیاسی و اجتماعی اسلام را به اجرا درآورد.

لازم بیادآوری است که بحث حکومت اسلامی و مسأله ولایت فقیه بحثی است دقیق و طولانی و نیاز به تألیف جداگانه ای دارد، که در این بحث کوتاه ما نمی توانیم ابعاد گسترده آن را مورد بررسی قرار دهیم. پس بهتر است در اینجا بهمین اشاره کوتاه اکتفا کنیم و بحث را خاتمه دهیم. هدف از ذکر این مقدمه که نسبتاً هم طولانی شده اینست که وقتی احادیث مخالف قیام و نهضت قبل از حضرت مهدی را مورد بررسی قرار می دهیم بدین نکته متوجه باشیم که مسائلی از قبیل جهاد، دفاع، حدود، دیات، قصاص، تعزیرات، قضا، شهادت، امر به معروف، نهی از منکر، مبارزه با ظلم و ستم، دفاع از محرومین و مستضعفین و دیگر مسائل اجتماعی و سیاسی، از مسائل ضروری و مسلم اسلام هستند که نمی توان در آنها تردید نمود این قبیل مسائل باید به اجرا گذارده شوند، برای اجرای آنها وجود حکومت اسلامی ضرورت دارد و برای تأسیس حکومت اسلامی و پیاده کردن احکام و قوانین دین هم، جهاد و نهضت و قیام همگانی ضرورت دارد. بنابراین احادیث مخالف قیام را باید با یک چنین دیدی مورد بررسی قرار دهیم. امیدوارم که بتوانیم در فرصت مناسب این موضوع را دقیق تر و مشروح تر بررسی کنیم تا به نتیجه بهتری برسیم چون الان وقت جلسه گذشته و امکان توضیح بیشتر در این مورد نیست.

دکتر: از دوستان تقاضا دارم که هفته آینده برای تشکیل جلسه به منزل ما تشریف بیاورند.

بخش دوم بررسی احادیث

دکتر: جناب آقای هوشیار! به بحث گذشته ادامه بدهید:

هوشیار: در جلسه گذشته بحثی را به عنوان مقدمه خدمت شما عرضه داشتم و از اینکه طولانی و شاید خسته کننده بود معذرت می خواهم. اکنون وارد اصل بحث یعنی بررسی احادیث مخالف قیام و نهضت می شویم. چنانکه در جلسه قبل با اطلاع شما رسید، احکام سیاسی و اجتماعی بخش عظیمی از اسلام را تشکیل می دهد و در متن دین قرار دارد. جهاد در راه خدا و دفاع از اسلام و مسلمین و مبارزه با کفر و استکبار و دفاع از محرومین و مستضعفین و امر به معروف و نهی از منکر، و به طور کلی اقامه دین، از وظائف قطعی و ضروری مسلمین است لیکن ممکن است بعض افراد به بهانه وجود چند حدیث، از انجام این وظیفه بزرگ شانه خالی کنند و خویشتن را با انجام برخی از مراسم مذهبی دلخوش بدارند. به همین جهت لازم است احادیث را کاملاً بررسی کنیم. احادیث مذکور را بطور کلی به چند دسته می توان تقسیم کرد: (۱).

دسته اول

روایاتی که به شیعیان سفارش می کند: دعوت هرکسی را که قیام کرد و شمارا به خروج مسلحانه دعوت نمود بدون تفکر نپذیرید بلکه شخص او و هدفش را بشناسید و بررسی کنید. اگر واجد شرائط رهبری نبود یا در قیام هدف باطلی داشت، دعوت او را اجابت نکنید گرچه از خاندان پیامبر باشد. مانند این حدیث:

۱. احادیث مزبور را می توانید در کتاب وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۵ تا ۴۱ و کتاب بحار الانوار ج ۵۲ مطالعه کنید.

حدیث اول — محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن صفوان بن یحیی عن عیسی بن القاسم قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام يقول: علیکم بتقوی الله وحده لا شریک له وانظروا لانفسکم فوالله ان الرجل لیکون له الغنم فیها الراعی فاذا وجد رجلاً هو اعلم بغنمه من الذی هو فیها یخرجه ویجئ بذالك الرجل الذی هو اعلم بغنمه من الذی کان فیها والله لو كانت لاحدکم نفسان یقاتل بواحدة یجرب بها ثم كانت الاخری باقیة یعمل علی ما قد استبان لها، ولكن له نفس واحدة اذا ذهبت فقد والله ذهبت التوبة فانتم احق ان تختاروا لانفسکم ان اتاکم آتٍ متاً فانظروا علی آتٍ شیئاً تخرجون ولا تقولوا: خرج زید. فان زیداً کان عالماً وکان صدوقاً ولم یدعکم الی نفسه وانما دعاکم الی الرضا من آل محمد. ولو ظهر لوفی بمادعاکم الیه. انما خرج الی سلطان مجتمع لینقضه. فالخارج متاً الیوم الی آتٍ شیئاً یدعوکم. الی الرضا من آل محمد صلی الله علیه وآله؟ فنحن نشهدکم اننا لسنا نرضی به و هو یعضینا الیوم و لیس معه احد و هو اذا كانت الرايات والالویة اجد ران لا یسمع متاً، الآمن اجتمعت بنو فاطمة معه. فوالله ما صاحبکم الا من اجتمعوا علیه اذا کان رجب فاقبلوا علی اسم الله وان احببتم ان تتأخروا الی شعبان فلاضیروا ان احببتم ان تصوموا فی اهلایکم فلعل ذالك اقوی لکم و کفالکم بالسفیانی علامة^(۱).

یعنی: عیص بن قاسم می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: تقوا را از دست ندهید و همواره مراقب نفوس خودتان باشید. به خدا سوگند اگر کسی چوپانی را برای چرانیدن گوسفندانش برگزیده، بعداً شخص دیگری را یافت که برای چرانیدن گوسفندان از چوپان اول داناتر است، چوپان قبلی را رها می کند و مرد داناتر را به کار می گیرد. به خدا سوگند اگر شما دوجان داشتید که باجان اول جنگ و تجربه می کردید، وجان دیگر برایتان باقی می ماند و از تجربه های گذشته استفاده می کرد (مانعی نداشت) لیکن واقع امر چنین نیست و هرانسانی بیش از یک نفس ندارد که اگر به هلاکت برسد دیگر امکان توبه و بازگشت وجود ندارد. بنابراین بر شما لازم است که خوب بیندیشید و بهترین راه

۱. وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۵ — بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۰۱. حدیث دهم این باب نیز از عیص بن قاسم روایت شد که بخشی از همین حدیث میباشد و نباید آن را حدیث دیگری محسوب داشت.

را انتخاب کنید. پس اگر یک نفر از ما (خانندان پیامبر) آمد و شما را به قیام و خروج دعوت نمود، خوب بیندیشید که به چه منظوری قیام کرده است. (و برای توجیه قیام او) نگوئید: زید بن علی هم قبلاً قیام کرد. زیرا زید مردی دانشمند و راستگو بود و شما را به امامت خودش دعوت نمی‌کرد بلکه به شخصی دعوت می‌کرد که مورد توافق و رضایت اهل بیت قرار گیرد. و اگر پیروز می‌شد حتماً به وعده‌اش عمل می‌کرد و حکومت را باهش می‌داد. زید در برابر دستگاه سلطنت قیام کرد تا آن را سرنگون سازد. اما آن کس که امروز قیام کرده شما را به چه امری دعوت می‌کند؟ آیا شما را به سوی شخصی دعوت می‌کند که مورد توافق و رضایت آل محمد قرار گیرد؟ نه، چنین نیست. شما را گواه می‌گیریم که ما به قیام این شخص راضی نیستیم. او هم اکنون که به قدرت نرسیده با ما مخالفت می‌کند پس در صورتی که قدرت یافت و پرچمی برافراشت بطریق اولی از مطاعت نخواهد کرد. فقط دعوت کسی را بپذیرید که همه فرزندان فاطمه در رهبری او توافق نمایند که او امام و رهبر شما است. وقتی ماه رجب فرا رسد به یاری خدا بیایید. و اگر خواستید تا شعبان تأخیر بیندازید مانعی ندارد و اگر میل داشتید که روزه ماه رمضان را در بین خانواده خودتان باشید شاید برایتان بهتر باشد. و اگر نشانه و علامت می‌خواهید خروج سفیانی برای شما کفایت می‌کند.

سند حدیث — حدیث صحیح است و راویان آن توثیق شده‌اند.

بررسی معنا و مفاد حدیث

امام صادق علیه السلام در این حدیث می‌فرماید: مواظب نفوس خودتان باشید مبادا بیهوده آن را به هلاکت بیندازید. چنان نباشد که هر کس قیام کرد و شما را بیاری طلبید دعوتش را اجابت نمائید. اگر مدعی رهبری و امامت بود در حالیکه در بین امت فردی اعلم و اصلح وجود دارد، دعوت او را نپذیرید. (کما اینکه در زمان حیات ائمه معصومین علیهم السلام همیشه چنین بوده است) هم شخص رهبر قیام را مورد بررسی قرار دهید هم هدفش را. اگر خودش مورد اعتماد نبود یا هدف درستی نداشت دعوتش را اجابت نکنید. و قیام این شخص را (ظاهراً محمد بن عبدالله بن حسن) با قیام زید بن علی بن حسین مقایسه نکنید و نگوئید

چون زید قیام کرد پس قیام این شخص هم صحیح است. زیرا زید نه مدعی امامت بود نه مردم را به سوی خودش دعوت می نمود. هدف زید این بود که حکومت باطل را سرنگون سازد و به دست اهلس یعنی شخصی که مورد توافق آل محمد باشد بسپارد. و اگر پیروز می شد حتماً بوعده اش عمل می کرد. زید مردی عالم و راستگو بود و صلاحیت رهبری قیام را نیز داشت. اما شخصی که اکنون قیام کرده مردم را به سوی خودش دعوت می کند و با اینکه هنوز به قدرت نرسیده با ما مخالفت می نماید پس اگر پیروز شد به طریق اولی از ما اطاعت نخواهد کرد از حدیث استفاده می شود که در آن زمان شخصی قیام کرده بوده که خودش را لایق مقام امامت می دانسته و برای رسیدن به این مقام مردم را بیاری می طلبیده است. شخص مذکور ظاهراً محمد بن عبدالله بن حسن بوده که به عنوان مهدی موعود قیام کرد. ابوالفرج اصفهانی می نویسد: اهل بیت محمد او را مهدی می خواندند و عقیده داشتند که مهدی موعود روایات است^(۱) همومی نویسد: هیچکس شک نداشت که محمد بن عبدالله، مهدی موعود است و این موضوع در بین مردم شایع بود و به همین جهت گروهی از بنی هاشم و آل ابیطالب و آل عباس با او بیعت نمودند^(۲) همونقل می کند که محمد به مردم می گفت: شما مرا مهدی می دانید و واقعاً هم چنین است^(۳) به هر حال محمد بن عبدالله بن حسن در زمان حضرت صادق علیه السلام به عنوان مهدی موعود قیام کرده بود و مردم را به سوی خودش دعوت می کرد و در یک چنین موردی است که امام صادق علیه السلام به عیص بن قاسم و سائر شیعیان می فرماید: مواظب نفوس خودتان باشید و بیهوده آن را بهدر ندهید. و قیام این شخص را با قیام زید مقایسه نکنید. زیرا زید مدعی امامت نبود بلکه مردم را به سوی شخصی که مورد توافق آل محمد قرار گیرد، دعوت می نمود.

از سخنان گذشته به خوبی روشن شد که امام صادق علیه السلام در صدد نیست که مردم را به طور اطلاق از قیام نهی کند بلکه قیامها را به دودسته تقسیم

۱. مقاتل الطالبین ص ۱۵۷

۲. مقاتل الطالبین ص ۱۵۸

۳. مقاتل الطالبین ص ۱۶۲

می‌کند: یک دسته قیامهای باطل نظیر قیام محمد بن عبدالله بن حسن و در چنین موردی نباید مسلمین دعوتش را بپذیرند و نفوسشان را به هلاکت بیندازند. دسته دیگر، قیامهای صحیح که مطابق موازین عقل و شرع است، نظیر قیام زید بن علی، که هم هدف درستی داشت هم خودش واجد شرائط رهبری بود. که امام صادق علیه السلام نه تنها از چنین نهضتهائی نهی نمی‌کند بلکه ظاهراً آنها را تأیید می‌نماید. از حدیث استفاده می‌شود: هر قیامی که نظیر قیام زید باشد مورد تأیید ائمه علیهم السلام می‌باشد.

بررسی شخصیت زید و اهداف و انگیزه‌های قیامش نیاز به بحثهای طولانی دارد که در این مختصر نمی‌گنجد، ولی به طور اختصار عرض می‌کنم.

۱- رهبر قیام یعنی زید مردی باتقوا و عالم و صادق بود و صلاحیت رهبری داشت. حضرت صادق علیه السلام درباره‌اش می‌فرمود: عمویم زید برای دنیا و آخرت ماسودمند بود. به خدا سوگند در راه خدا به شهادت رسید، او نیز مانند شهیدانی است که بارسول خدا و علی بن ابیطالب و حسن و حسین علیهم السلام به شهادت رسیدند^(۱) حضرت علی علیه السلام می‌فرمود: مردی با ابهت و جلال در کوفه قیام می‌کند که زید نام دارد. او در بین اولین و آخرین همانندی ندارد. جز کسانی که از سیره و رفتارش پیروی می‌نمایند. زید و اصحابش در قیامت با طومارهایی ظاهر می‌شوند. فرشتگان با استقبال آنان می‌شتابند و می‌گویند: اینان بهترین باقیمانده‌گان و دعوت کنندگان به حق می‌باشند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از آنان استقبال می‌کند و می‌فرماید: پسر من! شما به وظیفه خودتان عمل کردید. و اکنون بدون حساب داخل بهشت شوید^(۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام حسین فرمود: از نسل تو فرزندی به وجود می‌آید که زید نام دارد. او و اصحابش در قیامت با صورتهای سفید و زیبا محشور می‌شوند و داخل بهشت می‌گردند^(۳).

۲- زید در قیامش هدف صحیحی داشت. مدعی امامت نبود بلکه

۱. عیون الاخبار باب ۲۵

۲. مقاتل الطالیین ص ۸۸

۳. مقاتل الطالیین ص ۸۸

می خواست حکومت طاغوت را سرنگون سازد بعد از آن حق را به حقدارش یعنی امام معصوم که مورد توافق آل محمد قرار می گیرد بسپارد و اگر پیروز می شد به وعده اش عمل می کرد. امام صادق علیه السلام فرمود: خدا عمویم زید را رحمت کند. اگر پیروز می شد بوعده اش عمل می کرد. او مردم را به شخص مورد توافق آل محمد دعوت می کرد که مصداقش من بودم^(۱).

یحیی بن زید می گوید: خدا پدرم را رحمت کند. به خدا سوگند یکی از بزرگترین عبادت کنندگان بود. شبها به عبادت مشغول بود و روزها روزه دار بود. در راه خدا جهاد کرد. راوی می گوید: به یحیی گفتم: یا بن رسول الله! البته امام باید چنین باشد. یحیی گفت: پدرم امام نبود بلکه از زهاد و سادات بزرگوار و از جهادگران در راه خدا بود. باز راوی گفت: یا بن رسول الله! پدرت مدعی امامت بود و برای جهاد در راه خدا قیام کرد، با اینکه حدیثی از پیامبر درباره کسیکه به دروغ ادعای امامت کند وارد شده است. یحیی پاسخ داد: بنده خدا! چنین حرفی رانزن. پدرم عاقلتر از این بود که مدعی مقامی باشد که حقش نیست. بلکه پدرم به مردم می گفت: من شما را به سوی شخصی دعوت می کنم که مورد توافق آل محمد قرار گیرد. و منظورش عمویم جعفر بود. راوی گفت: پس جعفر بن محمد امام است؟ یحیی گفت: آری او فقیه ترین فرد بنی هاشم می باشد^(۲).

خود زید نیز به علم و تقوا و فضیلت امام صادق علیه السلام اعتراف داشت. در یکجا می گوید: هرکس که می خواهد جهاد کند به سوی من بیاید و هرکس که طالب علم است خدمت پسر برادرم جعفر برود^(۳).

یاران و سپاهیان زید نیز به امامت و افضلیت حضرت صادق علیه السلام ایمان و اعتراف داشتند. عمار سابطی می گوید: مردی به سلیمان بن خالد که در سپاهیان زید خروج کرده بود، گفت: عقیده ات درباره زید چیست؟ زید افضل است یا جعفر بن محمد؟ سلیمان جواب داد: به خدا سوگند! یک روز از زندگی جعفر بن محمد بیشتر از تمام عمر زید ارزش دارد. آنگاه سرش را حرکت

۱. بحار الانوار ج ۴۶ ص ۱۹۹

۲. بحار الانوار ج ۴۶ ص ۱۹۹

۳. بحار ج ۴۶ ص ۱۹۹

داد و به نزد زید رفت و داستان را برایش تعریف کرد. عمار می گوید: من هم پیش زید رفتم و شنیدم که می گفت: جعفر بن محمد در مسائل حلال و حرام امام ما می باشد^(۱).

۳- قیام زیدیک قیام ناسنجیده و احساساتی و بدون آمادگی و تهیه مقدمات نبود بلکه از هر جهت حساب شده و دقیق بود. انگیزه اش در قیام امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با حکومت طاغوت بود. تصمیم داشت با مبارزه مسلحانه حکومت غاصبین را سرنگون سازد و آن را به دست اهلس یعنی شخص مورد توافق آل محمد بسپارد. و به همین جهت تعداد زیادی از مسلمین دعوتش را پذیرفتند و آماده جهاد شدند. ابوالفرج اصفهانی می نویسد: پانزده هزار نفر از مردمان کوفه با زید بیعت نمودند. علاوه بر این، عده زیادی از اهالی مدائن و بصره و واسط و موصل و خراسان و گرگان دعوتش را اجابت کردند.^(۲)

قیام زید آن چنان لازم و موجه بود که تعدادی از فقهای اهل سنت نیز دعوتش را پذیرفته و بیارزش شتافتند. حتی مورد تأیید ابوحنیفه امام بزرگ اهل سنت نیز قرار گرفت. فضل بن زبیر می گوید: ابوحنیفه به من گفت: چند نفر از فقهاء دعوت زید را پذیرفته اند؟ گفتم: سلیمه بن کهیل و یزید بن ابی زیاد و هارون بن سعد و هاشم بن برید و ابوهایشم سریانی و حجاج بن دینار و چند نفر دیگر. ابوحنیفه مقداری پول به من داد و گفت: این پولها را به زید بده و بگو در راه خرید سلاح و تأمین نیازهای رزمندگان جهادگر به مصرف برسان. من پولها را گرفتم و به زید تحویل دادم^(۳).

نکته جالب این است که زید موضوع قیامش را قبلاً با امام صادق علیه السلام در میان گذاشت و آن حضرت در جواب فرمود: عموجان! اگر راضی هستی که کشته شوی و بدنت را درکناسه کوفه بدار بیاویزند هر طور صلاح می دانی عمل کن^(۴) و زید با اینکه این خبر را از امام صادق علیه السلام شنیده بود اما آن چنان مصمم بود و احساس وظیفه می کرد که حتی خبرشهادت نیز نتوانست او را از این

۱. بحار ج ۴۶ ص ۱۹۶

۲. مقاتل الطالبین ص ۹۱

۳. مقاتل الطالبین ص ۹۹

۴. بحار الانوار ج ۴۶ ص ۱۷۴

اقدام بزرگ منصرف سازد. در راه خدا جهاد کرد تا به فیض شهادت نائل گشت. امام رضا علیه السلام درباره اش فرمود: زید بن علی از علمای آل محمد بود. برای خدا غضب کرد و بادشمنان خدا جنگید تا به شهادت رسید^(۱) و امام جعفر صادق علیه السلام درباره اش فرمود: خدا عمویم زید را رحمت کند. او مردم را به شخص مورد توافق آل محمد دعوت مینمود و اگر پیروز میشد حتماً بوعده اش عمل می کرد^(۲).

به اصل بحث برگردیم. چنانکه ملاحظه فرمودید روایت عیص بن قاسم را نمی توان از روایات مخالف نهضت و حرکت های اسلامی محسوب داشت بلکه می توان آن را از مؤیدات نهضت های صحیح اسلامی به شمار آورد. و حتی به وسیله این حدیث می توان احادیث دیگر را توجیه و تفسیر نمود. که مراد آنها نهی از نهضت های است که رهبری آن واجد شرائط لازم نباشد یا قیام و نهضت را قبل از تهیه مقدمات و امکانات لازم شروع کند، یا بانگیزه های باطل وارد عمل شود. اما قیام های صحیح اسلامی که مانند قیام زید بن علی باشد نه تنها ممنوع نیست بلکه مورد تأیید ائمه اطهار علیهم السلام بوده است. و با همین بیان روشن شد که حدیث یازدهم همین باب و سائل را نیز نمی توان از احادیث مخالف قیام محسوب داشت. حدیث اینست:

حدیث دوم — احمد بن یحیی المکتب عن محمد بن یحیی الصولی عن محمد بن زید النحوی عن ابن ابی عبدون عن ابیه عن الرضا علیه السلام (فی حدیث) انه قال للمأمون: لا تقس اخی زیداً الی زید بن علی. فانه کان من علماء آل محمد صلی الله علیه وآله. غضب لله فجاهد اعدائه حتی قتل فی سبيله ولقد حدثنی ابی موسی بن جعفر انه سمع ابا جعفر بن محمد یقول: رحم الله عمی زیداً انه دعا الی الرضا من آل محمد و لوظفر لوفی بما دعا الیه. لقد استشارنی فی خروجه. فقلت ان رضیت ان تكون المقتول المصلوب بالکناسه فشأنک. (الی ان قال) فقال الرضا علیه السلام ان زید بن علی لم یدع مالیه له بحق وانه کان اتقی لله من ذالک. انه قال: ادعواکم الی الرضا من آل محمد^(۲).

۱. بحار الانوار ج ۴۶ ص ۱۷۴

۲. بحار الانوار ج ۴۶ ص ۱۷۴

۳. وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۹

یعنی امام رضا علیه السلام به مأمون فرمود: برادرم زید را بازید بن علی بن الحسین مقایسه نکن. زید بن علی از علماء آل محمد بود که برای خدا غضب کرد و بادشمنان خدا جهاد نمود تا اینکه در راه خدا به شهادت رسید. پدرم موسی بن جعفر فرمود که از پدرم جعفر بن محمد علیه السلام شنیدم که می فرمود: خدا عمویم زید را رحمت کند. او مردم را به سوی شخصی که مورد توافق آل محمد قرار گیرد دعوت می کرد. و اگر پیروز می شد حتماً به وعده اش عمل می کرد. و می فرمود: زید درباره قیامش با من مشورت نمود، به او گفتم: اگر راضی هستی کشته شوی و بدنت را در کناسه کوفه بدار آویزند هر طور صلاح می دانی عمل کن. (تا اینکه فرمود) پس امام رضا علیه السلام فرمود: زید بن علی مدعی چیزی نبود که حقش نباشد. او پرهیزکارتر از این بود که چنین ادعای ناحقی را داشته باشد. بلکه او به مردم می گفت: شما را به شخصی دعوت می کنم که مورد توافق آل محمد قرار گیرد.

حدیث مذکور از جهت سند صحیح نیست و راویانش در کتب رجال به عنوان مهمل توصیف شده اند. و از جهت معنا هم آن را نمی توان از احادیث مخالف محسوب داشت. زیرا در این حدیث قیامهائی نظیر قیام زید بن علی مورد تأیید قرار گرفته است. اما زید بن موسی مورد انتقاد قرار گرفته است. زید بن موسی در بصره خروج کرد و مردم را به سوی خودش دعوت می نمود. خانه های مردم را به آتش کشید. و اموال مردم را به زور می گرفت و سرانجام سپاهیانش شکست خوردند و خودش دستگیر شد. مأمون او را مورد عفو قرار داد و خدمت امام رضا علیه السلام فرستاد. امام رضا علیه السلام دستور داد آزادش کردند ولی قسم خورد که هیچگاه با او همکلام نشود^(۱).

چنانکه ملاحظه می فرمائید در این حدیث از قیام زید بن موسی انتقاد شده لیکن از هر قیام و نهضتی نهی نشده بلکه از قیامهائی که نظیر قیام زید بن علی باشد تأیید به عمل آمده است.

دسته دوم

احادیثی که دلالت دارند هر قیامی که قبل از قیام جهانی حضرت مهدی

علیه السلام انجام بگیرد سرانجام با شکست مواجه خواهد شد.

حدیث اول - علی بن ابراهیم عن ابيه عن حماد بن عيسى عن ربعی رفعه عن علی بن الحسین علیه السلام قال: واللّٰه لا یخرج احد متا قبل خروج القائم الا کان مثله کمثل فرخ طار من وکره قبل ان یستوی جناحاه فاخذہ الصبیان فعبثوبه (۲) یعنی امام سجاده علیه السلام فرمود: به خدا سوگند! هیچیک از ما قبل از قیام قائم قیام نمی کند مگر اینکه همانند جوجه پرنده ای است که پیش از بال و پر در آوردن از لانه اش خارج شود، به دست کودکان خواهد افتاد که با او بازی میکنند.

سند حدیث - حدیث مذکور به اصطلاح اهل حدیث، مرفوع نامیده می شود. و بعضی راویان حذف شده اند که معلوم نیست چه کسی یا کسانی بوده اند و به هر حال معتبر و مورد اعتماد نیست.

حدیث دوم - جابر عن ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام قال: مثل خروج القائم متا کخروج رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله و مثل من خرج متا اهل البيت قبل قیام القائم مثل فرخ طار من و کره فتلاعب به الصبیان (۳).
یعنی امام محمد باقر علیه السلام فرمود: مثل قیام قائم مثل قیام رسول اللّٰه خواهد بود. و مثل هریک از ما اهل بیت که قبل از قیام قائم خروج کند مثل جوجه پرنده ای است که از آشیانه اش خارج گردد که اسباب بازی کودکان قرار خواهد گرفت..

حدیث سوم - ابوالجارود قال سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول: لیس متا اهل البيت احد یدفع ضیماً ولا یدعوا الی حق الاصرته البلیة حتی تقوم عصا به شهدت بدرأ، لایواری قتیلهای و لایداوی جریحها، قلت: من عنی ابو جعفر علیه السلام؟ قال: الملائكة (۱).

یعنی امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هیچ یک از ما اهل بیت به منظور دفع ظلم و قیام به حق قیام نمی کند جز اینکه با گرفتاریها و شکست مواجه خواهد شد. تاهنگامی که افرادی که در جنگ بدر حضور یافتند و به یاری رزمندگان شتافتند، و کشته ای نداشتند تا مدفون شوند و مجروحی نداشتند تا معالجه گردند، قیام کنند.

۱. وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۶ و بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۰۲

۱. مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۲۴۸

۱. مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۲۴۸

راوی می‌گوید: مقصود امام از این افراد چه کسانی است؟ گفت: ملائکه که در جنگ بدر به یاری سپاهیان اسلام فرود آمدند.

حدیث چهارم - ابوالجار ودعن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له اوصنی فقال اوصیک بتقوی الله وان تلزم بیتک و تقعد فی دهمک هؤلاء الناس وایاک والخوارج متا فانهم لیسوا علی شیئی (الی ان قال) واعلم انه لا تقوم عصاة تدفع ضیماً اوتعزّ دیناً الاصرعتهم البلیة حتی تقوم عصاة شهدوا بدرأ مع رسول الله صلی الله علیه وآله لایواری قتلهم ولا یرفع صریعهم ولا یداوی جریحهم. فقلت: من هم؟ قال: الملائكة^(۲).

یعنی ابوالجارود می‌گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: مرا وصیت بفرمائید. فرمود: به توسفارش می‌کنم که تقوا را پیشه خود سازی و ملازم خانه ات باشی. و درخفا باهمین مردم زندگی کنی. و از افرادی از ما که قیام می‌کنند، اجتناب کن. زیرا آنها بر باطل هستند و هدف درستی ندارند (تا اینکه فرمود) و بدانکه هیچ گروهی برای دفع ظلم یا عزت و اقتدار اسلام قیام نمی‌کنند جز اینکه بلا یا و گرفتاری‌ها آنها را بر زمین می‌زند تا وقتی گروهی قیام کنند که در جنگ بدر حضور داشتند و کشته نمی‌شدند تا مدفون گردند و بر زمین نمی‌افتادند تا برداشته شوند و مجروح نمی‌شدند تا معالجه شوند. راوی گفت: این افراد چه کسانی هستند؟ فرمود: ملائکه.

سند حدیث

این سه حدیث از جهت سند معتبر نیستند. زیرا راوی آنها ابوالجارود است که زیدی مذهب بوده و مؤسس فرقه جارودیه می‌باشد. و در کتب رجال تضعیف شده است.

بررسی معنا و مفاد احادیث

امام علیه السلام در این احادیث در برابر اصرار بعض شیعیان که چرا شما قیام نمی‌کنید از یک واقعیت خارجی خبر می‌دهد که هر یک از ما (امامان) که قبل از قیام قائم معهود قیام کند پیروزی ندارد و کشته می‌شود و شکست او به مصلحت

اسلام نیست. از ما اهل بیت تنها قیام مهدی به پیروزی نهائی می رسد که فرشتگان الهی نیز به یاریش فرود می آیند. بنابراین، این احادیث از قیام امامان خبر می دهد و علت عدم قیام آنها را تبیین می کند و به قیام سائرین نظر ندارد.

و اگر مقصود امام علیه السلام از کلمه (متا) سادات علوی باشد، و فرماید: هر قیامی که به رهبری هریک از علویین انجام بگیرد در نهایت باشکست و کشته شدن مواجه خواهد شد. باز هم دلالت بر ممنوعیت قیام ندارد. زیرا فرضاً که چنین باشد. احادیث از یک واقعیت خارجی خبر می دهند که قیامهائی که قبل از قیام حضرت مهدی علیه السلام انجام بگیرد به پیروزی کامل نمی رسد و رهبرش کشته می شود، اما این احادیث وظیفه شرعی و قطعی و جوب جهاد در راه خدا و دفاع از اسلام و مسلمین و امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم و بیدادگری و استکبار را از عهده مسلمین ساقط نمی سازند اطلاع از کشته شدن مطلبی است و انجام وظیفه مطلب دیگر. امام حسین علیه السلام نیز با اینکه از موضوع شهادتش اطلاع داشت اما در عین حال برای دفاع از کیان اسلام در برابر دستگاه طاغوتی یزید قیام کرد. و به وظیفه اش عمل نمود گرچه در نهایت به شهادت رسید. و هم چنین زید بن علی بن الحسین با اینکه خبر شهادتش را از امام جعفر صادق علیه السلام شنیده بود باز هم به وظیفه شرعی خودش عمل کرد و برای دفاع از اسلام و قرآن قیام نمود. گرچه در نهایت به شهادت رسید. جهاد در راه خدا و دفاع از اسلام و امر به معروف و نهی از منکر و دفاع از محرومین و مستضعفین بر مسلمین واجب است گرچه در این راه کشته ها بدهند. زیرا کشته شدن مرادف باشکست نیست. اصولاً اگر اسلام در جهان گسترش یافته و باقی مانده است، در اثر جهاد و ایثارگری های امام حسین علیه السلام و اصحاب و یارانش و جهاد و فداکاری های انسان های از خود گذشته ای همانند زید بن علی و یحیی بن زید و حسین شهید فخر و دیگر ایثارگران تاریخ اسلام بوده است. بنابراین، احادیث مذکور تکلیف شرعی جهاد و دفاع و جوب امر به معروف و نهی از منکر را از مسلمین ساقط نمی سازند.

در اینجا جلسه خاتمه یافت و شب شنبه بعد در منزل آقای فهیمی تشکیل شد.

فهیمی: جناب آقای هوشیار به بحث خود ادامه بدهید.

هوشیار: دسته سوم

احادیثی که دستور می دهند که قبل از ظهور علائم مخصوص قیام حضرت مهدی علیه السلام از هرگونه حرکت و قیامی خودداری نمائید.

حدیث اول. عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عثمان بن عیسی عن بكر بن محمد عن سدیر قال، قال ابو عبد الله عليه السلام: يا سدیر! الزم بيتك وكن حلساً من احلاسه واسكن ماسكن الليل والنهار فاذا بلغك ان السفیانی قد خرج فارحل الینا ولو علی رجلک^(۱) یعنی حضرت صادق علیه السلام به سدیر فرمود: ملازم خانه ات باش و مادام که شب و روز ساکن هستند تونیز ساکن باش. وقتی شنیدی که سفیانی خروج کرده به سوی مابیا، گرچه پیاده باشی.

سند حدیث

حدیث مذکور از جهت سند چندان قابل اعتماد نیست. زیرا عثمان بن سعید که در سند واقع شده واقفی بوده است. در زمان حیات موسی بن جعفر علیه السلام وکیل آن حضرت بود ولی بعد از وفات آن جناب واقفی مذهب شد و از فرستادن سهم امام به سوی امام رضا علیه السلام خودداری نمود و به همین جهت مورد خشم امام رضا قرار گرفت. گرچه بعداً توبه کرد و اموال را خدمت حضرت فرستاد. وهم چنین ثقه بودن سدیر بن حکیم صیرفی مورد تردید می باشد.

حدیث دوم — احمد عن علی بن الحکم عن ابی ایوب الخزاز عن عمر بن حنظله قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: خمس علامات قبل قیام القائم: الصیحة والسفیانی والخسف و قتل النفس الزکیة والیمانی. فقلت جعلت فداک ان خرج احد من اهل بیتک قبل هذه العلامات انخرج معه؟ قال: لا^(۲).

یعنی امام صادق علیه السلام فرمود: قبل از قیام قائم پنج علامت واقع خواهد شد: ۱ — صدای آسمانی ۲ — خروج سفیانی ۳ — فرورفتن نقطه ای از زمین ۴ — کشته شدن نفس زکیه ۵ — خروج یمانی. راوی عرض کرد: یا بن رسول الله!

۱. وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۶

۲. وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۷

اگر یکی از اهل بیت شما قبل از این علائم قیام کرد ما هم با او خروج کنیم؟
فرمود: نه.

سند حدیث

حدیث مذکور چندان قابل اعتماد نیست. زیرا توثیق عمر بن حنظله به اثبات
نرسیده است.

حدیث سوم — محمد بن الحسن عن الفضل بن شاذان عن الحسن بن محبوب
عن عمرو بن ابی المقدم عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال: الزم الارض و
لا تحرك يداً ولا رجلاً حتى ترى علامات اذكرها لك وما اراك تدرکها: اختلاف
بنی فلان و منادینادی من السماء و یجیئکم الصوت من ناحیه دمشق (۲).
یعنی: جابر می گوید حضرت باقر علیه السلام فرمود: ملازم زمین باش و دست
و پایت را حرکت نده، تا اینکه نشانه هائی را که برایت می گویم ظاهر شوند. و
گمان نکنم که تو آنها را درک کنی: اختلاف بنی فلان (شاید بنی عباس) و
منادی که از آسمان ندا می کند. و صدائی که از جانب دمشق می آید.

سند حدیث

حدیث مذکور از جهت سند چندان قابل اعتماد نیست زیرا عمر بن ابی
المقدم مجهول است. و شیخ الطائفه احادیث را از دو طریق از فضل بن شاذان
روایت می کند که هر دو طریق تضعیف شده است.

حدیث چهارم — الحسن بن محمد الطوسی عن ابیه عن المفید عن احمد بن
محمد العلوی عن حیدر بن محمد بن نعیم عن محمد بن عمر الکشی عن حمدویه
عن محمد بن عیسی عن الحسین بن خالد قال قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام
ان عبدالله بن بکیر یروی حدیثاً وانا احب ان اعرضه عليك فقال: ما ذالك
الحدیث؟ قلت: قال ابن بکیر: حدثنی عبید بن زرارة قال: كنت عند ابی عبد الله
عليه السلام ايام خرج محمد «ابراهیم» بن عبد الله بن الحسن اذ دخل عليه رجل
من اصحابنا فقال له: جعلت فداك ان محمد بن عبد الله قد خرج فما تقول في
الخروج معه؟ فقال: اسكنوا ما سكنت السماء والارض. فما من قائم و مامن

خروج؟ فقال ابوالحسن عليه السلام: صدق ابوعبدالله عليه السلام وليس الامر على ما تأوله ابن بكير. انما عنى ابوعبدالله عليه السلام اسكنوا ما سكنت السماء من النداء والارض من الخسف بالجيش^(۱).

يعنى حسين بن خالد مى گوید به امام رضا عليه السلام عرض کردم: عبدالله بن بكير حدیثی را نقل کرده که دوست دارم خدمت شما عرضه بدارم. فرمود: حدیث چیست؟ گفتم: ابن بكير از عبید بن زراره نقل کرده که گفت: هنگامی که محمد بن عبدالله بن حسن خروج کرده بود من در خدمت امام صادق علیه السلام بودم. یکی از اصحاب خدمت رسید و عرض کرد: فدایت شوم! محمد بن عبدالله بن حسن خروج کرده شما درباره خروج با او چه مى فرمائید؟ فرمود: مادام که آسمان و زمین ساکن هستند شما هم حرکت نکنید. بنابراین اگر امر چنین باشد نه قائمی خواهد بود نه خروجی. پس امام رضا علیه السلام فرمود: حضرت صادق علیه السلام درست فرموده لیکن مطلب چنین نیست که ابن بكير فهمیده است. بلکه مقصود امام این بوده که مادام که آسمان از نداء و زمین از فرو بردن سپاه ساکن هستند شما هم ساکن باشید.

سند حدیث

حدیث مذکور از حیث سند خیلی خوب نیست، زیرا احمد بن محمد علوی در کتب رجال به عنوان مهمل یاد شده است. وهم چنین حسین بن خالد دونفر داریم: یکی ابوالعلاء دیگری صیرفی. و هیچیک از این دونفر توثیق نشده اند.

حدیث پنجم — محمد بن همام قال حدثنا جعفر بن مالک الفزاری قال حدثني محمد بن احمد عن علي بن اسباط عن بعض اصحابه عن ابي عبدالله عليه السلام انه قال: كفووا السننكم والزموا بيوتكم فانه لا يصيبكم امر تخصون به ولا يصيب العامة ولا يزال الزيدية وقاء لكم^(۲) یعنی حضرت صادق علیه السلام فرمود: زبانتان را نگهدارید و ملازم خانه باشید. زیرا به شما چیزی نمی رسد که به عموم مردم نرسد و زیدیه همواره سپر بلای شما خواهند بود.

سند حدیث

۱. وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۹

۲. مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۲۴۸

حدیث مذکور از حیث سند چندان قابل اعتماد نیست. زیرا علی بن اسباط حدیث را از بعض اصحاب نقل کرده که معلوم نیست چه کسی است. به علاوه جعفر بن (محمد بن) مالک در طریق حدیث واقع شده که گروهی از علمای رجال او را تضعیف نموده اند.

حدیث ششم — علی بن احمد عن عبیدالله بن موسی العلوی عن محمد بن الحسین عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن منخل بن جمیل عن جابر بن یزید عن ابی جعفر الباقر علیه السلام انه قال: اسکنوا ما سکنت السموات ولا تخرجوا علی احد فان امرکم لیس به خفاء الا انها آیه من الله عزوجل لیست من الناس^(۱).

یعنی حضرت باقر علیه السلام فرمود: مادام که آسمان ساکن است ساکن باشید و برهیچ کس خروج نکنید. بدرستی که امر شما مخفی نیست. الا اینکه نشانه ای است از جانب خدا و امرش به دست مردم نیست.

سند حدیث

حدیث مذکور از حیث سند معتبر نیست. زیرا منخل بن جمیل در کتب رجال به عنوان ضعیف و فاسد الروایه توصیف شده است.

بررسی معنا و مفاد احادیث

قبل از اینکه به بررسی مفاد احادیث مذکور بپردازیم، لازم است به یک مطلب توجه داشته باشید که شیعیان و اصحاب ائمه اطهار همواره در انتظار قیام و نهضت مهدی موعود و قائم آل محمد بودند. زیرا از پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام شنیده بودند که به هنگامی که ظلم و جور جهان را فرا گرفت، مهدی دادگستر قیام می کند، حکومت ظلم و کفر و استکبار را سرنگون می سازد، اسلام را در جهان پیروزی می دهد و عدل و داد را بر پا می دارد. شنیده بودند که قیام چنین فردی پیروز است و از تأییدات الهی برخوردار خواهد بود. و به همین جهت در آن اوضاع بحرانی صدر اسلام، موضوع قیام و قائم همواره در بین شیعیان مطرح بود. به ائمه اطهار علیهم السلام می گفتند: ظلم و جور همه جا را فرا گرفته چرا

۱. مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۲۴۸

قیام نمی‌کنید. گاهی می‌پرسیدند: پس قائم آل محمد کی قیام می‌کند؟ گاهی از علائم قیام قائم سؤال می‌کردند. و در چنین اوضاعی بود که بعض سادات علوی از این موقعیت استفاده می‌کردند و به عنوان مهدی موعود و قائم آل محمد قیام می‌نمودند، و برای سرنگون ساختن حکومت‌های طاغوت می‌جنگیدند، اما چندی طول نمی‌کشید که باشکست مواجه می‌شدند.

احادیث مذکور در یک چنین اوضاع و شرائطی صادر شده است. پس اگر امام به یک نفر یا چند نفر از اصحاب می‌فرماید ساکت باشید و حرکت نکنید، و منتظر خروج سفیانی یا صدای آسمانی یا علائم دیگر باشید، می‌خواهد بفرماید: شخصی که اکنون قیام کرده مهدی موعود روایات نیست، از منم انتظار قیام نداشته باش که قائم معهود نیستم. صبر کنید تا قائم آل محمد قیام کند، و قیام او دارای علائم و نشانه‌های مخصوصی است. هر کس به عنوان مهدی و قائم قیام کرد و شما را به یاری طلبید، ملاحظه کنید اگر علائم مخصوص را دارد دعوتش را بپذیرید و اگر علائم مخصوص هنوز آشکار نشده فریب او را نخورید و دعوتش را نپذیرید و بدانید که او مهدی موعود نیست. احادیث مذکور در واقع می‌خواهند جلوسوء استفاده بعض سادات علوی را که به عنوان مهدی موعود و قائم آل محمد قیام می‌نمودند، بگیرد. و تفهیم کند که اینها مهدی موعود نیستند فریشان را نخورید. و احادیث مذکور هرگز در صدد نیستند که احکام و وظائف قطعی مسلمین را از قبیل وجوب جهاد و دفاع از اسلام و مسلمین و امر به معروف و نهی از منکر و لزوم مبارزه با ظلم و بیدادگری و دفاع از محرومین و مستضعفین، از اعتبار ساقط سازند. و بگویند: در برابر انواع ظلم و ستم و فحشاء و منکرات و کفر و الحاد حتی در برابر توطئه‌هایی که برای براندازی اصل اسلام چیده می‌شود سکوت کنید و در انتظار ظهور حضرت مهدی باشید تا جهان را پر از عدل و داد نماید. یک چنین مطلب ناروایی را نمی‌توان به ائمه اطهار علیهم السلام نسبت داد. اگر سکوت واجب بود پس چرا علی بن ابیطالب علیه السلام با دشمنان اسلام جنگید؟ و چرا امام حسین علیه السلام در برابر دستگاه ستمگریزید قیام کرد؟ و چرا قیام خونین زید بن علی مورد تأیید ائمه اطهار علیهم السلام قرار گرفت؟ بنابراین، احادیث مذکور را نباید از احادیث مخالف قیام و نهضت و انقلاب

دسته چهارم

احادیثی که به شیعیان توصیه می‌کند که در قیام و نهضت عجله نکنید.
 حدیث اول — عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن خالد عن محمد بن
 علی عن حفص بن عاصم عن سيف التمار عن ابي المرهف عن ابي جعفر
 علیه السلام قال: الغبرة علی من اثارها، هلك المحاضر. قلت: جعلت فداك،
 وما المحاضر؟ قال: المستعجلون. اما انهم لن يريدوا الا من يعرض عليهم (الی
 ان قال) يا ابا المرهف اترى قوماً حبسوا انفسهم علی الله لایجعل الله لهم فرجاً؟ بلی
 والله لیجعلن الله لهم فرجاً^(۱).

یعنی امام محمد باقر علیه السلام فرمود: گرد و غبار به چشم کسی می‌رود که
 آن را پراکنده می‌سازد. عجله کنندگان به هلاکت می‌رسند. بدرستی که آنها
 (دولتها) اراده نمی‌کنند مگر کسی را که متعرض آنها شود. ای ابومرهف! آیا
 درباره کسانی که در راه خدا خویشتن داری می‌کنند می‌پنداری که گشایشی
 برایشان حاصل نمی‌شود؟ چرا، به خدا سوگند خدا برایشان گشایش به وجود
 می‌آورد.

سند حدیث

حدیث مذکور از حدیث سند خوب نیست. زیرا محمد بن علی کوفی (محمد بن
 علی بن ابراهیم) در کتب رجال تضعیف شده است. و ابوالمرهف نیز مجهول
 است.

بررسی مفاد حدیث

از حدیث مذکور استفاده می‌شود که در آن زمان گروهی برخلافه وقت خروج
 کرده و باشکست مواجه شده بودند. و به همین جهت راوی حدیث در وحشت و
 اضطراب بوده که شیعیان نیز مورد تعقیب قرار گیرند. و به همین جهت امام
 علیه السلام به او دل‌داری می‌دهد که نترس فقط خروج کنندگان مورد تعقیب قرار
 خواهند گرفت و به شما زیانی وارد نخواهد شد. شما صبر کنید تا وقت قیام

۱. وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۶

فرارسد و برایتان فرج حاصل گردد. بنابراین، روایت مذکور را نباید از احادیث مخالف قیام محسوب داشت.

حدیث دوم — الحسن بن محمد الطوسی عن ابیه عن السمفید عن ابن قولویه عن ابیه عن سعد عن احمد بن محمد عن علی بن اسباط عن عمه یعقوب بن سالم عن ابی الحسن العبیدی عن الصادق علیه السلام قال: ما کان عبد لیجس نفسه علی الله الا ادخله الجنة^(۱) یعنی: امام صادق علیه السلام فرمود: هرکس که برای خدا خویشتن داری کند، او را داخل بهشت می‌کند.

سند حدیث

حدیث مذکور از جهت سند نسبتاً خوب است و راویان آن توثیق شده‌اند.

بررسی مفاد حدیث

امام صادق علیه السلام در این حدیث به توطین نفس و صبر و پایداری سفارش می‌کند و دلیل لزوم سکوت و خودداری از قیام نیست بلکه با قیام مناسبتر می‌نماید.

حدیث سوم — قال امیر المؤمنین علیه السلام: الزموا الارض واصبروا علی البلاء ولا تحركوا بایدیکم و سیوفکم فی هوی السنتکم ولا تستعجلوا بما لم یعجل الله لکم فانه من مات منکم علی فراشه وهو علی معرفة حق ربه و حق رسوله و اهل بینه مات شهیداً و وقع اجره علی الله و استوجب ثواب مانوی من صالح عمله و قامت النية مقام اصلاته بسيفه فان لكل شیئی مدة واجلاً^(۲).

یعنی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: از زمین حرکت نکنید و بر بلاها صابر باشید. و دستها و شمشیرهایتان را در طریق خواسته‌های زبانتان حرکت ندهید. و در امری که خدا عجله نکرده، عجله نکنید. بدرستی که هر یک از شما که در بستر خود بمیرد در حالیکه به حق خدا و رسول و اهل بیتش معرفت داشته باشد، شهید از دنیا می‌رود و اجرش بر خداست. و به ثواب عمل صالحی که در نیت داشته نائل خواهد شد. و در برابر نیت شمشیر زدن به ثواب آن خواهد رسید. بدرستی که هر چیزی وقت و مدت خاصی دارد.

۱. وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۹

۲. وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۰

سند حدیث

حدیث مذکور از کتاب نهج البلاغه نقل شده و معتبر می باشد.

حدیث چهارم — محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن عبدالرحمان بن ابی هاشم عن الفضل الکاتب قال كنت عند ابی عبدالله علیه السلام فاتاه کتاب ابی مسلم فقال: لیس لکتابک جواب. اخرج عنا (الی ان قال) قلت: فما العلامة فیما بیننا و بینک جعلت فداک؟ قال لا تبرح الارض یا فضیل حتی یخرج السفیانی. فاذا خرج السفیانی فاجیبوا الینا، یقولها ثلاثاً. و هومن المحتوم^(۱).

یعنی: فضل می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که نامه ابومسلم به آن جناب رسید. امام به حامل نامه فرمود: نامه توجواب ندارد، از نزد من خارج شو. خدا برای عجله کردن بندگانش تعجیل نمی کند. به درستیکه کندن کوه از جایش آسانتر است از ساقط کردن حکومتی که مدتش به پایان نرسیده است. راوی عرض کرد: پس علامت بین ما و شما چیست؟ فرمود: از زمین حرکت نکن تا هنگامی که سفیانی خروج کند. در آن هنگام به سوی ما بشتابید و این سخن را سه مرتبه تکرار فرمود — و خروج سفیانی از علائم حتمی خواهد بود.

سند حدیث

حدیث مذکور از جهت سند خوب است.

حدیث پنجم — محمد بن علی بن الحسین باسناده عن حماد بن عمرو و انس بن محمد عن ابیه عن جعفر بن محمد عن آبائه علیهم السلام (فی وصیة النبی صلی الله علیه وآله لعلی علیه السلام) قال: یا علی! ازالة الجبال الرواسی اھون من ازالة ملك لم تنقض ایامه^(۲).

یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله به حضرت علی فرمود: کندن کوههای بزرگ از سرنگون ساختن حکومتی که هنوز مدتش به پایان نرسیده آسان تر است.

سند حدیث

حدیث مذکور از جهت سند خوب نیست. زیرا حماد بن عمرو مجهول است.

۱. وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۷

۲. وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۸

وانس بن محمد مهمل می باشد و پدرش محمد نیز در کتب رجال به عنوان مهمل توصیف شده است.

حدیث ششم — حمید بن زیاد عن عبیدالله بن احمد الدهقان عن علی بن الحسن الطاطری عن محمد بن زیاد عن ابان عن صباح بن سیّابه عن السمعی بن خنیس قال ذهب بکتاب عبدالسلام بن نعیم و سدید و کتب غیر واحد الی ابی عبداللّه علیه السلام حین ظهر المسوده قبل ان ینظر ولد العباس: بانّا قدّرنّا ان یؤلّ هذا الامر الیک فماتری؟ قال: فضرّب بالکتب الارض، قال: اف اف ما انّا لهؤلاء بامام. اما یعلمون انه انما یقتل السفیانی (۱).

یعنی: معلی می گوید: نامه های عبدالسلام و سدید و چند نفر دیگر را خدمت امام صادق علیه السلام بردم، در همان هنگام که سیاه پوشان ظاهر شدند. و قبل از اینکه بنی عباس آشکار گردند. مضمون نامه ها چنین بود که ما تصمیم گرفته ایم که امر رهبری و حکومت به شما واگذار شود، نظر شما چیست؟ امام صادق علیه السلام نامه ها را بر زمین زد و فرمود: ای وای، ای وای، من که امام اینها نیستم (در قیامشان به من نظر ندارند) آیا نمیدانند که مهدی موعود کسی است که سفیانی را به قتل می رساند.

سند حدیث

حدیث مذکور از حیث سند خیلی قابل اعتماد نیست زیرا صباح بن سیّابه مجهول الحال است.

بررسی معنا و مفاد احادیث

قبل از بررسی مفاد احادیث به نکات زیر توجه داشته باشید:

۱ — شیعیان در زمان ائمه اطهار علیهم السلام همواره در انتظار ظهور و قیام حضرت مهدی بودند که اخبارش را از پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام شنیده بودند.

۲ — شیعیان در آن زمانها، در شرایط بسیار دشواری زندگی می کردند. مورد تعقیب خلفای جور بودند. به زندان می افتادند یا تبعید یا کشته می شدند.

۱. وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۷

۳- هر چند یکبار یکی از سادات علومی در برابر حکومت‌های ستمکار قیام می‌کرد و گروهی از مردم که جان‌شان بستوه آمده بود، به گمان اینکه مهدی موعود و نجات‌دهندهٔ انسانهاست به یاریش می‌شتافتند ولی بعد از چندی سرکوب و کشته می‌شدند.

۴- خلفای وقت نسبت به موضوع قیام و فاتم حساسیت خاصی داشتند و همواره در بیم و هراس و مراقب اوضاع بودند. از سادات علوی و بالاخص افراد سرشناس آنها کاملاً مراقبت می‌کردند. احادیث مذکور در چنین اوضاع و شرائطی صادر شده است. شیعیان که به انواع گرفتاریها مبتلا بودند، با اصرار ازائمه می‌خواستند که قیام کنید و مسلمین را از بند حکومت‌های غاصب و ستمکار آزاد سازید، یا اجازه می‌خواستند که به یاری بعض سادات علوی که به عنوان مهدی موعود قیام کرده‌اند بشتابند. ائمه اطهار علیهم السلام به شیعیان می‌فرمودند در قیام مهدی موعود عجله نکنید که زمان آن هنوز فرا نرسیده است. خروج کنندگان به عنوان مهدی موعود وقائم آل محمد خروج کرده‌اند در صورتی که قائم معهود نیستند. قیام قائم معهود علائم خاصی دارد که هنوز آشکار نشده است. برای تثبیت و تحکیم امامت ما هم قیام نکرده‌اند. قیام آنها هم به پیروزی نخواهد رسید. زیرا اسباب و مقدمات سقوط حکومت‌های غاصب فراهم نشده است. و سرنگون کردن حکومتها بسیار دشوار است. می‌فرمودند صبر کنید تا فرج حاصل شود. و در امر قیام مهدی عجله نکنید که به هلاکت می‌رسید. و چون نیت قیام و اصلاح دارید و در صدد تهیهٔ اسباب و مقدماتش هستید به ثواب آن نائل خواهید شد. و به هر حال، این احادیث از عجله کردن و اقدام به یک حرکت خام و ناپخته نهی می‌کند، ولی نمی‌گوید که در صدد تهیهٔ اسباب و مقدمات یک نهضت کامل برای مبارزه با ظلم و استکبار و کفرو بی‌دینی نباشید. مفاد احادیث این نیست که تکلیف جهاد و دفاع و امر به معروف و نهی از منکر و وجوب دفاع از محرومین و مستضعفین، در زمان غیبت امام زمان علیه السلام از مسلمین ساقط شده باید تماشاگر صحنه‌های فساد باشند و فقط برای تعجیل در ظهور حضرت مهدی دعا کنند. بنابراین، احادیث مذکور را نیز نمی‌توان از احادیث مخالف قیام و حرکت محسوب داشت.

دسته پنجم

روایاتی که صاحب هر پرچمی را که قبل از قیام حضرت قائم برافراشته شود به عنوان طاغوت معرفی می‌کند.

حدیث اول — محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عیسی عن الحسين بن المختار عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال: کل رایة ترفع قبل قیام القائم فصاحبها طاغوت یعبد من دون الله^(۱) یعنی امام صادق علیه السلام فرمود: هر پرچمی که قبل از قیام قائم برافراشته شود صاحبش طاغوتی است که در برابر خدا مورد پرستش قرار می‌گیرد.

سند حدیث

حدیث مذکور از جهت سند خوب است و راویان آن توثیق شده‌اند.
حدیث دوم — محمد بن ابراهیم النعمانی عن عبدالواحد بن عبد الله قال حدثنا احمد بن محمد بن ریح الزهري قال حدثنا محمد بن العباس عن عیسی الحسینی عن الحسن بن علی بن ابی حمزه عن ابیه عن مالک بن اعین الجهنی عن ابی جعفر علیه السلام انه قال کل رایة ترفع قبل رایة القائم فصاحبها طاغوت^(۲).

یعنی امام محمد باقر علیه السلام فرمود: هر پرچمی که قبل از پرچم مهدی برافراشته شود صاحبش طاغوت می‌باشد.

سند حدیث

حدیث مذکور از حیث سند خوب و قابل اعتماد نیست زیرا حسن بن علی بن ابی حمزه، در کتب رجال به عنوان کذاب و ملعون و از سران واقفیه معرفی شده است.

بررسی معنا و مفاد حدیث

«رایه» به معنای پرچم است. و رفع رایه کنایه است از اعلان جنگ در برابر

۱. وسائل الشیعه ج ۰۰ ص ۳۷

۲. مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۲۴۸

نظام حاکم و تأسیس حکومت جدید. و صاحب پرچم عبارتست از رهبر نهضت که برای سرنگون ساختن حکومت موجود مردم را به یاری می طلبد. طاغوت یعنی شخص جبار و ستمگری که به حریم مقدس الهی تجاوز کرده و بندگان خدا را مجبور می کند که حاکمیت او را در برابر حاکمیت الله بپذیرند و بدون چون و چرا تسلیم فرمانهایش باشند. جمله «(یعبد من دون الله)» بهترین شاهد است که صاحب پرچم، می خواهد در برابر حکومت الله حکومتی را تأسیس کند و خواسته های خودش را به اجرا درآورد. صاحب چنین پرچمی به عنوان طاغوت معرفی شده است. بنابراین معنای حدیث این می شود که: هر پرچمی که قبل از قیام قائم برافراشته شود و رهبران، مردم را به سوی خودش دعوت کند. صاحب چنین پرچمی طاغوت است که به حریم حاکمیت الله تجاوز نموده و مردم را به اطاعت خویش دعوت می کند. بنابراین مفاد حدیث این می شود که نهضت‌های غیردینی مردود می باشد. لیکن اگر نهضتی به عنوان دفاع از دین و حاکمیت احکام و قوانین قرآن به وجود آمد مردود نخواهد بود. زیرا در این صورت پرچمی در برابر پرچم دین برافراشته نشده و رهبر چنین نهضتی طاغوت نیست بلکه ضد طاغوت است. چنین رهبری مردم را به پرستش و اطاعت خودش دعوت نمی کند بلکه به اطاعت پروردگار جهان دعوت می نماید. چنین پرچمی نه تنها در برابر پرچم قائم آل محمد قرار نگرفته بلکه در مسیر حکومت جهانی آن جناب و زمینه ساز آن خواهد بود. آیا می توان گفت هر پرچمی که قبل از قیام قائم برافراشته شد صاحبش طاغوت است؟! مگر علی بن ابیطالب علیه السلام در برابر حکومت طاغوتی معاویه قیام نکرد؟! مگر امام حسن علیه السلام با معاویه اعلان جنگ نداد؟! مگر امام حسین علیه السلام برای دفاع از اسلام و مبارزه بادیستگاه ستمگر یزید قیام نکرد؟! مگر زید بن علی بن حسین برای دفاع از قرآن و مبارزه با ستمگری قیام نکرد؟

خلاصه سخن و نتیجه گیری

چنانکه ملاحظه فرمودید اکثر احادیث این بخش ضعیف و غیرقابل اعتماد هستند و نمی توان به آنها تمسک جست. به علاوه احادیث مذکور از چند قسم

خارج نیستند و مفاد آنها چنین است.

۱- هرکس که قیام کرد و شما را به یاری طلبید بدون تأمل دعوتش را اجابت نکنید بلکه شخص دعوت کننده و هدفش را خوب بررسی کنید. اگر به عنوان مهدی موعود و قائم آل محمد قیام کرده یا هدف غیرخدائی دارد دعوتش را نپذیرید. زیرا زمان ظهور و قیام حضرت مهدی هنوز فرا نرسیده است.

۲- در برابر اصرار شیعیان که امام را دعوت به قیام می‌کردند از یک واقعیت خارجی خبر می‌دهد که هر یک از ائمه که قبل از قیام قائم آل محمد قیام کند باشکست مواجه می‌گردد و کشته می‌شود. چون اسباب و مقدمات قیام جهانی مهدی فراهم نشده است.

۳- قیام حضرت مهدی علائم و نشانه‌های مخصوصی دارد، و قبل از وقوع آن علائم دعوت کسانی را که به عنوان مهدی موعود قیام می‌کنند اجابت نکنید.

۴- برای سرنگون ساختن هر حکومتی تهیه اسباب و مقدمات لازم ضرورت دارد. قبل از آماده کردن اسباب و مقدمات، در قیام و نهضت عجله نکنید که باشکست مواجه خواهید شد.

۵- هر پرچمی که قبل از قیام قائم، در برابر حاکمیت الله برافراشته شود صاحبش طاغوت می‌باشد که به حریم حاکمیت الله تجاوز نموده و نباید دعوتش را اجابت کرد.

چنانکه ملاحظه می‌فرمائید احادیث مذکور تنها قیامهائی را مردود می‌شمارد که رهبر آن مدعی مهدویت باشد و به عنوان قائم آل محمد قیام کند یا هدف غیرالهی داشته باشد یا بدون تهیه مقدمات و اسباب لازم و قبل از فرارسیدن زمان مناسب اقدام شود. اما اگر رهبر قیام نه به عنوان مهدویت و نه به منظور تأسیس حکومتی در برابر حاکمیت الله، بلکه به منظور دفاع از اسلام و قرآن و مبارزه با ظلم و استکبار، و بقصد تأسیس حکومت عدل الهی و اجرای کامل قوانین آسمانی قیام کرد و اسباب و مقدمات نهضت را نیز پیش بینی نمود، و مردم را به یاری طلبید، روایات مذکور چنین نهضت و انقلابی را مردود نمی‌شمارد. و پرچم چنین نهضتی پرچم طاغوت نیست بلکه پرچم ضد طاغوت است. تأسیس چنین حکومتی در برابر الله نیست بلکه به منظور حاکمیت الله و در مسیر حکومت

جهانی حضرت مهدی و زمینه ساز آن می باشد. بنابراین، احادیث مذکور مخالف چنین قیام و نهضتی نخواهد بود.

خلاصه و نتیجه گیری بحث

چون بحث ما به طول انجامید لازم است به خلاصه دو بخش اشاره کنیم سپس به نتیجه گیری بپردازیم. در بخش اول این مطالب به اثبات رسید.

۱- قوانین و برنامه های سیاسی و اجتماعی، بخش عظیمی از اسلام را تشکیل می دهد. مانند جهاد، دفاع، مبارزه با ظلم و بیدادگری، دادگستری و عدالتخواهی، قوانین کیفری و جزائی و حقوقی و مدنی، امر به معروف و نهی از منکر، روابط مسلمین با خودشان و با کفار، و... .

۲- احکام و قوانین اسلام برای پیاده شدن آمده نه برای خواندن و بحث کردن و نوشتن.

۳- اجرای کامل قوانین اسلام به تأسیس حکومت و تشکیلات وسیع اداری نیازمند است. باید همیشه در بین مسلمین افرادی باشند که مسئولیت اجرای قوانین آسمانی را برعهده بگیرند و به این وسیله جامعه مسلمین را اداره کنند. بنابراین، حکومت در متن اسلام قرار دارد و بدون آن اسلام نمی تواند به طور کامل پیاده شود.

۴- پیامبر اسلام مسئولیت اداره امور مسلمین و پیاده کردن قوانین اسلام را عملاً برعهده داشت.

۵- وجوب اجرای کامل قوانین سیاسی و اجتماعی اسلام، در زمان حیات رسول خدا خلاصه نمی شود بلکه باید تا قیامت تداوم یابد.

۶- در زمانی که پیامبر در قید حیات باشد یا مردم بوجود امام معصوم و مبسوط- الید دسترسی داشته باشند، مسلمین موظفند در تأسیس حکومت الهی و تحکیم قدرت پیامبر یا امام تلاش و جهاد کنند و مطیع فرمانهایش باشند. و اگر چنین فرد معصومی در بین مسلمین نیست باز هم موظفند فقیهی پرهیزکار و مدیر و آشنای با امور مسلمین را شناسائی و به رهبری جامعه برگزینند و در تحکیم قدرت و ولایت او بکوشند و مطیع فرمانهایش باشند. یعنی حکومتی را به وجود آورند که مجری کامل قوانین و برنامه های اسلام باشد و اینست معنای حکومت اسلامی.

دربخش دوم این بحث نیز با احادیث مخالف و مفاد آنها آشنا شدید. اکنون وجدان پاک شما را به داوری می‌طلبم. آیا احادیث مذکور با آن سند و دلالتی که ملاحظه کردید می‌توانند یک چنین وظیفه قطعی و مهمی، یعنی وجوب اجرای کامل قوانین اسلام را از عهدهٔ مسلمین ساقط سازند؟ آیا می‌توانند در برابر آن همه آیات و روایات وجوب جهاد و دفاع و امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ظلم و بیدادگری و دفاع از محرومین و مستضعفین مقاومت نمایند و چنین تکلیف مهمی را در زمان غیبت ولی عصر از عهدهٔ مسلمین ساقط سازند؟ آیا باین قبیل احادیث می‌توان گفت که شارع مقدس اسلام، در این زمانها دست از احکام سیاسی و اجتماعی خویش برداشته و اجرای آنها را به زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام موکول نموده است؟ آیا باین قبیل احادیث می‌توان گفت که حتی اگر اساس اسلام هم در معرض خطر دشمنان اسلام قرار گرفت بر مسلمین لازم نیست از آن دفاع کنند؟ آیا می‌توان گفت که حتی اگر کفار و مشرکین بر مسلمین سلطه یافتند و تمام شوون آنها را در قبضه خویش درآوردند و بر جان و مال و ناموس و شرف آنها مسلط شدند مسلمین جز سکوت و تماشاى صحنه‌های فساد و بدبختی و رنج و محرومیت و وظیفه‌ای ندارند باید صبر کنند تا امام زمان علیه السلام ظاهر شود و جهان را اصلاح کنند؟ آیا احادیث مذکور با چنین اسناد و مفادی که داشتند می‌توانند در برابر این قبیل آیات مقاومت نمایند؟ فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم^(۱) وقاتلوا المشرکین كافة کما یقاتلونکم كافة^(۲) وقاتلوهم حتی لا تكون فتنة ویکون الدین کله لله^(۳) و مالکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین^(۴) فقاتلوا اولیاء الشیطان ان کید الشیطان کان ضعیفاً^(۵) وجاهدوا فی الله حق جهاده^(۶) وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ولا تعتدوا^(۷) ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویأمرون بالمعروف

۱. توبه ۱۲

۲. توبه ۳۶

۳. انفال ۳۹

۴. نساء ۷۵

۵. نساء ۷۶

۶. حج ۷۸

۷. بقره ۱۹۰

وينهون عن المنكر^(۱) يا ايها الذين آمنوا كونوا قوامين بالقسط شهداء لله^(۲) واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخيل ترهبون به عدو الله وعدوكم^(۳) ودهها آيه وصددها حديث ديگر از اين قبيل. نه، هرگز. احاديث مذکور چنان توانی را ندارند که تکالیف قطعی و ضروری و دائمی اسلام را از عهده مسلمان ساقط سازند، بلکه عموم مسلمان موظفند در گسترش دين و دفاع از اسلام و مسلمان و اجرای کامل احکام و برنامه های حياتبخش قرآن تلاش و جدیت کنند، گرچه مستلزم قیام و جهاد همگانی باشد.

مخصوصاً علمای دين و فقهای اسلام در انجام اين امر مهم، مسؤوليت سنگين تری را بر عهده دارند. زیرا آنها وارثان پیامبران و نگهبانان دين و پناه گاه مردم هستند. مگر علما و فقها حق دارند در برابر کفار و مستکبرين و طاغوتیان که امت اسلامی را به روز سیاه نشانده اند، سکوت کنند و مستضعفین و محرومین را در قیام همگانی تشویق و رهبری نکنند؟ مگر امیر المؤمنین علیه السلام نمی فرماید؛ اما والذی فلق الحبة وبرأ النسمة لولا حضور الحاضر و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظة ظالم و لا سغب مظلوم لالقیتم حبلها علی غاربها^(۴) یعنی به خدائی سوگند که دانه را شکافت و انسان را آفرید. اگر آن جمعیت (انبوه) برای بیعت من حاضر نمی شدند. و به این وسیله حجت بر من تمام نمی شد، و اگر نبود که خدا از علماء پیمان گرفته که بر پر خوردن ظالم و گرسنه ماندن مظلوم رضایت ندهند، بدون تردید مهار شتر خلافت را بر کوهانش می انداختم تا هر جا که خواهد برود. مگر امام حسین علیه السلام از پیامبر نقل نکرده که فرمود؛ من رای سلطناً جائراً مستحلاً لحرام الله ناکثاً لعهد الله مخالفاً لسنة رسول الله صلی الله علیه وآله يعمل فی عباد الله بالاثم والعدوان فلم یغیر علیه بفعل ولا قول کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله^(۵) یعنی هر کس که سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال کرده و عهد خدا را درهم شکسته

۱. آل عمران ۱۰۴

۲. نساء ۱۳۵

۳. انفال ۶۰

۴. نهج البلاغه خطبه ۲

۵. الکامل فی التاریخ ج ۴ ص ۴۸ چاپ بیروت.

و باسنت و قانون پیامبر مخالفت نموده و در میان بندگان خدا مرتکب گناه و عدوان می شود، و او را در برابر چنین سلطان ستم پیشه ای با عمل و گفتار به مخالفت برنخیزد برخداوند است که چنین شخصی را در جایگاه همان ستمگر (جهنم) وارد کند.

بازهم امام حسین علیه السلام می فرماید؛ ذالك بان مجارى الامور والاحكام على ايدى العلماء بالله الامناء على حلاله وحرامه، فانتم المسلوبون تلك المنزلة وما سلبتم ذلك الا بتفرقكم عن الحق واختلافكم فى السنة بعد البينة الواضحة ولو صبرتم على الاذى وتحملتكم المؤونة فى ذات الله كانت امور الله عليكم ترد وعنكم تصدر واليكم ترجع ولكنكم مكنتم الظلمة من منزلتكم واستسلمتم امور الله فى ايديهم يعملون بالشبهات ويسيرون فى الشهوات، سلطهم على ذلك فراركم من الموت واعجابكم بالحياة التى هى مفارقتكم فاسلمتم الضعفاء فى ايديهم فمن بين مستعبد مقهور وبين مستضعف على معيشتهم مغلوب، يتقلبون فى الملك بأرائهم ويستشعرون الخزي باهوائهم اقتداء بالاشرار وجرأة على الجبار^(۱).

یعنی به این جهت است که مجاری امور و احکام به دست علماء الهی می باشد که امین بر حلال و حرام خدا می باشند. پس شما ناید که این مقام و منزلت را از دست داده اید. و این مقام از شما سلب نشده مگر در اثر افتراق شما از حق و اختلافاتان در سنت پیامبر بعد از اینکه ادله روشنی داشتید. و اگر بر اذیتها صبر می کردید و شدائد و سختیها را در راه خدا تحمل می نمودید امور خدا بر شما وارد می شد و از شما صدور می یافت و به شما مراجعه می شد. ولی شما (در اثر کوتاهی در انجام وظیفه) ستمگران را در جایگاه خودتان مستقر ساختید. و امور الهی (اداره امت) را به دستشان سپردید تا در شبهات (بمیل خودشان) رفتار کنند و دنبال امیال و خواسته هایشان بروند. آری فرار شما از مرگ و علاقه به حیات دنیا بود که آنها را بر شما مسلط ساخت. شما بودید که مردمان ضعیف و محروم را در دست ستمکاران رها ساختید تا برخی را برده خویش قرار دهند و بعضی را ناتوان و محتاج لقمه نانی قرار دهند. و ستمکاران مطابق میلشان مملکت را اداره کنند و ذلت و رسوائی را بر خودشان و ملتشان هموار سازند. و

در این باره از اشرار و بدان پیروی می کنند و بر مخالفت با خداوند جبار جرات می ورزند.

آری علماء و فقهای اسلام یک چنین وظیفه سنگینی را بر عهده دارند. و اگر در انجام این مسئولیت بزرگ کوتاهی کنند در قیامت مورد بازخواست قرار خواهند گرفت. وظیفه علماء فقط درس و بحث و حاشیه و تقریرات نویسی و اقامه نماز جماعت و مسأله گفتن نیست بلکه وظیفه بزرگتر آنها حفظ دین و دفاع از اسلام و مسلمین و مبارزه با کفر و استکبار و سعی در اجرای کامل قوانین و احکام اسلام می باشد. که اگر در این باره کوتاهی کنند نزد خداوند قهار عذر و بهانه ای ندارند. و تمسک جستن به چند حدیث ضعیف و مجمل هم نمی تواند چنین مسئولیت سنگینی را از دوش آنها بردارد.

آیا خداوند متعال و پیامبر گرامی اسلام بما اجازه می دهند که در برابر توطئه های شوم و خطرناک دشمنان اسلام و اوضاع اسفناک و رقتبار کشورهای اسلامی سکوت کنیم و همانند سابق به درس و بحث و اقامه نمازمان اکتفا کنیم؟! نه، هرگز.

کیفیت ظهور

جلسه طبق معمول در ساعت هشت، رسمیت یافت و اولین سؤال را آقای دکتر مطرح کرد:

دکتر: کیفیت ظهور صاحب الامر علیه السلام را اجمالاً بیان کنید.
هوشیار: از احادیث اهل بیت چنین استفاده می شود: هنگامی که اوضاع عمومی جهان مساعد گشت و افکار جهانیان برای پذیرش حکومت حق آماده شد، خداوند متعال به مهدی اجازه نهضت می دهد. پس ناگهان درمکه ظاهر می گردد و منادی حق بشارت ظهورش را به سمع جهانیان می رساند. مردان برگزیده جهان که در چندین روایت تعدادشان سیصد و سیزده نفر تعیین شده اولین ندای حق را لبیک گفته در اولین ساعات دعوت، مجذوب مغناطیس ولایت می گردند.

حضرت صادق (ع) فرمود: هنگامیکه صاحب الزمان ظهور نمود، جوانان شیعه بدون وعده قبلی، در همان شب خودشان را به مکه می رسانند^(۱).

سپس دعوت عمومی خویش را شروع می کند. مردم رنج دیده و از همه جا مأیوس دورش اجتماع می نمایند و با او بیعت می کنند و در اندک زمانی، سپاه انبوهی از مردان شجاع و فداکار و اصلاح طلب جهان، برایش مجبزمی شوند. امام محمد باقر و امام جعفر صادق (ع) در توصیف یاران قائم فرموده اند: شرق و غرب جهان را اشغال می کنند، تمام موجودات جهان را مسخر می گردانند، هریک از آنها نیروی چهل مرد دارد و قلوبشان از پاره های آهن سخت تر است به طوری که اگر در راه هدف به کوههای آهن برخورد نمایند آنها را پاره می کنند و تا وقتی که

۱. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۷۰.

رضایت خدا فراهم نشود از جنگ دست نمی‌کشند^(۱).

در آن موقع، زمامدارن خودسر و ستمگران بی وجدان، احساس خطر می‌نمایند و درصدد دفاع برمی‌آیند و ندای مخالفت را به هم مسلکان خویش می‌رسانند، اما سربازان عدالتخواه و اصلاح طلبان جهان که از جور و تعدی خسته شده‌اند، تصمیم نهایی را می‌گیرند، با اتحاد و کوشش به آنها حمله می‌نمایند، با تأییدات خداوندی ستمکاران را ریشه کن نموده قتل عامشان می‌کنند، رعب و ترس همه را فرا می‌گیرد و تسلیم دولت حق می‌گردند.

بسیاری از کفار به واسطه دیدن علائم صدق و حقیقت، به دین اسلام می‌گروند، آنهایی که در کفر و ظلم خویش اصرار ورزند به دست لشکر مهدی قتل عام می‌شوند. یگانه دولت مقتدر و نیرومند اسلام در سرتاسر زمین تشکیل می‌یابد و مردم از جان و دل در حفظ و حراست آن کوشش می‌نمایند^(۲). دین اسلام عمومی می‌گردد و در تمام بلاد داخل می‌شود^(۳).

۱. بحارالانوار ج ۵۲ ص ۳۲۷.

۲. بحارالانوار ج ۵۲ ص ۲۷۹ تا ۳۸۰.

۳. بحارالانوار ج ۵۱ ص ۵۵. و اثبات الهداة ج ۷ ص ۵۰.

سرنوشت کفار

دکتر: در عصر دولت مهدی سرنوشت کفار و مشرکین چیست؟
هوشیار: از آیات و روایات استفاده می شود که در عصر مهدی (ع) حکومت و قدرت زمین از کفار غیر کتابی و مادیین گرفته می شود و در دست مسلمین و رجال شایسته جهان واقع می شود. از باب نمونه چند آیه را تذکر می دهم:
خداوند متعال در سوره انبیا آیه ۱۰۵ می فرماید: مادر زبور نوشتیم بعد از آنکه در توراة نوشته بودیم که بتدگان شایسته ما وارث زمین خواهند شد.
در سوره صف آیه ۹ می گوید: او خدایی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا بر تمام ادیان غالب گردد، گرچه مشرکین کراهت داشته باشند.
در سوره نور آیه ۵۴ می گوید: خدا به کسانی که ایمان آوردند و عمل شایسته انجام دادند وعده داد که آنان را خلیفه زمین گرداند، چنانکه پیشینیان آنان را به خلافت رسانید. و نوید داد، دینی را که برایشان پسندیده است، با قدرت و نیرومند گرداند و ترسشان را به ایمنی تبدیل کند تا مرا پرستند و شرک نیاورند.
در سوره قصص آیه ۴ می گوید: ما اراده نمودیم بر کسانی که در زمین زبون شمرده می شوند، منت نهاده، پیشوا و وارث زمین شان گردانیم و قدرتی به آنان عطا کنیم.

این آیات بشارت می دهند روزی خواهد آمد که قدرت و فرماندهی جهان، به دست مؤمنین و مسلمین شایسته و بالیاقت واقع خواهد شد و نور اسلام تمام ادیان را تحت الشعاع قرار می دهد و بر آنها غالب می گردد. از احادیث استفاده می شود که در عصر دولت مهدی دستگاه شرک و کفر از زمین برچیده می شود و جزموجد و یکتاپرست و گوینده کلمه توحید، احدی در زمین باقی نمی ماند. از باب نمونه:

پیغمبر(ص) فرمود: اگر از عمر دنیا پیش از یک روز هم باقی نمانده باشد خدا مردی را که نامش نام من و اخلاقش اخلاق من و کنیه اش ابوعبداللّه است، مبعوث می‌کند و بوسیله او دین را — به عظمت اولی خود — برمی گرداند و فتوحاتی را نصیبش می‌کند و به جز گوینده کلمه توحید کسی روی زمین باقی نخواهد ماند. به آنحضرت عرض شد: مرد مذکور از نسل کدام فرزندان است به وجود می‌آید؟ پیغمبر دستش را به حسین زده فرمود: از این^(۱).

حضرت ابوجعفر(ع) — در حدیثی — فرمود: قائم و اصحابش آن قدر جنگ می‌کنند تا دیگر مشرکی باقی نماند^(۲).

۱. قال النبی(ص): لولم یبق من الدنیا الا یوم واحد لبعث الله فیہ رجلاً اسمه اسمی وخلقہ خلقی یکنی اباعبدالله، یرد الله به الدین ویفتح له فتوحاً ولا یبقی علی وجه الارض الا من یقول: لا اله الا الله. فقیل له: من ای ولدك؟ قال من ولد ابنی هذا و ضرب بیده علی الحسین — اثبات الهداة ج ۷ ص ۲۱۵ و ۲۴۷.

۲. بحارج ۵۲ ص ۳۴۵.

سرنوشت یهود و نصاری

دکتر: یهود و نصاری که دینشان آسمانی است به چه سرنوشتی گرفتار می شوند؟

هوشیار: ظاهر بعض آیات این است که یهود و نصاری تا قیامت باقی خواهند ماند.

خداوند متعال، در سوره مائده می فرماید: ما از کسانی که ادعای نصرانیت داشتند پیمان گرفتیم. پس قسمتی از پندهای ما را فراموش نمودند، ما هم دشمنی و کینه را تا قیامت در بینشان انداختیم^(۱).

در سوره آل عمران می فرماید: خدا به عیسی فرمود: من ترا گرفته بسوی خویش برآرم و از کفار دورت نمایم و پیروانت را تا قیامت بالادست و مسلط بر کفار گردانم^(۲).

خداوند متعال در آیه اول می گوید: دشمنی و کینه توزی را تا قیامت در بین نصاری خواهم انداخت. و در آیه دوم، وعده داده که: نصاری تا قیامت برتر از کفار باشند. مقتضای ظاهر این دو آیه این است که کیش نصاری تا قیامت و در عصر دولت مهدی نیز برجا خواهد ماند.

در سوره مائده می گوید: یهودان گفتند: دست خدا بسته است دست خودشان بسته باد و بسزای این ناروا که به خدا نسبت دادند ملعون شوند، بلکه دست

۱. ومن الذين قالوا انا نصارى اخذنا ميثاقهم فنسوا حظاً مما ذكروا به فاغرينا بينهم العداوة والبغضاء الى يوم القيمة - آية ۱۴.

۲. اذ قال الله يا عيسى انى متوفيك ورافعك الى ومظهرك من الذين كفروا وجاعل الذين اتبعوك فوق الذين كفروا الى يوم القيمة - آية ۵۵.

رحمت او گشوده است و هر چه بخواهد انفاق می‌کند. قرآنی که برتونازل گشته سرکشی و کفر بسیاری از آنها را افزون می‌کند و تاقیامت درمیانشان دشمنی و کینه انداختیم^(۱).

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید، ظواهر این آیات دلالت می‌کنند که کیش یهود و نصاری تاقیامت باقی خواهد ماند.

از بعضی احادیث نیز همین موضوع استفاده می‌شود. از باب نمونه:
ابوبصیر می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: صاحب الامر با اهل ذمه — یهود و نصاری — چه می‌کند؟ فرمود: مانند پیغمبر اکرم (ص) با آنان مصالحه می‌کند، آنها هم با کمال ذلت جزیه می‌دهند^(۲).

حضرت ابوجعفر (ع) فرمود: صاحب الامر مهدی نامیده شد برای اینکه تورات و سایر کتابهای آسمانی را از غاری که در انطاکیه واقع شده استخراج می‌نماید، بین اهل تورات با تورا و بین اهل انجیل با انجیل و بین اهل زبور با زبور و بین اهل قرآن با قرآن قضاوت خواهد کرد^(۳).

در مقابل این آیات و روایات، احادیث مخالفی هم وجود دارد که دلالت می‌کنند در عصر دولت مهدی (ع) غیر از مسلمان احدی روی زمین باقی نمی‌ماند، آن حضرت دین اسلام را بر یهود و نصاری عرضه می‌دارد هر کس پذیرفت از کشته شدن نجات می‌یابد و هر کس امتناع ورزید به قتل می‌رسد. از باب نمونه:

ابن بکیر می‌گوید: تفسیر آیه — وله اسلم من فی السموات والارض طوعاً و کرهاً والیه یرجعون — را از حضرت ابوالحسن (ع) پرسیدم. فرمود: آیه مذکور در شأن قائم نازل شده است. وقتی آن جناب ظاهر شد دین اسلام را بر یهود و نصاری و صابئین و کفار شرق و غرب، عرضه می‌دارد، پس هر کس بامیل و اختیار اسلام بیاورد بنماز و زکوة و سایر واجبات امرش می‌کند و هر کس از قبول اسلام امتناع ورزید گردنش را می‌زند، تا اینکه در شرق و غرب زمین، جز موحد و خداپرست کسی باقی نماند. ابن بکیر می‌گوید: به آنحضرت عرض کردم فدایت شوم،

۱. وقالت اليهود: یدالله مغلوله، غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء ولیزیدن کثیراً

منهم ما انزل الیک من ربک طغیاناً و کفراً والقینا بینهم العداوة والبغضاء الی یوم القیمة آیه ۶۴.

۲. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۸۱ و ۳۷۶.

۳. غیبت نعمانی ص ۱۲۵.

مردم جهان زیادتر از آنند که کشته شوند؟ فرمود: هرگاه خدا کاری را اراده کرد زیاد را کم، و کم را زیاد می‌گرداند^(۱).

حضرت ابوجعفر(ع) فرمود: خدا شرق و غرب جهان را برای صاحب الامر مفتوح می‌کند آن قدر جنگ می‌کند تا اینکه جز دین محمد دینی باقی نماند^(۲).

حضرت ابوجعفر(ع) در تفسیر آیه ذیل فرمود: به طوری می‌شود که احدی باقی نمی‌ماند مگر اینکه به محمد ایمان بیاورد^(۳).

چنانکه ملاحظه فرمودید احادیث دو دسته‌اند: یک دسته موافق قرآن، دسته دیگر مخالف آن، لیکن بر دانشمندان پوشیده نیست که احادیث موافق قرآن بر احادیث مخالف مقدمند و آنها را از اعتبار ساقط می‌سازند. بنابراین، یهود و نصاری در عصر دولت مهدی باقی خواهند ماند لیکن از عقیده تثلیث و شرک دست برمی‌دارند و خداپرست می‌شوند و تحت الحمايه حکومت اسلامی به زندگی خویش ادامه می‌دهند. در عین حال، دولتهای باطل سقوط می‌کنند و قدرت جهان در دست مسلمانان صلاحیتدار واقع می‌شود و دین اسلام دین جهانی و بر تمام ادیان غالب می‌گردد و بانگ توحید از همه جا بلند می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامیکه قائم ما قیام کرد هیچ نقطه‌ای از زمین نیست جز اینکه آوای: اشهدان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله در آنجا بلند می‌شود^(۴).

حضرت ابوجعفر(ع) فرمود: وقتی قائم قیام کرد دولت باطل برای همیشه سقوط می‌کند^(۵).

حضرت ابوجعفر(ع) در تفسیر آیه ذیل فرمود: این آیه درباره ائمه و مهدی و یارانش نازل شده است، خدا آنان را بر شرق و غرب زمین فرمانده و حاکم می‌گرداند بواسطه آنان دین را تقویت می‌کند و بدعتها و باطل را از بین

۱. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۴۰.

۲. قال ابوجعفر علیه السلام فی حدیث الی ان قال ... فیفتح الله له شرق الارض وغربها ویقتل الناس حتی لا یبقی الا دین محمد - بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۹۰.

۳. قال ابوجعفر علیه السلام فی قول الله «لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون» یكون ان لا یبقی احد الا اقر بمحمد - بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۴۶.

۴. قال ابو عبدالله علیه السلام: اذا قام القائم لا یبقی ارض الا تودی فیها شهادة ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۴۰.

۵. قال ابوجعفر علیه السلام - فی حدیث - اذا قام القائم ذهبت دولة الباطل - بحار ج ۵۱ ص ۶۲.

می برد — چنانکه نادانان حق را پایمال کرده اند — به طوریکه دیگر از ظلم اثری باقی نمی ماند. وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را انجام می دهند^(۱).
 ابوبصیر می گوید: خدمت امام جعفر صادق (ع) عرض کردم یا بن رسول الله! قائم شما اهل بیت کیست؟ فرمود: ابابصیر! او پنجمین فرزند پسر من موسی است، پسر بهترین کنیزان خواهد بود. به قدری غیبتش طولانی می شود که گروهی به شک میافتند. بعداً خدا ظاهرش می نماید و شرق و غرب زمین را به دستش فتح می کند. عیسی بن مریم نازل می شود و پشت سرش نماز می خواند. در آن عصر، زمین به نور خدا روشن می گردد و تمام نقاطیکه غیر خدا در آن عبادت شده به عبادتگاه خدا تبدیل می شود. دین مخصوص خدا می گردد، گرچه مشرکین از آن کراهت داشته باشند^(۲). پیغمبر (ص) به علی (ع) فرمود: اما ما بعد از من دوازده نفرند، اولشان تو و آخرشان قائمی است که خدا به دست وی شرق و غرب جهان را مفتوح می گرداند^(۳).

مهندس: من موضوعی در این رابطه به خاطر رسید ولی مثل اینکه وقت کمی گذشته و نباید بیش از این مزاحم آقای دکتر و سایر دوستان شد و اگر اجازه بفرمایید در جلسه بعد مطرح کنم.

* * *

جلسه خاتمه یافت و قرار شد هفته آینده همه دوستان در منزل آقای جلالی گرد هم آیند.

۱. ابوالجود در حدیثی که در کتاب «تاریخ اهل بیت» آمده است می گوید: «ما رأینا قوماً انصوبوا وآبوا لمرکوة»؛ یعنی آنان (محمد ص) که آبی آسمان و زمین و صحابه و یاران را می بارانند و می بارانند و یقیناً به آیدین و بیعت الله به و صحابه بدیع و ایضا که اوقات السیفاء تحق. حتی آیدین این قسم و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر — بحار ج ۲۱ ص ۴۷.

۲. بحار انوار ج ۱ ص ۱۴۶.

۳. بحار انوار ج ۲ ص ۳۷۸.

آیا اکثر جهانیان کشته می شوند؟

بارسمیت جلسه در منزل آقای جلالی، آقای هوشیار پس از یک مقدمه کوتاه گفت بحمدالله جلسات پرباری داشتیم و من فکر می‌کنم بسیاری از مسائل که به نظر برادران مشکل می‌آمد تا حدودی حل شده باشد لذا خوب است اگر مسئله مهمی بنظر برادران می‌رسد مطرح نمایند.

مهندس: بردانشمندان پوشیده نیست که مسلمین فعلی جهان نسبت به سائر ادیان، در اقلیتند. اکثر قابل توجه ساکنین زمین را غیرمسلمان تشکیل می‌دهد. شیعیان نیز، نسبت به سائر مذاهب مسلمین اقلیت دارند. در بین شیعیان نیز، ستمکاران بسیاری وجود دارند. جمعیت کنونی جهان چنین است و برطبق جریان عادی و از روی قیاس، آینده هم به همین منوال خواهد بود. بنابراین، می‌توان حدس زد که در عصر ظهور مهدی موعود نیز شیعیان در اقلیت خواهند بود. با توجه به این محاسبه و مقایسه، از جنابعالی سؤال می‌کنم: آیا معقول و باورکردنی است که اکثر قریب به اتفاق جهانیان به دست گروه قلیلی شیعه و لشکر امام زمان کشته شوند و دم نزنند؟! علاوه بر این، اگر اکثر اهل جهان کشته شوند زمین به گورستانی تبدیل می‌شود و اقلیت باقی مانده باید برگورستان پهناور جهان حکومت نمایند و چنین عملی را نمی‌توان اصلاحات و حکومت جهانی نامید!!!

هوشیار: جناب آقای مهندس! ما از اوضاع آینده جهان اطلاع کافی نداریم و نمی‌توانیم آینده را برطبق گذشته قیاس کنیم. قدر مسلم این است که مردم از حیث استعداد و افکار در ترقی و تکامل هستند و برای پذیرفتن حق آماده‌تر می‌گردند. اکنون شنیده می‌شود که بسیاری از روشنفکران شرق و غرب، توجه

پیدا کرده‌اند که ادیان و مسلک‌های خودشان قدرت ندارند وجدان آنان را قانع سازند. از سوی دیگر غریزه خدایپرستی و دین‌جویی آرامشان نمی‌گذارد لذا در جستجوی آیینی هستند که از هرگونه عقائد فاسد و خرافات منزّه باشد و قدرت و معنویتی داشته باشد که خواسته‌های درونی آنان را تأمین و از غذای معنوی و روحانی بهره‌مندشان کند. از این رهگذر است که می‌توان حدس زد جامعه بشریت در آینده نزدیک به حقانیت و متانت احکام و معارف اسلام پی می‌برد و برایش روشن می‌شود که یگانه آیینی که می‌تواند به خواسته‌های درونی پاسخ مثبت بدهد و سعادت جسمانی و روانی را تأمین کند، فقط و فقط، دین مقدس اسلام است و بس.

متأسفانه ماچنان همت عالی و وسیله کافی در دست نداریم تا مردم جهان را از معارف پاک و حقایق نورانی اسلام مطلع گردانیم. اما حس حقیقت‌جویی مردم از یک طرف، معارف و احکام متین اسلام از طرف دیگر عاقبت این مشکل را حل می‌کند. در آن هنگام است که جهانیان فوج فوج داخل اسلام می‌شوند و مسلمین اکثریت پیدا می‌کنند.

علاوه بر این از اوضاع عمومی زمان ظهور می‌توان پیش‌بینی نمود که وقتی مهدی موعود ظاهر شد و حقایق اسلام را به مردم جهان عرضه داشت و برنامه انقلابی و اصلاحی اسلام را بسمع آنان رسانید بسیاری از مردم اسلام را قبول می‌کنند و از قتل نجات می‌یابند زیرا از یک طرف، استعداد مردم برای درک حقائق به حد کمال رسیده از طرف دیگر معجزاتی را به دست امام زمان (ع) مشاهده می‌کنند، از طرف دیگر، اوضاع عمومی جهان را غیرعادی و فوق‌العاده می‌یابند و اعلام خطر رهبر انقلاب به گوششان می‌رسد. این اوضاع سبب می‌شود که مردم جهان فوج فوج به دست مهدی موعود اسلام اختیار نمایند و از قتل نجات یابند.

اما کسانی که با تمام این اوضاع از پذیرفتن اسلام امتناع ورزند پس یهود و نصاری که قبلاً گفتیم کشته نمی‌شوند و تحت‌الحمايه دولت اسلامی زندگی می‌کنند فقط کفار و ستمگران معاند و ستیزه‌گر هستند که به دست لشکر مهدی دادگستر هلاک می‌گردند، و تعداد آنها هم چندان زیاد نخواهد بود.

معارف اسلام از قم بسمع جهانیان می رسد

چنانکه از احادیث اهل بیت پیش بینی می شود، در آینده نزدیک روحانیت مقدس شیعه، بیش از پیش، به ارزش و متانت عقائد و احکام مذهب تشیع وقوف یافته اوضاع آشفته خود را سروسامان و نظمی خواهد داد باوسائل تبلیغات روز مجهر می شود و حقایق نورانی و احکام محکم قرآن را که سعادت انسانیت در آنها تضمین شده است، به جهانیان معرفی می نماید و اسباب عظمت و پیشرفت اسلام و ظهور حضرت ولی عصر را فراهم خواهد کرد — بامید آنروز — .

حضرت صادق(ع) فرمود: به زودی کوفه از مؤمنین خالی می گردد. علم و دانش مانند ماری که در سوراخ خویش مخفی شود، از آن شهر رخت بر بسته اثری از آن دیده نمی شود. بعداً در شهر قم ظاهر می شود، آن شهر معدن علم و فضل می گردد — و از آنجا به سائر بلاد پخش می شود به طوریکه نادانی در زمین باقی نمی ماند. حتی زنهار.

این قضیه، نزدیک ظهور قائم ما به وقوع خواهد پیوست پس خدا قم و اهلیش را به منزله حجت قرار می دهد، و اگر چنین نبود زمین اهلیش را فرو می برد و حجتی باقی نمی ماند. علم و دانش از شهر قم به تمام بلاد شرق و غرب پخش می شود و حجت بر جهانیان تمام می گردد، به طوریکه در تمام زمین فردی پیدا نمی شود که علم و دین به گوشش نرسیده باشد. بعد از آن، قائم ما ظهور می کند و اسباب عذاب و غضب خدا مهیا می گردد، زیرا خدا موقعی از بندگانش انتقام می کشد که حجت او را انکار نمایند^(۱).

امام صادق(ع) فرمود: خداوند متعال به شهر کوفه و ساکنینش بر سائر بلاد و اهالی آنها احتجاج نمود شهر قم را نیز بر بلاد دیگر حجت قرار می دهد و به واسطه اهالی آن شهر، بر جمیع مردم مشرق و مغرب — از جن و انس — احتجاج خواهد

۱. عن الصادق علیه السلام انه ذكر كوفة وقال: ستخلو كوفة من المؤمنين ويأزر عنها العلم كما تأزر الحية في جحرها. ثم يظهر العلم ببلدة يقال لها: قم. وتصير معدناً للعلم والفضل حتى لا يبقى في الارض مستضعف في الدين حتى المخدرات في الحجال. وذلك عند قرب ظهور قائمنا، فيجعل الله قم واهله قائمين مقام الحجة ولولا ذلك لساخت الارض باهلها ولم يبق في الارض حجة، فيفيض العلم منه الى سائر البلاد في المشرق والمغرب فيتم حجة الله على الخلق حتى لا يبقى احد على الارض لم يبلغ اليه الدين والعلم، ثم يظهر القائم ويصير سبباً لنقمة الله ولسخطه على العباد لان الله لا ينتقم من العباد الا بعد انكارهم حجة. سفينة البحار: قم .

کرد. خدا قم و اهلش را زبون و ذلیل نمی‌کند بلکه توفیقات و تأییدات خداوندی همواره شامل حالشان خواهد بود. سپس فرمود: دین و متدینین قم، کم ارج بوده مورد توجه واقع نخواهند شد، اگر جز این بود قم خراب و اهلش نابود می‌شدند، حجتی بر سائر بلاد باقی نمی‌ماند و آسمان قرار نمی‌گرفت و لحظه‌ای به جهانیان مهلت داده نمی‌شد. قم و اهلش از تمام حوادث ناگوار محفوظ خواهند ماند. زمانی خواهد آمد که شهر قم و ساکنینش، بر تمام مردم حجت گردند و آن در زمان غیبت قائم ما است تا وقت ظهورش. اگر چنین نبود زمین اهلش را فرو می‌برد. فرشتگان خدا تمام بلیه‌ها را از قم و ساکنینش دفع می‌کنند، هرستمکاری که به آن شهر قصد تجاوز و تعدی نماید، هلاک کننده ستمکاران کمرش را می‌شکند و به پیش آمد سخت یا مصیبت دردناک یا دشمن مقتدری مشغولش می‌سازد. خداوند متعال توجه به قم و اهالی آن را از یاد ستمکاران می‌برد چنانکه ذکر خدا را فراموش کرده‌اند^(۱).

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: مردی از قم مردم را به سوی حق دعوت می‌کند، گروهی دعوتش را می‌پذیرند و در اطرافش گرد می‌آیند که مانند پاره‌های آهن می‌باشند و بادهای تند نمی‌تواند آنها را از جای برکند. از جنگ خسته نمی‌شوند و ترس ندارند. فقط برخداوند توکل دارند و سرانجام پیروزی از آن پرهیزکاران خواهد بود^(۲).

جلالی: شما پیش‌بینی کردید که در آینده، اسلام و مسلمین اکثریت پیدا می‌کنند، حدس شما بابعضی از احادیث سازش ندارد، مثلاً:
پیغمبر فرمود: زمانی خواهد آمد که از قرآن جز اثری و از اسلام جز نامی باقی نمی‌ماند، مسلمان نامیده می‌شوند اما از تمام مردم، از اسلام دورترند. مساجدشان تعمیر ولی از هدایت خالی است^(۳).

۱. کتاب سفینه البحار: قم

۲. عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال: رجل من اهل قم يدعو الناس الى الحق يجتمع معه قوم كزبو الحديد، لا تزلهم الرياح العواصف، ولا يملون من الحرب ولا يجنون وعلى الله يتكلمون، والعاقبة للمتین — بحار الانوار ج ۶۰ ص ۲۱۶.

۳. قال رسول الله سیأتی زمان علی امتی لا یبقی من القرآن الا رسمه ولا من الاسلام الا اسمه یسمون به وهم ابدال الناس منه، مساجدهم عامرة وهی خراب من الهدی — بحار الانوار ج ۵۲ ص ۱۹۰.

هوشیار: پیغمبر در این قبیل احادیث بیش از این فرموده که روزی خواهد آمد که حقیقت و واقعیت اسلام از بین می رود و بیش از صورتی از آن باقی نمی ماند و با اینکه مسلمانند از حقیقت اسلام فرسنگها دورند. ولی این موضوع با اکثریت داشتن مسلمین نیز سازش دارد، زیرا ممکن است در عین حالیکه مسلمانند از حقیقت و نورانیت اسلام کم بهره باشند، غبار اندراس و کهنگی بر پیکر مقدس اسلام نشسته باشد و به واسطه وجود مقدس ولی عصر آثار کهنگی زدوده شود و بنای دین تجدید گردد. چنانکه پیغمبر اکرم فرمود: قسم به کسی که جانم به دست اوست، اسلام و مسلمین همواره در تزیاید می باشند و شرک و مشرکین در تناقص خواهند بود. سپس فرمود: سوگند به کسی که جانم به دست اوست به هر کجا که شب می رسد این دین نیز خواهد رسید^(۱).

سخن را کوتاه کنم اولاً پیش بینی می شود که قبل از ظهور حضرت صاحب الامر مسلمین اکثریت یابند. ثانیاً وقتی آن حضرت ظاهر شد، بسیاری از جهانیان مسلمان می گردند زیرا سطح علوم و استعداد بشر ترقی نموده و برای پذیرفتن حق آمادگی یافته اند چنانکه در روایات وارد شده است:

حضرت باقر (ع) فرمود: وقتی قائم ما قیام نمود خدا دست لطفش را بر سر بندگان می نهد و حواسشان را جمع و عقولشان را کامل می گرداند^(۲).
علی (ع) فرمود: در دوره آخر الزمان و دوران سختی و نادانی مردم، خداوند مردی را برانگیزد و به واسطه ملائکه خویش یاریش کند و یارانش را نگهداری نماید و به وسیله آیات و علامات نصرتش دهد و بر تمام اهل زمین پیروزش گرداند، تا خواه و ناخواه به دین حق در آیند. زمین را از عدل و داد و نور و برهان پرمی کند. عرض و طول شهرها برایش خاضع می شوند، به طوریکه هیچ کافری نماند جز اینکه ایمان آورد و ناشایسته ای نماند جز اینکه صالح گردد^(۳).

۱. قال النبی (ص) والذی نفسی بیده لایزال الله یزید الاسلام واهله وینقص الشک واهله — الی ان قال — والذی

نفسی بیده لیبلغن هذا الدین ما بلغ اللیل — تاریخ ابن عساکر ط شام سال ۱۳۲۹ ج ۱ ص ۸۷.

۲. قال ابو جعفر علیه السلام اذا قام قائمنا وضع الله یدیه علی رؤس العباد فجمع بها عقولهم وکملت به احلامهم —

بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۲۸.

۳. اثبات الهداة ج ۷ ص ۴۹.

دشمنان شما به جان هم میافتند

موضوع دیگری که درحل اشکال آقای مهندس کمک می‌کند این است که: از اوضاع عمومی جهان و پیشرفت اختراعات خطرناک و مسابقه تسلیحاتی شرق و غرب و تنزل اخلاق بشریت، پیش بینی می‌شود که دول بزرگ بلکه یهود و نصاری، به جان هم خواهند افتاد و با سلاحهای کشنده، بسیاری از جهانیان را فدای حس خودخواهی و درندگی خویش خواهند کرد. گروهی هم به واسطه پیدایش امراض خطرناک جان می‌دهند.

عبدالملک می‌گوید: درمجلس حضرت باقر(ع) بلند شدم و بردودستم تکیه داده گریستم و عرض کردم: امیدوار بودم زمان قائم را درک کنم درحالیکه قوتی داشته باشم. حضرت فرمود: آیا راضی نیستید که دشمنان شما مشغول پیکار باشند و شما درخانه هاتان درامان باشید؟ وقتی قائم ما قیام کرد هر یک از شما قوت و توانایی چهل مرد را پیدا می‌کند، دل‌ایتان مانند پاره‌های آهن می‌شود که اگر به کوه‌ها بزنید آنها را می‌شکافند و حکومت و خزینه‌داری جهان، عاقبت از شما خواهد بود^(۱).

امام صادق(ع) فرمود: پیش از قیام قائم دوزخ واقع خواهد شد، یکی مرگ سرخ و دیگری مرگ سفید. به طوری که از هفت نفر پنج نفرشان هلاک می‌شوند. مرگ سرخ کشته شدن و مرگ سفید مردن به وسیله طاعون است^(۲).

زراره می‌گوید: خدمت امام صادق(ع) عرض کردم: ندای آسمانی حق است؟ فرمود: آری به خدا سوگند، به طوری که هر قومی آن سخن را بازبان خودشان خواهند شنید. بعد از آن فرمود: قائم قیام نمی‌کند مگر وقتی که از هر ده نفر نه نفرشان هلاک گردند^(۳).

۱. عبدالملک بن اعین قال: قلت من عند ابي جعفر عليه السلام فاعتمدت على يدي فبكيت وقلت: كنت ارجو ان ادرك هذا الامر وبي قوة فقال: اما ترضون ان اعدائكم يقتل بعضهم بعضا وانتم آمنون في بيوتكم انه لو كان ذلك اعطى الرجل منكم قوة اربعين رجلا وجعل قلوبكم كزبر الحديد لو قد فتم بها الجبال فلقتها؛ وانتم قوام الارض وخزائنها — بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۳۵.

۲. اثبات الهداة ج ۷ ص ۴۰۱.

۳. زرارة قال قلت لابي عبد الله عليه السلام: النداء حق؟ قال: اي والله حتى يسمعه كل قوم بلسانهم. وقال ابو عبد الله عليه السلام لا يكون هذا الامر حتى يذهب تسعة اعشار الناس — بحار الانوار ج ۵۲ ص ۲۴۴.

جز جنگ چاره‌ای نیست

فهیمی: آیا ممکن نیست، به طوری زمینه قیام مهدی موعود آماده گردد که بدون جنگ و خونریزی، دولت خویش را تشکیل دهد؟

هوشیار: برطبق جریان عادی، وقوع چنین امری بعید به نظر می‌رسد، زیرا هرچه هم سطح افکار بشر ترقی کند و افراد صالح و خیرخواه زیاد گردند، باز هم افراد ستمگر و خودسر در بین بشر وجود خواهند داشت که طبعاً با حق و دادگری دشمن بوده با هیچ نیرویی از عناد خویش دست بردار نیستند. اینگونه افراد برای دفاع از منافع شخصی خویش در مقابل مهدی موعود قیام خواهند نمود و تا سرحد قدرت کارشکنی و مبارزه می‌نمایند. برای سرکوبی این جمعیت جز جنگ و خونریزی چاره‌ای نیست. از این جهت، احادیث اهل بیت، جنگ و خونریزی را حتمی دانسته‌اند.

بشیر می‌گوید: خدمت ابی جعفر (ع) عرض کردم: مردم می‌گویند وقتی مهدی قیام نمود کارها طبعاً برایش روبراه می‌شود و به اندازه شاخ حجامتی هم خونریزی نمی‌شود؟ حضرت فرمود: به خدا قسم چنین نیست، اگر چنین امری امکان داشت برای رسول خدا صورت می‌گرفت. در صورتی که در جهاد با دشمن، دندان رسول خدا خون افتاد و پیشانی مبارکش شکست. به خدا قسم! نهضت صاحب الامر هم تمام نمی‌شود مگر اینکه در میدان جنگ، عرق بریزیم و خونها ریخته شود. سپس دست به پیشانی مبارکش مالید^(۱).

سلاح مهدی

جلالی: من شنیده‌ام: امام زمان باشمشیر و سیف قیام می‌کند ولی این موضوع برای من قابل قبول نیست زیرا بشر تا کنون صدها نوع مهمات و سلاحهای جنگی اختراع نموده است، بمب‌های آتش‌زای اتمی و هیدرژنی تهیه کرده که هر یک از آنها برای ویران کردن شعاع چندین کیلومتر کفایت می‌کند و پیشرفت و ترقی صنعت اسلحه‌سازی خواب خوش را از بشر سلب نموده است. باوجود این همه وسائل جنگی که بشر در اختیار دارد و در آینده نیز در فن اسلحه‌سازی به ترقیاتی نائل خواهد گشت چگونه تصور می‌شود که مهدی موعود و سپاهیان‌ش به وسیله شمشیر بجنگند و پیروز گردند؟!

هوشیار: موضوع خروج مهدی موعود، باشمشیر و سیف، در احادیث منصوص است از باب نمونه:

امام محمد باقر (ع) فرمود: مهدی از این جهت باجدش محمد شباهت دارد که باشمشیر قیام می‌کند و ستمکاران و گمراه‌کنندگان و دشمنان خدا و رسول را به قتل می‌رساند. باشمشیر و ترس، نصرت می‌یابد و هیچ یک از پرچم‌هایش شکست خورده بر نمی‌گردد^(۱).

لیکن خروج باسیف کنایه از جنگ است. یعنی جنگ و خونریزی جزء برنامه رسمی مهدی موعود است. مأمور است دین اسلام را عالمگیر کند و جلو تعدیات و بیدادگری را بگیرد گرچه باجنگ و توسل به شمشیر باشد. برخلاف

۱. محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام... فی حدیث... قال: واما شبهه من جدہ المصطفی (ص) فخروجه بالسیف وقتله اعداء الله و اعداء رسوله و الجبارین و الطواغیت و انه ینصر بالسیف و العرب و انه لا ترد له رایة...

سیره و رویه پدران بزرگوارش که چنین مأموریت حادی نداشتند و به پند و اندرز اکتفا می نمودند. بنابراین، مقصود از خروج باسیف، این نیست که سلاحهای جنگی او منحصر به شمشیر است و از استعمال هرگونه سلاح دیگری خودداری می کند بلکه ممکن است آنجناب هم از سلاحهای جنگی روز استفاده نماید بلکه امکان دارد سلاحهای دیگری را اختراع کند که بر تمام وسائل جنگی آنروز غالب گردد.

حقیقت مطلب این است که ما از حوادث و پیش آمدهای آینده جهان بی اطلاعیم و از سرنوشت انسانیت و صنایع به طور دقیق خبر نداریم بدینجهت هم حق نداریم بدون مدرک، آینده را برطبق گذشته قیاس کنیم. ما نمی دانیم در آینده، کدام کشور و ملتی در صنایع و علوم و تمدن و قدرت بر سایرین برتری و تفوق پیدا خواهد کرد. شاید در آینده، ملل متفرق اسلامی از خواب غفلت بیدار شوند، اختلافات جزئی را کنار بگذارند و همه شان برادروار، زیر پرچم نیرومند توحید گرد آیند. علوم و دستورات متین قرآن را برنامه عملی خویش قرار دهند و برنامه های اصلاحی اسلام را به مرحله اجرا درآورند. از ثروت های خدادادی خویش بهره برداری نمایند. از حالت سستی و انزوا بیرون آیند و در علوم و صنایع و اخلاق، پیشرو تمدن بشریت گردند. نیروی سرکش و افسار گسیخته شرق و غرب رامهار کنند و زمینه نهضت و ظهور مصلح حقیقی و مهدی موعود را فراهم سازند. پس آنجناب ظاهر شود و به واسطه نیروی مقتدری که در اختیار دارد و نصرت و تأییدات خداوندی و قدرت خارق العاده مقام ولایت، حکومت های سرکش و ستمکار را سرنگون سازد و حکومت توحید و عدالت را در سرتاسر جهان تشکیل دهد. در آن هنگام، دانشمندان و مخترعین جهان که به چشم خود مشاهده می کنند که نتیجه زحمات و کوشش های جان فرسای آنان که باید در راه صلح و برادری و برادر ساختن زندگی توده مردم مصرف شود، در راه استعمار و بنیاد انداختن مردم به کار می رود و از این موضوع رنج می برند و بی چاره ای نمی یابند، بدون شک برای عدالت خواهی مهدی اسلام را حمایت سرکشند و در راه برادری و صلح و برادری کوشش

پیش خواهند برد.

پس از این که در این کتاب به بیان این موضوع پرداختیم، بیاییم به بیان این موضوع بپردازیم.

بردارد و تولید و اختراع سلاحهای هسته‌ای و اتمی را ممنوع سازد و بودجه‌های سنگین نظامی را در راه توسعه فرهنگ عمومی و امور عمرانی و رفاه بشر به مصرف برساند.

جهان در عصر مهدی

مهندس: خواهشمندم اوضاع عمومی جهان را در عصر دولت مهدی بیان کنید.

هوشیار: از احادیث استفاده می شود که: وقتی مهدی موعود(ع) ظاهر شد و در جنگ پیروز گشت و بر شرق و غرب جهان تسلط یافت، تمام زمین به وسیله یک حکومت جهانی اسلامی اداره می شود. برای تمام بلاد و استانها، استانداران لایقی را بابرنامه کار و دستورات لازم گسیل می دارد^(۱). به واسطه کوشش وجدیت آنان، تمام زمین آباد و معمور می گردد. خود مهدی هم ازدور، تمام حوادث و جریانات کشور پهناور زمین را زیر نظر دارد و تمام نقاط زمین، برایش مانند کف دستی می گردد. اصحاب و یارانش نیز از فاصله های دور، وی را مشاهده می نمایند و با او تکلم می کنند.

عدل و دادش تمام زمین را فرا می گیرد. مردم با هم مهربان شده با صدق و صفا زندگی می کنند. امنیت عمومی همه جا را فرا می گیرد و کسی در صدد آزار دیگری نیست. وضع اقتصادی مردم بسیار خوب می شود بطوری که مستحق زکوة پیدا نمی شود. بارانهای نافع پی در پی می بارد. تمام زمین سبز و خرم می گردد. برکات و محصولات زمین زیاد می شود. اصلاحات لازم در امور کشاورزی به عمل می آید. توجه مردم به خدا زیاد می شود و گرده معاصی نمی گردند. دین اسلام دین رسمی جهان شده بانگ توحید از همه جا بلند می گردد. در امور راه سازی برنامه های جالبی را به مرحله اجرا می گذارند. راههای اصلی را شصت ذراع قرار می دهند. در امر راه سازی به قدری جدیت می نمایند که حتی مساجدی را که

۱. دلائل الامامة: تألیف محمد بن جریر طبری ط نجف سال ۱۳۶۹ هجری ص ۲۴۹.

سرراه ساخته شده خراب می‌کنند. برای خیابانها پیاده‌رو احداث می‌نمایند. به پیاده‌ها دستور می‌دهند از پیاده‌رو عبور کنند و به سواره‌ها امر می‌کنند در وسط خیابان حرکت نمایند.

تمام پنجره‌هایی را که به کوچه باز شده مسدود می‌سازد. از ایجاد مستراح و ناودان در کوچه مانع می‌شود. حتی مساجد مشرف و عالی را خراب می‌کند. پیش آمدگی‌های ساختمانها را نیز خراب می‌کند. مناره‌ها و مقصوره‌ها را ویران می‌سازد.

در عصر مهدی (ع) عقول مردم کامل می‌گردد و سطح معلومات عمومی بالا می‌رود به طوری که زنها در خانه خویش از عهده قضاوت برمی‌آیند.

حضرت صادق (ع) فرمود: علم و دانش به بیست و هفت قسمت تقسیم شده اما تاکنون بیش از دو قسمت آن در دسترس بشر قرار نگرفته است. وقتی قائم ماقیام نمود بیست و پنج قسمت دیگر را آشکار می‌کند و در بین بشر پخش همی نماید^(۱).

ایمان مردم کامل می‌گردد و کینه از دلشان بیرون می‌رود. در خاتمه لازم است متذکر باشید که هر بخشی از مطالب مذکور از روایتی گرفته شده و مدرک اکثر آنها خبر واحدی بیش نیست. اگر طالب تفصیل باشید به کتاب بحار الانوار ج ۵۱ و ۵۲ و کتاب اثبات الهداة ج ۶ و ۷ و کتاب غیبت نعمانی مراجعه فرمایید.

پیروزی پیمبران

جلالی: به مقتضای تعریفات و توصیفات که درباره مهدی موعود(ع) در روایات وارد شده، باید آن حضرت از تمام پیمبران حتی پیغمبر اسلام(ص) افضل و اکمل باشد، زیرا هیچیک از آنان موفق نشدند جامعه بشریت را اصلاح کنند و حکومت جهانی توحید را تأسیس نمایند و احکام و قوانین الهی را به طور کامل در بین بشر اجرا کنند و عدالت عمومی را برپا سازند و دستگاه ظلم و ستم را برچینند. یگانه شخصی که به آن همه موفقیت‌های بزرگ نائل می‌گردد، همان مهدی موعود(ع) است و بس!

هوشیار: اصلاح بشر و اجرای کامل قوانین الهی، هدف و مقصد تمام پیمبران بوده است. هر یک از آن مصلحین خدایی به اندازه استعداد افکار زمانش در راه نیل به آن هدف عالی و آرمان بشر کوشش و جدیت کردند و بشر را به سوی آن غایت بزرگ نزدیک نمودند. اگر کوشش و فداکاری آنان نبود زمینه تأسیس حکومت توحید هرگز فراهم نمی‌شد. پس تمام پیمبران در مورد آن هدف بزرگ سهیم و دخیل اند. موفقیت مهدی موعود را باید موفقیت حزب خداپرست و سلسله انبیاء و رجال دین محسوب داشت. پیروزی آنجناب پیروزی شخصی و فردی نیست بلکه به وسیله نیروی محیرالعقول آن حضرت، حق بر باطل غلبه می‌کند و دینداری بر بی‌دینی چیره می‌گردد. وعده‌های پیمبران گذشته جامعه عمل می‌پوشد و هدف و ایده آل همه آنان تحقق می‌یابد.

موفقیت مهدی موعود، در واقع موفقیت آدم و شیث و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و سایر پیمبران است. آنان بودند که به واسطه فداکاری و جدیت خودشان این راه بزرگ را هموار ساختند و مزاج انسانیت را تا حدودی آماده و

مستعد نمودند. طرح برنامه و آغاز مبارزه از پیامبران گذشته شروع شد و هر یک از آنان برحسب نوبه خویش، سطح افکار دینی بشر را ترقی دادند تا نوبت به پیغمبر اسلام (ص) رسید. پس آن حضرت نقشه کامل و برنامه جامع آن انقلاب و تحول جهانی را تهیه کرد و تحویل ائمه اطهار داد. خودش و جانشینانش در این راه کوششها کردند و سختیهای بسیاری را متحمل گشتند. سالهای سال باید بگذرد و حوادث و انقلاباتی در جهان واقع گردد تا مزاج انسانیت لیاقت و استعداد حکومت توحید را پیدا کند.

آنگاه آخرین سنگر کفر و بی دینی توسط نیروی فوق العاده مهدی موعود (ع) مفتوح خواهد شد و آرمان بشریت تحقق خواهد یافت.

بنابراین، مهدی موعود (ع) مجری نقشه های پیغمبر اسلام (ص) بلکه تمام پیامبران گذشته است و پیروزی او پیروزی ادیان آسمانی است. خدا در زبور به حضرت داود وعده پیروزی داده و در یکی از آیاتی که در شأن مهدی موعود نازل شده می فرماید: ما در زبور نوشتیم که بندگان شایسته ما وارث زمین می گردند (۱)

مهدی و آیین جدید

دکتر: من شنیده‌ام امام زمان (ع) دین و آیین و قوانین جدیدی برای مردم می‌آورد و احکام اسلام به دستش منسوخ می‌گردد، این موضوع تا چه اندازه صحت دارد؟

هوشیار: منشأ این سخن احادیثی است که در این باب وارد شده، لذا برای روشن شدن مطلب لازم است چند حدیث از آنان قرائت شود:

عبدالله بن عطا می‌گوید: خدمت حضرت صادق (ع) عرض کردم: سیره و رفتار مهدی چیست؟ فرمود: همان کاری را که رسول خدا (ص) انجام داد مهدی هم انجام می‌دهد. بدعت‌های موجود را خراب می‌کند چنانکه رسول خدا (ص) اساس جاهلیت را منهدم نمود، آنگاه اسلام را از نو بنا می‌کند^(۱).

ابو خدیجه از حضرت صادق (ع) روایت نموده که فرمود: هنگامی که قائم ظهور کرد با امر جدیدی خواهد آمد، چنانکه رسول خدا (ص)، در آغاز اسلام مردم را به امر جدید دعوت می‌کرد^(۲).

حضرت صادق (ع) فرمود: هنگامی که قائم ظهور کند با امر جدید و کتاب و رفتار و قضاوت تازه ظهور می‌نماید که بر عرب سخت است. کارش کشتار است، احدی — از کفار و ستمگران — را باقی نمی‌گذارد. در مورد انجام وظیفه، از سرزنش و ملامت باک ندارد^(۳).

۱. عبدالله بن عطا عن ابی‌عبدالله (ع) قال سئلته عن سیرة المهدی کیف سیرته؟ قال: یصنع ما صنع رسول الله. یهدم ما کان قبله کما هدم رسول الله (ص) امر الجاهلیة و یستأنف الاسلام جدیداً — بحار ج ۵۲ ص ۳۵۲.

۲. ابو خدیجة عن ابی‌عبدالله (ع) قال اذا خرج القائم جاء بامر جدید کما دعا رسول الله (ص) فی بدء الاسلام الی امر جدید — اثبات الهداة ج ۷ ص ۱۱۰.

۳. قال ابو عبدالله (ع) اذا خرج القائم یقوم بامر جدید و کتاب جدید و سنة جدیدة و قضاء جدید، علی العرب شدید لیس شأنه الا القتل ولا یتبقی احداً ولا تأخذه فی الله لومة لائم — اثبات الهداة ج ۷ ص ۸۳.

سیره مهدی

لیکن احادیث بسیاری دلالت می‌کنند که: سیره و رفتار مهدی همان سیره و رفتار جدش رسول خدا (ص) است و از دین و قرآنی که بر جدش نازل شده دفاع می‌کند. از باب نمونه:

پیغمبر (ص) فرمود: یکی از اهل بیت من قیام می‌کند و به سنت و روش من عمل می‌نماید^(۱).

و فرمود: قائم از فرزندان من، هم نام و هم کنیه من است. خویش خوی من و رفتارش رفتار من می‌باشد. مردم را بر طاعت و دین من وادار می‌نماید و به سوی قرآن دعوتشان می‌کند^۲.

و فرمود: دوازدهمی از فرزندانم به طوری غائب می‌شود که اصلاً دیده نمی‌شود. زمانی خواهد آمد که از اسلام جز اسمی و از قرآن جز اثری باقی نمی‌ماند. در آن هنگام خدا به وی اجازه نهضت می‌دهد و به وسیله او اسلام را تقویت نموده تجدیدش می‌کند^۳.

و فرمود: مهدی موعود مردی است از عترت من که برای سنت من جنگ می‌کند چنانکه من برای قرآن قتال کردم^(۴).

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید این احادیث بالصراحة دلالت دارند که: برنامه امام زمان (ع) و رفتارش، ترویج و بسط اسلام و تجدید عظمت قرآن است و به منظور اجرای سنت‌های پیغمبر مقاتله خواهد کرد.

بنابراین، اگر اجمالی در احادیث دسته اول وجود داشته باشد به واسطه این احادیث بر طرف می‌شود. بر روی هم احادیث را این طور باید تفسیر نمود: در زمان

۱. ابوسعید الخدری قال قال رسول الله (ص): يخرج رجل من اهل بيتي ويعمل بسنتي - بحارج ۵۱ ص ۸۲.

۲. قال رسول الله (ص): القائم من ولدي اسمه اسمي وكنيته كنيته وثمانله شمالله وسته سنتي يقيم الناس على طاعتي وشريعتي ويدعوهم الي كتاب ربي - اثبات الهداة ج ۷ ص ۵۲.

۳. قال النبي (ص): في حديث - وان الثاني عشر من ولدي يغيب حتى لا يرى. ويأتي على امتي بزمن لا يبقى من الاسلام الا اسمه ولا يبقى من القرآن الا رسمه فحينئذ يأذن الله تبارك وتعالى بالخروج فيظهر الله الاسلام به ويجدده - منتخب الاثر ص ۹۸.

۴. قال النبي (ص): المهدي رجل من عترتي يقاتل على سنتي كما قاتلت انا على الوحي - ينابيع المودة ج ۲ ص

غیبت، بدعت‌هایی در دین گذاشته می‌شود و احکامی از قرآن و اسلام برطبق میل مردم تأویل و تفسیر می‌شود. بسیاری از حدود و احکام چنان فراموش می‌شود که گویا اصلاً از اسلام نبوده است. وقتی مهدی (ع) ظهور کرد بدعت‌ها را ابطال می‌کند و احکام خدا را به همان جور که صادر شده ظاهر می‌نماید. حدود اسلامی را بدون سهل‌انگاری اجرا می‌کند و معلوم است که چنین برنامه‌ای کاملاً برای مردم تازگی دارد.

حضرت صادق (ع) فرمود: وقتی قائم قیام کرد به سیره رسول خدا (ص) رفتار می‌کند لیکن آثار محمد (ص) را تفسیر و بیان می‌کند^(۱).

فضیل بن یسار می‌گوید: از حضرت باقر (ع) شنیدم که می‌فرمود: وقتی قائم ما قیام کرد از ناحیه مردم، بامشکلات و سختی‌هایی مواجه می‌شود که پیغمبر اکرم (ص) از جانب مردم عصر جاهلیت، به آن مقدار مواجه نشده بود. من عرض کردم: چطور؟ حضرت فرمود: هنگامی که پیغمبر مبعوث شد مردم سنگ و چوب را پرستش می‌نمودند اما قائم ما وقتی قیام کند مردم احکام خدا را برضد وی تأویل و تفسیر می‌کنند و به وسیله قرآن باوی احتجاج و مخاصمه می‌نمایند. سپس فرمود: به خدا سوگند! عدالت قائم در اندرون خانه‌هایشان داخل می‌شود چنانکه سرما و گرما داخل می‌گردند^(۱).

توضیحات مهدی تازگی دارد

مردمی که ارکان و اصول مسلمة اسلام را رها کرده به بعض ظواهر آن اکتفا نموده‌اند، از اسلام، جز نماز و روزه و اجتناب از نجاسات چیزی نمی‌دانند، آنهم بعضیها دین را در مسجد محصور کرده حقیقت آن بر اعمال و حرکاتشان نفوذ ندارد. در بازار و کوچه و خیابان و خانه اثری از اسلامشان پیدا نیست. اخلاقیات و دستورات اجتماعی را اصلاً از اسلام محسوب نمی‌دارند. صفات زشت در نظرشان هیچ اهمیت ندارد و به بهانه اینکه واجبات و محرمات اختلافی هستند

۱. قال الصادق (ع): اذا قام القائم سار بسيرة رسول الله الا انه يبين آثار محمد - بحارج ۵۲ ص ۳۴۷.

۱. فضیل بن یسار قال سمعت ابا جعفر (ع) يقول: ان قائمنا اذا قام استقبل من جهل الناس اشد مما استقبله رسول الله من جهل الجاهلية. قلت: وكيف ذاك قال: ان رسول الله (ص) اتى الناس وهم يعبدون الحجارة والصخور والعيوان والخشب المنحوتة وان قائمنا اذا قام اتى الناس وكلهم يتأول عليه كتاب الله ويحتج عليه به. ثم قال: اما والله ليدخلن عليهم عدله جوف بيوتهم كما يدخل الحر والقرء اثبات الهداة ج ۷ ص ۸۶.

از زیر بار آنها شانه خالی می‌کنند. محرمات الهی را باحیله‌های گوناگون و تأویلات صوری جائز می‌شمارند. از ادای حقوق واجبه خودداری می‌نمایند. به دلخواه خود احکام دین را تأویل می‌کنند. از قرآن، فقط به قرائت و تجوید و احترامات صوری اکتفا می‌نمایند. اگر امام زمان (ع) ظاهر شود و به آنان بگوید: شما از حقیقت و گوهر دین بدور افتاده‌اید و آیات قرآن و احادیث پیغمبر را برخلاف واقع تفسیر و تأویل کرده‌اید، چرا حقیقت نورانی اسلام را رها کرده‌اید. بعضی ظواهرش قناعت کرده‌اید؟ شما اعمال و رفتارتان را باین تطبیق نکرده‌اید، بلکه احکام دین را باین‌دنیای خودتان توجیه نموده سازش داده‌اید. جای این همه دقت که در قرائت و تجوید به عمل می‌آورید به احکام قرآن عمل کنید. جدم امام حسین (ع) فقط برای گریه کشته نشد، چرا هدف جدم را گم و پایمال کرده‌اید؟

دستورات اخلاقی و اجتماعی را باید از ارکان اسلام بدانید و جزء برنامه عملی خویش قرار دهید. از محرمات اخلاقی باید اجتناب کنید، حقوق مالی خود را باید بپردازید و به بهانه‌هایی بیجا مغرور نگردید و بدانید که خواندن و شنیدن مدائح و مصائب، جای خمس و زکوة و دیون را نمی‌گیرد و گناه رباخواری و رشوه و تقلب و غل و غش را نمی‌بخشد و دود آتش عزای ابا عبد الله (ع) جواب آه و ناله یتیمان و ستمدیدگان و بیوه‌زنان را نمی‌دهد. با تأویلات و توجیهاات غلط، رباخواری و غل و غش را جائز می‌شمارید. باحیله‌های گوناگون از زیر بار واجبات شانه خالی نکنید. قدس و تقوی را در خانه و مسجد محصور نکنید بلکه در اجتماع شرکت جوید و وظیفه بزرگ امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهید فلان بدعت و فلان وفلان... را از اسلام بیرون کنید.

چنین دین و برنامه‌ای برایشان تازگی داشته از آن وحشت می‌نمایند و اصلاً اسلامش نمی‌دانند زیرا اسلام را جور دیگر تصور کرده بودند. آنان می‌پنداشتند: ترقی و عظمت اسلام به زینت کردن مساجد و منارهای بلند است، اگر امام بفرماید: عظمت اسلام به عمل صالح و راستی و درستی و امانت و وفای به عهد و اجتناب از حرام است، برایشان تازگی دارد. آنها گمان می‌کردند وقتی امام زمان (ع) ظاهر شد تمام اعمال مسلمین را تصحیح می‌کند و به اتفاق آنان در گوشه

مسجد مشغول عبادت می شود اما اگر مشاهده کنند که از شمشیر امام زمان (ع) خون می چکد و مردم را به سوی جهاد و امر به معروف و نهی از منکر دعوت می کند و نماز گزاران ستم پیشه را به قتل می رساند و اموالی را که از راه تعدی و رشوه خواری و ربا به دست آورده اند به صاحبانش برمی گرداند و مانع زکوة را گردن می زند، این برنامه برایشان تازه و جدید است.

حضرت صادق (ع) فرمود: وقتی قائم ما قیام کرد مردم را از نوبسوی اسلام دعوت می نماید و به سوی چیزی که کهنه شده و عموم مردم از آن بدور افتاده اند هدایت می کند. آنجناب مهدی نامیده شده، چون به چیزی که مردم از آن دور شده اند هدایت می شود و قائم نامیده شده، چون برای بیپاداشتن حق قیام می کند (۱).

خلاصه: بین مهدی توهمی آنان و برنامه اش، بامهدی واقعی و برنامه اش، تفاوت از زمین تا آسمان است. از این رهگذر است که چون برنامه کارش مورد پسند مردم واقع نمی شود ابتداء از دورش متفرق می شوند لیکن چون جزوی چاره سازی نمی یابند باز تسلیمش می گردند.

حضرت صادق (ع) فرمود: گویا قائم را مشاهده می کنم که قبایی در بردارد و عهدنامه پیغمبر را که بامهر طلایی مهر شده از جیبش بیرون می آورد، مهرش را گشوده برای مردم قرائت می نماید، پس مردم مانند گوسفند از اطرافش پراکنده می شوند و به جز وزیر و یازده نفر نقیب کسی نزدش باقی نمی ماند. پس مردم — در جستجوی مصلح — همه جا را گردش می کنند ولی چون چاره سازی جزوی نمی یابند به سویش می شتابند. به خدا سوگند! من می دانم قائم به ایشان چه می گوید که انکار می کنند (۲).

مهدی و نسخ احکام

فهیمی: شما قبلاً فرمودید امام زمان مشرع نیست و احکام اسلام را نسخ

۱. قال ابو عبد الله (ع) اذا قام القائم دعی الناس الی الاسلام جدیداً وهداهم الی امر قد دثر فضل عنه الجمهور. وانما سمی القائم مهدیاً لانه یهدی الی امر مضلول عنه وسمی بالقائم لقیامه بالحق کشف الغمة ج ۳ ص ۲۵۴ و 'رشاد مفید ص ۳۴۳.

۲. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۲۶.

نمی‌کند. این سخن باروایات ذیل سازش ندارد:

حضرت صادق (ع) فرمود: دوخون در اسلام حلال است اما احدی حکم خدا را در آنها جاری نمی‌سازد تا اینکه خداوند متعال قائم اهل بیت را بفرستد و حکم خدا را بدون شاهد، در حق آنان جاری نماید، یکی راجع به مردم محسن (زند دار) زنا کار است که سنگسارش می‌کند و دیگری راجع به مانع زکوة است که گردش را می‌زند (۱).

حضرت صادق (ع) فرمود: وقتی قائم آل محمد قیام کرد همانند داود و سلیمان، بدون شاهد و گواه، در بین مردم قضاوت خواهد کرد (۲).

اینگونه احادیث دلالت دارند که احکام اسلام به وسیله امام زمان نسخ می‌شود و احکام تازه‌ای اجرا می‌گردد. شما با این گونه عقائد نبوت مهدی را اثبات می‌نمایید، گرچه پیغمبرش ننمایید!!

هوشیار: اولاً مدرک این مطالب، اخبار آحادی بیش نیست که مفید یقین نیستند. ثانیاً چه مانع دارد که خداوند متعال حکمی را به پیغمبرش وحی کند و بگوید: از این زمان تا زمان ظهور قائم، تو و مسلمین باید بدان عمل کنید. لیکن دوازدهمین جانشین تو و پیروانش باید به حکم دوم عمل نمایند. پیغمبر اکرم (ص) هم، عین این جریان را، به وسیله خلفایش به امام دوازدهم اطلاع بدهد. در این صورت نه حکمی نسخ شده، نه حکم تازه‌ای به امام زمان (ع) وحی شده است، بلکه حکم اول، از ابتدا مقید بوده و پیغمبر نیز، از حکم دوم با اطلاع بوده است.

مثلاً صلاح اجتماع در این بوده که قاضی بر طبق مدارک ظاهری و با شاهد و قسم، بین اصحاب مرافعه قضاوت کند. پیغمبر و ائمه هم مأمور بودند بدین طریق قضاوت نمایند. لیکن وقتی مهدی اسلام ظهور نمود و دولت اسلامی را تشکیل داد مأموریت دارد که بر طبق علمش بین مردم قضاوت کند. پس اینگونه احکام از ابتداء جزء احکام اسلام بوده است ولی زمان اجرای آنها عصر ظهور مهدی است.

۱. ابن تغلب قال قال لی ابو عبد الله (ع): دمان فی الاسلام حلال من الله لا یقتضی فیهما احد حتی یبعث الله قائمنا اهل البیت فاذا بعث الله قائمنا اهل البیت حکم فیهما بحکم الله لا یرید علیهما بینة، الزانی المحسن یرجمه و مانع الزکوة یضرب عنقه - بحارج ۵۲ ص ۳۲۵.

۲. بحار الانوار ج ۵۲ ص ۳۲۰.

از کجا که مهدی قیام نکرده باشد؟

دکتر: ما اصل مهدویت را از شما قبول می‌کنیم لیکن از کجا که مهدی موعود تا حال ظهور نکرده باشد؟ از صدر اسلام تا کنون، افراد زیادی از قرشی و غیر قرشی و از بلاد مختلف، خروج کرده، ادعای مهدویت نموده‌اند، بعضی از آنان هم عقیده‌مندانی پیدا کرده مذهبی باقی نهادند و بعضی دیگر، دولت‌های مختصری هم تأسیس کردند. مادر انتظار مهدی موعود نشسته ایم در صورتی که ممکن است یکی از آنان مهدی حقیقی بوده و ما بی اطلاع باشیم.

هوشیار: چنانکه از سخنان گذشته معلوم شد، ما به وجود یک مهدی بی نام و نشان و مجهول الهویه ای عقیده نداریم تا در تطبیقش به فردی در اشتباه واقع شویم. بلکه پیغمبر اکرم (ص) و ائمه اطهار علیهم السلام، که اصل وجود مهدی را خبر داده‌اند، آن وجود مقدس را کاملاً تعریف و توصیف نموده هرگونه ابهام و اجمالی را برطرف ساخته‌اند، که خلاصه اش از این قرار است:

نام مهدی، محمد و کنیه اش ابوالقاسم است. مادرش کنیزی به نام نرجس و صیقل و سوسن بوده است. از بنی هاشم و فرزندان زهرا و از اولاد امام حسین و فرزند بلا فصل امام حسن عسکری است. در سال ۲۵۶ یا ۲۵۵ در شهر سامره تولد یافته است. دارای دو غیبت است، یکی کوتاه و دیگری طویل. غیبت دوم به قدری طولانی می‌گردد که بسیاری از مردم در اصل وجودش تردید می‌کنند، عمرش بسیار طولانی می‌گردد. آغاز دعوت و ظهورش از مکه شروع می‌شود. با شمشیر و جنگ نهض می‌کند و تمام ستمکاران و مشرکین را قتل عام می‌نماید. تمام اهل کتاب و مسلمین تسلیمش می‌شوند. یک دولت اسلامی و جهانی در سراسر زمین تشکیل می‌دهد، ظلم و بیدادگری را ریشه کن نموده دادگری و عدالت را

جهانگیر می‌کند. اسلام را دین عمومی و در ترویج و توسعه آن کوشش می‌نماید و... مسلمین در انتظار ظهور چنین شخصی بسر می‌برند.

سید علی محمد شیرازی

جناب آقای دکتر! اکنون از شما سؤال می‌کنم: آیا در بین کسانی که تاکنون ادعای مهدویت کرده‌اند، کسی را با این اوصاف و علائم سراغ دارید تا صدق دعوایش مورد احتمال واقع گردد؟

مثلاً: شخصی که در یکی از بلاد ایران ادعای مهدویت کرد اما فرزند امام حسن عسکری (ع) نبوده، غیبت طولانی هم نداشته، طویل العمر هم نبوده، در تمام عمرش جنگی نکرده و خون ستمکاران را نریخته، حکومت اسلامی و جهانی را تشکیل نداده، نه تنها زمین را پراز عدل و داد ننموده، بلکه کوچک‌ترین دست‌ظلمی را هم از سر مردم کوتاه نکرده است، دین اسلام را نه تنها در تمام جهان بسط نداده بلکه همه احکام و قوانینش را نسخ نموده و آیین تازه‌ای به جایش آورده است، از علم و دانش بهره‌ای نداشته، کار خارق‌العاده‌ای هم انجام نداده و با وجود اینکه از کرده خویش توبه کرده و اظهار ندامت نموده، عاقبت، تسلیم چوبه‌دار گشته است^(۱). آیا هیچ عاقل باشعوری احتمال می‌دهد که: چنین فردی مهدی موعود مسلمین باشد؟!!

داستان این آقای شیرازی مهدی‌نما، بی‌شبهت نیست به داستان مرد قزوینی پهلوان‌نمایی که در مثنوی مذکور است:

سوی دلاکی بشد قزوینسی

که کبودم زن بکن شیرنسی
گفت: چه صورت زنم ای پهلوان
گفت: بر زن صورت شیرزیان
چونکه او سوزن فرو بردن گرفت
درد آن درشانه گه مسکز گرفت
پهلوان در ناله آمد کای سنی
مرمرا کشتی، چه صوت می‌زنی؟

۱. کتاب تلخیص تاریخ نبیل زرنندی ص ۱۳۵ تا ۱۳۸.

گفت: آخرشیر فرمودی مرا
گفت: از چه عضو کردی ابتدا
گفت: از دمگاه آغازیده‌ام
گفت: دم بگذار ای دودیده‌ام
شیر، بی دم باش گوی شیرساز
که دلم سستی گرفت از زخم گاز
جانب دیگر گرفت آن شخص زخم
بی محابا بی مواسائی و رحم
بانگ زد او کان چه اندامست از او؟
گفت: او گوش است این ای نیک خو
گفت: تا گوشش نباشد ای همام
گوش را بگذار و کوتاه کن کلام
جانب دیگر خلس آغاز کرد
باز قزوینی فغانی ساز کرد
کاین سوم جانب چه اندامست نیز؟
گفت: این است اشکم شیرای عزیز
گفت: گواشکم نباشد شیرا
خود چه اشکم باید این ادبیرا
خیره شد دلاک و بس حیران بماند
تابه دیر انگشت بردندان بماند
برزمین زد سوزن آندم او ستاد
گفت در عالم کسی را این فتاد
شیر بی دم و سرو اشکم که دید
این چنین شیری خدا کی آفرید؟!
چون نداری طاقت سوزن زدن
از چنین شیرژیانی دم مزن
از اتفاقات جالب اینکه: سیدعلی محمدشیرازی هنگامی که هنوز هوای

مهدویت و قائمیت به سرش نزده بود، کتابی تألیف نمود بنام «تفسیر سوره کوثر» و در آن کتاب احادیثی درباره مهدی موعود نقل کرد که هیچ یک از آنها بامهدویت خودش سازگار نیست و این موضوع بعداً برای خودش و اتباعش دردسر و اشکالاتی تولید نمود.

در کتاب مذکور می نویسد: «موسی بن جعفر بغدادی روایت نموده که از حضرت امام حسن عسکری (ع) شنیدم که می فرمود: گویا شما را می بینم که بعد از من در جانشینم اختلاف نموده اید لیکن آگاه باشید که هر کس به تمام امام های بعد از رسول خدا (ص) اقرار نماید ولی فرزند مرا منکر شود، مانند کسی است که همه پیغمبران را قبول کند اما نبوت محمد (ص) را انکار نماید. و هر کس رسول خدا (ص) را منکر شود مثل کسی است که تمام پیغمبران را انکار کرده باشد. زیرا اطاعت آخرین فرد ما مثل اطاعت اولین فرد ماست و منکر آخرین فرد ما مثل منکر اولین فرد ماست. بدانید که: فرزندم غیبتی خواهد داشت که تمام مردم، جز کسانی که خدا نگهداریشان کند، در شک واقع می شوند»^(۱).

امام رضا (ع) به دعبل فرمود: امام بعد از من فرزندم محمد است بعد از محمد فرزندش علی به امامت می رسد و بعد از علی فرزندش حسن امام خواهد بود و بعد از حسن فرزندش حجت و قائم است که در ایام غیبت باید در انتظارش بود و هنگام ظهور باید اطاعتش نمود. اگر از عمر دنیا روزی هم بیش باقی نمانده باشد، خدا آن را طولانی می گرداند تا اینکه قائم نهضت کند و دنیا را پر از عدل و داد نماید چنانکه از ظلم و جور پر شده است. اما اینکه کی خروج می کند پس آن، خبر دادن از وقت ظهور است در صورتی که پدرانم از علی روایت کرده اند که به پیغمبر عرض شد: یا رسول الله قائم از اولاد تو کی خروج می کند؟ حضرت در پاسخ فرمود: مثل خروج قائم، مثل قیامت است که وقتش را جز خدا کسی آشکار نمی سازد، زیرا در آسمان و زمین بسی گران و سنگین است و ناگهان فرا

۱. موسی بن جعفر بغدادی قال سمعت ابامحمد الحسن بن علی یقول: کانی بکم وقد اختلفتم فی الخلف منی: اما ان المقر بالائمة بعد رسول الله المنکر لولدی کمن اقر بجمع انبیاء الله ورسله ثم انکر نبوة محمد رسول الله، والمنکر لرسول الله کمن انکر جمیع الانبیاء لان طاعة آخرنا کطاعة اولنا والمنکر لاخرنا کالمنکر لاولنا. اما ان لولدی غیبة یرتاب فیہ الناس الا من عصمه الله - تفسیر سوره کوثر.

می رسد (۱).

چنانکه ملاحظه می فرمایید در این دو حدیث، به چند مطلب تصریح شده است. اول، قائم و مهدی موعود فرزند بلا فصل امام حسن عسکری است. دوم، دارای غیبتی است بسیار طولانی. سوم، وقتی ظاهر شد زمین را پراز عدل و داد می کند. چهارم، برای ظهورش نمی توان وقتی تعیین کرد.

اعتراف به وجود امام غائب

سید علی محمد، در چند جای تفسیر سوره کوثر به وجود امام غائب اعتراف نموده آثار و علائمش را نوشته است:

در یک جا می نویسد: «در وجود امام غائب شکی نیست. زیرا اگر او وجود نداشته باشد دیگری هم وجود نخواهد داشت و امرش مانند خورشید آسمان، روشن است. زیرا لازمه شک در وجودش انکار قدرت خداست و هر کس در وجود خدا شک کند کافر است. — تا اینکه می نویسد — اما نزد مسلمین و مؤمنین فرقه دوازده امامی، روز ولادتش اثبات شده است — روح من و هر کس در ملکوت امر و خلق وجود دارد فدای آنجناب گردد — و غیبت صغرای او و معجزات آن ایام و علامات سفیرانش نیز برایشان به اثبات رسیده است».

در جای دیگر همان کتاب نوشته است: «او خلف صالح است. کنیه اش ابوالقاسم می باشد و اوست قائم با امر الله و حجت بر خلق خدا و باقیمانده آل الله و مهدی که مردم را به امور مخفی هدایت می نماید. ولی من دوست ندارم که نامش را ببرم مگر به همان جور که امام از وی نام برده است یعنی م ح م د، و نصوصی در این باره از ناحیه مقدسه صادر شده است. خود امام در توفیق شریف فرموده: «هر کس در مجمع عمومی مرا نام ببرد لعنت خدا بر او باد».

در جای دیگر همان کتاب نوشته است: «برای حضرت ولی عصر دو غیبت

۱. قال علی بن موسی فی حدیث الی ان قال: یا دعبل! الامام بعدی محمد ابنی و بعد محمد ابنه علی و بعد علی ابنه الحسن و بعد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر فی غیبه السطاع فی ظهوره؛ لولم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلك حتی یخرج فیملأها عدلا کما ملئت جورا، و امامتی، فاخبار عن الوقت و تقد حدثنی ابی عن ابیه عن آباءه عن علی ان النبی قیل له یا رسول الله متی یخرج القائم من ذریعتک؟ فقال مثله مثل الساعة لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات و الارض لا یأتیکم الا بغتة — تفسیر سوره کوثر.

است. در غیبت صغری و کلاء و نواب مورد اعتماد و مقربین داشته است. ایام غیبت صغری، هفتاد و چهار سال و چند روزی طول کشید. نواب آنجناب (روحی فداه) عبارتند از عثمان بن سعید عمری و فرزندش محمد بن عثمان و حسین بن روح و علی بن محمد سمری».

در جای دیگر می نویسد: «روزی در مسجد الحرام، در جانب رکن یمانی مشغول نماز بودم، جوان فربه و زیبایی را دیدم که با کمال خضوع مشغول طواف بود و عمامه سفیدی بر سر و عبای پشمی در برداشت و بهیئت تجار فارس بود. بین من و او چند قدمی بیش فاصله نبود، ناگهان به خیال من خطور کرد که شاید صاحب الامر باشد اما خجالت کشیدم نزدیکش بروم. وقتی از نماز فارغ شدم او را ندیدم، لیکن در عین حال، یقین ندارم که او صاحب الامر بوده است».

سید علی محمد و احادیث توقیت

حدیث ذیل نیز در تفسیر سوره کوثر نقل شده است:

«ابوبصیر می گوید: خدمت امام صادق (ع) عرض کردم: فدایت شوم، قائم کی خروج می کند؟ فرمود: ای ابامحمد! ما اهل بیت وقت ظهور را تعیین نمی کنیم و محمد (ص) فرموده است: تعیین کنندگان وقت ظهور دروغ می گویند»^(۱).

مقتضای این حدیث و امثالش این است که ائمه اطهار هرگز وقت ظهور را تعیین نکرده اند و تعیین کنندگان را تکذیب نموده اند. لیکن اتباع سید علی محمد این تصریحات را نادیده گرفته و برخلاف نص صریح پیشوای خودشان، در کتب جستجو نموده اند و حدیث ضعیف ابولیبید مخزومی رایافته و با توجیهاات و تأویلات بسیار، سنه ظهور سید علی محمد را از آن استنباط کرده اند.

کتابهایی که در رد این فرقه نگاشته شده است حدیث ابولیبید را مورد بحث قرار داده اشکالات بسیاری بدان کرده اند. اگر ما بخواهیم در آن مباحث وارد شویم از مقصد دور می گردیم. لذا طالبین تحقیق را بکتب ردیه حواله می دهیم و فعلا به همین نکته اکتفا می کنیم که بر طبق حدیث ابوبصیر که سید علی محمد

۱. ابوبصیر عن ابی عبد الله (ع) قال قلت: جعلت فداک متى خروج القائم؟ فقال یا ابامحمد انا اهل بیت لاناوقت وقد قال محمد کذب الوقتون - تفسیر سوره کوثر.

نیز به صحت آن اعتراف دارد و در کتاب خویش ثبت نموده است، هر حدیثی که سنه ظهور قائم را تعیین کرده باشد باید مردود شود و تمسک بآن جائز نیست، چه حدیث ابی لبید باشد چه غیر آن.

حدیث ذیل نیز در تفسیر سوره کوثر نقل شده است:

امام صادق (ع) در حدیث مفصلی فرمود: «غیبت قائم مانیز مورد انکار امت واقع می‌گردد. یکی بدون اطلاع می‌گوید: امام اصلاً متولد نشده است. دیگری می‌گوید: به دنیا آمده ولی مرده است. دیگری کافر می‌شود و می‌گوید: امام یازدهم اصلاً اولاد نداشته است. دیگری به واسطه گفتارش ایجاد تفرقه می‌کند و از دوازده امام تجاوز نموده و آنها را سیزده یا زیاده‌تر می‌داند و دیگری خدای را عصیان ورزیده می‌گوید: روح قائم در بدن شخص دیگری تکلم می‌کند»^(۱).

پیروانش چه می‌گویند؟

با وجود این تصریحاتی که سیدعلی محمد در تفسیر کوثر نموده و مابخشی از آن را از باب نمونه نقل کردیم، نمی‌دانم پیروانش چه عقیده‌ای دارند؟ اگر او را مهدی موعود و قائم می‌دانند، این موضوع علاوه بر اینکه با روایات اهل بیت سازش ندارد، با تصریحات خودش نیز مخالف است زیرا او امام زمان و قائم را فرزند بلا فصل امام حسن عسکری (ع) و بنام «م ح م د» و کنیه ابوالقاسم معرفی نموده و غیبت صغری و کبری را برایش ضروری دانسته و نام نواب چهارگانه اش را ذکر نموده و گفته است جوانی را در مسجد الحرام دیدم و احتمال دادم که امام زمان باشد ولی یقین نداشتم.

اگر می‌گویند: روح امام زمان در سیدعلی محمد حلول نموده و مظهر قائم است این عقیده نیز باطل است، زیرا اولاً این قول به تناسخ و حلول است و بطلان تناسخ و حلول در علوم ثابت گشته است، ثانیاً عقیده مذکور با حدیثی که خود سیدعلی محمد از حضرت صادق (ع) روایت نموده سازش ندارد، زیرا امام صادق در آن حدیث فرمود: دسته‌ای از مردم عصیان می‌ورزند و می‌گویند: روح قائم

۱. قال الصادق (ع) فی حدیث مفصل الی ان قال: كذلك غیبة القائم فان الامة تنكرها فمن قائل بغیر هدی بانه لم یولد وقائل بانه ولد ومات وقائل یکفر بقوله ان حادبعشرنا کان عقیماً وقائل یمزق بقوله ان یتعدی الی ثلاث عشر فصاعداً وقائل یعص الله بقوله ان روح القائم تنطق فی هیکل غیره — تفسیر سوره کوثر.

در بدن شخص دیگری تکلم می‌کند.

از نسبت پیغمبری و بابیت تبری جسته

اگر او را پیغمبر یا باب می‌پندارند خودش بدین نسبت راضی نبوده قائلینش را تکفیر کرده است.

در تفسیر کوثر می‌نویسد: «کسانیکه بگویند: ذکر اسم ربک — خودش — ادعای وحی و قرآن نموده کافرند، و کسانیکه بگویند ذکر اسم ربک ادعای بابیت حضرت بقیه الله را کرده کافرند، خدایا شاهد باش که: هر کس ادعای خدایی یا ولایت کند یا مدعی قرآن و وحی باشد یا کم و زیادی در دین تو بکند کافر است و من از وی بیزارم. تو شاهدی که من هرگز ادعای بابیت نکرده‌ام»^(۱).

سیدعلی محمد هنگامی که بنوشتن تفسیر کوثر اشتغال داشت ادعائی در سر نداشت. فقط خودش را دانشمند لایقی می‌پنداشت و از اینکه خویش را خانه نشین و علما را مصدر کار می‌دید رنج می‌برد.

درجایی می‌نویسد: «خدا بر من منت نهاده قلبم را نورانی نمود. دوست دارم دین خدا را به همان طوری که در قرآن نازل شده و اخبار اهل بیت بر آن دلالت دارد، اظهار کنم».

او از نسبت‌های ناروایی که درباره اش داده می‌شد ناراحت بود و از آنها برائت می‌جست. لیکن بعداً برایش روشن شد که حماقت مردم بیش از حد تصور است نه تنها هر چه را بگوید قبول می‌کنند بلکه قدری هم بدان اضافه می‌کنند، آنگاه هوس قائمیت در مغزش وارد شد و ادعایش را علنی نمود.

کتاب بیان و ادعای قائمیت

در کتاب بیان باب السابع من الواحد الثانی، می‌نویسد: «چنانچه ظهور قائم آل محمد بعینه همان ظهور رسول الله هست، ظاهر نمی‌شود الا آنکه اخذ ثمرات

۱. ولقد كفر الذين قالوا ان ذكر اسم ربك ادعى الوحي والقرآن. ولقد كفر الذين قالوا ان ذكر اسم ربك قال اننى باب بقية الله واشهد ان الذى ادعى ربوبيتك او ولايتك او ادعى القرآن والوحي بمثل ما حرمت للناس او ينقص شيئاً من دينك او يزيد فقد كفر وانابىء منه وانك شاهد بانى ما ادعيت بابية المنصوص — تفسیر سورة کوثر.

اسلام را از آیات قرآنی که در افتدۀ مردم غرس فرموده، نماید و اخذ ثمره اسلام نیست الا ایمان به او و تصدیق به او. حال که ثمره برعکس بخشیده، در بحبوحه اسلام ظاهر شده و کس، نسبت به او اظهار اسلام می‌کنند و او را به غیر حق درجین «ما کو» ساکن می‌کنند».

باز در همان باب نوشته است: «بأنفسی که از اول عمر ریاضت‌ها کشیده و مجاهده‌ها نموده از برای رضای خدا و اگر قائم آل محمد را در خواب می‌دید به آن خواب افتخار می‌نمود، حال که ظاهر شده به ظهور الله که اظهر از هر ظهوری است به آیات و بیناتی که دین اسلام به آن ثابت شده است، عرض بر خدا که نمی‌شود در جای خود، ثمره ایمان خود را که ظاهر نمی‌کند در جای خود، از برای آنچه که خلق شده قائم نمی‌شود بر جای خود، فتوی می‌دهد بر کسی که شب و روز به او توجه به خدا می‌کند و یا کعبه می‌گوید».

در همان کتاب الباب الخامس والعشیرین من الواحد الثانی، نوشته است: «اگر مؤمنین به رسول الله و کتاب او یقین کنند که ظهور قائم و بیان، همان ظهور رسول الله هست به نحو اشرف در آخرت و این کتاب به عینه همان فرقان است که به نحو اشرف نازل شده در آخرت، احدی از مؤمنین به قرآن خارج از دین نشده».

در همان کتاب الباب الثالث من الواحد التاسع می‌نویسد: «وهم چنین در ظهور نقطه بیان اگر کل یقین کنند به اینکه همان مهدی موعودی است که رسول خدا (ص) خبر داده یک نفر از مؤمنین به قرآن منحرف نمی‌شوند از قول رسول خدا (ص)».

ما بنا نداریم این آیین جدید را کاملاً بررسی نماییم و بطلانش را برای شما آشکار سازیم اگر طالب تفصیل هستید، به کتابهایی که در رد این فرقه نوشته شده مراجعه نمایید. هم چنین بنا نداریم تمام افرادی را که تا کنون ادعای مهدویت کرده‌اند مورد بررسی قرار دهیم و ادله و براهین آنان را رسیدگی کنیم و عقائد و احکامشان را تجزیه و تحلیل نماییم، زیرا این مباحث مفصل، از حوصله جلسه ما خارج است لذا در رد آنان به همان جواب اجمالی سابق اکتفا می‌نماییم.

باز هم تکرار می‌کنم: مهدی موعود، بواسطه احادیث قطعی، کاملاً تعریف و توصیف شده و در اذهان شیعیان، شخصیت ممتاز و روشنی دارد. اگر شخصی را

واجد اوصاف مذکور را یافتند باید تسلیمش کردند و شخص مدعی فاقد اوصاف و علائم را باید تکذیب کنند. کسانی که تاکنون ادعای مهدویت نموده‌اند واجد آن اوصاف نبوده‌اند و اگر برای اثبات مدعای خودشان به حدیث واحد و ضعیفی تمسک جویند یا حدیثی را به نفع خویش تأویل و توجیه نمایند در اثبات مدعایشان کافی نیست زیرا یک یا دو خبر در مقابل احادیث کثیره قطعیه، حجیت و اعتبار ندارد.

ادعای باطل و وجود طرفدار

مهندس: اگر ادعای این افراد پوچ و باطل بود پس چرا این همه عقیده‌مند فداکار پیدا کردند؟!

هوشیار: عقیده‌مند شدن و گرویدن عده‌ای، به یک شخص دلیل حقانیت وی نیست زیرا عقائد و ادیان باطل همیشه در جهان بوده و هست و عقیده‌مندان جدی و فداکاری هم داشته‌اند. استقامت و فداکاری گروهی نادان و عوام را نمی‌توان از براهین صدق و حقانیت مدعی و پیشوایشان شمرد. شما تاریخ ادیان را بررسی کنید تا حقیقت برایتان روشن گردد. مثلاً ملاحظه بفرمائید در همین عصری که عصر علم و دانش شمرده می‌شود میلیون‌ها افراد بشر در هندوستان وجود دارند که در مقابل گاو خضوع و ستایش می‌کنند و معتقدند آن حیوان در عالم بالا دارای مقام عالی است. کشتن و خوردن گوشتش را حرام می‌دانند. بی‌احترامی و جسارت به آن را گناه می‌شمارند. اغلب اتفاق می‌افتد که گاوی بی‌خیال در وسط خیابان استراحت می‌کند و اتومبیلها ناچار می‌شوند در پشت سرش توقف کنند، ولی هیچکس حتی پلیس حق ندارد مزاحم آن حیوان شود، تا هنگامی که به میل خودش از سرراه برخیزد. هندوها برای دفاع از گاو فداکاری‌ها می‌کنند و یکی از علل اختلاف مسلمین و هندوها، موضوع کشتن گاو است.

همچنین هندوها به قدری به میمون احترام می‌گذارند و در مقابلش خاضع می‌باشند که آن حیوانات با کمال آزادی مزاحم مردم می‌شوند و کسی جرئت ندارد به آنها جسارت کند. مسئله میمون از مسائل بغرنج دولتی محسوب می‌شود، لذا دولت مجبور می‌شود هرچندی یکبار، آنها را از شهرها جمع کند و با کمال احترام به جنگلهای دور دست رها سازد. تازه اینکار نیز به مقدسین هندو گران

می آید (۱).

بهر حال گمان می‌کنم مسائل مهمی که نیاز به بحث داشت مورد بررسی قرار گرفته و مسأله مهم دیگری نداشته باشیم اگر صلاح بدانید جلسات را تعطیل کنیم، و بیش از این مزاحم اوقات شریف آقایان نباشیم؟
جلالی: من هم فکر می‌کنم مسأله مهم دیگری نداشته باشیم.

دکتر: من که از این جلسات بسیار مستفیض شده، فکر می‌کنم سایر برادران نیز چنین باشند. همه ما میل داریم جلسات ادامه پیدا کند و باز هم بهره‌مند شویم. لیکن با توجه به کثرت مشاغل جناب آقای هوشیار، من هم با تعطیل جلسه موافق هستم امیدوارم در فرصت دیگری باز هم بتوانیم از محضر ایشان استفاده نمائیم.

در اینجا لازم است از الطاف ایشان تشکر نمایم خدا فرج حضرت بقیة الله اعظم را نزدیک گرداند و همه ما را از خدمتگزاران اسلام و یاران آن جناب قرار دهد.

و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

۱. کتاب اسلام و عقائد بشری تألیف یحیی نوری ص ۱۰۲ - ۱۰۳.

مدارك و ماخذ كتاب

	١ -	قرآن كريم
	٢ -	بهبهج البلاغه
محمد بن يعقوب كنيشى	٣ -	اصول كافى
مجلسى	٤ -	بحار الانوار
محمد بن حسن حر عوسى	٥ -	اثبات الهداة
مسلم بن حجاج نيشابورى	٦ -	صحیح مسلم
ابوداود سليمان بن اشعر سجستانى	٧ -	سنن أبى داود
ابوعبدالله محمد بن يزيد بن عبد الله بن ماجه	٨ -	سنن ابن ماجه
ابوعيسى محمد بن سوره	٩ -	صحیح ترمذى
محمد بن اسمعيل بخارى	١٠ -	صحیح بخارى
احمد بن محمد بن حنبل	١١ -	مسند احمد
عنى بن ابى بكر هيثمى	١٢ -	مجمع الزوائد
جلال الدين سيوطى	١٣ -	الحدوى للفتاوى
محمد بن يوسف شافعى	١٤ -	بيان
سيد مؤمن شبنجى	١٥ -	نور الابصار
محمد بن عبد الله خطيب	١٦ -	مشكاة المصابيح
شيخ سليمان	١٧ -	يدبع المودة
محمد بن يوسف كنجى مدفعى	١٨ -	كفاية الطالب
محمد بن عسى الصبان	١٩ -	اسعاف الراغبين
عنى بن محمد بن احمد بن الصباغ المالكى	٢٠ -	فصول المهمة

محـب الدين ضـري	ذخائر العقبى	٢١ —
سبط بن جوزى	تذكرة خواص الامة	٢٢ —
محمد بن يوسف	نظم درر السمطين	٢٣ —
على بن حسام الدين	كنز العمال	٢٤ —
محمد بن طحـه شافعى	مطالب السؤل	٢٥ —
احمد بن حجر هـشمى	الصواعق المحرقة	٢٦ —
ابن خلدون	مقدمه	٢٧ —
ابن قتيبه	الامامة والسياسة	٢٨ —
محمد بن سعد	الطبقات الكبير	٢٩ —
شهرستاني	منها ونحوها	٣٠ —
حسن بن موسى نوبختى	فرق الشيعة	٣١ —
سعد بن عبد الله اشعري	المقالات والفرق	٣٢ —
ابوالفرج اصفهاني	مقاتل الطالبين	٣٣ —
ابوالفرج اصفهاني	الغاني	٣٤ —
احمد بن محمد بن ابى بكر بن حكيم	وفيات الاعيان	٣٥ —
محمد بن جرير ضري	تاريخ الرسل والمنوك	٣٦ —
اسماعيل بن عمرو بن كثير	البداية والنهاية	٣٧ —
على بن حسن مسعودى	مروج الذهب	٣٨ —
احمد بن بى يعقوب	تاريخ يعقوبى	٣٩ —
ابوالفرج	صفة الصفوة	٤٠ —
ميرخواند	روضه الصفوة	٤١ —
مسعودى	ثبات الوصية	٤٢ —
احمد بن على ختـيب بغدادى	تاريخ بغداد	٤٣ —
على بن حسن شافعى	تاريخ ابن عسـكر	٤٤ —
ابن جرير	الكامل فى التاريخ	٤٥ —
محمد بن على حموى	تاريخ منصورى	٤٦ —
ابوالفـلاح حنبلى	شذرات الذهب	٤٧ —
ذهبى	العرفى خبر من غير	٤٨ —
سيد احمد	فتوحات الاسلامية	٤٩ —

احمد بن حجر عسقلانی	لسان المیزان	— ۵۰
احمد بن حجر عسقلانی	نزہة النظر	— ۵۱
ذہبی	میزان الاعتدال	— ۵۲
بوعلی	رجال بوعلی	— ۵۳
مامقانی	رجال مامقانی	— ۵۴
علامہ بہہانی	منہج المقال	— ۵۵
محمد بن علی بن شہر آشوب	مناقب آل ابیطالب	— ۵۶
سیدہ محسن امین شامی	اعیان الشیعہ	— ۵۷
سیدہ ہاشم بحرانی	تبصرة الوئی	— ۵۸
محمد بن نعمان مفید	الارشاد	— ۵۹
طبرسی	اعلام النوری	— ۶۰
لطف اللہ صافی	منتخب الاثر	— ۶۱
شیخ صدوق	کسب اللدین	— ۶۲
محمد بن ابراہیم نعمانی	کتاب الغیبة	— ۶۳
شعرانی	اليواقیت والجواهر	— ۶۴
محمد بن امین بغدادی	سیانک الذهب	— ۶۵
اسماعیل بن احمد طبرسی	کفایة الدوحیدین	— ۶۶
محمد بن حسن طوسی	کتاب الغیبة	— ۶۷
عی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاوس	الملاحم والفتن	— ۶۸
شیخ آغا بزرگ تهرانی	التدریعة	— ۶۹
دکتر طہ حسین ترجمہ حینیان	علی وفرزندانش	— ۷۰
سید مرتضیٰ عسکری	عبد اللہ بن سبا	— ۷۱
دکتر علی الوردی ترجمہ خلیلیان	نقش وعظا در اسلام	— ۷۲
السید صدر الدین صدر	جامع احادیث الشیعہ	— ۷۳
حاج میرزا حسن محدث نوری	المہدی	— ۷۴
سید محمد بن عقیل	کشف الاستار	— ۷۵
شیخ عباس قمی	النصایح الکافیہ	— ۷۶
محمود بیہرہ	سفینة البحار	— ۷۷
	اضواء علی السنة	— ۷۸

- ۷۹ — هدیة الاحباب قمی محدث قمی
- ۸۰ — مهدی از صدر اسلام تا قرن ۱۳ استاد خاورشناسی دارمستر
- ۸۱ — الیزیدیة صدوق دملوجی
- ۸۲ — تنبیهات الجلیه محمد کریم خراسانی
- ۸۳ — رجال نجاشی
- ۸۴ — تفسیر المیزان علامه طباطبائی
- ۸۵ — تاریخ و تقویم در ایران بهروز
- ۸۶ — ارشاد العوام محمد کریم خان
- ۸۷ — جاماسنامه جاماسب
- ۸۸ — المهدیة فی الاسلام دکتر سعد محمد حسن
- ۸۹ — کتاب مقدس
- ۹۰ — دلائل الامامة محمد بن جریر طبری
- ۹۱ — جنة المأوی حاج میرزا حسین نوری
- ۹۲ — المعمرون والوصایا ابو حاتم سجستانی
- ۹۳ — الآثار الباقیة ابوریحان بیرونی
- ۹۴ — كشف الغمه ابوالفتح علی بن عیس اربلی
- ۹۵ — انوار نعمانیة سید نعمت الله جزائری
- ۹۶ — حدیقة الشیعة احمد اردبیلی
- ۹۷ — اسفار صدرالدین محمد شیرازی
- ۹۸ — انسان موجودناشناخته دکتر الکسیس کارل
- ۹۹ — دائرة المعارف بریتانیائی
- ۱۰۰ — دائرة المعارف آمریکائی
- ۱۰۱ — سالنامه شهرت
- ۱۰۲ — بهائیگری احمد کسروی
- ۱۰۳ — داوری احمد کسروی
- ۱۰۴ — تفسیر سورة کوثر سید علی محمد باب
- ۱۰۵ — کتاب بیان سید علی محمد باب
- ۱۰۶ — تلخیص تاریخ نبیل زرنندی
- ۱۰۷ — الزام الناصب حاج شیخ علی یزدی

۱۰۸ -	سلام و عقائد بشری	یحیی نوری
۱۰۹ -	تاریخ علوم	پی یرروسو، ترجمه صفاری
۱۱۰ -	رجال شیخ طوسی	
۱۱۱ -	فهرست شیخ طوسی	
۱۱۲ -	مجله دانشمند	
۱۱۳ -	مسائل الشیعه	شیخ محمد حرعاسی
۱۱۴ -	مستدرک الوسائل	حاج میرزا حسین نوری
۱۱۵ -	التراتیب اللاریه	شیخ عبدالحق کتانی
۱۱۶ -	الاموال	حافظ ابوسیبی.

* * *

کتابهای مذکور، مدارکی است که در کتاب بآنها اشاره شده است. البته کتابهای دیگری نیز مورد استناد بود ولی چون نام آنها برده نشده ذکر آنها ضروری ندارد.